
فضایل
اهل بیت
در صحاح سته اهل تسنن
مجمع جهانی شیعه شناسی
علی زهراب (فاطمی)

بسم الله الرحمن الرحیم

فضایل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته

نویسنده:

علی زهراب (فاضلی)

ناشر چاپی:

مجتمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فضایل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته

مشخصات کتاب

سرشناسه : فاضلی، علی، ۱۳۳۴ -

عنوان و نام پدیدآور : فضایل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته/ مولف علی زهراب (فاضلی)؛ ویراست علمی و تحقیق خلیل بخشی زاده؛ [برای] مجمع جهانی شیعه شناسی.

مشخصات نشر : قم: آشیانه مهر، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۵۴۰ ص.

فروست : مجمع جهانی شیعه شناسی؛ ۶۸.

شابک : ۱۱۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۶۱۶۴-۲۷-۴

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه : ص. ۵۳۱ - ۵۴۰.

موضوع : چهارده معصوم -- فضایل -- احادیث

موضوع : چهارده معصوم -- فضایل

موضوع : اصحاب صحاح سته

شناسه افزوده : بخشی زاده، خلیل، ۱۳۴۹ -، ویراستار

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره : BP۳۶/ف۲۸ف۶ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵

شماره کتابشناسی ملی : ۲۴۰۴۳۱۳

ص: ۱

اشاره

نام کتاب: فضایل اهلبیت(ع) در صحاح سته

نام مؤلف حجه الاسلام و المسلمین علی زهراب (فاضلی)

ناشر: انتشارات آشیانه مهر

ویراست علمی: حجهالاسلام والمسلمین خلیل بخشی زاده

امور فنی / تنظیم و طرح جلد:

علی اکبر رشیدی گلروئیه

صفحه آرایی: علی اکبر احسانی تیرگر

ویراستار: هادی کرمانی

تعداد صفحات: ۵۴۰

چاپخانه: گلها

چاپ: اول / ۱۳۹۱

تیراژ: ۳۰۰۰

قیمت گالینگور: ۱۳۰۰۰ تومان

قیمت شومیز: ۱۱۰۰۰ تومان

شابک: ۴ – ۲۷ – ۶۱۶۴ – ۹۶۴- ۹۷۸

قم-۴۵ متری عمار یاسر-پلاک ۹۰-ص پ ۶۴۴-۳۷۱۵۸- تلفن: ۷۷۱۳۷۷۳-۷۷۵۶۰۹۲ / دورنگار: ۷۷۱۳۷۷۴

این کتاب با حمایت معاونت فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

ص: ۴

تصویردارد

ص: ۵

فهرست مطالب

توصیفی از نیشابور: ۸۳

۳- سنن إبن ماجه ۸۷

ص: ۸

شرط ابی داود در سنن: ۱۱۰

شروح سنن ابی داود: ۱۱۶

ص: ۹

۶- سنن نسائی ۱۴۹

عنوان اصلی: ۱۴۹

ص: ۱۰

۸- ابن ابی عاصم (م ۲۸۷ ه-.ق): ۱۸۹

۹- ترمذی (م ۲۹۷ ه-.ق): ۱۸۹

ص: ۱۱

ص: ۱۲

ص: ۱۳

د - تکرار روایت ۳۱۲

ه- - تکرار روایت ۳۱۳

ص: ۱۴

جنایات متوکل: ۴۱۶

محاصره ی اقتصادی اهل بیت(ع) از سوی متوکل: ۴۲۱

ص: ۱۵

نسائی و اتهام تشیّع: ۴۷۵

تهمت تشیع به دارقطنی: ۴۷۷

ص: ۱۶

نمونه ای دیگر (داود بن ابی عوف): ۵۱۰

نمونه ای دیگر (عباد بن عبدالصمد): ۵۱۱

مقدمه استاد انصاری بویراحمدی

بسم الله الرّحمن الرّحیم

قـال رسـول الله | : «ان الله جعـل علیـاً وزوجته وابنـاءه حجـج الله علی خلقه وهم ابواب العلم فی امّـتی، من اهتـدی بهم هـدی الی صراط المستقیم».(۱)

به درستی که خداوند علی و همسرش و فرزندانش را حجت و راهنمایان خودش برای خلقش قرار داد و آنان در میان امت من درهای دانش هستند، هرکس به واسطه آنان هدایت گردد، به سوی صراط مستقیم هدایت گردیده است».

بررسی فضائل و مناقب اهل بیت(ع) در «صحاح سته»((۲)) از جهات متعددی سودمند و با ارزش است.

اوّل آنکه اثبـات و اعترافی است از طرف بزرگـان اهـل سـنت مبنی بر اینکه وجود مقـدس اهـل بیت(ع) با ایمان کامل، اسـلام شناسـی دقیـق و مجاهـدت هـای بـا مـال و جانشـان پرچم اسـلام را برافراشـته نگـاه داشـتند و از انحراف و نـابودی اسـلام عزیز جلوگیری کردند.

دوّم:صاحبان صحاح سته با وجودی که اهتمام و جدّیت داشتند در اینکه، هرچه کمتر

۱- علامه حافظ حسـکانی، شواهد التنزیل، ج۱،ص ۵۸، چـاپ بیروت. رحمانی همـدانی، الامام علیّ بن ابی طالب(ع)، ص۱۶. صـادق شـیرازی، اهـل البیت فی القرآن، ص ۴۳، چـاپ بیروت. محمـدهادی میلانـی، قادتنـا کیف نعرفهم، ج۳، ص۳۴، چاپ بیروت.

۲- این شـش کتاب عبارتند از: اوّل: صـحیح بخاری، محمد بن اسماعیل بخاری وفات ۲۵۶ ه- ، ۹جزء در ۳ جلد؛ دوم: صحیح مسـلم، مسلم بن حجاج نیشابوری، وفات ۲۶۱، ۵ جلـد؛ سوّم: سـنن ابن ماجه، تألیف محمد بن یزید قزوینی، وفات ۲۷۵ ه- ، ۲ جلد؛ چهارم: سـنن ابی داود، ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی وفات ۲۷۵ ه- ، ۴ جلد؛ پنجم: سنن ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سورهْ وفات ۲۷۹، در ۵ جلد؛ شـشم: سنن نسایی، ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب بن علی نسایی وفات ۳۰۳ در ۸ جلد.

از اهل بیت علیهم السلام سخن بگویند، و تا آنجا که ممکن است فضائل و مناقب آنان را کم رنگ جلوه دهند، در عین حال آن مقدار که آمده، کافی است تا ارباب عقل و خرد به عظمت و قداست آنان پی برده و تنها ثقلین را سرلوحه اعمال و رفتار خویش قرار دهند.

سوّم: اثبات تناقضات بزرگان اهل تسنن به ویژه صاحبان صحاح سته در مورد اهل بیت(ع) و همچنین در قضاوت نسبت به دشمنان و مخالفان ائمه(ع).

به عنوان نمونه در چندین جای صحاح سته از

امیرالمؤمنین امام علی(ع) بدگویی شده است. همچنین به صورت متعدد روایات دشمنان امام علی(ع) همچون «عمران بن حِطّان»(۱) را نقل نموده اند. که تنها بخاری در صحیحش دو روایت از او نقل می کند. امّا در مقابل حتی یک روایت هم از امام صادق(ع) در صحیح بخاری نقل نشده است. این تناقض گویی ها در صحاح، آنجا آشکارتر می شود که مثلاً بخاری در صحیح بخاری در جزء هفتم در صفحه ۱۹۴ باب لبس الحریر و در همان کتاب در باب نقص الصور، ص ۲۱۵ و در جاهای متعدد دیگری علیه امام علی(ع) روایت نقل می کند، اما در جای دیگر کتاب صحیح خود می نویسد: «همه آنچه که علیه امیرالمؤمنین(ع) نقل شده دروغ است.»(۲) و حال آنکه کتاب خود را نیز صحیح می نامد!!

این در حالی است که تنها اهل بیت(ع) کلید حل همه مشکلات در جهان اسلام بوده اند.

سه مشکل اساسی و مهلك پس از رحلت شهادت گونه

رسول خدا| گریبان گیر امت اسلام گردید که اگر نبود وجود مقدس اهل بیت(ع) و آسیب زدایی آنان از این مشکلات، فاتحه اسلام برای همیشه خوانده می شد.

مشکل اوّل: برخی نسبت به آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر اعظم| اجتهاد در

۱- از سران خوارج و از مداحان و طرفداران عبدالرحمن بن ملجم مرادی که در مدح او و در رابطه با قتل امام علی(ع) شعر سروده است.

۲- صحیح بخاری، ج۵، ص۲۴ باب مناقب علی بن ابیطالب(ع).

مقابل نص نموده، با عمل به احساسات و تعصبات در مبانی اعتقادی اسلام اصیل، با افراط و تفریط، بی اعتنایی به اصل امامت ولایت و مقدم داشتن مفضول بر افضل، از ولایت خدا و رسول(ص) و جانشینان واقعی آنان دور افتادند. شهر پیامبر را به غیر از درب واقعی و راه اصلی وارد شدند، و در فتنه بزرگ پس از رحلت رسول خدا| ، از اسلام ناب فاصله گرفتند و در نتیجه بزرگ ترین شکاف و بدترین انحراف را در جامعه بزرگ اسلامی بوجود آوردند.

مشکل دوم: بی اعتنایی نسبت به معارف قرآن و تأویل نابجا و تفسیر به رأی آیات قرآن کریم بود. با نادیده گرفتن آیات ولایت در قرآن، وارد نمودن برخی اسرائیلیات و تفسیر و تأویل برخی آیات با انگیزه های گوناگون از هدف و مقصد واقعی اسلام و شریعت دور افتادند. علاوه

بر آن قرآن دارای بطون متعدد، ناسخ و منسوخ، سابق و لاحق، محکم و متشابه، ظاهر و باطن، عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مؤول و... است. لذا استیلا بر حدود و صغور، رمز و رازهای سر به مهر، بطون متعدد باطنی، حقیقت واقعی اعجاز آن و عِلم به ضمیر و کنه قرآن در انحصار فهم نبی| و وصی× و اهل بیت علیهم السلام است.

مشکل سوم: با جعل و تحریف احادیث و سنت پیامبر اسلام| به ویژه با وارد نمودن احادیث ساختگی و دروغین، اعتماد مسلمین را گرفتار شک و تردید و مبتلا به مصیبتی بزرگ نمودند. چنان مصیبت بزرگی که، عالمان علم حدیث و رجال شناسان بزرگ قرن هاست گرفتار شده اند و مشکلاتش پایان ناپذیر است.

با توجه خاص به ابعاد وسیع مشکلات فوق الذکر، بر مسلمانان واجب است که از کسانی پیروی کنند که توانایی تفسیر صحیح و دقیق قرآن کریم و بیان احکامش را داشته باشند و همچنین تمسک و پیروی از کسانی که شناخت کامل از احادیث و سیره و سنت پیامبر| داشته باشند. آنانی که توان حفظ سیره و سنت پاک رسول

خدا|، از تمام جعلیات، انحرافات و شبهات را داشته

باشند. با عنایت به ادله عقلی و نقلی فراوان تنها اهل بیت علیهم السلام صلاحیت این فهم و حلّ این مشکلات عدیده را دارند. به یقین منابع متقن روایی و حدیثی فریقین اعم از قدماء، متأخرین و معاصرین مملو از مستندات مستدل و موثقی است که حقانیت و ضرورت تمسک به ثقلین به ویژه اهل بیت علیهم السلام را به اثبات می رساند.

شناخت دقیق و عمیق و همه جانبه از اهل بیت علیهم السلام ، منشأ آثار و برکات فراوان و باعث تحوّل شگرف در جهان اسلام است. شناخت و معرفت کامل آنان باید با تحقیقات وسیع و گسترده همراه با براهین مستند، مستدل، دلایل روشن و عقل گرایانه باشد. پژوهش و بررسی جامع الاطراف و مستوفی نسبت به اهل بیت علیهم السلام ولو در منابع به ظاهر معتبر اهل سنت، وظیفه ای عظیم و سترگ بر عهده اندیشمندان و علمای دین است. در این راستا کتاب گران سنگ «فضایل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته» با تلاش بی دریغ و تتبع کامل، اندیشمند توانا، عالم فرزانه، محقق خوش ذوق، حضرت حجهْ الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی زهراب (فاضلی) که خود کارشناس ارشد الاهیات، علوم قرآنی و حدیث هستند، به رشته تحریر درآمده است. مؤلّف محترم؛ با همّتی بلند وسعه صدر، با سبکی شیوا و روان به تألیف چنین اثر علمی ارزشمندی همت گماشته که دارای ارزش و تأثیرات فراوانی است. کثر الله امثالهم، جزاه الله عن الاسلام اجراً، ادام الله ظله ودامت افاضاته.

والسلام علیکم وعلی جمیع اخواننا المؤمنین بولایه علی بن ابیطالب فی اقطار العالم ورحمه الله وبرکاته.

مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی

انصاری بویراحمدی

ص: ۲۲

پیشگفتار

با توجه به اهمیت «صحاح ستّه» نزد سنیان، پرداختن به این کتاب ها از هر دیدگاهی، می تواند بسیار سودمند باشد. یکی از بخش های مهم که در این کتابها بدان پرداخته شده است، بیان فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام است. از آنجا که اهل بیت پیامبر گرامی اسلام| پس از ایشان به عنوان جانشینان پیامبر و رهبران امّت اسلامی معرفی شده اند، بسیار ضروری است تا به فضایل و مناقب ایشان در این شش کتاب، که از مهم ترین و معتبرترین کتاب های اهل سنّت اند، پرداخته شود، تا هم با فضائل ایشان بیشتر آشنا شده و هم به پرسش هایی که مطرح می شود، پاسخ داده شود.

از پرسش هایی که مطرح می شود به موارد زیر

می توان اشاره کرد:

۱- آمار احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح ستّه چقدر است؟

۲- آیا این تعداد روایت همه آن چیزی است که در فضائل ایشان گفته شده یا اینکه در صحاح تنها به بخشی اندک از این فضایل پرداخته شده است؟

۳- اگر آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح اندک است، علّت یا علل آن چیست؟

ص: ۲۵

در این پژوهش با بررسی صحاح از این دیدگاه و نیز با بررسی نوشته های دیگر که با این پرسش ها در ارتباطند به شیوه ای توصیفی - تحلیلی،((۱))

به این پرسش ها پاسخ داده خواهد شد. با توجه به پرسش هایی که از آنها سخن گفته شد، فرضیه هایی که در این پژوهش بدان ها پرداخته می شود، چنین اند:

۱- آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح

ستّه اندک است.

۲- از مهم ترین عوامل کمبود آمار فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته، تدوین نشدن حدیث در سده اول و نیز سیاست قدرت حاکمه بوده است.

در پرداختن به این فرضیه ها نیز از روش توصیفی - تحلیلی، باتوجه به متون تاریخی، روایی، تفسیری و سایر نوشته های مربوط، استفاده خواهد شد.

با توجه به واژه های کلیدی که هم در عنوان پژوهش و هم در پرسش ها و نیز در فرضیه ها، آمده است، علاوه بر پیشگفتار، که در آن هستیم، این پژوهش دارای بخش های زیر خواهد بود:

بخش یکم: شناسایی صحاح و گردآورندگان آنها.

بخش دوّم: شناسایی اهل بیت پیامبر گرامی اسلام|.

بخش سوم: آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در

صحاح.(۲)

۱- و نیز شیوه آماری، برای پاسخ گفتن به پرسش یکم.
۲- مرحوم، علاّمه، سید مرتضی حسینی فیروزآبادی، در کتاب خود فضائل الخمسه من الصّحاح الستّه، در ۳ جلد، احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام را گردآوری کرده اند، که خدمتی بی نظیر یا کم نظیر است، هرچند که ایشان در این کتاب افزون بر صحاح، از چهل مصدر دیگر نیز سود جسته اند. ایشان در پیشگفتار جلد یکم، می گویند: «اما بعد، فهذه نبذه من فضائل الخمسه - علیهم السلام - ، وقد أخذتها من الصحاح السته وغیرها من الکتب المعتبره عند أهل السنه والجماعه، فجمعتها وأودعتُها فی هذه الکراریس رجاء أن ینتفع بها المسلمون عامّه، فإن کان الناظر فیها من أهل الخلاف اهتدی بها إن شاءالله تعالی، وإن کانَ من أهل الهُدی والایمان زادته هذه إیماناً، والله وَلیّ التوفیق، وقد رتّبت الکتاب عَلی خمسه مقاصد وخاتمه».

ایشان در این کتاب گرانمایه به جمع آوری احادیث فضائل خمسه و نیز فضائل حضـرت مهدی× بسنده کرده اند، و در این راه رنج های فراوانی را بر خود خریده اند. باید در اینجا برای ایشان و نیز دو بزرگ دیگر در این زمینه، یعنی «علامه شرف الدین» و «علامه امینی»، از خداوند، درخواست آمرزش و پاداش کرد، چه آنکه این سه، در این دوران، آنچه را که دیگران نتوانستند، انجام دادند. در این پژوهش نیز، از نوشته های این سه بزرگوار، بسیار استفاده شده است.

بخش چهارم: بررسی آماری روایات فضائل

اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته.

پس از درگذشت پیامبر گرامی اسلام(۱)-

که درود خدا بر او و خاندان پاکش باد - گروهی از مسلمانان در جایی که آنرا «سقیفه بنی ساعده» می خواندند گرد آمده، و از میان خود کسی را به ریاست برگزیده و جانشین پیامبرش خواندند. نامش «عبدالله بن أبی قُحافهْ»(۲)

بود، مکنّی به «ابوبکر».

در «تاریخ اسلام»(۳)می خوانیم:

«هنگامی که علی× مشغول غسل پیغمبر| بود، به «عمر» خبر رسید که «انصار» در سقیفه بنی ساعده مشغول تعیین امیری برای اسلام هستند. عمر، ابوبکر را خبر کرد و هر دو شتابان به طرف سقیفه رفتند، در راه

«ابوعبیدهْ جرّاح» را

۱- ۱۱ ه-.ق.

۲- عبدالله ابن أبی قحافهْ عثمان القرشی التیمی، تذکره الحفّاظ؛ ج۱، ص۲.

۳- تاریخ اسلام، مرحوم دکتر علی اکبر فیاض، ص۱۱۳. نیز، نک: الکامل فی التاریخ؛ ج۲، ص۱۸۹. و تاریخ الطبری، ج۳، ص۲۰۱. و تاریخ الاسلام، الذّهبی، ج۳، ص۵.

یافته، با خود بردند. انصار از «اَوس» و «خَزرج» در آنجا جمع شده بودند و رئیس خزرج، «سَعد بن عبادهْ» با حال بیماری نشسته و ناطقی از طرف او مشغول سخن گفتن بود و فضائل انصار را شرح می داد که چگونه پیغمبر را پناه دادند و حمایت کردند در حالی که خویشاوندان پیغمبر در مکّه او را وا گذاشتند، بنابراین خلافت حقّ انصار است نه مهاجرین.

ابوبکر برخاست و نخست شرحی در فضائل مهاجرین و انصار، هر دو بیان کرد با قید این نکته که مهاجرین در درجه اوّلند، به دلیل اینکه خویشاوندان پیامبر و نخستین کسانی هستند که به او گرویدند، و در حالی که همه مردم با آنها مخالف بودند و آزارشان می دادند، آنها در پرستش خدا و یاری پیغمبر ثابت قدم ماندند؛ امّا انصار با آنکه خدمتشان به اسلام محل انکار نیست در درجه دوّمند. بدین جهت مهاجرین شایسته

داشتن خلافت هستند و عرب زیر بار غیر قریش نخواهد رفت. بعضی از انصار پیشنهاد کردند که دو امیر انتخاب شود، یکی از مهاجرین و یکی از انصار.(۱)

این پیشنهاد به قول سعد بن عبادهْ اولین سُستی و عقب نشینی انصار بود. ابوبکر آن را رد کرد و گفت: ما باید امیر باشیم و شما وزرای ما باشید،(۲)

و ما بی مشورت و رأی شما کاری انجام نخواهیم داد. پس از ابوبکر، عمر و ابوعُبیدهْ نیز هریک سخنانی گفتند و سر و صدا زیاد شد و سرانجام اختلاف دیرینه ای که میان اوس و خزرج بود، آشکار شد. اوسی ها که در

۱- «منّا امیرٌ ومنکم امیر»: الکامل فی التاریخ؛ ج۲، ص۱۸۹.

۲- «منّا الأمراء ومنکم الوزراء»: الکامل؛ ج۲، ص۱۸۹.

اقلیّت بودند و از امارت خزرجی ها ناراضی، به امارت مهاجرین رضا دادند و «بشیر بن سعد خَزرجی» هم که بر خویشاوند خود، سعد، رشک می برد شرحی در تأیید سخن ابوبکر بیان کرد. آنگاه ابوبکر، عمر و ابوعبیدهٔ را به مردم

پیشنهاد کرد و آنها باز ابوبکر را افضل دانستند و هردوی آنها با بشیر بن سعد به طرف ابوبکر دویده با او بیعت کردند. مجلس برهم خورد و مردم از هر طرف برای بیعت با ابوبکر فراخوانده شدند و به طوری نزاع بالاـ گرفت، که نزدیک بود سعد بن عباده بیمار پایمال شود. یکی گفت: «مواظب سعد باشید، او را پایمال نکنید»، عمر گفت: «بکُشیدش که خدا او را بکُشد...»، پس سعد ریش عمر را گرفت و نزدیک بود که زد و خورد دربگیرد...، ولی ابوبکر عمر را آرام کرد.(۱)

در این موقع طایفه «بنی أسلم» که وابسته مهاجرین بودند از بیرون مدینه برای بیعت با ابوبکر وارد شهر شدند، با ازدحامی که کوچه ها را پر کرده بود دیگر شکّی در پیشرفت کار نماند. از عمر منقول است که «کانت بیعهُ ابی بکر فَلْتَهً وَقی الله ُشَرَّها»(۲)

و می گفت: من از پایان کار [بیعت کامل مردم با خود] اطمینان نیافتم مگر وقتی که طایفه بنی أسلم آمدند.(۳)

فردای آن روز ابوبکر برای بیعت عمومی در مسجد جلوس کرد. جلسه را

۱- «وکادوا یطئونَ سعدَ بن عباده، فقال ناس من أصحاب سعد: إتقوا سعداً، لا تطئوه، فقال عمر: اقتلوه قتله الله! ثم قام عَلی رأسه، فقال: لقد هممتُ أن أطأکَ حَتّی تُندر عَضُدک، فأخذ سعد بلحیه عمر، فقال: والله لوحصصت منه شعره مارجعتَ وفی فیک واضحه»؛ تاریخ الطبری، ج۳، ص۲۲۲.

۲- الذهبیّ؛ تاریخ الاسلام؛ ج۳، ص۶ و إبن أبی الحدید؛ شرح نهج البلاغه؛ ج۲، ص۱۷۲.

۳- ر.ک: «امام علی× و سقیفه» که به اهتمام مجمع جهانی شیعه شناسی به چاپ رسیده است. (محقق)

عمر با نطق کوتاهی گشود و در آغاز آن به گفتار دیروز خود که گفته بود پیغمبر نمرده است اشاره کرد و آن اشتباه را تأویلی نهاد.(۱)

سپس از ابوبکر و مناقب او سخن گفت و مردم را به بیعت اوامر کرد. مردم بیعت کردند. آنگاه ابوبکر آغاز به سخن کرد و نخست شرحی به طریق شکسته نفسی از عجز خود بیان کرد و گفت: «وُلّيتُ عَلَيْكُم ولستُ بِخَيرِكم»، از من کار پیغمبر را توقع مدارید که او مصون بود و من شیطانی دارم که گاهی مرا فرو می گیرد، و لیکن برشماست که در کار خوب مرا یاری دهید و اگر کج شدم راستم کنید. پس مردم را به عدل و داد خود نوید داد و به فرمانبرداری و اهتمام به جهاد توصیه کرد و در پایان گفت «قُوموا إلى صَلوتِكُم يَرْحَمكُمُ الله».(۲) عده ای از بیعت با ابوبکر امتناع ورزیده بودند از جمله سعد بن عبادهْ. عمر معتقد بود که باید به زور از او بیعت گرفت، ولی ابوبکر به نصیحت بَشیربن سَعد از جنبش خزرج ترسید و سعد بن عبادهْ را رها کرد و او هم هیچ وقت به نماز با ابوبکر حاضر نشد و درموسم حج نیز از جماعت ابوبکر خود را جدا می کرد. پس از مرگ ابوبکر که خلافت به عمر رسید، سَعد بن عبادهْ از مدینه به شام رفت و در «حَوْران» منزل گرفت و در آنجا نیم شبی مرده اش را یافتند و گفتند: اَجِنَّه او را کشتند!

۱- عمر پس از درگذشت پیامبر، گفت: «لا أسمعنّ أحداً يقول إنّ محمّداً قد مات، ولكنّه أرسل إليه كما أرسل إلى موسى بن عمران. فلبث عن قومه أربعين ليله، والله إنّي لأرجو أن يقطع أيدى رجال وأرجلهم يزعمون أنّه مات»؛ أبوالفرج إبن الجوزى، المنتظم فى تاريخ الامم والملوك؛ ج۴، ص۴۲.

۲- تاريخ الطبرى؛ ج۳، ص۴۵۰.

حضرت علی× و بنی هاشم و عده ای از صحابه بزرگ پیامبر| که حضرت علی× را جانشین پیامبر می دانستند با ابی بکر بیعت نکردند.

ابوبکر، عمر را با جمعی به خانه حضرت علی× فرستاد تا بنی هاشم را، که در آنجا مجتمع بودند، بیاورند.[(۱)] «زبیر بن العَوّام»

با شمشیر بر آنها حمله کرد و

ص: ۳۱

۱- در «الامامه والسّیاسه» گوید: «وإنّ ابابکر تفقّد قوماً تَخَلَّفوا عن بیعته عند عَلیّ کرّم الله وجهه، فبعث إلیهم عمر، فجاء فناداهم وهم فی دار عَلیّ، فَأبوا أن یخرجوا، فدعا بالحطب وقال: والذی نفس عمر بیده لتخرجنّ أو لأحرقنّها عَلی من فیها، فقیل له یا اباحفص! إنّ فیها فاطمه؟ فقال: وإن، فخرجوا فبایعوا إلاّ علیّاً... فوقفت فاطمه رضی الله عنها عَلی بابها، فقالت: لا عهد لی بقوم حضروا أسوأ محضر منکم، ترکتم رسول الله| جنازه بین أیدینا، وقطعتم أمرکم بینکم، لم تستأمرونا، ولم تردّوا لنا حقّاً. فأتی عمر ابابکر، فقال له: ألا تأخذ هذا المتخلف عنک بالبیعه؟ فقال ابوبکر لقنفذ – وهو مولی له – : إذهب فادع لی علیّاً، قال، فذهب إلی علیّ فقال له: ما حاجتک؟ فقال: یدعوک خلیفه رسول الله، فقال علیّ: لسریع ما کذبتم علی رسول الله. فرجع فأبلغ الرساله. قال: فبکی أبوبکر طویلاً ـ فقال عمر الثانیه: لاـ تمهل هذا المتخلف عنک بالبیعه، فقال أبوبکر لقنفذ: عُد الیه، فقل له: خلیفه رسول الله یدعوک لتبایع، فجاءه قنفذ، فأدی ما امر به، فرفع علی صوته فقال سبحان الله! لقد ادعی ما لبس له، فرجع قنفذ، فابلغ الرّساله، فبکی ابوبکر طویلاً، ثم قام عمر، فمشی ومعه جماعه، حتی أتوا بابَ فاطمه، فدقّوا البابَ، فلما سمعت أصواتهم نادت بأعلی صوتها: یا أبت یا رسول الله، ماذا لقینا بعدک من ابن الخطاب وابن أبی قحافه، فلما سمع القوم صوتها وبکاءها، إنصرفوا باکین، وکادت قلوبهم تنصدع، واکبادهم تنفطر، وبقی عمر ومعه قوم، فأخرجوا عَلیّاً! فمضوا به إلی أبی بکر، فقالوا له: بایع، فقال: إن أنا لم أفعل فمه؟ قالوا: إذاً والله الذی لا إله إلا هو نضرب عنقک، قال: إذاً تقتلون عبدالله وأخا رسوله، قال عمر: أما عبدالله فنعم، وأما أخو رسوله فلاـ وابوبکر ساکت لاـ یتکلم، فقال له عمر: ألاـ تأمر فیه بأمرک؟ فقال: لا أکرهه علی شیء ما کانت فاطمه إلی جنبه، فلحق عَلیّ بقبر رسول الله| یصیح ویبکی وینادی: یا ابن اُمّ إن القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی. فقال عمر لأبی بکر: إنطلق بنا إلی فاطمه، فإنّا قد أغضبناها، فانطلقا جمیعاً، فاستأذنا علی فاطمه، فلم تأذن لهما، فأتیا علیّاً فکلماه، فأدخلهما علیها، فلمّا قعدا عندها، حوّلت وجهها إلی الحائط، فسلّما علیها، فلم تردّ، فتکلم ابوبکر، فقال یا حبیبه رسول الله، والله إنّ قرابه رسول الله أحبّ إلیّ من قرابتی، وإنّک لأحبّ إلیّ من عائشه ابنتی، ولوددت یوم مات أبوک أنی مِتُّ، ولا أبقی بعده، أفترانی أعرفکِ وأعرف فضلکِ وشرفکِ وأمنعکِ حقّکِ ومیراثکِ من رسول الله|، اِلاّ أنی سمعت أباکِ رسول الله| یقول: لا نورث، ما ترکنا فَهو صدقه. فقالت أرأیتکما إن حدّثتکما حدیثاً عن رسول الله|، تعرفانه وتفعلان به؟ قالا: نعم. فقالت: نشدتکما الله ألم تسمعا رسول الله یقول: رضا فاطمه من رضای وسخط فاطمه من سخطی، فمن اَحَبَّ فاطمه إبنتی فقد أحبّنی، ومن أرضی فاطمه فقد أرضانی، ومن أسخط فاطمه فقد أسخطنی، قالا: نعم سمعناه من رسول الله|؛ قالت: فإنّی أشهد الله وملائکته أنکما أسخطتمانی وما أرضیتمانی، ولئن لقیت النبیَّ لأشکونکما الیه. فقال ابوبکر: أنا عائذ بالله تعالی من سخطه وسخطکِ یا فاطمه. ثمّ انتحب ابوبکر یبکی، حتّی کادت نفسه أن تزهق، وهی تقول: والله لأدعونَّ الله علیکَ فی کل صلاه اُصلّیها، ثم خرج باکیاً».
ابن قتیبهْ الدینوری، الامامه و السیاسه؛ ج۱، ص۱۸ – ۲۲، مؤسسهْ الحلبی و شرکاه للنشر و التوزیع.

آنها از بیم آنکه فتنه بزرگ نشود بازگشتند. ولی پس از آن با وعد و وعید «عباس» و «طلحه» وبا شمشیر بر آنها حمله کرد و

آنهـا از بیم آنکه فتنه بزرگ نشود بازگشتند. ولی پس از آن بـا وعـد و وعیـد «عبـاس» و «طلحه» و«زُبیر» را قانع کرده، از آنها بیعت گرفتند.

به موجب روایت «زُهری» که طبری و بخاری و مسلم هر سه آن را نقل کرده انـد، حضـرت علی× به مـدت شـش ماه، یعنی تا وقتی که حضـرت فاطمه÷ زنده بود، بیعت نکرد و پس از وفات حضرت فاطمه÷ که مردم از حضرت علی× روگردان شدند، به ناچار بیعت کرد.

ابوبکر فَدَک و سـایر زمین هـایی را که پیغمبر| در زمـان حیـات خود در اختیار داشت [و ملک شخصـی او بود] ضـبط کرد و چون حضـرت فاطمه÷ ارث خود را مطالبه کرد، حـدیثی را از پیغمبر نقل کرد که «ما پیغمبران میراث نمی گـذاریم، آنچه از ما بماند صدقه است»، یعنی جزء اموال عمومی است. حضـرت فاطمه÷ بخاطر ظلم هایی که ابوبکر در حق اهل بیت علیهم السـلام انجام داد از او

ص: ۳۲

رنجید و تا زنده بود با او سخن نگفت و چون درگذشت علی× او راشبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد.»(۱)

بدین ترتیب خلافت حضرت علی× و حق اهل بیت علیهم السلام غصب شد.

در تاریخ می خوانیم:

«ثمّ إنّ علیّاً «کرّم الله وجهه» أتی بِه إلی أبی بکر وهو یقول: أنـا عبـدالله وأخو رسوله، فقیـل له بـایع أبـابکر، فقال: أنا أحقّ بهـذا الأمر منکم، لا أبایعکم وأنتم أولی بالبیعه

لی، أخذتم هذا الأمر من الأنصار، واحتججتم علیهم بالقرابه من النبیّ|، وتأخذونه منّا أهل البیت غصـباً؟... نحن أولی برسول الله حیّاً ومیّتـاً... الله الله یا معشـر المهاجرین، لاتخرجوا سـلطان محمّد فی العرب عن داره وقعر بیته إلی دورکم وقعور بیوتکم، ولا تـدفعوا أهله عن مقـامه فی النـاس وحقّه، فوالله یا معشـر المهاجرین، لنحن أحقّ الناس به، لأنّا أهل البیت، ونحن أحقّ بهـذا الأمر منکم...»(۲).

۱- بخاری روایت می کند که: «عن عائشه رضـی الله عنها؛ أنّ فاطمه÷ بنت النبیّ|، ارسلَت إلی أبی بکر تسأله میراثها من رسول الله|، ممّا أفاء الله علیه بالمـدینه وفـدک، وما بَقیَ من خمس خیبرَ، فقال أبوبکر: إنّ رسول الله| قال: «لا نورَثُ ما ترکنا صـدقه، إنّما یأکل آلُ محمّدٍ فی هذا المال»،... فأبی ابوبکر أن یدفع إلی فاطمه منها شیئاً. فوجَدَت فاطمهُ عَلی أبی بکر فی ذلک فهجرتهُ فلم تکلّمهُ حَتّی تُوُفّیتْ، وعاشَتْ بَعدَ النبیّ| ستـهَ أشهر. فلما تُوفّیت دفنها زوجُها عَلیٌّ لَیْلاً، ولم یُؤذن بها أبابکر، وصَلَّی علیها...»، صحیح البخاری؛ کتاب المغازی؛ باب: غزوهْ خیبر؛ ص۷۶۸ تک جلدی و صحیح مسلم؛ کتاب الجهاد والسیر؛ باب قول النبی: لا نورث ما ترکنا فهو صدقهْ؛ ص۴۵۸ (تک جلدی).

۲- ابن قتیبه دینوری، الامامه والسیاسه؛ ج۱، صص ۱۱- ۱۲.

کار ابوبکر دیری نپایید و پس از دو سال و اندی حکومت(۱)مُرد. (۱۳ ه-.ق)پس از او کار به دست عمر افتاد (۱۳- ۲۳ه-.ق)

ابوبکر در بیماری خود تصمیم گرفت که عمر را به خلافت و جانشینی خود تعیین و به مردم اعلام کند.(۲)

با «عبدالرحمن بن عَوْف» و «عثمان» در نهان مشورت کرد و آن دو نیز موافقت خود را اظهار کردند. پس وصیّت نامه ای در این باب به خط عثمان خطاب به مسلمانان نوشت و دستور داد تا مردم را جمع کردند. وصیت نامه را به دست غلام خود داد که بر مردم بخواند و عمر همراه غلام به مسجد رفت و مردم را جمع کرد و گفت: «ساکت شوید؛ سخن خلیفه رسول الله را بشنوید؛ از خیرخواهی برای شما چیزی دریغ نکرده است». مردم سکوت کردند؛ نامه خوانده شد و مردم شنیدند و اطاعت کردند، و در آن هنگام ابوبکر سر از خانه خود بیرون آورده گفت: «آیا به خلیفه ای که معین کرده ام راضی شدید؟ من ازخویشاوندانم انتخاب نکردم، خلیفه عمر است» مردم اظهار رضایت کردند. بدین طریق ابوبکر زحمتی را که عمر در سقیفه برای او کشیده بود جبران کرد و چون قدرت در این موقع ریشه دار شده بود برای کسی مجال حرف و اعتراض نبود و حتی قول سنیان درباره اِجماعِ اهل حَلّ و عقد نیز در اینجا حاصل نشد؛ بلکه خلیفه قبلی خلیفه بعدی را انتصاب کرد.

۱- «وکانت خلافته سنتین وثلاثه أشهر وعشر لیال»؛ الکامل فی التاریخ؛ ج۲، ص۲۶۷.

۲- علی× در جریان بیعت ابوبکر به عمر گفته بود: «إحلب حلباً لک شطره، واشدد له الیوم أمره یردده علیک غداً»؛ الإمامه والسیاسه؛ ج۱، ص۱۱.

چون ابوبکر مُرد، عمر از مردم بیعت گرفت، پس بر منبر رفت و نخستین سخنش آن بود که: «مَثَل عَرب مَثَل شُتری است مهار شده، و از زخم مهار مطیعِ قائد شده، هرجا ببرندش می رود، به خدای کعبه قسم که من او را به راه خواهم برد».(۱)

در سال (۲۳ ه-.ق) عمر، به دست فیروز «ابو لؤلؤ» مولی ایرانیِ «مغیرهْ بن شعبهْ» ازپای درآمد.

وی در بستر مرگ به کار تعیین جانشین خود پرداخت ولی به جای آنکه شخص معینی را تصریح کند شش نفر را نصب کرد. آنها عبارتند: از، عبدالرحمن بن عَوْف، حضرت علی×، عثمان، زُبیر، سَعد بن أبی وقّاص و طلحه، اگر از سفر باز گردد، و سه روز مهلت قرار داد که در طی آن باید خلیفه را به اکثریّت معین کنند و اگر طرفین مساوی در رأی بودند ترجیح با دسته ای است که عبدالرحمن بن عَوْف در آن باشد و اگر دسته دیگر تسلیم نشوند به قتل برسند... در شورا همه به غیر از عبدالرحمن بن عوف داوطلب خلافت بودند. دو روز مذاکره بدون نتیجه پایان یافت. روز سوّم عبدالرحمن که در باطن به علاقه خویشاوندی طرفدار عثمان بود به همدستی سعد، از جمع اختیار گرفت که از علی× و عثمان یکی را خود انتخاب کند، پس عدّه ای را در مسجد جمع کرد و رأی خواست. بعضی علی× را

پیشنهاد کردند و بعضی عثمان را، و بنی هاشم و بنی امیّه به حرف درآمدند.(۲)

ص: ۳۵

۱- «إنّما مَثَلُ العربِ مثل جمل انف اتّبع قائده. فلینظر قائده حیث یقوده، وأمّا أنا فورب الکعبه لأحملنّکم علی الطریق». الکامل فی التاریخ؛ ج۲، ص۲۷۷.
۲- عثمان، از اموین بود.

عبـدالرحمن رو به حضـرت علی× کرد و گفت: آیا با من بیعت می کنی که به کتاب خدا و سـنت پیغمبر و رفتار ابوبکر و عمر عمل کنی؟ علی× گفت: به قدر جهد و طاقت، و به روایتی گفت: فقط به کتاب خدا و سنت رسول.

پس عبدالرحمن متوجه عثمان شد و همان سؤال را از او کرد؛ او در جواب گفت: آری. عبدالرحمن با عثمان بیعت کرد و او را به منبر نشاند تا دیگران هم با او بیعت کردند.»(۱)

کار عثمان نیز در سال ۳۵ ه‍.ق با کشته شدنش به دست مسلمانان معترض به کارهای او به پایان رسید.

پس از آن مردم به خلافت خلیفه رسول الله|،

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب×، روی آوردند و با ایشان بیعت کردند. امام×، حوادث پیش از خود، از درگذشت پیامبر خدا| تا کشته شدن عثمان را، ضمن خطبه ای، مشهور به «شقشقیه» چنین بیان کرد و می گوید:

«أما والله لقد تقمّصها ابن أبی قُحافه، وإنّه لَیعلمُ أنّ مَحَلی منها محلُّ القُطب من الرحی؛ ینحدر عنی السیلُ ولا یَرقی إلیّ الطّیرُ،.... فرأیت أنّ الصبرَ عَلی هاتا أحجی فصبَرتُ وفی العین قذًی وفی الحلقِ شـجاً، أری تراثی نهباً، حَتّی مَضَی الاوّلُ لسبیله، فَاَدْلی إلی ابن الخطّابِ بَعدَه،

شتانَ ما یومی عَلی کورِها ویوم حیّانَ أخی جابِرِ

۱- تاریخ اسلام؛ دکتر فیّاض؛ ص۱۳۳. نیز، نک: تاریخ الاسلام؛ الذهبی؛ ج۳، ص۳۰۵.

فیا عجباً! بَیْنَا هو یَستقیلُها فی حَیاته، إذ عَقَدَها لآخَرَ بَعدَ وفاتِه،... فصبرتُ علی طول المدّهِ وشدّه المحنهِ. حَتّی إذا

مَضـی لسَبیله، جَعَلها فی ستّهٍ زَعَمَ أنیّ أحدُهم، فیا للهِ ولِلشوری!... فَصَغا رجلٌ مِنهم لضِغنِهِ وَمال الآخَرُ لِصِهْرِهِ، مَعَ هَنٍ وهَنٍ. إلی أن قام ثالث القوم.... وقام مَعَهُ بَنُوأبیه، یَخضِمونَ مالَ الله ِ خَضمَ الابل نِبتَهَ الرّبیع؛ إلی أنِ انتکث فَتْلُهُ، وأجهَزَ علیه عَمَلُهُ، وکبت بِهِ بِطنَتُهُ.(۱)

امام×، در رمضان سال ۴۰ ه-.ق در محراب مسجد کوفه در حال نماز و با زبان روزه به دست عبدالرحمن بن ملجم مرادی خارجی با شمشیری زهر آلود به شهادت رسید.

بدن حضرت علی× را پسرانش شبانه دفن کردند و از بیم خوارج و دیگر دشمنان، قبرش را پنهان کردند و بنا به روایت شیعه بعدها امام جعفر صادق× آن را به شیعیان نشان

داد.»(۲)

پس از آن در کوفه، با امام حسن بن علی' بیعت شد. در تاریخ اسلام می خوانیم:

پس از شهادت حضرت علی× معاویه خود را امیر مؤمنان اعلام کرد و پیش از آن او خود را فقط امیر خطاب می کرد. در کوفه مردم با حسن بن علی× بیعت کردند و او با لشکری که پدرش در روزهای آخر عمر خود فراهم کرده

۱- شرح نهج البلاغه؛ إبن أبی الحدید؛ ج۱، ص۷۶؛ تذکره الخواص؛ سبط ابن الجوزی؛ ص۱۱۷ با اندکی تفاوت.

۲- تاریخ اسلام؛ دکتر فیّاض؛ ص ۱۵۰.

بود به قصد جنگ بیرون آمد قَیس بن سَعد بن عبادهٔ را با دوازده هزار (۱۲/۰۰۰) نفر به عنوان مقدمه لشکر پیش فرستاد و خود وارد مدائن شد. از آن طرف هم معاویه با لشکر خود به مَسْـکِن در نزدیکی موصل فرود آمد. روزی در لشکر حسن بن علی× کسی ندا درداد که قیس بن سَـعد کشته شد، فرار کنید. با شنیدن این ندا مردم به هم ریختند و جمعی سراپرده امام حسن× را غارت کردند و حتّی فرش زیر پای او را کشیدند و یکی از شورشیان خنجری بر ران امام زد. با این وضع مسلَّم شد که با چنین مردمی به جنگ معاویه و لشکر منظم و مطیع او رفتن سودی ندارد. بدین جهت امام حسن× با درخواست معاویه وارد مکاتبه و مذاکره صلح شد و بر آن قرار گرفت که موجودی بیت المال کوفه را امام حسن× بردارد با خراج داربگرد(۱)

و از کار کناره گیرد و به شرط آنکه معاویه نام حضرت علی× را به زشتی نبرند و دشنام ندهند. امام حسن× با سایر اهل بیت علیهم السلام به مدینه رفتند و معاویه وارد کوفه شد. (۴۱ ه‍.ق)»(۲)

همه کارها به دست معاویه افتاد و او پادشاهی امویان را بنیان نهاد. عمرِ این پادشاهی در سال ۱۳۲ ه‍.ق با روی کار آمدن عباسیان به سر آمد.

این سرگذشت کوتاه را از آن روی یادآور شدم تا در آینده و در لابه لای

ص: ۳۸

۱- نه برای خود بلکه برای مصرف مردم.

۲- دکتر فیّاض؛ تاریخ اسلام؛ صص ۱۵۱- ۱۵۲. نیز، نک: تاریخ الطبری؛ ج۵، ص۱۶۲. و الکامل فی التاریخ؛ ج۳، ص۲۷۱. و ابن کثیر؛ البدایه والنهایه؛ ج۸، ص۴۰۴. البته موارد صلح نامه فراتر از این چند مورد بوده است که برای آشنایی بیشتر به کتاب های مربوطه مراجعه کنید.

گزارش ها، هرجا که به تاریخ رسیدیم، خواننده این پیشینه را در سر داشته باشد، که بسیار بدان نیاز است، و نیز بسیار سودمند؛ چرا که هرجا سخنی پیرامون دانش حدیث گفته شود، ما را از سخن راندن پیرامون سرگذشت اسلام، گزیری نیست.

از درگذشت پیامبر در سال یازدهم، تا سال ۱۳۲، چیزی بیشتر از یک سده به درازا کشید. سخنان پیامبر در این سالها گردآوری نشد،(۱) تا این که عمر بن عبدالعزیز مروانی اُموی(۲)) در زمان پادشاهی خود دستور به گردآوری سخنان پیامبر داد.(۳)

ولی چنانکه می دانیم کار وی به درازا نینجامید و پس از دو سال و پنج ماه درگذشت، و گویند که کشته شد. (۹۹- ۱۰۱ ه-.ق).

«ذهبی» در مورد رویدادهای سال (۱۴۳ ه-.ق) می نویسد:

«وفی هذا العصر شرع علماء الاسلام فی تدوین الحدیث والفقه والتفسیر؛ فصنّف «ابن جُرَیح» التصانیفَ بمکه؛ وصنف «سعید بن أبی عروبه»؛ و«حماد بن سلمه» وغیرهما بالبصره؛ وصنّف «الأوزاعی» بالشام؛ وصنّف «مالک» الموطّأ بالمدینه، وصنّف «إبن اسحاق» المغازی؛ وصنّف «أبوحنیفه» وغیره الفقه والرأی بالکوفه؛ وصنّف «سفیان الثوری» کتاب «الجامع»؛ ثم بعد یسیر صنّف «هُشَیْم» کتبه؛وصنّف «اللیث» بمصر و«ابن لهیعه» ثم «المبارک»

۱- در بخش های پس از این به آن پرداخته خواهد شد.

۲- عمر بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم پسر ابوالعاص فرزند امیّه هشتمین خلیفه اموی.

۳- به این نیز پرداخته خواهد شد.

و«أبویوسف» و«ابن وهب». وکثر تدوین العلم وتبویبه، ودُوّنت کتبُ العربیّه واللغه والتاریخ وأیام الناس».(۱)

نخستین کتـاب حـدیثی - تـاریخی در دسترس کتـاب سـلیم بن قیس هلاـلی است ولی در مصادر سـنیان معمولاً موطأ مالک را نخستین کتاب حـدیثی در دسترس می دانند(۲)،چندی پس از مالک (م ۱۷۹ ه-.ق)، دوران طلایی حدیث آغاز شـد(۳)،(سال های آغازین سده سوّم) و مصنّفات، مسانید و سنن بسیاری تدوین شد که در بین شیعیان اصول چهارصدگانه به نام اصول أربعَ مأهْ و در بین سنیان مهم ترین آنها شش کتاب، به نام صحاح ستّه است.

این کتاب ها عبارتند از:

۱- صحیح بخاری یا الجامع الصحیح، از ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل بخاری (م ۲۵۶ ه-.ق)؛

۲- صحیح مسلم، از ابوالحسین مسلم بن حجّاج قشیری نیشابوری (م ۲۶۱ ه-.ق)؛

۳- سنن ابن ماجه، از محمّد بن یزید بن ماجه قزوینی (م ۲۷۳ ه-.ق)؛

۴- سنن ابی داود، از سلیمان بن أشعث بن اسحاق سجستانی (م ۲۷۵ ه-.ق)؛

۵- جامع ترمذی یا سنن ترمذی؛ از ابوعیسی محمّد بن عیسی بن سَوْره (م۲۷۹ ه-.ق)؛

۱- الذهبی؛ تاریخ الاسلام؛ ج۹، ص۱۳.

۲- استاد مرحوم شانه چی؛ تاریخ حدیث؛ ص۲۷.

۳- همان؛ ص۳۵.

۶- سنن نسائی، از ابو عبدالرحمن، أحمد بن شعیب (م ۳۰۳ ه-.ق).

این شش کتاب از همان آغاز تدوین، مورد توجه عثمانیان و سنیان قرار گرفت و تاکنون سرآمد کتاب های حدیثی سنی است که هریک از آنها ویژگی های خاص خود را دارد.(۱)

از ابتدای تدوین حدیث، محدثان و راویان اخبار به ذکر أحادیث مناقب و فضائل، به ویژه فضائل و مناقب صحابه و اهل بیت پیامبر|، پرداخته اند و معمولاً هرکدام در هریک از کتاب های حدیثی خود، بخشی را با عنوان کتاب المناقب یا فضائل به این کار اختصاص داده اند. گذشته از آن، نوشتارهای جداگانه ای نیز با عنوان های «مناقب»، «فضائل»، و «خصائص» گردآوری شده که در هرکدام به فضائل صحابه و غیر آنها و نیز فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته شده است که از آنهایی که در فضائل اهل بیت علیهم السلام گردآوری شده اند و یا قسمتی از آنها مربوط به ایشان است؛ می توان به نمونه های زیر اشاره کرد:

۱- فضائل الصحابه؛ أحمد بن حنبل (م ۲۴۱ ه-.ق).

۲- مناقب علی بن ابی طالب؛ أحمد بن حنبل (م ۲۴۱ ه-.ق).

۳- فضائل الصحابه؛ أحمد بن شعیب نسائی

(م ۳۰۳ ه-.ق).

۴- مناقب علی بن أبی طالب (خصائص)؛ أحمد بن شعیب نسائی (م ۳۰۳ ه-.ق).

۵- فضائل فاطمه، أبوعبدالله الحاکم النیسابوری (م ۴۰۵ ه-.ق).

۶- ما نزل فی علی من القرآن؛ أبونُعیم الاصبهانی (م ۴۳۰ ه-.ق).

۱- در بخش یکم، اشاره خواهد شد.

۷- مناقب علی بن أبی طالب؛ علی بن محمد الفقیه الشافعی، المعروف بابن المغازلی (م ۴۸۳ ه-.ق).

۸- مناقب علی بن أبی طالب؛ أبوالحسن علی بن الحسن الشافعی (م ۵۳۴ ه-.ق).

۹- مناقب علی بن أبی طالب؛ ابوبکر الخوارزمی (م ۵۶۸ ه-.ق).

۱۰- تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی (م ۶۵۴ ه-.ق).

۱۱- کفایه الطالب، محمد بن یوسف الگنجی الشافعی (م ۶۵۸ ه-.ق).

۱۲- ذخائر العقبی فی موده ذوی القربی، لمحب

أحمد بن عبدالله الطبری (م ۶۷۴ ه-.ق).

۱۳- فرائد السمطین فی فضائل المرتضی والبتول والسبطین، الجوینی (در سال ۷۱۶ ه-.ق از نگارش آن فارغ شد).

۱۴- فتح المطالب فی مناقب علی بن أبی طالب، شمس الدین الذهبی (م ۷۴۸ ه-.ق).

۱۵- حدیث الطیر، شمس الدین الذهبی (م ۷۴۸ ه-.ق).

۱۶- حدیث الغدیر، شمس الدین الذهبی (م ۷۴۸ ه-.ق).

۱۷- الفصول المهمه فی معرفه الأئمه؛ ابن الصباغ المالکی (م ۸۵۵ ه-.ق).

۱۸- کتاب إحیاء المیت بفضل أهل البیت؛ جلال الدین السیوطی (م ۹۱۱ ه-.ق).

۱۹- العرف الوردی فی أخبار المهدی؛ جلال الدین السیوطی (م ۹۱۱ ه-.ق).

۲۰- الاربعین فی مناقب أمیرالمؤمنین، جلال الدین عطاء الله بن فضل الله الشیرازی (م ۱۰۰۰ ه-.ق).

۲۱- إسعاف الراغبین فی سیره المصطفی وفضائل اهل بیته الطاهرین؛ محمد بن علی الصبان الحنفی (م ۱۲۰۶ ه-.ق).

ص: ۴۲

۲۲- العقد الثمین فی إثبات وصایه أمیرالمؤمنین، محمد بن علی الشوکانی (م۱۲۵۰ ه-.ق).

۲۳- ینابیع الموده، سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی (م ۱۲۹۴ ه-.ق).

۲۴- القطر الشهدی فی أوصاف المهدی، شهاب الدین أحمد بن أحمد بن اسماعیل الحلوانی الشافعی (م ۱۳۰۸ ه-.ق).

۲۵- فضائل الخمسه من الصحاح السته، السید مرتضی الحسینی الفیروزآبادی (معاصر).

اینها همه، نمونه ای اندک از همه آن چیزی است که در فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام نگاشته شده، و اگرچه دشمنان از روی کینه و دوستان از ترس، بسیاری از مناقب و فضائل اهل بیت را ننوشتند و نگفتند، ولی پروردگار خواست که فضائل و مناقب ایشان خاور و باختر جهان

را پر کند {والله متمّ نوره}.

در همه این نوشتارها به گوشه ای از فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته شده است و هیچ کدام به بررسی آماری این فضائل نپرداخته اند. در این پژوهش همان گونه که گفته شد، به بررسی آماری فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح سته پرداخته خواهد شد.

صض: ۴۳

بخش یکم:صحاح و صاحبانشان

اشاره

ص: ۴۵

درآمد:

اشاره

از میان نوشتارهای حدیثی سنیان، نُه کتاب از جایگاه ویژه ای برخوردارند:

۱- موطّأ مالک بن أنس(۱)(م ۱۷۹ ه-.ق).

۲- مسند أحمد بن حنبل(۲)

(م ۲۴۱ ه-.ق).

۳- مسند دارمی سمرقندی((۳))

(م ۲۵۵ ه-.ق).

۴- صحیح ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، یا الجامع الصحیح (م ۲۵۶ ه-.ق).

۵- صحیح ابوالحسین مسلم بن حجاج قشیری نیشابوری (م ۲۶۱ ه-.ق).

۱- مالک بن أنس بن مالک ابن أبی عامر بن عمروبن الحارث، عاش ۸۶ سنهْ، وقیل ولد سنهْ ۹۶، وقال أبوداود سنه ۹۲، وامّا یحیی بن بکیر فقال سمعته یقول: ولدت سنه ۹۳ فهذا أصح الاقوال. ۹۳-۱۷۹ ه-.ق، تذکره الحافظ؛ الذهبی؛ ج۱، ص۲۰۷.

۲- أبوعبدالله أحمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن أسد الذهلی الشیبانی المروزی، ثم البغدادی ۱۶۴ - ۲۴۱ ه-.ق، همان؛ ج۲، ص۴۳۱.

۳- أبومحمّـد عبدالله بن عبدالرحمن ابن الفضل بن بهرام بن عبدالصمد التمیمی الدارمی السمرقندی، صاحب المسند... مولده عام ۱۸۱... حدّث عنه مسلم وأبوداود والترمذی، وجعفر الفریابی والنسائی وعبدالله بن أحمدبن حنبل وآخرون... صنف المسند و التفسیر و کتاب الجامع. همان؛ ج۲، ص۵۳۴.

۶- سنن محمّد بن یزید بن ماجه قزوینی (م ۲۷۳ ه-.ق).

۷- سنن ابوداود سلیمان بن اشعث سجستانی (م ۲۷۵ ه-.ق).

۸- جامع یا سنن ابوعیسی محمّد بن عیسی ترمذی (م ۲۷۹ ه-.ق).

۹- سنن أبو عبدالرحمن احمد بن شعیب نسائی (م ۳۰۳ ه-.ق).

از این میان، شش کتاب را، «کتب ستّه» یا «صحاح ستّه» می گویند. (کتاب های چهارم تا نهم)، به این معنی که این شش کتاب از اهمیّت خاصی برخوردار می باشند.

«مزّی»(۱)

گوید:

«وأما السنه، فانّ الله تعالی وفّق لها حفّاظاً عارفین، وجهابذه عالمین، وصیارفه ناقدین، ینفون عنها تحریف الغالین، وانتحال المبطلین، وتأویل الجاهلین، فتنوعوا فی تصنیفها، وتفنّنوا فی تدوینها علی أنحاء کثیره وضروب عدیده، حرصاً علی حفظها، وخوفاً من إضاعتها.

وکان من أحسنها تصنیفاً، وأجودها تألیفاً، واکثرها صواباً، وأقلّها خطأً، وأحسنها قبولاً عند الموافق والمخالف، وأجلّها موقعاً عندالخاصه والعامه: صحیح أبی عبدالله محمد

بن إسماعیل البُخاریّ ثم صحیح أبی الحسین مسلم بن الحجّاج النیسابوریّ، ثم بعدها کتاب السنن لأبی داود سلیمان بن

۱- ابوالحجّاج جمال الدین یوسف بن عبدالرحمن بن یوسف القاضی الکلبی الدمشقی، وسُمی المزی نسبه إلی قریه المِزَّه بجوار دمشق ۶۵۴ - ۷۴۲ ه-.ق، مقدمه تهذیب الکمال؛ ج۱، ص۶. (دارالفکر)

الأشعث السجستانی، ثم کتاب الجامع لأبی عیسی محمد بن عیسی الترمذیّ، ثم کتاب السنن لأبی عبدالرحمن أحمد بن شعیب النسائیّ، ثم کتاب السنن لأبی عبدالله محمّد بن یزید المعروف بابن ماجه القزوینیّ، وإن لم یبلغ درجتهم.

ولکلّ واحدٍ من هذه الکتب الستّه مزیّهٌ یعرفها أهلُ هذا الشأن، فاشتهرت هذه الکتب بین الانام، وانتشرت فی بلاد الاسلام، وعَظُم الانتفاع بها، وحَرَصَ طلّاب العلم علی تحصیلها، وصنّف فیها تصانیف، وعلقت علیها تعالیق؛ بعضها فی معرفه ما اشتملت علیه من المتون، وبعضها فی معرفه مااحتوت علیه من الأسانید وبعضها فی مجموع ذلک.»((۱))

اهمیت کتاب های ستّه نزد عامّه از سخنان مزّی بسیار روشن است. دانشمندان سنّی نیز از دیر زمان، در بخش بندی نوشتارهای حدیثی، این شش کتاب را در طبقه اول و دوّم جای داده اند.

«شاه ولی الله دهلوی»((۲)) گوید:

«باب طبقات الکتب الحدیث؛ فالطبقه الأولی: منحصره بالاستقراء فی ثلاثه کتب، الموطّأ، وصحیح البخاری، وصحیح مسلم.

الطبقه الثانیه: کتب لم تبلغ مبلغ الموطأ والصحیحین

۱- تهذیب الکمال فی أسماء الرجال؛ المزّی؛ ج۱، ص۱۴۵ مؤسسهْ الرسالهْ.

۲- أحمد بن عبدالرحیم العمری الدهلوی (۱۱۱۴-۱۱۷۶ه-.ق). نک: مقدمه حجه الله البالغه؛ ج۱، ص۱۳.

ولكنّها تتلوها. كان مصنّفوهامعروفين بالوثوق والعداله والحفظ والتبحّر فى فنون الحديث، ولم يرضوا فى كتبهم هذه بالتساهل فيما شرطوا على أنفسهم، فتلقاها من بعدهم بالقبول، واعتنى بها المحدّثون والفقهاء، طبقه بعد طبقه، واشتهرت فيما بين الناس، وتعلق بها القوم شرحاً لغريبها وفحصاً عن رجالها وإستنباطاً لفقهها.

وعلى تلك الأحاديث بناء عامه العلوم، كسنن أبى داود، وجامع الترمذى، ومجتبى النسائى وهذه الكتب مع الطبقه الأولى إعتنى بأحاديثها «رَزين»(۱) فى «تجريد الصحاح» و«ابن الأثير»(۲) فى «جامع الاصول»،وكاد مسند أحمد يكون من جمله هذه الطبقه، فإنّ الامام أحمد جعله أصلاً يعرف به الصحيح والسقيم، قال: ما ليس فيه فلا تقبلوه.»(۳)

كتاب ها سته را بيشتر «صحاح سته» مى گويند، و اين نادرست است، ولى اين گونه بر سر زبان ها افتاده است. گذشته از اين در ششمينِ آنها گفت وگو است، و شايد از اين روست كه دهلوى، ابن ماجه را يادآور نشده است. بسيارى نيز بر اين باورند كه شايسته است به جاى ابن ماجه، دارمى، ششمين كتاب باشد:

ص: ۵۰

۱- رَزين بن معاويه العبدرى السرقسطى، م ۵۳۵ه-.ق. جامع الاصول؛ ج۱، ص۴۸.
۲- مجد الدين أبوالسعادات المبارك بن محمّد بن محمد الشيبانى الجزرى الموصلى، ۵۴۴ - ۶۰۶ ه-.ق، جامع الاصول؛ ج۱، صط. (ذهبى، در تذكره الحفاظ، از رزين و ابن أثير چيزى نگفته است؟!)
۳- حجج الله البالغه، الدهلوى، ج۱، ص۳۸۵.

«ينبغی أن يكون الدارمی سادساً للخمسه بدله، فانّه قليل الرجال الضعفاء، نادر الأحاديث المنكره والشاذه؛

وإن كان فيه أحاديث مرسله وموقوفه، فهو مع ذلك أولى منه.»(۱)

دليل اينكه سنن ابن ماجه در كنار پنج كتاب ديگر، جای گرفت را اين گونه گفته اند:

«إعلم أن الاصول فی عهد المحدثين المتقدمين خمسه: الصحيحان و سنن أبی داود والترمذی والنسائی، و أول من ضمّ سنن ابن ماجه إليها «إبن طاهر المقدسی»(۲) حيث أدرجه معها فی «الاطراف»، وكذا فی «شروط الأئمه الستّه»، فلم يقلّد فی ذلك، ثمّ ضمّهُ الشيخ «عبدالغنی بن عبدالواحد المقدسی»(۳) الحافظ المشهور، إليها فی كتابه «الكمال» وتابعه الناس.»(۴)

برخی ديگر موطّأ را با پنج كتاب ديگر، صحاح ستّه می دانستند «قِنَّوْجی»(۵)

گويد:

«وكذا ينبغی عدّ ابن ماجه فی هذه الطبقه (الطبقه الثانيه)

۱- الفضل المبين؛ جمال الدين القاسمی؛ ص۱۱۳.

۲- محمد بن طاهر بن أبی الفضل المقدسی، ويعرف بابن القيسرانی الشيبانی... قال السلفی، سمعت ابن طاهر يقول: كتبت الصحيحين وسنن أبی داود سبع مرّات بالأجره، وسنن ابن ماجه عشر مرات، ۴۴۸ - ۵۰۷ ه-.ق، تذكره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۴، ص۱۲۴۲. (شايد اينكه او ده بار ابن ماجه را نوشته، بی تأثير نبوده باشد.)

۳- عبدالغنی ابن عبدالواحد بن علی، تقی الدين أبومحمد المقدسی، ۵۴۱- ۶۰۰، همان؛ ص۱۳۷۲.

۴- الفضل المبين؛ جمال الدين القاسمی؛ ص۱۱۱. (نام كتاب، الفضل المبين علی عقد الجوهر الثمين «فی علوم الحديث» است، كه در آن «الاربعين العجلونيه» شرح داده شده است.)

۵- أبوالطيّب السيّد صدّيق حسن خان القنوجی، ۱۲۴۸- ۱۳۰۷ ه-.ق.

وإن كان بعض أحاديثها فی غایه الضعف، ولم یعد ابن الأثیر ابن ماجه فی «الصحاح» وجعل سادسها الموطأ والحق معه.»(۱)

«ابن أثیر» نیز مانند «رزین» کتاب ها ستّه یا صحاح ستّه را با موطأ کامل می داند.(۲)

«قنوجی» نیز از همین دیدگاه پیروی کرده است.(۳) وی در باب چهارم از کتابش (الباب الرابع فی ذکر الامّهات الست و شروحها و ما یلیها)، در آغاز به موطأ پرداخته و ابن ماجه را هفتم قرار داده و مسند احمد را هشتم؛ هرچند که مراد او از کتابش پرداختن به صحاح سته مشهور است.

گفته شد که کتاب ها ستّه را، نادرست صحاح می گویند، و این به سبب تساهل در نامگذاری است، چه آنکه چهار کتاب دیگر در کنار صحیحین جای گرفته اند.

و من علیها اطلق الصحیحا فقد أتی تساهلًا صریحا(۴)

و بهتر آن است که گفته شود به سبب تغلیب است، چه آنکه بیشتر احادیث اصول خمسه (صحیحین، ابوداود، ترمذی و نسائی) صحیح اند.

النَّووی: لم یَفُت الخمسه مِن ما صَحَّ اِلّا النَّزْرُ فاقبلهُ ودِنْ(۵)

ص: ۵۲

۱- الحطّه فی ذکر الصحاح الستّه؛ قنوجی؛ ص۲۱۳.

۲- جامع الاصول؛ ابن الأثیر؛ ج۱، ص۴۸.

۳- الحطّه؛ ص۲۷۴.

۴- الفیه الحدیث؛ العراقی؛ ص۹.

۵- شرح ألفیه السیوطی؛ محمد بن آدم؛ ج۱، ص۴۶.

و پس از آنکه سنن ابن ماجه نیز به آنها افزوده شد، به «صحاح ستّه» نامیده شدند، وگرنه می دانیم که جز صحیحین، چهار کتاب دیگر، نامشان سنن است و هرگز اعتبار آنها از دیدگاه دانشمندان عامّه به پای صحیحین نمی رسد.

والکتبُ الاربَعُ ثمّت السنن للدار قُطنی مِن مظنّات الحسن(۱)

سخن درباره نامگذاری این شش کتاب به صحاح ستّه و اینکه چگونه اینها مشهورترین کتاب های حدیثی شده اند، فراوان است و خود به پژوهشی ژرف نیاز دارد؛(۲)

ولی باید گفت:

کار «ابن طاهر مقدسی» و نگارش «شروط الائمهْ الستهْ»، بسیار مفید بوده است. او همچنین کتابی با نام «أطراف الکتب الستهْ» نگاشت که آنهم بی تأثیر نبود. وی در این دو کتاب، سنن ابن ماجه را به پنج کتاب دیگر اضافه کرده، و سخنی از موطأ به میان نیاورده است.

در اینکه، چه کسی اوّل بار «سنن دارمی» را شایسته دانسته تا ششمین کتاب باشد؟ گفته اند که «صلاح الدین علائی»(۳)

(م ۷۶۱ ه-.ق) بوده است. از او نقل است که: «لو قُدّم مسند الدارمی بدل ابن ماجه فکان سادساً لکان أولی».(۴)

۱- همان؛ ص۶۵.
۲- نک: شرح ألفیه السیوطی فی الحدیث؛ والباعث الحثیث، شرح إختصار علوم الحدیث، للحافظ إبن کثیر؛ أحمد محمد شاکر؛ و تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی؛ جلال الدین السیوطی؛ و ألفیه الحدیث؛ للحافظ العراقی؛ و الحطّه فی ذکر الصحاح السته؛ القنوجی؛ والامام ابن ماجهْ وکتابه السنن؛ محمّد النعمانی.
۳- أبوسعید صلاح الدین خلیل بن کِیْکَلْدی العلائی م ۷۶۱ ه-.ق.
۴- الامام ابن ماجه و کتابه السنن؛ النعمانی؛ ص۱۸۵.

گویا پس از علائی «ابن حجر عسقلانی» نیز همین دیدگاه را داشته است.

«سیوطی» در «تدریب الراوی» گوید:

«وقال شیخ الاسلام: لیس دون السنن فی الرتبه(۱)، بل لو ضم إلی الخمسه لکان أمثل من إبن ماجه، فانّه أمثل منه بکثیر».(۲)

در این بخش ابتدا به صحاح ستّه و صاحبانشان پرداخته می شود و تلاش بر آن است که فشرده و سودمند باشد، مگر بخاری و مسلم که چون از جایگاه ویژه ای نزد سنیان برخوردارند، بیشتر به آنها پرداخته شده است، و به بخاری بیشتر از مسلم. به بسیاری از آنچه در این بخش خواهد آمد در بخشهای دیگر نیاز است، از این رو گزیری از آن نیست.

بررسی صحاح سته و صاحبانشان به صورت گسترده خود در پژوهشی جداگانه ممکن است و در بررسی ای که در این بخش صورت می گیرد به گوشه هایی از آن پرداخته می شود.

۱- مراد، سنن دارمی است.

۲- تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی؛ السیوطی؛ ج۱، ص۱۷۴.

۱- صحیح بخاری

اشاره

عنوان اصلی کتاب چنین است:

«الجامع الصحیح المسند من حدیث رسول الله علیهم السلام وسننه وأیّامه».(۱) یا «الجامع الصحیح المسند المختصر من أمور رسول الله | وسننه وایامه.»(۲)

«ابن حجر» و «سیوطی» می گویند: بخاری خود این نام را بر کتابش نهاد؛(۳) ولی آنچه بیشتر بر سر زبان هاست، الجامع الصحیح است،و باز بیشتر، «صحیح البخاری».

گردآورنده آن:

«ذهبی»(۴)

او را در «تاریخ الاسلام» چنین معرفی کرده است: محمد بن إسماعیل بن إبراهیم بن المغیرهْ بن بَرْدِزْبه(۵)،و در «سیر أعلام النبلاء» آمده است:

ص: ۵۵

۱- هدی الساری، ابن حجر العسقلانی، ص۱۰؛ و تحقیق إسمی الصحیحین، أبوغدهْ؛ ص۹.

۲- التوشیح، شرح الجامع الصحیح؛ السیوطی؛ ج۱، ص۴۳.

۳- دو زیرنویس پیشین.

۴- شمس الدین محمد بن أحمد بن عثمان الذهبی، م ۷۴۸ ه-.ق.

۵- تاریخ الاسلام؛ الذهبی؛ ج۱۹، ص۲۳۸.

«وقيل: بَذدُزبَه». سپس می گوید: «بردزبه» واژه ای است بخارایی و معنای آن «زرّاع» است.(۱)

پدرش «اسماعیل» نام داشت و او را در کودکی از دست داد. اسماعیل خود از محدثان بود، بخاری گوید: «سمع أبی من مالك بن أنس، ورأی حمّاد بن زید وصافح ابنَ المبارك بكلتایدیه».(۲) «بردزبه»، که به معنای کشاورز است، زردشتی بود و بر همان کیش ازجهان رفت (و بردزبه، مجوسیٌّ مات علیها).(۳)

«مغیره» اوّل کس از نیاكانش بود كه اسلام آورد، و چون اسلامش بر دست «یمان بخاری»(۴)بود، جعفی اش گویند.

«خطیب» در «تاریخ» گوید:

«المغیره بن بردزبه، أسلم عَلی یدی یمان البخاری... والبخاری قیل له جعفی لأنّ أبا جدّه أسلم علی یدی أبی جد عبدالله المسندی، ویمان جعفی فنسب إلیه لأنّه مولاه من فوق».(۵)

زاد روزش:

وی در ۱۳ شوال ۱۹۴ چشم به جهان گشود، و آن روز آدینه بود.(۶)

۱- سیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج ۱۰، ص۲۷۷.

۲- همان.

۳- تاریخ بغداد؛ الخطیب البغدادی؛ ج۲، ص۶.

۴- أبو جد عبدالله بن محمّد المسند الجعفی.

۵- همان.

۶- همان.

وفاتش:

یکم شوال ۲۵۶، روز شنبه، زندگی اش ۶۲ سال به درازا کشید.(۱)

زندگی علمی او:

همان گونه که گفته شد، پدرش اسماعیل خود محدّث بود و هرچند که بخاری پدر را در کودکی از دست داد، ولی نمی تواند از او بی تأثیر باشد. «صفدی» آغاز کار او را ۲۰۵ ه-.ق گفته است،(۲)

او می گوید: در سال ۲۱۰ ه-.ق پس از آنکه در شهر خود بسیار شنید، گردش آغاز کرد. افزون بر بخارا که شهرش بود و جایی مهم در زمینه حدیث بود، او در بلخ، مرو، نیشابور، ری، بغداد، بصره، کوفه، مکه، مدینه، واسط، مصر، دمشق، قیساریه، عسقلان و حمص نیز حدیث شنید.(۳)

بخاری از افراد زیادی روایت کرد همچون: احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، عبدالله بن زبیر حُمیدی، علی بن مدینی، محمّد بن بَشار بُندار، محمد بن یوسف فریابی، هشام بن عبدالملک طیالسی، یحیی بن معین، عبدالله بن عبدالرحمان دارمی و... .(۴) و افراد زیادی نیز از او حدیث نقل کردند، همچون: ترمذی، حسن بن حسین قزاز بخاری، زکریا بن یحیی بزاز، أبوزرعهْ عبدالله بن عبدالکریم رازی، محمّد بن أحمد بن حمّاد دولابی، محمد بن ادریس رازی،

ص: ۵۷

۱- تهذیب الکمال؛ المزّی؛ ص۴۳۸.

۲- الوافی بالوفیات؛ الصفدی؛ ج۲، ص۲۰۷.

۳- همان.

۴- تهذیب الکمال؛ المزی؛ ج۲۴، ص۴۳۱. مؤسسهْ الرسالهْ.

محمد بن سهل فَسَوی، محمد بن سویف فِرَبْری، نسائی و... .(۱)

گردآوری صحیح:

در اینکه چرا او به گردآوری صحیح پرداخت، همه گفته اند که سخن استادش «اسحاق بن راهویه»(۲)سبب بوده است.

«ابن حجر» در «هدی الساری» گوید:

«وقوی عزمه علی ذلک ما سمعه من أستاذه... اسحق بن إبراهیم الحنظلی المعروف بابن راهویه... قال أبوعبدالله محمد بن إسماعیل البخاری: کنا عند إسحق بن راهویه فقال: لو جمعتم کتاباً مختصراً لصحیح سنّه رسول الله |، قال: فوقع ذلک فی قلبی فأخذت فی جمع الحدیث.»(۳)

«لم أخرج فی هذا الکتاب اِلا صحیحا، و ما ترکت من الصحیح أکثر» و «ما أدخلت فی کتابی الجامع اِلّا ما صح و ترکت من الصحیح حتی لا یطول».(۴)

بخاری خود می گوید: صد هزار حدیث صحیح و دویست هزار غیر صحیح از

۱- همان؛ ص۴۳۴.

۲- ابویعقوب اسحاق بن ابراهیم التمیمی المروزی۱۶۶- ۲۳۸ ه-.ق، تذکره الحفاظ، ج۲،ص ۴۳۵.

۳- هدی الساری؛ ص۹.

۴- هدی الساری؛ ص۹.

حفظم(۱) ولی همان گونه که دیدیم، خود می گوید: (ما ترکت من الصحیح أکثر).

او در مدت شانزده سال کتاب خود را تدوین کرد، و آن را بر «أحمد بن حنبل» و «یحی بن معین»(۲)

و «علی بن مدینی»(۳)

و کسان دیگر عرضه کرد؛ آنها نیز جز چهار حدیث، همه را صحیح دانستند.(۴)

در شانزده سالی که به گفته خودش به درازا کشید تا او صحیح را گرد آورد به ۶۰۰/۰۰۰ حدیث مراجعه کرد.

می گوید:

«صنفت کتابی الصحیح لست عشره سنه، خرجته من ستمائه ألف حدیث وجعلته حجه فی بینی وبین الله تعالی!!»(۵)

دیگر آثارش:

او جز صحیح که مشهورترین اثر اوست، آثار دیگری نیز دارد که فهرست وار به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- التاریخ الکبیر.

۲- التاریخ الاوسط.

۱- تذکره الحفاظ، ج۲، ص۵۵۶.

۲- سید الحفاظ، أبوزکریا یحیی بن معین المری، مولاهم البغدادی ۱۵۸ - ۲۳۳ه- ؛ همان، ۴۲۹.

۳- ابوالحسن علی بن عبدالله ابن جعفربن نجیح السعدی، مولاهم المدینی ثم البصری، صاحب التصانیف، ۱۶۱ - ۲۳۴ه- ؛ تذکره الحفاظ، ج۲، ص۴۲۸.

۴- هدی الساری، ص۹.

۵- تاریخ بغدادی، ج۲، ص۱۴.

۳- التاريخ الصغير.

۴- خلق أفعال العباد.

۵- كتاب الضعفاء الصغير.

۶- الأدب المفرد.

۷- جزء رفع اليدين.

۸- جزء القراءهْ خلف الإمام.

مشهورترين آثار او پس از صحيح كتاب های سه گانه تاريخ او و هم چنين «الادب المفرد» است. كتاب «التاريخ الكبير» او در دوازده جلد(۱)، «التاريخ الاوسط» او در دو جلد(۲) و «التاريخ الصغير» او نيز در دو جلد(۳) چاپ شده است.

كتاب تاريخ كبير او همان است كه درباره اش می گويد:

«وصنفت كتاب التاريخ إذ ذاك عند قبر الرسول | فی الليالی المقمره». و «قل اسم فی التاريخ إلا وله عندی قصه، إلا أنی كرهت تطويل الكتاب». و «لو نشر بعض إسنادی، هؤلاء لم يفهموا كيف صنفت كتاب التاريخ ولاعرفوه».(۴)

۱- توسط انتشارات «دارالفكر»، بيروت.

۲- توسط انتشارات «دارالصميعی»، الرياض.

۳- توسط انتشارات «دارالمعرفهْ»، بيروت.

۴- البخاری، الضعفاء الصغير، ص۹؛ خطيب بغدادی، تاريخ بغداد، ج۲، ص۷.

موضوع کتاب:

در این کتـاب در کنـار بررسـی هـای رجالی و جرح و تعـدیل، روایات فراوانی به چشم می خورد و «محمـد بن عبـدالکریم بن عبید» آنها را در کتابی به نام «تخریج الأحادیث المرفوعهْ المسندهْ فی کتاب التاریخ الکبیر» در سه جلد گردآورده است.(۱)

بخاری در تاریخ اوسط و صغیر خود نیز به رجال راویان حدیث پرداخته است، و در صغیر به شکل ویژه به صحابه.(۲)

در کتاب «الادب المفرد»، به آداب پیامبر | می پردازد:

«وهو فی الآداب النبویه، وإنّما قیل له: المفرد، تمییزاً له عن کتاب الأدب الموجود ضمن الجامع الصحیح».(۳)

ویژگی های صحیح بخاری:

این کتاب دارای ویژگی هایی است از جمله اینکه:

۱- نخستین کتاب حدیثی نزد عامّه است که با نام صحیح، گردآوری شده است.

۲- چینش احادیث بیشتر با رویکردی فقهی است.

۳- این کتاب گویای دیدگاههای فقهی بخاری است.

۴- گستردگی «کتاب التفسیر».

۱- انتشارات «مکتبهْ الرشد»، الریاض.

۲- التاریخ الاوسط؛ البخاری؛ ج ۱، ص ۵۵.

۳- همان؛ ۳۱.

۵- بودن احادیث معلّق، مرفوع و موقوف در صحیح.(۱)

۶- تقطیع و تکرار بسیاری از احادیث.(۲)

۷- درست ترین کتاب حدیثی نزد عامّه.

شروط بخاری:

در اینکه شروط بخاری برای حدیثی که در صحیح آورده چیست سؤال است. ولی آنچه ابن طاهر مقدسی در «شروط الأئمهْ السّتهْ» آورده چنین است:

«فاعلم أن شرط البخاری أن یخرج الحدیث المتفق علی ثقه نقلته إلی الصحابی المشهور من غیر إختلاف بین الثقات الأثبات و یکون إسناده متصلاً غیر مقطوع، فإن کان للصحابی راویان فصاعداً فحسن، وإن لم یکن له إلا راو واحداً، إذا صح الطریق إلی ذلک الراوی أخرجه».(۳)

«ابوبکر حازمی»(۴)در مورد شرط بخاری چنین می گوید:

«إختیار البخاری وهو الدرجه الأولی من الصحیح ومثاله الحدیث الذی یرویه الصحابی المشهور بالروایه عن الرسول | وله راویان ثقتان، ثم یرویه عنه التابعی

ص: ۶۲

۱- نک: هدی الساری؛ إبن حجر العسقلانی؛ صص ۱۹ و ۲۱.

۲- همان.

۳- شروط الأئمه السّته؛ المقدسی؛ ص۱۳.

۴- أبوبکر محمد بن موسی الحازمی الهمدانی، ۵۴۸ - ۵۸۴ ه-.ق.

المشهور بالروايه عن الصحابه وله راويان ثقتان، ثم يرويه عنه من أتباع التابعين الحافظ المتقن المشهور وله رواه ثقات من الطبقه الرابعه، ثم يكون شيخ البخاری حافظاً متقناً مشهوراً بالعداله فی روایته والأحادیث المرویه بهذه الشریطه لا یبلغ عددها عشره آلاف حدیث».(۱)

باید گفت بخاری این شروط را نگفته بلکه دیگران، پس از او آن را گفته اند، ولی آنچه روشن است بخاری در آوردن همه احادیث شرط بالا را پاس نداشته است.(۲)

استادِ علامه، مرحوم «شانه چی» شرایط بخاری را چنین بیان می کند:

۱- سلسله اسناد حدیث می بایست پیوسته به معصوم باشد.

۲- تمامی روات علاوه بر اسلام مورد اعتماد و وثوق باشند.

۳- آخرین راوی حدیث، غیر مشهور (شاذ) نباشد.

۴- آخرین راوی متهم و فراموشکار و دارای عقاید باطله نباشد.

۵- راوی، شیخ خود را دیده باشد.(۳)

شروح صحیح بخاری:

صحیح بخاری شروح زیادی دارد و زیاد به آن پرداخته شده، ولی مشهورترین آنها دوشرح است:

۱- شروط الأئمه السته؛ الحازمی؛ ص۳۵.

۲- نک: هدی الساری؛ فصل سوم و چهارم.

۳- تاریخ حدیث؛ مرحوم شانه چی؛ ص ۴۰ و اصول الحدیث؛ محمد عجاج الخطیب؛ ص۳۱۳.

۱- فتح الباری، فی شرح صحیح البخاری، نوشته أحمد بن علیّ بن حجر العسقلانی (۷۷۳- ۸۵۲ ه-.ق). این کتاب دارای مقدمه ای است به نام «هدی الساری» که هرکس بخواهد درباره بخاری و صحیحش بداند می تواند به آن روی آورد.

۲- إرشاد الساری، فی شرح صحیح البخاری، نوشته: شهاب الدین أحمد بن محمد القسطلانی (م ۹۲۳).

یادآور می شود که شرحی نیز به نام «فتح الباری، فی شرح صحیح البخاری»، نوشته زین الدین أبوالفرج بن رجب الحنبلی (۷۳۶- ۷۹۵ ه-.ق)، در دسترس است که نباید با شرح عسقلانی اشتباه شود.

این شرح همه صحیح را فرا نگرفته و تا «کتاب الجنائز» بیشتر نیست.(۱)

خلفای روزگار بخاری:

گفته شد، او در ۱۹۴ چشم به جهان گشود و در ۲۵۶ درگذشت. در این ۶۲ سال او با خلفای عباسی زیر هم روزگار بود:

۱- أمین عباسی (۱۹۳- ۱۹۸ ه-.ق).

۲- مأمون عباسی (۱۹۸- ۲۱۸ ه-.ق).

۳- المعتصم بالله (۲۱۸- ۲۲۷ ه-.ق).

۴- الواثق بالله (۲۲۷- ۲۳۲ ه-.ق).

۵- المتوکل علی الله (۲۳۲- ۲۴۷).

۱- برای آگاهی از شروح بخاری نک: کشف الظنون؛ الجلبی؛ ج۱، ص ۴۳۰.

۶- المنتصر بالله (۲۴۷- ۲۴۸ ه-.ق).

۷- المستعين بالله (۲۴۸- ۲۵۲ ه-.ق).

۸- المعتز بالله (۲۵۲- ۲۵۵ ه-.ق).

۹- المهتدی بالله (۲۵۵- ۲۵۶ ه-.ق).

بخش بندی صحیح بخاری:

او صحیح خود را به شیوه کتاب تنظیم کرده است و در ابتدای هر کتاب عنوان آن را آورده است. نخستین کتاب، «کتاب بدء الوحی» است و کتاب پایانی (نود و هفتم) «کتاب التوحید» است. هر کتاب به باب هایی تقسیم

شده و هر باب نیز دارای عنوانی است. می توان گفت عنوان بسیاری از باب های کتاب، دیدگاه های خود بخاری است. برای نمونه او در «کتاب الأذان» عنوان باب شصت و چهارم آورده است: «أهل العلم والفضل أحقّ بالامامه».(۱)

کتاب دارای ۷۵۶۳ حدیث است. (درباره آمار احادیث هریک از کتاب ها ستّه به شیوه ای گسترده تر در آینده سخن گفته خواهد شد).

داستان مرگش:

«ابن حجر» به نقل از «حاکم نیشابوری» گوید: بخاری در اواخر عمرش (۲۵۰ه-.ق) به نیشابور آمد و مدتی در آن جا ماند و علی الدوام حدیث می گفت.

۱- ص۵۴؛ (تک جلدی؛ موسوعة الحدیث الشریف)؛ دارالسلام.

«محمدبن یحیی ذهلی»(۱)

گفت: «إذهبوا إلی هذا الرجل الصالح العالم فاسمعوا منه» پس مردم برای شنیدن پای درس بخاری رفتند و در مجلس محمد بن یحیی خلل وارد شد. پس او شروع به بدگویی از بخاری کرد. افزون بر این در نیشابور از خلق قرآن از او پرسش شد و درگیری دیگری میان او و ذهلی رخ داد. ذهلی مردم را از شنیدن از بخاری باز داشت، همه پذیرفتند مگر «مسلم بن حجاج» و «أحمد بن سلمهْ». گویند که ذهلی گفت:

«ألا من قال باللفظ فلا یحل له أن یحضر مجلسنا فأخذ مسلم رداءه فوق عمامته و قام علی رؤوس الناس فبعث إلی الذهلی جمیع ما کان کتبه عنه علی ظهر جمّال».

نیز از «أحمد بن سلمهْ نیشابوری» نقل است که به بخاری گفت:

«یا أبا عبدالله إن هذا الرجل (یعنی ذهلی) مقبول بخراسان، خصوصاً فی هذه المدینه، وقد لجّ فی هذا الامر حتی لا یقدر أحد منا أن یکلمه فیه، فما تری؟ قال: قبض علی لحیته، ثم قال: وأفوض أمری إلی الله إنّ الله بصیر بالعباد. اللهم إنّک تعلم أنی لم أرد المقام بنیسابور أشراً ولا بطراً ولا طلباً للریاسه وإنّما أبت علیّ نفسی الرجوع إلی الوطن لغلبه المخالفین، وقد قصدنی هذا الرجل حسداً

۱- الامام شیخ الاسلام حافظ نیسابور أبوعبدالله محمد بن یحیی بن عبدالله بن خالد بن فارس النیسابوری مولی بنی ذهل... حدث عنه الجماعه سوی مسلم... وانتهت إلیه مشیخه العلم بخراسان... وقال أبوبکر بن زیاد: کان أمیرالمؤمنین فی الحدیث، ۱۷۰- ۲۵۸ ه.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج۲، ص ۵۳۰.

لما آتانی الله لا غیر. ثم قال لی: یا أحمد! إنی خارج غداً لتخلصوا من حدیثه لأجلی». (۱)

پس به بخارا بازگشت و مردم به گرمی به او خوشامد گفتند. چندی نگذشت که میان او و «خالد بن أحمد ذهلی» امیر بخارا دشمنی افتاد(۲)،

پس او را به بیرون شدن از بخارا دستور داد و او به سوی زادگاهش «خَرتنگ»(۳) رفت. در آنجا بیمار شد و مُرد.

توصیفی از بخارا:

بخارا! ولایتی از ولایات کشور ازبکستان، در آن سوی رود جیحون (آمودریا)، با مردمی مسلمان و حنفی مذهب و زبانشان فارسی است، باگویش بخارایی و ازبکی.

آثار باستانی اش فراوان است: ارگ (یا قُهَندِز = کهن دژ) که بنا بر افسانه ای سیاوش آن را ساخته، مقبره اسماعیل سامانی (ق ۳ و ۴)؛ مجموعه کلان، شامل مناره کلان (۵۲۰ ه-.ق) و مسجد کلان (۹۴۸ ه-.ق) مسجد نمازگاه (ق ۱۰)، مسجد جامع (۹۲۰ ه-.ق)، مدرسه چهار منار (۱۲۲۲ ه-.ق). از گورستانهای کهن در بخارا، مزار ابوحفص بخاری (۱۵۰- ۲۱۷ ه-.ق) است. شیعیان در بخارا مسجد و حسینیه خاص خود را دارند و گروه های ایرانی به نام افشار، که گویا

۱- هدی الساری؛ ابن حجر؛ صص ۶۸۴ – ۶۸۸.

۲- آنچه را که میان او و امیر بخارا رخ داده، «ابن حجر» گفته است؛ همان؛ ص۶۸۷.

۳- دهی است از دهات سمرقند.

پس مانـده هـای سـپاهیان نادرشاهنـد در آنجا به سـر می برنـد. در بخارا جشن نوروز باشـکوه برپا می شود. این شـهر در دوره اسلامی گاه ماوراء النهر نیز نامیده می شد. مهدی عباسی این شهر را تجدید بنا کرد.

یاقوت حموی(م ۶۲۶ ه‍.ق) در «معجم البلدان» گوید:

«بخـاری، من أعظم مُـدُن ماوراء النهر وأجلّها، وبینها وبین جیحون یومان، وکانت قاعـده ملک السامانیه، کثیره البساتین، واسـعه الفواکه، بینهـا وبین سـمرقند سـبعه أیّام، ولیس بمـاوراء النهروخراسـان بلـده أهلهـا أحسن قیامـاً بالعماره علی ضـیاعهم من أهل بخـاری. وفیه قلعه بهـا مسـکن ولاـه خراسـان من آل سامان. وکانت مُعامله أهل بخاری فی أیام السامانیه بالـدراهم ولا یتعاملون بالدنانیر فیما بینهم، وکان لهم دارهم یسـمونها الغِطریفیه، فلا تجوز هذه الدراهم إلا فی بخاری ونواحیها وحدها وکانت سـکتها تصاویر وهی من ضرب الاسلام، وکانت لهم دراهم أُخر تسمّی المسَیَّبیه والمحمّدیه جمیها من ضرب الاسلام.»(۱)

بخـارا را به معنای شـهر دانش گفته انـد. در دوره هخامنشـیان، اسـکندر در لشکرکشـی به ماوراء النهر (ماوراء جیحون) پس از تسخیرسمرقند به بخارا نیز دست یافت. در دوره ساسانیان، خسرو اول انوشیروان به سوی بلاد هیاطله لشکر کشید و تُخارستان و زابلستان و کابلستان و صغانیان را دوباره به دست آورد. پادشاه خاقان، سِنجَبو، نیز

۱- معجم البلدان؛ یاقوت الحموی؛ ج ۱، ص۳۵۳.

چاچ و فرغانه و سمرقند و کَش و نخشب را تا بخارا به دست آورد. در دوره حکومت معاویه، سپاهیان عرب به فرماندهی عبیدالله بن زیاد نخستین بار با اهل بخارا - که پادشاه آن خاتون، زن بیدون (بخارا خدات)، به عنوان نایب السلطنه پسرش طُغشاده در آنجا حکومت می کرد - رو به رو شدند اما جنگ آنان به مصالحه انجامید و عبیدالله با گرفتن هزار بار هزار درهم و چهار هزار برده عقب نشست.

پس از او سعید بن عثمان بن عفان از سوی معاویه والی خراسان شد، وی از جیحون گذشت و به جنگ با بخاراییان شتافت، اما بار دیگر کار به مصالحه کشید. در سال ۸۷ ه-.ق قتیبهْ بن مسلم (باهلی)، فرمانده سپاهیان

عرب و نماینده حجّاج در خراسان، شهر بازرگانی «بیکند» را در نزدیکی بخارا، که بیش از هزار رباط(۱) داشت به قهر گشود و اهالی را قتل عام و شهر را ویران کرد. سال بعد، به جنگ بخارا رفت و آن را نیز گشود. قتیبهْ با نیرنگ از اهالی بخارا برای دو رکعت نماز گزاردن اجازه گرفت و وارد شهر شد و با خیانت شهر را گرفت و غنایم بسیار به دست آورد. در این سال بیشتر شهرهای [ولایت] بخارا گشوده شد. قتیبهْ پس از تصرف بخارا دستور داد تا اهل بخارا نیمی از خانه های خود را به مسلمانان واگذارند. در ۹۴ ه-.ق قتیبهْ مسجد جامع را درون حصار بخارا در محل بتخانه ساخت و گفت هر جمعه مردم در آنجا گرد آیند و نماز آدینه بخوانند و هرکس که حاضر می شد دو درهم می گرفت، و اهل بخارا در اوایل اسلام به پارسی نماز می خواندند.

۱- قصبه و منطقه.

اوج پیشرفت بخارا در دوره سامانیان (۲۰۴- ۳۹۰ ه-.ق) بود. در زمان سامانیان، که پس از اسلام آوردن ایرانیان نخستین سلسله ایرانی مستقل و حاکم در مشرق بودند، شهر بخارا از لحاظ اجتماعی و علمی گسترش یافت. شهر بخارا از جمله شهرهای خراسان شمرده می شد، هرچند که جیحون درمیان آن دو جریان داشت.(۱)

بخارا از بلاد شرقی، قبه اسلام و در آن نواحی مدینهْ السلام نامیده می شد. بخارا دارالملک ماوراء النهر بود و همیشه امارت در شهر بخارا قرار داشت. در دوره سامانیان شهر بخارا بسیار توسعه یافت و علت اساسی آن مبادلات بازرگانی میان شرق و غرب وگذشتن جاده ابریشم از آنجا بود. شهر دارای هفت دروازه بود. لباس مردم بخارا اغلب قبا و کلاه بود. پیش از حمله مغول کتابخانه های بخارا در جهان اسلام مشهور بود، از جمله کتابخانه بلعمی (م ۳۶۲ ه-.ق) و کتابخانه نوح بن منصور سامانی (۳۶۵- ۳۸۷). گویا این کتابخانه پس از استفاده ابن سینا از آن، آتش گرفت و سوخت. در دوران سامانیان بخارا مرکز علم و ادب بود و شاعرانی چون رودکی، شهید بلخی، دقیقی، کسایی مروزی در دربار سامانیان آمد و شد داشتند.

سامانیان، که خود سنیان متعصبی بودند، سرانجام مغلوب طوایف دیگر از

ص: ۷۰

۱- ابن الفقیه أحمد بن محمد بن اسحاق در «کتاب البُلدان» گوید: «وقال البلاذری: خراسان أربعه أرباع، فالربع الاول: إیرانشهر، وهی نیسابور و... والربع الثانی: سرخس ونسا و... والربع الثالث: وهو غربی النهر وبینه وبین النهر ثمانیه فراسخ: الفاریاب والجوزجان و... والربع الرابع: ماوراء النهر بخارا وفرغانه وسمرقند»، ص۶۱۵.

سنیان ترک یعنی غزنویان و قراخانیان گردیدند. اسماعیل المنتصر، آخرین امیر سامانی در ۳۹۵ ه-.ق به قتل رسید و خراسان سهم غزنویان شد.

بخارا در ۶۱۷ ه-.ق زیر سم ستوران چنگیز مغول ویران شد و مردمان آن از دم تیغ گذشتند؛ ولی چندی بعد دوباره آباد شد و تحت سلطه سلسله های مختلف درآمد، ولی دیگر هیچگاه مرکزیت و رونق و شکوفایی علمی و ادبی و فرهنگی و بازرگانی و شکوه خود را بازنیافت.(۱)

۱- دایره المعارف تشیّع، ج۳، ص۱۲۰، و دانشنامه جهان اسلام؛ ج۲، ص۳۶۲. با دخل و تصرف.

۲- صحیح مسلم

عنوان اصلی:

«المسندُ الصحیح المختصر من السنن بنقل العدل عن العدل عن رسول الله |».(۱)

به اختصار آن را «المسند الصحیح» گویند ولی آنچه بر سر زبان هاست همان «صحیح مسلم» است.

گردآورنده آن:

«خطیب» در «تاریخ» او را چنین معرفی کرده است: «أبوالحسین مسلم بن الحجّاج بن مسلم القشیری

النیسابوریّ»(۲). و «ذهبی» در «سیر أعلام النبلاء» چنین می نویسد: «أبوالحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاذ النیسابوری»، سپس می افزاید: «ولعلّه من موالی قُشیر»(۳) (قُشیر، تیره ای از تازیان اند.)

ص: ۷۳

۱- تحقیق إسمی الصحیحین واسم جامع الترمذی؛ أبوغدّة؛ ص۳۳.

۲- تاریخ بغداد؛ ج۱۳، ص۱۰۱.

۳- سیر أعلام النبلاء؛ ج۱۲، ص۵۵۷.

تولدش:

آورده اند که در سال ۲۰۴ ه-.ق در نیشابور چشم به جهان گشود.(۱)

وفاتش:

در روز یکشنبه، ۲۵ رجب سال ۲۶۱ بود(۲)

و گورش در نیشابور است.(۳)

«أحمد بن سلمهْ»

گوید: «در مجلس درس، حدیثی خوانده شد، مسلم آنرا نشناخت، پس به خانه رفته چراغی روشن کرد و گفت: کسی بر من وارد نشود. گفتند: خرما بر ایمان آورده اند. گفت: بیاورید. پس تا سپیده دم می خورد و می خواند تا حدیث را یافت.» گویند بر اثر این خرما خوران مُرد.(۴)

زندگی علمی او:

آغاز سماعش سال ۲۱۸، از «یحیی بن یحیی تمیمی»(۵)

بود. در سال ۲۲۰ به حج رفت و هنوز موی بر چهره نداشت. در مکه از «قَعْنبی»(۶)

شنید، و او پیرترین

ص: ۷۴

۱- تهذیب الکمال؛ ج۲۷، ص۵۰۷ مؤسسهْ الرسالهْ؛ و تایخ الاسلام؛ الذهبی؛ ج ۲۰، ص۱۸۳؛ و سیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج۱۲، ص۵۵۸.

۲- تهذیب الکمال؛ ج۲۷، ص۵۰۷.

۳- سیر أعلام النبلاء؛ ج۱۲، ص ۵۸۰.

۴- تهذیب الکمال؛ ج۲۷، ص۵۰۶.

۵- أبوزکریا التمیمی المنقری النیسابوری. قال الحاکم: ...عنه إسحاق والذهلی والبخاری ومسلم و... ۱۴۲-۲۲۶ ه-.ق.

۶- عبدالله بن مسلمه بن قعنب، المدنی نزیل بالبصره ثم مکه. عنه الذهلی وأبوزرعه والبخاری ومسلم بن الحجاج و... قال أبوزرعه: ما کتبت عن أحد أجل فی عینی من القعنبی ۱۳۰- ۲۲۱ه-.ق، تذکره الحفاظ؛ ج۱، ص۲۸۳.

شیخش بود. در کوفه نیزاز «أحمد بن یونس»(۱) و گروهی دیگر شنید. سپس به نیشابور بازگشت و بار دیگر در سال ۲۲۵ سفر آغاز کرد، و زیاد از «علی بن جعد»(۲)

شنید، ولی از او در صحیحش روایت نکرده است. به عراق و حرمین و مصر هم رفته و در آن جا هم حدیث شنید.(۳)

مسلم می گوید:

«صنفت هذا المسند الصحیح من ثلاثمائه ألف حدیث مسموعه».((۴))«أحمد بن سلمه» گوید: «کنت مع مسلم فی تألیف صحیحه خمس عشره سنه وهواثناعشر ألف حدیث»(۵)

«مکی بن عبدان» گوید: شنیدم که مسلم می گفت:

«عرضتُ کتابی هذا المسند علی أبی زرعه فکل ما أشار عَلیّ فی هذا الکتاب أنّ له علّه وسبباً ترکته وکلّ ما قال: إنّه صحیح لیس له علّه، فهو الذی أخرجتُ».(۶)

۱- أحمدبن عبدالله بن یونس الیربوعی الکوفی،... عنه أبوزرعه والبخاری ومسلم وأبوداود و... قال أبوداود: نهانی أحمدبن یونس أن أصلی خلف من یقول القرآن مخلوق، وقال: هؤلاء کفار. ۱۳۲ - ۲۲۷ه-.ق، تذکره الحفاظ؛ ج۱، ص۴۰۰.
۲- أبوالحسن الهاشمی مولاهم الجوهری... عنه البخاری وأبوداود وأبوزرعه وأبوحاتم وأبویعلی الموصلی... وقد رأی الأعمش، ۱۳۴ - ۲۳۰ه-.ق، تذکره الحفاظ، ج۱، ص۳۹۹.
۳- سیر أعلام النبلاء، ج۱۲، ص۵۵۸.
۴- تاریخ بغداد؛ الخطیب البغدادی؛ ج۱۳، ص۱۰۲.
۵- سیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج۱۲، ص۵۶۶. (نووی در مقدمه شرح صحیح مسلم گفته شانزده سال به درازا کشید.)
۶- همان؛ ص۵۶۸.

ستایش پیروان خلفا از او و کتابش:

صحیح مسلم نیز همانند بخاری از جایگاه ویژه ای نزد عامه برخوردار است و ایندو را «صحیحین» گویند.

گاه از سخنان برخی نیز بوی برتری مسلم و کتابش بر بخاری شنیده می شود.(۱)

برای نمونه «ذهبی» در «سیر أعلام النبلاء» به نقل از «أبوعمرو بن حمدان» آورده است:

«سألت الحافظ إبن عقده(۲) عن البخاری ومسلم: أيهما أعلم؟ فقال: كان محمدٌ عالماً ومسلم عالمٌ. فكرّرت عليه مراراً، فقال: يا أبا عمرو، قد يقع لمحمّدٍ الغلطُ فی أهل الشام، وذلك أنه أخذ كتبهم، فنظر فيها، فربما ذكر الواحد منهم بكُنيته ويذكره فی موضع آخر باسمه، يتوهّم أنهما اثنان، وأما مسلم فقلّما يقع له من الغلط فی العلل، لأنّه كتب المسانيدَ ولم يكتب المقاطيع ولا المراسيل».(۳)«ابن کثیر» (م ۷۷۴ ه-.ق) در «البدایهْ والنهایهْ» گوید:

«وذهبت المغاربه وأبوعلی النیسابوری من المشارقه، إلی

۱- تاریخ بغداد، ج۱۳، ص۱۰۲.

۲- أبوالعباس أحمدبن محمدبن سعيد الكوفی، مولی بنی هاشم، ...قال أبوعمر بن حيويه: كان إبن عقده يملی مثالب الصحابه فتركت حديثه، ۲۴۹- ۳۳۲ ه-.ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج۳، ص۸۴۱.

۳- سير أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج۱۲، ص۵۶۵، و تاريخ بغداد؛ الخطيب البغدادی؛ ج۱۳، ص۱۰۲، و تاريخ نيشابور؛ حاكم نيشابوری؛ ص۱۰۰.

تفضیل صحیح مسلم علی صحیح البخاری».(۱)

«ابن حجر عسقلانی» نیز در «تهذیب التهذیب» سخنی گفته که از آن برتری مسلم بر بخاری از دیدگاه او را می توان فهمید.

دیگر آثارش:

او افزون بر صحیح، آثار دیگری نیز دارد. که «حاکم»(۲) در «تاریخ نیشابور» بیان کرده است:

۱- المسند الکبیر علی الرجال.

۲- الجامع الکبیر علی الأبواب.

۳- کتاب الأسامی والکنی.

۴- کتاب التمییز.

۵- کتاب العلل.

۶- کتاب الوحدان.

۷- کتاب الأفراد.

۸- کتاب الأقران

۹- کتاب سؤالات أحمد بن حنبل.

۱- البدایه والنهایه؛ ابن کثیر؛ ج۱۱، ص۳۶. دارالحدیث.

۲- أبوعبدالله محمد بن عبدالله بن محمد النیسابوری، المعروف بابن البیع... سمع سنه ثلاثین ۳۳۰ ورحل إلی العراق وهو ابن عشرین و.... حدث عنه الدار قطنی و... (۳۲۱- ۴۰۵ ه-)؛ تذکره الحفاظ؛ ج۳، ۱۰۳۹.

۱۰- کتاب مشایخ مالک بن أنس.

۱۱- کتاب ذکر من لیس له اِلّا راوٍ واحدٍ من رواة الحدیث.

۱۲- کتاب المخضرمین.

۱۳- کتاب اولاد الصحابهْ فمن بعدهم من المحدثین.

۱۴- کتاب طبقات التابعین.

۱۵- کتاب ذکر اوهام المحدثین.(۱)

بیشتر آثار وی از بین رفته و آنچه به چاپ رسیده یا در دسترس است، اندک است. کتاب های «الأسامی والکنی»، «التمییز»، «المنفردات والوحدان» و«الطبقات» او به چاپ رسیده است.

شروح صحیح مسلم:

به صحیح مسلم نیز همچون بخاری، زیاد پرداخته شده و کتابهای زیادی درباره آن نگاشته شده است. از جمله مشهور ترین شرح هایی که بر آن نوشته شده شرح «نووی»(۲)

است، به نام «المنهاج».

برای آشنایی با شروح صحیح مسلم و دیگر آثاری که درباره آن نوشته شده،

۱- تاریخ نیشابور، ص ۱۰۰، نیز نک: تاریخ الاسلام؛ الذهبی؛ ج ۲۰، ص۱۸۸.
۲- محیی الدین أبوزکریا یحیی بن شرف بن مری الشافعی صاحب التصانیف النافعه. مولده فی المحرم سنه ۶۳۱ ه-.ق وقدم دمشق سنه (۶۴۹ ه-.ق)... من تصانیفه شرح مسلم ورياض الصالحین والأذکار والأربعین والارشاد فی علوم الحدیث والتبیان فی آداب حمله القرآن، (م ۶۷۶ ه-.ق)، صحیح مسلم بشرح النووی؛ ج ۱، ص ۶.

کتاب «صیانهْ صحیح مسلم» نوشته «ابن الصلاح الشهرزوری» (م ۶۴۳ ه-.ق)، به تحقیق «موفق بن عبدالله بن عبدالقادر» را ببینید.(۱)

صحیح مسلم را «نورالحق بن عبدالحقّ الدّهلوی» (م ۱۰۷۳) به فارسی شرح کرده است.(۲)

ویژگی های صحیح مسلم:

۱- دومین کتاب حدیثی با عنوان صحیح نزد عامّه.(۳)

۲- کمی تکرار احادیث (دربرابر بخاری).

۳- جای گرفتن احادیث در بخش مربوط به خود و آسانی رسیدن به آن.

۴- نام ننهادن مسلم بر ابواب کتاب.

«ابن الصلاح»(۴) گوید:

«ثم إنّ مُسلماً رَحمهُ الله وإيّانا، رتّبَ كتابَهُ علَى الأبواب، فهو مبوبٌ فى الحقيقه ولكنّه لم يذكر فيه تراجم الأبواب لئلا يزداد بها حجم الكتاب أو لغيرذلک».(۵)

ص: ۷۹

۱- صیانه صحیح مسلم؛ ابن الصلاح؛ ص۱۹. نیز نک: کشف الظنون؛ الجلبی؛ ج۱، ص۴۴۰.

۲- همان؛ ص۲۸.

۳- ابن صلاح گوید: «هذا الكتاب ثانى كتاب صنّف فى صحيح الحديث ووُسِم به، ووضع له خاصةً، سبقه البخارى إلى ذلك»، صیانه صحیح مسلم، ص۶۷.

۴- شیخ الاسلام، تقی الدین أبوعمرو عثمان بن عبدالرحمن بن عثمان بن موسی الکُردی الشهرزوری الموصلی الشافعی، ۵۷۷-۶۴۳ ه-.ق؛ صیانه صحیح مسلم؛ ص۹.

۵- همان؛ ص۱۰۳.

گمان نمی رود که مسلم برای کم کردن از حجم کتاب، این کار را نکرده باشد. مگر آوردن عنوان هر بخش از کتاب چه اندازه می تواند بر حجم کتاب بیفزاید؟

۵- اندک بودن تعلیق حدیث نسبت به بخاری.(۱)

شروط مسلم:

مسلم نیز همچون بخاری، برای احادیثی که نقل کرده شرطی یادآور نشده و کسانی که بعد از او آمده اند با دقت در صحیح و احادیثش شروطی را مطرح کرده اند.

«ابن الصلاح» می گوید:

«شرط مسلم فی صحیحه أن یکونَ الحدیث متّصل الاسناد، بنقل الثقه عن الثقه، من أوّله إلی منتهاه، سالماً من الشذوذ ومن العلّه، وهذا هو حَدُّ الحدیث الصحیح فی نفس الأمر، فکلّ حدیثٍ اجتمعت فیه هذه الأوصاف فلا خِلافَ بین أهل الحدیث فی صحته...».(۲)

«ابن طاهر مقدسی» گوید:

«إعلم أن البخاری ومسلماًومن ذکرنا بعدهم(۳) لم ینقل عن واحد منهم أنه قال: شرطت أن أخرج فی کتابی ما یکون علی الشرط الفلانی وإنّما یعرف ذلک من سبر

۱- همان؛ ص۷۶. «وهو فی کتاب البخاری کثیر وفی کتاب مسلم قلیل».

۲- صیانه صحیح مسلم؛ ابن الصلاح؛ ص۷۲.

۳- یعنی ابن ماجه، ترمذی، ابوداود و نسائی.

كتبهم فيعلم بـذلك شرط كـل رجـل منهم. فـاعلم أن شـرط (البخـارى ومسـلم) أن يخرجـا الحـديث المتفـق على ثقه نقله إلى الصـحابى المشـهور من غير اختلاـف بين الثقات الأثبات، ويكون اسـناده متصـلاً غير مقطوع فان كان للصـحابى راويان فصاعـداً فحسن وإن لم يكن له إلا راو واحد إذا صح الطريق إلى ذلك الراوى أخرجاه، اِلّا أن مسلماً أخرج أحاديث أقوام ترك البخارى حديثهم لشبهه وقعت فى نفسه، أخرج مسلم أحاديثهم بازاله الشبهه».(۱)

اسـتاد علامه، مرحوم «شانه چی» پس از ذکر شـرایط بخاری و مسـلم، که پیش از این در شرط بخاری یادآوری شد، تنها مورد اختلاف میان بخاری و مسـلم را در «لقاء» می دانند. بخاری روایتی را نقل می کند که راوِیِ آن را دیده باشد ولی مسلم دیدار راوی را شرط نمی داند.(۲)

(در احادیث معنعن، که باید در یک عصر باشند.)

سخن درباره شـرط مسـلم و بخاری فراوان است؛ امّا آنچه باید گفت این است که شرط مسلم و بخاری صحت روایت نزد آنها بوده و بس. چه بسـا روایتی نزد مسـلم صـحیح و نزد بخاری غیر صـحیح باشـد یا اینکه روایتی نزد بخاری صـحیح و نزد مسـلم ناصحیح باشد.(۳)

۱- شروط الأئمه السته؛ المقدسی، ص۱۳ دارالهجرهْ.

۲- تاریخ حدیث؛ شانه چی؛ ص۴۰. نیز نک: مقدمه نووی بر شرح صحیح مسلم؛ ج۱، ص۲۱.

۳- برای آگاهی از شـروط مسـلم و بخاری، باید به کتاب های زیر مراجعه کنید: هدی الساری ابن حجر، شرح نووی بر صحیح مسـلم (ج ۱)، الحطه فی ذکر الصـحاح السـتّه (القنوجی)، صـیانه صـحیح مسـلم (ابن الصـلاح)، شروط الأئمه السـتّه (المقدسی)، شروط الأئمه الخمسه (الحازمی)، تدریب الراوی (سیوطی)، و... .

بخش بندی صحیح مسلم:

صحیح مسلم نیز به شیوه کتاب بندی تنظیم شده است، و هر کتاب دارای ابوابی است، اما همان گونه که گفته شد، مسلم خود نامی بر این ابواب ننهاده و دیگران پس از او این کار را کرده اند که از همه بهتر کار «نووی» است.

این کتاب پس از مقدمه ای که مسلم آورده با «کتاب الایمان» آغاز شده و با «کتاب التفسیر» (کتاب پنجاه و چهارم) به پایان می رسد.

این کتاب دارای ۷۵۶۳ حدیث است (درباره آمار احادیث صحیح مسلم در آینده سخن گفته خواهد شد).

سبب گردآوری صحیح:

همان گونه که خود در مقدمه صحیحش بدان اشاره کرده، پیشنهاد کسی از دوستان یا شاگردانش، سبب شد تا مسلم دست به این کار بزند.(۱)

خلفای روزگار مسلم:

او در پنجاه و هفت سالی که زندگی کرد (۲۰۴- ۲۶۱ ه-.ق) خلفای عباسی معاصر بخاری، را درک کرد جز آنکه بخاری «المعتمد علی الله» (۲۵۶- ۲۷۹ ه-.ق) را

۱- شرح صحیح مسلم؛ النووی؛ ج۱، ص۴۶.

نیز درک کرده است. البته بخاری نیز روزگار خلافت معتمد را درک کرده ولی بسیار کوتاه، چه آنکه بخاری در شوال ۲۵۶ مرده و معتمد در رجب ۲۵۶ به خلافت رسید.

زمان گردآوری صحیح:

«عراقی»(۱)

در «التقیید والایضاح» می گوید:

«مسلم کتاب خود را در سال ۲۵۰ ه-.ق نوشت.»(۲)

باتوجه به اینکه نوشتن این کتاب پانزده سال به درازا کشید، مسلم باید در حدود سال ۲۳۵ ه-.ق کار خود را آغاز کرده باشد. ولی این را به سختی می توان پذیرفت؛ چرا که در این صورت او نزدیک به سی سالگی نوشتن صحیح را آغاز کرده است و در سال ۲۳۵، هنوز ۲۱ سال به مرگ بخاری مانده بود.

از طرفی «ابن عساکر» می گوید: «مسلم پیش از آنکه کتابش را به انجام برساند درگذشت، و از این روست که برای ابواب کتابش نامی ننهاد».(۳)

از این رو شاید مسلم صحیح را در پانزده سال پایانی زندگانی خود نوشته باشد.

توصیفی از نیشابور:

«یاقوت» در «معجم البلدان» درباره نیشابور چنین می گوید:

«... هی مدینه عظیمه ذات فضائل جسیمه، معدن

۱- زیدالدین عبدالرحیم بن الحسین العراقی م ۸۰۶ ه-.ق.

۲- التقیید والایضاح شرح مقدمه ابن الصلاح؛ العراقی؛ ص۱۴.

۳- کشف الظنون؛ الجلبی؛ ج۱، ص۴۳۹.

الفضـلاء ومنبع العلمـاء، لم أر فيمـا طَوّفتُ من البلاـد مـدينه كانت مثلها... واختلف فى تسـميتها بهـذا الاسم، فقال بعضـهم: إنّما سميت بـذلك لأـن سـابور مرّ بهـا وفيها قصب كثير، فقال: يصـلح أن يكون ههنا مـدينه، فقيل لها نيسابور... ومن أسـماء نيسابور «أبرشَـهر» وبعضـهم يقول «إيرانشـهر»، والصـحيح أن ايرانشـهر هى مـابين «جيحون» إلى «القادسـيه»؛ ومن الرّى إلى نيسـابور مـائه وسـتون فرسـخاً... وعهدى بها كثيره الفواكه والخيرات، وبها«ريباس» ليس فى الدنيا مثله، تكون الواحده منها منّاً أو اكثر... وكان المسـلمون فتحوها فى أيام عثمان بن عفّان، والأمير «عبـدالله بن عامر بن كُريز» فى سـنه (۳۱ ه-.ق) صـلحاً وبنى بها جامعاً، وقيل إنهـا فتحت فى أيـام عمر، على يـد «الأحنف بن قيس»، وإنما انتقضت فى أيام عثمان فأرسل إليها عبـدالله بن عامر ففتحها ثانيةً... وقد خرج منها من أئمه العلم من لا يُحصى...»(۱)

«حاكم» كتابى نوشت و نامش را «تاريـخ نيشابور» گـذاشت و «محمد بن حسـين خليفه نيشابورى» آن را ترجمه كرد. او از زبان حاكم در وصف نيشابور مى گويد:

«نشابورست، هواى او صافى، به صحتِ ابدان

وافى، خالى از خطايا، عارى از وبا و اكثرِ بلايا،... عروس بُلدان، خزانه خراسان، دار امارت، لطيف عمارت، معدن

ص: ۸۴

۱- معجم البلدان؛ ياقوت الحموى؛ ج۵، ص ۳۳۱.

فتوّت، مخزن مروّت، موطن ادیبان، مقر سلطان، موضع اعلام هدی، مطلع انوار تُقی، رحمت در وِی نازل، برکت به او واصل، بدلِ آنکه در سرخس دُنیش ها به نیش ها تنها خونین کند، در نشابور زنبورِ کندو، جهان پر انگبین کند. ریزه او فیروزه، حجر او جوهر، کمر او نقره و زر... سلاطین به امارت آن متفاخر، در انتزاع آن از یکدیگر متظاهر، منازل کُبرا، مناهل عظما، مأوایِ اشراف، مثوای عدل و انصاف، همه چیز او موصوف، سکّان او به سخا و جود موصوف، اهل کمال را درو مقام، همه کمالات او تمام...».(1)

ص: 85

1- تاریخ نیشابور؛ حاکم نیشابوری؛ ص۲۱۲.

۳- سنن إبن ماجه

عنوان اصلی:

«السنن»، که آنچه بر زبانهاست همان «سنن ابن ماجه» است.(۱)

«مزی» در «تهذیب الکمال» می گوید: «...صاحب کتاب السنن...».

گردآورنده آن:

«ذهبی» او را چنین معرفی کرده است: «محمد بن یزید، الحافظ الکبیر، الحجه، المفسر، أبوعبدالله ابن ماجه، القزوینی،مصنف «السنن» و«التاریخ» و«التفسیر»، وحافظ قزوین فی عصره...».(۲)

«مزی»، درباره او اینگونه می نویسد:

«محمد بن یزید الرَّبَعیّ، مولاهم، أبوعبدالله ابن ماجه

۱- تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۲، ص۶۳۶، وسیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج۱۳، ص۲۷۷، وتاریخ الاسلام؛ الذهبی، ج۲۰، ص۴۶۷، و تهذیب الکمال؛ المزی؛ ج۲۷، ص۴۰ مؤسسهْ الرسالهْ، و کشف الظنون؛ الجلبی؛ ج۲، ص۴۵، و الحطه فی ذکر الصحاح السته؛ القنوجی؛ ص۳۹۷.

۲- سیر أعلام النبلاء؛ ج۱۳، ص۲۷۷.

القزوینی الحافظ، صاحب کتاب «السنن».(۱)

آورده اند که «ماجه» نام مادر یا لقب پدر اوست.(۲)

زادروزش:

مشهور سال ۲۰۹ ه-.ق است در قزوین، هرچند که ۲۰۷ هم گفته اند.

وفاتش:

«ذهبی» گوید:

«مات أبوعبدالله یوم الاثنین،

ودفن یوم الثلاثاء لثمان بقین من رمضان. وصلّی علیه أخوه أبوبکر، وتولّی دفنه أخواه، أبوبکر وأبوعبدالله وابنه عبدالله».(۳)

او ۶۴ سال در این جهان زیست و در قزوین به خاکش سپردند.

زندگی علمی او:

«ابن ماجه»، پس از شنیدن حدیث در قزوین از کسانی چون «علی بن محمد طنافسی»(۴)

۱- تهذیب الکمال؛ ۲۷، ص ۴۰.

۲- الحطه؛ ص ۴۶۱.

۳- تاریخ الاسلام؛ ج ۲۰، ص۴۶۹، نیز نک: الباعث الحثیث؛ ابن کثیر؛ ج ۲، ص ۶۶۰.

۴- علی بن محمد بن اسحاق، الحافظ الثبت أبوالحسن الطنافسی الکوفی، محدث قزوین و عالمها... عنه إبن ماجه وأبوزرعه وأبوحاتم... قال أبوحاتم: ثقه صدوق، هو أحبّ إلیّ من أبی بکر بن أبی شیبه فی الفضل والصلاح، وابوبکر اکثر حدیثاً منه وأفهم. قال أبویعلی الخلیلی: أقام علی وأخوه بقزوین وارتحل إلیهما الکبار ولهما محل عظیم م ۲۳۳ ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج ۲، ص۴۴۵.

و «أبومحمدعمروبن رافع»(۱)،برای شنیدن حدیث به خراسان، عراق، حجاز، مصر، شام و دیگر مناطق رفت. از بسیاری شنید و بسیاری نیز از او شنیدند.(۲)سنن ابن ماجه در اعتبار، در بین کتاب ها ستّه در جایگاه ششم قرار دارد و همان گونه که گفته شد، برخی آن را در این جایگاه نیز ندانسته و «موطّأ مالک» یا «سنن دارمی» را شایسته آن می دانند که کتاب ششم باشد و دلیل آن نیز به گمان دانشمندان عامّه، وجود احادیث ضعیف و حتّی موضوع در این کتاب است. از این روست که «ذهبی» می گوید:

«سنن أبی عبدالله کتاب حسن لولا ما کدره أحادیث واهیه لیست بالکثیره».

و نیز می گوید:

«کان ابن ماجه حافظاً صدوقاً ثقه فی نفسه، وإنّما نقص کتابه بروایته أحادیث منکرهً فیه».(۳)

حتی برخی همه یا بیشتر احادیثی را که تنها او در کتابش آورده و در پنج کتاب دیگر نیست ضعیف دانسته اند.

۱- عمرو بن رافع بن الفرات بن رافع البجلیّ القزوینی... روی عنه: ابن ماجه وأبوزرعه وأبوحاتم محمد بن ادریس الرازی... ذکره ابن حبّان فی الثقات، وقال: مستقیم الحدیث م ۲۳۷ه-.ق؛ تهذیب الکمال؛ المزّی؛ ج۲۲، ص۱۹.

۲- تهذیب التهذیب؛ ابن حجر؛ ج۹، ص۴۵۷، و تهذیب الکمال؛ ج۲۷، ص۴۰.

۳- تذکره الحفاظ؛ ج۲، ص۶۳۶.

«ابن حجر» گوید:

«كتابه فى السنن جامع، جيّد، كثيرالأبواب والغرائب وفيه أحاديث ضعيفه جدّاً، حتى بلغنى أن «السّرى» كان يقول: مهما انفرد بخبر فيه فهو ضعيفٌ غالباً، وليس الأمر فى ذلك على إطلاقه باستقرائى، وفى الجمله ففيه أحاديث كثيره منكره، والله المستعان،ثمّ وجدت بخط الحافظ شمس الدين محمد بن على الحسينى(۱) ما لفظه: سمعت شيخنا الحافظ أبا الحجاج المزّى يقول: كل ما انفرد به ابن ماجه فهو ضعيف، يعنى بذلك ما انفرد به من الحديث عن الأئمه الخمسه...».(۲)

«ذهبى» أحاديث ضعيفه سنن ابن ماجه را نزديک به هزار حديث دانسته و در توجيه سخن «أبوزرعهْ»، كه گفت: شايد احاديث ضعيفه سنن ابن ماجه به سى حديث هم نرسد، مى گويد:

«قد كان ابن ماجه حافظاً نقاداً بصيراً، وانّما غضّ من رتبه سننه ما فى الكتاب من المناكير وقليلٌ من الموضوعات، وقول أبى زُرعه - إن صحّ - فانّما عنى

۱- محمدبن على بن الحسن بن حمزه بن محمد بن ناصر بن على بن الحسين بن أحمد بن إسماعيل بن محمد بن اسماعيل بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن على زين العابدين بن الحسين بن على بن أبيطالب م ۷۶۵ ه-.ق؛ ذيل تذكره الحفاظ؛ ص۱۵۰.
۲- تهذيب التهذيب؛ ابن حجر؛ ج۹، ص۴۵۸.

بثلاثین حدیثاً، الأحادیث المطرحه الساقطه، وأمّا الأحادیث التی لا تقوم بها حجّه، فکثیره، لعلّها نحو الألف».(۱)

«ابن الجوزی»(۲) در کتاب «الموضوعات»، سی و چهار حدیث از سنن ابن ماجه را آورده و آنها را موضوع دانسته است.(۳)

احادیث فراوانی وجود دارد که نزد دانشمندان عامّه، موضوع است و در سنن ابن ماجه آمده است از آن جمله حدیث زیر است:

«حدّثنا إسماعیل بن محمّد الطلحی: أنبأنا داود بن

عطاء المدنیّ، عن صالح بن کیسان، عن ابن شهاب، عن سعیدبن المسیّب، عن أبی بن کعب، قال: قال رسول الله | «أوّل من یصافحه الحق عُمَرُ، وأوّل من یُسلّم علیه، وأوّل مَن یأخذ بیده فیُدخلهُ الجنه»(۴)

علت آن «داود» است و نیز متن حدیث.

«ابن حجر» در «تقریب التهذیب» می گوید: «داود بن عطاء المزنی، ... ضعیفٌ».(۵)

«حاکم» در «المستدرک» همین روایت را با کمی اختلاف و با سندی دیگر آورده

۱- سیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج۱۳، ص۲۷۸.
۲- أبوالفرج عبدالرحمان بن علی بن الجوزی القرشی ۵۱۰- ۵۹۷ ه-.ق.
۳- الامام ابن ماجه، النعمانی؛ ص۱۹۲.
۴- موسوعه الحدیث الشریف؛ الکتب الستهْ؛ سنن ابن ماجه؛ ص۲۴۸۳.
۵- ص۱۳۹.

است، ولی «ذهبی» در ذیل آن می گوید: «موضوع، وفی اسناده کذّاب».(۱)

در کتاب «اهداء الدیباجهْ بشرح سنن ابن ماجه» درباره حدیث آمده است: «منکر جدّاً».(۲)

همچنین «بشّار عواد معروف» در تحقیق خود از سنن ابن ماجه، درباره حدیث می گوید:

«إسناده ضعیف جدّاً، ومتنه فی الغایه من النکاره، قال الحافظ عمادالدین بن کثیر فی «جامع المسانید والسنن»: «هذا الحدیث منکر جداً وماهو أبعد من أن یکون موضوعاً». قلنا: آفته داود بن عطاء المزنی المدنی، قال البخاری وأبوزرعه وأبوحاتم: منکر الحدیث، وقال أحمد: رأیته ولیس بشی ء وقال الدارقطنی: متروک».(۳)

می توان گفت حتی اگر سند این روایت - اگر بتوان به آن روایت گفت - بدون اشکال باشد،دروغ بودن آن مانند روز روشن است.

شروح سنن ابن ماجه:

در «کشف الظنون» از آنها نام برده شده است.(۴)

از مشهورترین آنها «مصباح الزجاجهْ» است که «سیوطی» آن را نگاشته است.

ص: ۹۲

۱- المستدرک علی الصحیحین؛ النیسابوری؛ ج۳، ص۸۴. دارالمعرفهْ.

۲- ج۱، ص۷۲.

۳- سنن ابن ماجه؛ ج۱، ص۱۲۲.

۴- ج۲، ص۴۵.

«علاءالدین مُغُلْطای»(۱)

نیز مقداری از آن را شرح کرده است.(۲)

همچنین در کشف الظنون آمده است:

«وشرح الشیخ سراج الدین عمر بن علی بن الملقّن الشافعی، المتوفی سنه ۸۰۴ ه-.ق زوائده علی الخمسه، أعنی الصحیحین، وأبی داود والترمذی، والنسائی، فی ثمان مجلدات، سماه، «ما تمس إلیه الحاجه علی سنن ابن ماجه»...».(۳)

سنن ابن ماجه به وسیله ای «بشار عوّاد معروف» تحقیق شده و در آن صحت و ضعف احادیث بیان شده، که بسیار مغتنم است. این کتاب نخستین بار به وسیله ی «دارالجیل»، در «بیروت» سال ۱۴۱۸ ه-.ق چاپ شده است.

آثار دیگرش:

او جز سنن، کتاب تفسیر قرآن نیز دارد که در آن سخنان صحابه و تابعین را به شیوه مسند گردآورده است. تفسیر او به چاپ نرسیده ولی به صورت نسخه خطی موجود است.(۴)

او همچنین کتابی در تاریخ دارد که «ابن کثیر» می گوید:

«ولابن ماجه تفسیر حافل وتاریخ کامل من لدن

۱- بن قُلَیج بن عبدالله الحنفی ۶۸۹- ۷۶۲ ه-.ق.

۲- همان.

۳- همان، نیز نک: الامام ابن ماجه؛ النعمانی، ص ۲۳۰.

۴- إهداء الدیباجه؛ ج ۱، ص ۱۳.

الصحابه

إلی عصره».(۱)

«محمد بن طاهر مقدسی» نیز از «أبوزرعهْ» نقل می کند که:

«ورأیتُ بقزوین له تاریخاً علی الرجال والأمصار من عهد الصحابه إلی عصره...»(۲).

شرط ابن ماجه در سنن:

نه ابن ماجه و نه دیگران هیچ شرط ویژه ای را یادآور نشده اند.

او خود، کتابش را «صحیح» نخوانده تا گفته شود که شرط او در سنن، آوردن احادیث صحیحه از دیدگاه اوست. بلکه، همان گونه که گفته شد، در سنن او احادیث ضعیف و گاه موضوعه بیشتر از دیگر کتاب ها در سنیان یافت می شود.

«مقدسی» در «شروط الأئمهْ الستّهْ» موردخاصّی را بیان نکرده و دیگران هم در کتاب های علوم حدیث به شرط ویژه ای اشاره نکرده اند. «ابن الملقن»(۳) در کتاب «البدر المنیر فی تخریج أحادیث الشرح الکبیر» می گوید:

«وأما سنن أبی عبدالله ابن ماجه القزوینی، فلا أعلم له شرطاً، وهو اکثر السنن الأربعه ضعیفاً، وفیه موضوعات منها ما ذکره فی أثناءه فضل قزوین».(۴)

۱- البدایه والنهایه؛ ج ۱۱، ص ۶۲.

۲- شروط الأئمه السته؛ ص ۲۱ دارالهجرهْ.

۳- أبوحفص عُمر بن علی بن أحمد الأنصاری الشافعی ۷۲۳ - ۸۰۴ه-.ق.

۴- الفضل المبین؛ جمال الدین القاسمی؛ ص ۲۱۴.

ویژگی های سنن ابن ماجه:

این کتاب دارای ویژگی های زیر است:

۱- حُسن ترتیب و قوت تبویب این کتاب در مسائل فقهی؛

۲- تکرار نشدن احادیث؛

۳- تهی بودن کتاب از نوازل و مقاطیع و مراسیل؛

۴- وجود أحادیث ضعیفه و موضوعه در آن، بیش از پنج کتاب دیگر؛(۱)

۵- تهی بودن از سخنان صحابه و فتوای تابعین.(۲)

می توان گفت: همین حُسن ترتیب است که این کتاب را از دیگر صحاح ستّه متمایز می سازد و شاید یکی از علت های جای گرفتن سنن ابن ماجه در کنار پنج کتاب دیگر همین مورد باشد، به این معنا که هرچند در سنن ابن ماجه احادیث ضعیف و گاه موضوع به چشم می خورد و اعتبار کتاب از «موطّأ» و «دارمی» نیز کمتر است؛ ولی حُسن ترتیب و تبویب استادانه احادیث فقهی از سوی ابن ماجه موجب شده است تا این کتاب ششمین کتاب مشهور و معروف باشد، یعنی دانشمندان عامّه حُسن ترتیب و تبویب را برکمی اعتبار سنن ابن ماجه، ترجیح داده اند. «حسن خان» در «الحطهْ» می گوید:

«وفی الواقع فیه من حسن الترتیب وسرد الأحادیث بالاختصار من غیر التکرار لیس فی أحد من الکتب».(۳)

ص: ۹۵

۱- نک: الفضل المبین؛ القاسمی؛ ص۲۱۴ و الحطه؛ القنوجی؛ ص ۴۰۰.

۲- الامام ابن ماجه؛ النعمانی؛ ص ۱۲۰.

۳- الحطه؛ ص ۴۰۰.

بخش بندی سنن ابن ماجه:

سنن ابن ماجه به سه کتاب (کتاب السنهْ، کتاب الصلاهْ وکتاب اللباس) و ۳۷ بخش به نام «ابواب»، تقسیم شده است، که نخستین آنها «أبواب الطهارهْ وسننها» و آخرین آنها «أبواب الزهد» است. هرکدام از این ابواب دارای باب هایی است. برای نمونه «أبواب إقامهْ الصلوات والسنهْ فیها» دارای ۲۰۵ باب است.

سنن ابن ماجه دارای ۴۳۴۱ حدیث است.(۱)

خلفای معاصر ابن ماجه:

او با هشت تن از پادشاهان عباسی هم روزگار بود که عبارتند از:

۱- المعتصم بالله (۲۱۸- ۲۲۷ ه-.ق).

۲- الواثق بالله (۲۲۷- ۲۳۲ ه-.ق).

۳- المتوکل علی الله (۲۳۲- ۲۴۷ ه-.ق).

۴- المنتصر بالله (۲۴۷- ۲۴۸ ه-.ق).

۵- المستعین بالله (۲۴۸- ۲۵۲).

۶- المعتز بالله (۲۵۲- ۲۵۵ ه-.ق).

۷- المهتدی بالله (۲۵۵- ۲۵۶ ه-.ق).

۸- المعتمد علی الله (۲۵۶- ۲۷۹ ه-.ق).

۱- موسوعه الحدیث الشریف، الکتب الستّهْ؛ ص ۲۷۴۱.

سخنی چند از قزوین:

شهری است مشهور که میان آن و ری بیست و هفت فرسخ راه است.(۱)

در ۱۴۰ کیلومتری غرب تهران است و پیشینه این شهر به روزگار ساسانیان باز می گردد. شهر را «شاپور ذوالاکتاف» نهمین پادشاه ساسانی ساخت، و گویند در زمان شاپور یکم، دومین شاه ساسانی، این شهر پادگان بود و «براء بن عازب» صحابی پیامبر، در سال ۲۴ ه-.ق آن را فتح کرد.(۲)

در قزوین از همان آغاز، گرایش های شیعی به چشم می خورد. در سال ۱۶ ه-.ق ، پس از نبرد «قادسیه»، گروهی از قزوینیان بنام «بنوالحمراء»، که از قبائل ایرانی ساکن قزوین و دیلم بودند، موالی «بنی عبدالقیس» شدند، و از آنجا که «بنو عبدالقیس» شیعه بودند، ایشان نیز به پیروی از آنان، گرایشی شیعی داشتند که در زمان امام علی×، تعداد آنها رو به افزونی نهاد و از نزدیکان امام× شدند. حتی گفته اند که «أشعث بن قیس» به امام× اعتراض کرد و گفت:

«یا امیرالمؤمنین لقد غلبتنا هذه الحمراء علی قربک».

بنوحمراء در کوفه مسجدی به نام «الحمراء» ساختند که تاکنون پابرجاست. «ماسینیون» در کتاب خود «خطط الکوفهْ» درباره این مسجد می گوید:

«مسجد الحمراء الذی کان فیه بستان وهذه القبیله

ص: ۹۷

۱- معجم البلدان؛ الحموی؛ ج۴، ص۳۴۲.

۲- دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه؛ حسن الأمین؛ ج۱۸، ص۳۷.

الایرانیه کانت تحمل شعوراً وعاطفه شیعیّه منذ أن دخلوا فی الاسلام».(۱)

در سال ۲۵۰ ه-.ق یکی از علویان در قزوین قیام کرد. «مسعودی» در «مروج الذهب» می گوید:

«وفی هذه السنه - وهی سنه خمسین ومائتین - ظهر بقزوین «الکرکی» وهوالحسن بن إسماعیل بن محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب رضی الله عنهم ...».(۲).

قزوین در سال (۹۴۴ ه-.ق) در زمان شاه طهماسب اول (م ۹۸۴ ه-.ق)، پایتخت صفویان شد.(۳)

«عبدالکریم بن محمد الرافعی القزوینی» از دانشمندان سده ششم، کتابی دارد به نام «التدوین فی أخبار قزوین». در این کتاب معلوماتِ سودمندی درباره قزوین ذکر شده است.

۱- همان.

۲- مروج الذهب؛ المسعودی؛ ج۴، ص۶۹. دارالهجرهْ.

۳- دائره المعارف؛ حسن الأمین؛ ج۱۸، ص۴۹.

۴- سنن أبی داود

عنوان اصلی:

«السـنن»؛ نام کتاب ابی داود است معروف و مشـهور به «سـنن أبی داود». خود او کتابش را به این نام خوانده است. در نامه ای که به مردم مکه نوشته چندین بار این نام را ذکر کرده و می گوید:

«فإنکم سألتم أن أذکر لکم الأحادیث التی فی کتاب «السنن» أهی أصح ما عرفت فی الباب؟».

و در جای دیگر می گوید:

«ولیس فی کتاب «السنن» الذی صنفته عن رجل متروک الحدیث شی ء».

و در جای دیگر چنین می گوید:

«ولم أصنف فی کتاب «السنن» إلاّ الأحکام...».(۱)

ص: ۹۹

۱- تغلیق التعلیق؛ علی بن ابراهیم؛ ج۱، ص۴۹، نیز نک: الحطه فی ذکر الصحاح السته؛ ص۳۸۴.

در «تقریب التهذیب» آمده است:

«مصنف السنن وغیرها».(۱)

سنن ابی داود را، کتاب ابی داود، مصنف ابی داود و صحیح ابی داود نیز گویند.(۲)

ولی نام کتاب همان است که در آغاز گفته شد.

گردآورنده آن:

«خطیب» او را چنین معرفی کرده است:

«سلیمان بن الأشعث بن إسحاق بن بشیر بن شدّاد بن عَمْرو بن عمران، أبوداود الأزْدیّ السجستانی».(۳)

و «ابن ابی حاتم»(۴)

این چنین می گوید:

«سلیمان بن... عمروبن عامر الازدی، أبوداود السجستانی».

زادروزش:

به سال ۲۰۲ ه-.ق در «سجستان» پا به عرصه دنیا نهاد.((۵))

ص: ۱۰۰

۱- ابن حجر؛ ص ۱۹۰.

۲- التغلیق؛ همان.

۳- تاریخ بغداد؛ ج۹، ص۵۶.

۴- الامام الحافظ الناقد شیخ الاسلام أبومحمد عبدالرحمن ابن الحافظ الکبیر أبی حاتم محمد بن ادریس بن المنذر التمیمی الحنظلی الرازی ۲۴۰- ۳۲۷ ه-.ق، تذکره الحفاظ، ج۳، ص۸۳۱.

۵- سیر أعلام النبلاء؛ ج۱۳، ص۲۰۴، و تهذیب الکمال؛ ج۱۱، ص۳۶۷.

وفاتش:

پس از ۷۳ سال و در شانزدهم شوال و در بصره در سال ۲۷۵ه-.ق در گذشت و در کنار «سفیان ثوری» به خاک سپرده شد.((۱))

وصیت کرده بود تا «حسن بن المثنی»(۲)

او را غسل دهد و «عباس بن عبدالواحد هاشمی» بر او نماز گزارد.(۳)

زندگی علمی او:

ابی داود در آغاز در شهر خود سجستان حدیث شنید. او در سال ۲۲۰ ه-.ق در بغداد بوده است؛ خود می گوید:

«ولدت سنه ۲۰۲ ه-.ق وصلّیت علی «عفان»(۴) سنه عشرین».(۵)

یعنی اینکه او در هجده سالگی برای شنیدن حدیث به بغداد رفت و این نشان دهنده آن است که از همان نوجوانی شنیدن حدیث را آغاز کرده بود. او در کوفه، بصره، خراسان، شام، مصر، حجاز، و ری حدیث شنید و نوشت.

۱- تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۲، ص۵۹۳.

۲- الحسن بن المثنی بن معاذ بن معاذ العنبری.... مات فی رجب سنه ۲۹۴ه-.ق، سیر أعلام النبلاء؛ ج۱۳، ص۵۲۷ (مؤسسهْ الرسالهْ).

۳- تاریخ بغداد؛ الخطیب البغدادی؛ ج۹، ص۶۰.

۴- عفّان بن مسلم بن عبدالله الصفّار، أبوعثمان البصریّ، مولی عزره بن ثابت الانصاری، سکن بغداد... قال العجلی: عفان بصری ثقه ثبت... قال أبوداود: شهدت جنازته... ذکره ابن حبان فی الثقات. م ۲۲۰ ه-.ق، تهذیب التهذیب؛ ج۷، ص۱۹۹.

۵- تاریخ بغداد، ج۹، ص۵۷.

خطیب گوید:

«أحد من رحل وطوف وجمع وصنف، وکتب عن العراقیین و الخراسانیین و الشامیین و المصریین والجزریّین»(۱).

بنا بر گفته «حاکم»، او پیش از رفتن به عراق افزون بر شهرش، در هرات و بغلان (شهری در اطراف بلخ) نیز حدیث شنید:

«وقد کتب بخراسان قبل خروجه إلی العراق، فی بلده وهراه. وکتب ببغلان... وبالرّی...».(۲)از خودش نقل است که:

«دخلتُ الکوفه سنه إحدی وعشرین (۲۲۱ ه-.ق) وما رأیت بـدمشق مثل «أبی النضـر الفرادیسـی»، وکان کثیر البکاء، کتبت عنه سنه اثنتین وعشرین (۲۲۲ ه-.ق)...»(۳).

او چندین بار به بغداد رفت که آخرین آن، در سال ۲۷۱ ه-.ق بود، پس از آن به بصره رفت و همانجا بود تا مُرد.(۴)

۱- همان، ص۵۶.

۲- سیر أعلام النبلاء؛ ج۱۳، صص ۲۱۲ - ۲۱۳.

۳- همان؛ ج۱۳، ص۲۱۳.

۴- تاریخ مدینه دمشق؛ ابن عساکر؛ ج۲۲، ص۲۰۱.

«ابن عساکر»(۱)

گوید:

«قال أبواسحاق: کان أبوداود مقیماً بهراه ثم خرج إلی البصره وتوفی بها سنه ۲۷۵ ه-.ق»(۲)

بنابر گزارش «ابن عساکر» او به نیشابور نیز رفته و در آنجا از «قتیبهْ بن سعید»،«اسحاق بن راهویه» «و «اسحاق بن منصور الکَوْسج»(۳)

و دیگران حدیث شنیده و «أحمد بن حنبل» از او حدیث نوشته است.(۴)

بنابر گفته ذهبی «ابوداود» از «اسحاق بن منصور» روایت نکرده است:

«روی عنه الجماعه سوی أبی داود».(۵)

او در زندگی علمی خود بزرگان زیادی را دید و از آنها نوشت و شنید. «مزی» شیوخ او را نامبرده(۶)، بزرگانی مانند: «أحمد بن محمد بن حنبل(۷)، حجّاج بن الشاعر(۸)،

۱- ابوالقاسم علی بن الحسن ابن هبه الله بن عبدالله الشافعی ۴۹۹- ۴۵۱ ه-.ق، تذکره الحفاظ؛ ج ۴، ص۱۳۲۸.
۲- تاریخ مدینه دمشق؛ همان، ص۱۹۶.
۳- أبویعقوب اسحاق بن منصور المروزی الفقیه، نزیل نیسابور. سمع سفیان بن عیینه، ویحیی بن سعید القطّان و... م ۲۵۱ ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج۲، ص۵۲۴.
۴- تاریخ مدینه دمشق؛ همان، ص۱۹۱.
۵- تذکره الحفاظ؛ ج۲، ص۵۲۴.
۶- تهذیب الکمال؛ المزی؛ ج۱۱، ص۳۵۶ مؤسسهْ الرسالهْ.
۷- همان احمد بن حنبل است.
۸- المأمون، أبو محمد، حجاج بن یوسف بن حجاج الثقفی... روی عنه أبوداود و مسلم و... م ۲۵۹ه-.ق، تذکره الحفاظ؛ ج۲، ص۵۵۰.

سعید بن منصور(۱)،

سلیمان بن داود الزّهرانیّ(۲))،

سهل بن بکّار الدّارمیّ(۳)،أبی بکر عبدالله بن محمّدبن أبی شیبهْ(۴)،عبدالله بن مَسلمهْ القعنبیّ(۵)،عثمان بن محمد بن أبی شیبهْ(۶)،علی ابن المدینیّ(۷)،عمرو بن عون الواسطیّ(۸)،

قتیبهْ بن سعید(۹)،موسی بن إسماعیل التبوذکیّ(۱۰)،أبی الولید هشام بن عبدالملک الطیالسیّ(۱۱)و...».

ص: ۱۰۴

۱- ابن شعبه، أبوعثمان المروزی... سمع مالکاً و... وعنه: أحمد ومسلم وأبوداود... قال أبوحاتم: ثقه من المتقنین الاثبات... م ۲۲۷ه-.ق، همان؛ ص۴۱۶.

۲- ابوالربیع سلیمان بن داود الازدی... عنه الشیخان وابوداود وعلی ابن المدینی واسحاق وأحمد وأبویعلی والبغوی و... وثقه ابن معین وابوزرعه والنسائی، م ۲۳۴ه-.ق؛ همان؛ ص۴۶۸.

۳- البرجمی، القیسی، ابوبشر البصری الضریر، روی عن شعبه و... قال ابوحاتم: ثقه، م ۲۲۷، همان؛ ج۱، ص۳۹۸.

۴- عبدالله بن محمد بن أبی شیبه ابراهیم بن عثمان بن خواستی العبسی مولاهم الکوفی، صاحب المسند والمصنف... عنه ابوزرعه والبخاری ومسلم وابوداود وابن ماجه... والبغوی وجعفر الفریابی... م ۲۳۵ه-.ق؛ همان؛ ج۲، ص۴۳۲.

۵- ابوعبدالرحمن الحارثی القعنبی المدنی نزیل البصره ثم مکه... قال أبوزرعه: ما کتبت عن أحد أجلّ فی عینی من القعنبی، وقال الخریبی: حدثنی القعنبی عن مالک وهو والله خیر من مالک... م ۲۲۱ه-.ق، همان؛ ج۱، ص۳۸۴.

۶- ابوالحسن عثمان بن محمد بن ابراهیم بن عثمان الکوفی صاحب المسند والتفسیر... عنه الجماعه سوی الترمذیّ...، م ۲۳۹ه-.ق، همان؛ ج۲، ص۴۴۴.

۷- ابوالحسن علی بن عبدالله بن جعفر بن نجیح السعدی، مولاهم المدینی ثم البصری، صاحب التصانیف... قال ابوحاتم: کان ابن المدینی علماً فی الناس فی معرفه الحدیث والعلل وما سمعت أحمد بن حنبل سماه قطّ، انّما کان یکنیه تبجیلًا له... ۱۶۱- ۲۳۴ ه-.ق؛ همان؛ ۴۲۸.

۸- أبوعثمان السلمی الواسطی البزاز... عنه البخاری وابوداود وابوحاتم وابوزرعه و... وثقه جماعه... م۲۲۵ه-.ق؛ همان، ص۴۲۶.

۹- أبورجاء الثقفی مولاهم البلخی البغلانی... عنه الجماعه سوی ابن ماجه... ۱۴۹- ۲۴۰ ه-.ق، همان، ص۴۴۶.

۱۰- أبوسلمه موسی بن اسماعیل المنقری مولاهم البصری... وإنّما سمّی التبوذکی لأنّه اشتری بتبوذک داراً... قال ابوحاتم: لا أعلم بالبصره ممن ادرکنا أحسن حدیثاً من أبی سلمه، م ۲۲۳ ه-.ق؛ همان، ج۱، ص۳۹۵.

۱۱- هشام بن عبدالملک البصری الحافظ... قال أحمد العجلی: ثقه ثبت، کانت الیه الرحله بعدأبی داود الطیالسی...، ۱۳۳ - ۲۲۷ ه-.ق؛ همان، ص۳۸۲.

باتوجه به تاریخ مرگ شیوخش، باید گفت: ابوداود تا قبل از بیست و پنج سالگی توشه ای فراوان از حدیث اندوخته بوده است.

گفته شده، از جمله جاهایی که ابوداود به آنجا رفته، «طَرَسوس»(۱)

است؛ و او در آنجا بیست سال سکونت کرد. در اینکه او به طرسوس رفته باشد اشکالی نیست، ولی اینکه او بیست سال که نزدیک به یک سوّم زندگی او می شود در آنجا بوده باشد، اختلاف است(۲).

ابوداود شاگردان زیادی داشت و بسیاری از مؤلفان سنی، حدیث از او شنیده اند که از بزرگترین آنها، «نسائی» و «ترمذی» را می توان نام برد(۳).

یادآوری می شود که «احمد بن حنبل» نیز از او روایت کرده است. «ذهبی» در «سیر اعلام النبلاء» می گوید:

«سَمِع منه أحمد بن حنبل حدیثاً واحداً، کان أبوداود یذکره»(۴).

زمان نگارش سنن:

در اینکه ابوداود در چه زمانی کتاب خود را گردآوری کرده اختلاف است. گفته شده که او کتابش را به أحمد بن حنبل نشان داده و احمد آن را پسندیده است(۵).

ص: ۱۰۵

۱- مدینه بثغور الشام، بین أنطاکیه وحلب وبلاد الروم... وبها قبر المأمون. مراصد الإطلاع؛ ج۲، ص۸۸۳.

۲- نک: تغلیق التعلیق؛ ج۱، ص۲۴.

۳- تاریخ مدینه دمشق؛ ابن عساکر؛ ج۲۲، ص۱۹۱، نیز نک: تاریخ بغداد؛ الخطیب البغدادی؛ ج۹، ص۵۷.

۴- ج۱۳، ص۲۱۱، نیز نک: تاریخ بغداد، ج۹، ص۵۹ و تاریخ مدینه دمشق؛ ج۲۲، ص۱۹۲.

۵- تاریخ مدینه دمشق؛ ج۲۲، ص۱۹۴.

با توجه به اینکه احمد در سال ۲۴۱ ه-.ق از دنیا رفته، باید او در همان جوانی سنن را نوشته باشد.

از سوی دیگر «ابوداود» می گوید:

«ما فی کتاب السنن حدیث اِلاّ وقد عرضته علی أحمد بن حنبل ویحیی بن معین»(۱).

اگر بر این سخن بتوان اعتماد کرد، او حتی کتاب خود را زودتر تدوین کرده چرا که مرگ یحیی بن معین در سال ۲۳۳ ه-.ق بوده است و اگر ده سال برای گردآوری آن تلاش کرده باشد در حدود سال ۲۲۳، یعنی در حدود بیست سالگی که تألیف سنن را آغاز کرده است باید گفت: پذیرش این دیدگاه مشکل است، چرا که او خود می گوید:

«کتبت عن رسول الله | خمسمائه ألف حدیث، انتخبت منها ما ضمنته هذا الکتاب - یعنی کتاب السنن - جمعت فیه أربعه آلاف وثمانمائه حدیث، ذکرت الصحیح وما یشبهه ویقاربه، ویکفی الانسان لدینه من ذلک أربعه أحادیث: ۱- الأعمال بالنیات؛ ۲- من حسن إسلام المرء ترکه ما لا یُعنیه؛ ۳- لا ـ یکون المؤمن مؤمناً حتی یرضی لأخیه ما یرضاه لنفسه؛ ۴- الحلال بین والحرام بیّن وبیّن ذلک امور مشتبهات»(۲).

۱- تغلیق التعلیق؛ علی بن ابراهیم؛ ج۱، ص۵۳.

۲- تاریخ بغداد؛ الخطیب البغدادی؛ ج۹، ص۵۸.

هم چنین می گوید:

«دخلت الکوفه سنه إحدی وعشرین...»(۱) و«... صلیت علی عفان ببغداد سنه عشرین...»(۲).

از اینها روشن می شود که او در حدود بیست سالگی پایش به عراق باز شده است درصورتی که بسیاری از شیوخ او در سنن از عراق بوده انـد، از سوی دیگر او می گویـد: «من در آغاز ۰۰۰/۵۰۰ حدیث نوشتم و سپس ۰۰۰/۵ آن را در سنن برگزیدم» روشن است که برای شنیدن و نوشتن ۰۰۰/۵۰۰ حدیث سالیان درازی نیاز است، و پس از آن هم برای برگزیدن احادیث سنن ازمیان آنهـا نیز سالیانی نه چنـدان کم نیاز است. پس نمی توان پـذیرفت که او زودتر از ۳۵ تا ۴۰ سالگی، گردآوری سنن را آغاز کرده باشد، ولی آنچه روشن است این است که اوسالیانی پیش از مرگش، سنن را به پایان رسانده است، چرا که او پس از انجام آن، آن را برای مردم خوانده است:

«ولمّا صنّف کتاب «السنن» وقرأه علی الناس صار کتابُه لأصحاب الحدیث کالمصحف یتبعونه ولا یخالفونه وأقرّ له أهل زمانه بالحفظ والتقدّم فیه»(۳).

تنها توجیهی که می توان از سخن او که گفته است: «ما فی کتاب السنن حدیث

۱- تاریخ بغداد؛ ج۹، صص ۵۷- ۵۸.

۲- همان.

۳- تهذیب الکمال؛ المزّی؛ ج۱، ص۳۶۵.

إلاّـ عرضته علی أحمد بن حنبل ویحیی بن معین» کرد، این است که گفته شود احادیثی را که او در سنن آورده (یعنی از آن ۵۰۰/۰۰۰ حدیث)، پیش از گردآوری به احمد و یحیی عرضه کرده است؛ نه اینکه در زمان گردآوری سنن، هریک از احادیث را به آنها عرضه کرده باشد. یعنی سخن او درحقیقت این گونه است

که: «...عرضته قبل علی أحمد بن حنبل ویحیی بن معین».

ستایش سنیان از او و کتابش:

ابوداود و کتابش درمیان صحاح سته و صاحبانشان از جایگاه ویژه ای برخوردار است و همه بزرگان عامّه او را بسیار ستوده اند و کتاب او را پس از صحیحین، در جایگاه سوّم می دانند؛ سبب آن نیز روشن است، چه آنکه سنن أبی داود مشتمل بر احادیث صحیح و نیز احادیث حسن می باشد.

«مزی» می گوید(۱):«ثم اعلَموا أنّ الحدیث عند أهله علی ثلاثه أقسام: حدیثٌ صحیحٌ، وحدیثٌ حسنٌ، وحدیث سقیم. فالصحیح عندهم: ما اتصل سندُهُ وعُدّلَت نَقَلَتُهُ. والحسنُ منه: ما عُرفَ مخرجُه، واشتهر رجاله، وعلیه مدار اکثر الحدیث، وهوالذی یقبله أکثر العلماء ویستعملهُ عامّهُ الفقهاء،

۱- گویا از قول «أبوسلیمان الخطّابی» می گوید؛ (أبوسلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم ابن خطاب البستی الخطابی، صاحب التصانیف... روی عنه الحاکم... کان ثقه متثبتاً من أوعیه العلم ... مات فی سنه ۳۸۸ ه-.ق)، تذکره الحفّاظ؛ ج۳، ص۱۰۱۸.

وكتاب أبى داود جامعٌ لهـذين النوعين من الحـديث. فأمّا السـقيم منه، فَعلى طبقاتٍ شـرّها الموضوع، ثم المقلوب، ثم المجهول، وكتاب أبى داود خَلىٌ منها، برى ءٌ من جمله وجوهها؛ وإن وقع فيه شى ءٌ من بعض أقسامها لضربٍ من الحاجه تدعوه إلى ذكره، فإنّه لا يألو أن يبيّن أمرَه ويـذكرَ عِلَّتهُ، ويخرج من عهـدته... ويُحكى لنا عن أبى داود أنّه قال: ما ذكرتُ فى كتابى حـديثاً اجتمع النـاس على تركه... وكـان تصـنيف علماء الحـديث قبل زمان أبى داود الجوامع والمسانيـد ونحوهما؛ فتجمع تلك الكتب إلى ما فيها من السّـنن والأحكام أخباراً وقصـصاً ومواعظ وآداباً، فأمّا السـنن المحضه فلم يقصِدْ واحدٌ منهم جمعَها واستيفاءَها ولم يقدر على تحصـيلها واختصار مواضـعها من أثناء تلك الأحاديث الطويله ومن أدله سياقها على حَسب ما اتّفق لأبى داود، ولذلك حَلّ هذا الكتابُ عند أئمه الحديث وعلماء الأثر محلّ العَجَب، فضربت فيه اكبادُ الإبل، ودامت إليه الرَّحَلُ»(۱).

برخی مؤلفان سنی کتاب ابی داود را حتی از نظر فقهی، بالاتر از صحیحین می دانند، برای نمونه «خطابی بستی» می گوید:(۲)

«واعلموا رحمکم الله أن کتاب السنن لأبی داود کتاب

۱- تهذیب الکمال؛ ج۱، صص ۱۷۱- ۱۷۲.

۲- معالم السنن؛ البستی؛ ج۱، ص۶.

شریف لم یصنف فی علم الدین کتاب مثله وقد رزق القبول من الناس کافه، فصار حکماً بین فرق العلماء وطبقات الفقهاء علی اختلاف مذاهبهم فلکل فیه ورد ومنه شرب وعلیه معول أهل العراق وأهل مصر وبلاد المغرب، وکثیر من مدن أقطار الأرض، فأمّا أهل خراسان فقد أولع أکثرهم بکتاب محمد بن إسماعیل ومسلم بن الحجاج ومن نحا نحوهما فی جمع الصحیح علی شرطهما فی السبک والانتقاد، إلا أنّ کتاب أبی داود أحسن وصفاً وأکثر فقها وکتاب أبی عیسی(۱) أیضاً کتاب حسن...».

شرط ابی داود در سنن:

ابوداود خود شروط احادیثی را که در سنن آورده - اگر بتوان به آنها شرط گفت - یادآور شده است. در جایی می گوید:

«... جمعت فیه أربعه آلاف وثمانمائه حدیث، ذکرت الصحیح وما یشبهه ویقاربه...»(۲).

«قنوجی» در تفسیر سخن أبی داود می گوید: «جائز است که مراد او از صحیح «صحیحٌ لذاته» باشد، و ممکن است مراد او از شبه صحیح، صحیحٌ لغیره باشد، و محتمل است که مرادش از «ما یقاربه» حدیث حَسَن باشد»(۳).

۱- «ترمذی» را می گوید.
۲- تاریخ بغداد؛ ج۹، ص۵۸.
۳- الحطه؛ القنوجی؛ ص۳۹۳.

ابوداود در جایی دیگر می گوید:

«ولیس فی کتاب «السنن» الذی صنفته عن رجل متروک الحدیث شیء، وإذا کان فیه حدیث منکر بینته أنه منکر، ولیس علی نحوه فی الباب غیره»(۱).

باید گفت اگر کسی به سنن او مراجعه کند خواهد دید که او به این شرط وفا نکرده است.

با وجود این نکته ای را نباید فراموش کرد و آن اینکه گاه برخی از راویان نزد برخی محدثان متروک الحدیثند، و نزد برخی دیگر چنین نیستند، و این فراوان است و بر کسی پوشیده نیست. دیگر آنکه ممکن است ابوداود سخنی در جرح ایشان نشنیده باشد به ویژه اگر مجروح دارای شهرت جرح نباشد، که البته این را به سختی می توان پذیرفت، به دلیل آنکه حدیثی را که او در سنن بواسطه افرادی که ذکر شد، آورده، برای شاهد بوده و نه به عنوان اصل. از این رو خود می گوید:

«وإذا کان فیه حدیث منکربیّنتُه أنه منکر».

از دیگر شروط او آوردن احادیث مشهور است؛ خود او می گوید:

«والأحادیث التی وضعتها فی کتاب السنن اکثرها مشاهیر، وهی عند کل من کتب شیئاً من الحدیث...»(۲).

ص: ۱۱۱

۱- همان، ص ۳۸۴.

۲- تغلیق التعلیق؛ ج ۱، ص ۸۵.

از دیگر شروط او، آوردن احادیث مرسل و مدلس است، در صورتی که حدیثی مسند، در آن باب نباشد:

«فإن لم یکن مسند غیر المراسیل، ولم یوجد المسند فالمراسیل یحتج به، ولیس هو مثل المتصل فی القوه»... «وإنّ من الأحادیث فی کتاب السنن ما لیس بمتصل، وهو مرسل ومدلس، وهو إذا لم توجد الصحاح عند عامّه أهل الحدیث علی معنی أنه متصل»(۱).

دیگر از آنچه درباره احادیث سنن ابی داود می توان گفت آن است که او هر حدیثی را که درباره آن چیزی نگفته باشد، «شایسته» می داند. او خود می گوید: «وما لم أذکر فیه شیئاً فهو صالح»(۲) یعنی اینکه شایسته پیروی و حجّت است.

«ابن عبدالبر»(۳) نیز این سخن را پذیرفته و می گوید:

«کل ما سکت علیه أبوداود فهو صحیح عنده، لاسیّما إن کان لم یذکر فی الباب غیره»(۴).

بر این گفته ابی داود، ایرادهایی گرفته شده که «ابن حجر» در «النکت» به آنها اشاره کرده است، از جمله اینکه او سخنی را از «نووی» آورده که می گوید:

۱- همان؛ ص۸۶.

۲- الحطه؛ القنوجی؛ ص۳۸۵.

۳- یوسف بن عبدالله بن عبدالبر النمری القرطبی المالکی، أبو عمرو م ۴۶۳ ه-.ق.

۴- النکت علی کتاب ابن الصلاح؛ ابن حجر؛ ج۱، ص۴۳۶.

«فی سنن أبی داود أحادیث ظاهره الضعف لم یبینها مع أنه متفق علی ضعفها، فلابد من تأویل کلامه»(۱).

سخن «نووی» درست است، چرا که ابوداود، می گوید: «وما کان فی کتابی من حدیث فیه وهن شدید، فقد بینتُه»(۲)، یعنی اینکه اگر در حدیثی وهن غیر شدید باشد، درباره آن چیزی نگفته، پس «صالح» است، و مشخص است که حدیثی که در آن وهن باشد، نمی تواند شایسته حجیّت باشد.

در بین محدثان عامه، آنچه را که ابوداود درباره آن سکوت کرده یادآور می شود، «المسکوت عنه عند أبی داود». می گویند. «ابن الصلاح»، این گونه روایات ابی داود را

«حسن» می داند، او می گوید:

«وعلی هذا ما وجدناه فی کتابه مذکوراً مطلقاً، ولیس فی واحد من الصحیحین، ولا نصّ علی صحته ممن یمیز بین الصحیح والحسن، عرفناه بأنّه من الحسن عند أبی داود».

به این سخن «ابن الصلاح» اعتراض شده است(۳).

در اینجا تنها سخن «ابن حجر» را درباره آنچه ابوداود درباره آن سکوت کرده یادآور می شویم، او می گوید:

«...إن جمیع ما سکت علیه أبوداود لا یکون من قبیل

۱- همان، ص۴۴۴.

۲- الحطه؛ القنوجی؛ ص۳۸۵.

۳- نک: تغلیق التعلیق؛ ج۱، ص۸۷.

الحسن الاصطلاحی، بل هو علی أقسام:

۱- منه ما هو فی الصحیحین أو علی شرط الصحه.

۲- ومنه ما هو من قبیل الحسن لذاته.

۳- ومنه ما هو من قبیل الحسن إذا اعتضد (وهذان القسمان کثیر فی کتابه جدّاً).

۴- ومنه ما هو ضعیف، لکنه من روایه من لم یجمع علی ترکه غالباً.

وکل هذه الأقسام عنده تصلح للاحتجاج بها(۱). (چرا که درباره آنها سخنی نگفته و خود او گفته است که «صالح»اند.)

از همه چیزهایی که گفته شد، می توان نتیجه گرفت که هرآنچه را که او درباره آن سکوت کرده نمی توان صحیح یا حسن دانست، بلکه باید هر حدیث مسکوت عنه مورد بررسی سندی قرار بگیرد. باید دید چرا او آن حدیث را آورده است؟ آیا در آن بابی که آن حدیث آمده، حدیثی دیگر هم هست یا نه؟ آیا پس ازآوردن مسکوت عنه حدیث صحیحی را آورده است؟(۲)

در پایان به سخن «مقدسی» اشاره می شود، وی درباره شرط ابی داود می گوید:

«واما (أبوداود) فمن بعده فإنّ کتبهم تنقسم عَلی ثلاثه أقسام:

۱- النکت علی کتاب ابن الصلاح؛ ج۱، ص۴۳۵.

۲- نک: تغلیق التعلیق؛ ج۱، صص ۸۹- ۹۲.

(القسم الأول): صحيح وهو الجنس المخرج فی هذین الکتابین للبخاری ومسلم، فإنّ أکثر ما فی هذه الکتب مخرج فی هذین الکتابین، والکلام علیه کالکلام علی الصحیحین فیما اتفقا علیه واختلفا فیه.

(القسم الثانی): صحیح علی شرطهم. حکی أبوعبدالله بن منده؛(۱) أن شرط أبی داودوالنسائی إخراج أحادیث أقوام لم یجمع علی ترکهم إذا صح الحدیث باتصال الاسناد من غیر قطع ولا إرسال ویکون هذا القسم من الصحیح...».

(القسم الثالث): أحادیث أخرجوها للضدیه فی الباب المتقدم وأوردوها لا قطعاً منهم بصحتها وربما إبان المخرج لها عن علتها بما یفهمه أهل المعرفه.

فإن قیل لم أودعوها کتبهم ولم تصح عندهم؟ فالجواب من ثلاثه أوجه: أحدها: روایه قوم لها واحتجاجهم بها فأوردوها وبینوا سقمها لتزول الشبهه.

الثانی: أنهم لم یشترطوا ما ترجمه البخاری ومسلم رضی الله عنهما علی ظهر کتابیهما من التسمیه بالصحه... .

الثالث: أن یقال لقائل هذا الکلام رأینا الفقهاء وسائر العلماء یوردون أدله الخصم فی کتبهم مع علمهم أن ذلک

۱- الحافظ الامام الرحال أبوعبدالله محمد بن یحیی بن منده، واسم منده، إبراهیم بن الولید... م ۳۰۱ ه-.ق، تذکره الحفاظ؛ ج۲، ص ۷۴۱.

لیس بدلیل فکان فعلهما(۱) هذا کفعل الفقهاء، والله أعلم(۲).

(این توجیه سوّم، سخنی است پوچ). باید گفت: شروط ابی داود، همان است که خود گفته و نه آن چیزی که دیگران گفته اند.

شروح سنن ابی داود:

سنن ابی داود از سال ۱۲۷۱ ه-.ق به این سو بارها چاپ شده است.(۳)

شروح زیادی نیز بر آن نوشته شده، که به چند نمونه از آنها اشاره می شود:

۱- معالم السنن؛ از خطابی بُستی (م ۳۸۸ ه-.ق)، که از کهن ترین آنهاست.

۲- شرح علاءالدین مغلطای (م ۷۶۲ ه-.ق).

۳- مرقاهْ الصعود إلی سنن أبی داود؛ از سیوطی (م ۹۱۱).

۴- عون المعبود، شرح سنن أبی داود؛ شیخ شمس الحق العظیم آبادی (م۱۳۲۹ه-.ق)(۴).

۵- بذل المجهود فی حل سنن أبی داود؛ خلیل أحمد السهارنفوری (م ۱۳۴۶ ه-.ق).

۱- یعنی ابوداود و نسائی.

۲- شروط الأئمه السته؛ المقدسی؛ ص۱۹.

۳- تغلیق التعلیق؛ علی بن ابراهیم؛ ج۱، ص۷۵.

۴- در ۱۴ جلد، توسط انتشارات دارالفکر بیروت چاپ سوم، ۱۳۹۹ه-.ق - ۱۹۷۹ م و نیز توسط انتشارات دار الکتب العلمیهْ بیروت (چاپ دوم، ۱۴۱۵ه-.ق - ۱۹۹۵م)، به چاپ رسیده است.

ویژگی های سنن ابی داود:

۱- معتبرترین سنن چهارگانه بعد از صحیحین؛

۲- کتابی است فقهی که تنها احکام را شامل می شود، (نخستین کتابی است که به سنن پرداخته است)؛

۳- حسن ترتیب و تنسیق احادیث و آسانی رسیدن به آنها؛

۴- آمدن اختلافات فقهی در این کتاب؛

۵- درباره این کتاب گفته شده کسی که قصد حصر سنن را داشته باشد به سنن ابی داود مراجعه کند.(۱)

بخش بندی سنن ابی داود:

با «کتاب الطهارهْ» آغاز و به «کتاب الأدب» پایان می پذیرد. دارای ۴۲ کتاب است. هر کتاب از ابوابی تشکیل شده است. برای نمونه، «کتاب الجهاد» دارای ۱۷۰ باب است.(۲) کتاب دارای ۵۲۷۴ حدیث است.(۳)

ابوداود خود گفته است: دارای ۴۸۰۰ حدیث است. علت این اختلاف چیست؟ «محمد محیی الدین عبدالحمید» پاسخ می دهد:

«والجواب عن ذلک أن نلفت نظرک إلی أمرین هامین:

۱- تاریخ حدیث؛ مرحوم شانه چی؛ ص۴۳.

۲- الکتب السته، موسوعهْ الحدیث الشریف؛ سنن أبی داود، ص۱۶۱۶.

۳- همان، ص۱۶۰۸.

الأمر الأول: أنا قد ذكرنا لك فی بیان روایات الکتاب أن بعضها ینقص عن بعض، وستجد من آثار اختلاف النسخ بالزیاده والنقصان ...الأمر الثانی: أن فی الکتاب أحادیث کثیره متکرره باسناد واحد یأتی تکرار الحدیث منها فی موضعین أو اکثر من أبواب الکتاب، بسبب اشتمال الحدیث الواحد علی عدّه أحکام، فالمؤلف یذکره فی الأبواب التی یتعرض فیها لبیان أدله الأحکام التی اشتمل علیها...».(۱)

شاید، او پس از آنکه گفته سنن دارای ۴۸۰۰ روایت است، احادیثی را به آن افزوده است.

خلفای هم روزگار ابی داود:

همان خلفای هم روزگار ابن ماجه قزوینی اند.

دیگر آثارش:

او از جمله محدثانی است که دارای آثار فراوانی است، به جز سنن. به تعدادی از آثار او اشاره می شود:

۱- تسمیهْ الأخوهْ الذین رووا الحدیث؛ کتاب به تحقیق «دکتر باسم الجوابرهْ» با کتاب «علی بن المدینی» به نام «الأخوهْ الرواهْ» که به سال ۱۴۰۸ ه-.ق چاپ شده است؛

۱- سنن أبی داود، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید؛ ج۱، ص۱۶.

۲- رساله او در وصف سننش، بارها چاپ شده، دکتر «محمد لطفی الصباغ» در سال ۱۳۹۴ ه-.ق آن را تحقیق کرده است.

۳- سؤالات أبی عبد الآجری لأبی داود فی الجرح والتعدیل، به تحقیق دکتر «عبدالعلیم البستوی» به سال ۱۴۱۸ ه-.ق چاپ شده است.

۴- سؤالات أبی داود للإمام أحمد فی الرجال، به تحقیق «زیاد محمد منصور» در سال ۱۴۱۴ ه-.ق چاپ شده است.

۵- المراسیل، بارها چاپ شده، به تحقیق شعیب الأرناؤوط، به سال ۱۴۰۸ ه-.ق.

۶- «الناسخ والمنسوخ» یا «ناسخ القرآن ومنسوخه».(۱)

سِجِستان:

شهری است در مشرق، مُعرَب سیستان که ولایت و ناحیه بزرگی است. گویند: نام بلوکیست و نام شهرش زرنج است و تا هرات ده روز است، و در طرف جنوبی این شهر واقع شده، زمینش ریگزار سرابست و دائم باد می وزد (از معجم البلدان). اسم شهری است از شهرهای خراسان (المعرب، جوالیقی، ص۱۹۸). عوام سگستان گفتند و عرب معرب کردند سجستان خواندند. (نزهة القلوب). و سیستان را اصل سگستانست و از این رو به تازی سجستان نویسند که گاف را جیم گردانند. (فارسنامه ابن البلخی ص ۶۵- ۶۶)(۲).

۱- تغلیق التعلیق؛ ج۱، ص۴۱.

۲- لغت نامه؛ علی اکبر دهخدا؛ ج۸، ص۱۱۸۸۵؛ نیز نک: سیستان، ص۱۲۲۴۴.

«یاقوت» می گوید:

«قال الاصطخری: أرض سجستان سبخه ورمال حاره، بها نخیل، ولا یقع بها الثلج، وهی أرض سهله لا یری فیها جبل... وبسجستان نخل کثیر وتمر... وفی رِجالهم عِظَم خلق وجلاده ویمشون فی أسواقهم وبأیدیهم سیوف مشهوره... وهم فرس ولیس بینهم من المذاهب غیر الحنفیه من الفقهاء اِلاّ قلیل نادر... ولا تخرج لهم امرأه من منزل أبداً وإن أرادت زیاره أهلها فباللیل... وبسجستان کثیر من الخوارج یظهرون مذهبهم ولا یتحاشون منه ویفتخرون به عند المعامله... وهم یتزیون بغیر زیّ الجمهور فهم معروفون مشهورون... وبها بلیده یقال لها «کَرْکُویَه» کلّهم خوارج.

قال محمد بن بحر الرُّهنی:... ما فی الدنیا سوقه أصح منهم معامله ولا أقل منهم مخاتله... ثم مسارعتهم إلی إغاثه الملهوف ومدارکه الضعیف، ثم أمرهم بالمعروف ولو کان فیه جدع الأنف؛ منها جریر بن عبدالله(۱) صاحب أبی عبدالله جعفر بن محمد الباقر؛ رضی الله عنه؛... قال الرهنی: وأجلّ من هذا کلّه أنه لُعن علی بن أبی طالب،

ص: ۱۲۰

۱- جریر بن حازم بن زید بن عبدالله الأزدی، أبوالنضر البصری... ثقه... مات سنه ۱۷۰ ه-.ق بعد ما اختلط لکن لم یحدّث فی حال اختلاطه. ع، تقریب التهذیب؛ ص۷۷.

رضـی الله عنه، علی منابر الشرق والغرب ولـم یُلعن علی منبرها اِلّا مرّه... وأی شرف أعظم من امتناعهم من لعن أخی رسول الله|، علی منبرهـم وهو یُلعن علی منابرالحرمین مکه والمـدینه!! وبین سجسـتان وکرمان مائه وثلاثون فرسـخاً... وذکر أبوالفضل محمد بن طاهر المقدسـی، قال: سـمعتُ محمـد بن أبی نصـر یقول: أبوداود السجسـتانی الامام، هو من قریه بالبصـره یقال لها سجسـتان ولیس من سجسـتان خراسان... وذکر ابن أبی نصـر المذکور أنّه تتبع البصریین فلم یعرفوا بالبصره قریه یقال لها سجستان، غیر أن بعضـهم قـال: إن بقرب الأـهواز قریه تسـمّی بشـی ء من نحـو مـا ذکره... ولم یـذکر أحـدٌ من الحفـاظ أنه(1) من غیر سجسـتان المعروف؛ وینسب إلیهاالسجزیّ...».(2)

ص: ۱۲۱

۱- یعنی ابوداود.

۲- معجم البلدان؛ الحموی؛ ج۳، صص ۱۹۰- ۱۹۲، نیز نک: مراصد الاطلاع؛ البغدادی م ۷۳۹؛ ج۲، ص۶۹۴.

۵- جامع یا سنن ترمذی

عنوان اصلی:

درباره اینکه نام کتاب حدیثی ترمذی چیست، اختلاف است.

«مبارکفوری» از «کشف الظنون»(۱)

نقل می کند:

«قد اشتهر بالنسبه إلی مؤلّفه، فیقال: جامع الترمذی، ویقال له: السنن أیضاً، والأوّل أکثر».(۲)

خود مبارکفوری نیز نام «جامع» رابرگزیده است. بنا بر گفته «سیوطی» در «تدریب الرّاوی»، خطیب آن را «صحیح الترمذی» و حاکم آن را «الجامع الصحیح» می خوانده است.(۳)

مبارکفوری می گوید:

«وقد أطلق الحاکم علیه الجامع الصحیح، وأطلق الخطیب

۱- ج ۱، ص ۴۴۱.

۲- مقدمه «تحفه الأحوذی بشرح جامع الترمذی»؛ المبارکفوری م ۱۳۵۳ه-.ق.

۳- الإمام الترمذی و الموازنه بین جامعه وبین الصحیحین؛ نورالدین عتر؛ ص ۵۰.

علیه وعلی النسائی اسم الصحیح، کما فی التدریب. فإن قلت: کیف أطلق علی جامع الترمذی اسم الجامع الصحیح واسم الصحیح، وفیه الأحادیث الضعیفه أیضاً؟ قلت: أکثر أحادیث جامع الترمذی صحیحه قابله للاحتجاج، وأحادیثه الضعیفه قلیله بالنسبه إلیها، فقیل له: الجامع الصحیح علی التغلیب، کما قیل للکتب الستّه المشهوره،... الصحاح الست، مع أنّ فی السنن الأربعه أقساماً من الأحادیث من الصحاح والحسان والضعاف، فتسمیتها بالصحاح لست بطریق التغلیب...».(۱)

یادآوری می شود که گویا «ابن اثیر» نیز نام کتاب را «الجامع الصحیح» می دانسته؛ چه اینکه درباره ترمذی می گوید:

«وأخذ عنه خلق کثیر، منهم محمد بن أحمد بن محبوب المحبوبی المروزی، ومن طریقه روینا کتابه «الجامع». وله تصانیف کثیره فی علم الحدیث، وهذا کتابه «الصحیح» أحسن الکتب وأکثرها فائده و...».(۲)

کتاب او «السنن» نیز خوانده می شود، و این یکی از نام های مشهور کتاب اوست، که به نام گردآورنده آن اضافه شده و «سنن الترمذی» گفته می شود، تا با دیگر سنن اشتباه نشود. امّا اینکه چرا کتاب او را سنن می گویند؟

ص: ۱۲۴

۱- مقدمه «تحفه الأحوذی»؛ ص۲۵۵.

۲- جامع الاصول فی أحادیث الرسول؛ ابن الأثیر؛ ج۱، ص۱۹۳.

«نورالدين عتر» پاسخ داده و می گويد:

«ووجه هـذه التسـميه، اشـتماله على أحـاديث الأحكام، مرتبه على ترتيب أبواب الفقه، وما كان كـذلك يُسـمى سـنناً(۱)، ولكن الكتاب فيه الأحكام وغيرها، ففى هذه التسميه تجوز بتسميه الكل ببعض أجزائه».(۲)

سخن «عتر» درست است. امّا درباره سـنن ابى داود مى توان گفت: «تسـميهْ الكل بأغلب أجزائه»، هرچنـد كه «اغلب» «بعض» را نيزشامل است، امّا هر «بعضى»، «أغلب» را شامل نمى شود، به ويژه اگر «بعض» به معناى «قليل» باشد.

كتاب را «الجامع الكبير» نيز گفته اند، كه بسيار كم به اين نام خوانده مى شود.(۳)

بايـد گفت شـناخته شـده ترين نـام، براى كتـاب حـديثى ترمـذى، «الجـامع» است، كه با اضافه شـدن به نام او «جامع الترمـذى» خوانده مى شود. نيز اينكه چرا به اين نام خوانده مى شود؟

«عتر» در پاسخ مى گويد:

«...ووجه تسـميته بـذلك: أن الجامع عنـد المحـدثين ما كان مسـتوعباً لنماذج فنون الحـديث الثمانيه، وهى هذه: السـير، الآداب، التفسير، العقائد، الفتن، الأحكام، الأشراط والمناقب،

۱- همچون سنن نسائى و ابن ماجه.

۲- الامام الترمذى؛ ص ۵۰.

۳- الرسائل المستطرفه؛ الكتانى م ۱۳۴۵ ه-.ق؛ ص ۱۱.

فسمی الکتاب جامعاًلوجود هذه الأبواب فیه». (۱)

مبارکفوری نیز به نقل از «شاه عبدالعزیز دهلوی» در «العجالهْ النافهْ»، جامع را این گونه معرّفی می کند:

«والجامع فی إصطلاح المحدثین ما یوجد فیه جمیع أقسام الحدیث أی أحادیث العقائد وأحادیث الأحکام وأحادیث المتعلقه بالتفسیر والتاریخ والسیر، وأحادیث الفتن، وأحادیث المناقب والمثالب...». (۲)

«أحمد محمد شاکر» در تحقیق و شرح سنن یا جامع ترمذی، نام «الجامع الصحیح» را برگزیده و این گونه آن را معرفی کرده است: «الجامع الصحیح وهو سنن الترمذی». (۳)

این کار أحمد شاکر، «عبدالفتاح أبوغدّهْ»

را خوش نیامده و در اعتراض به او گفته است:

«والعجب أنّ شیخنا العلامه أحمد شاکر، حینما شرح کتاب الترمذی أثبت علی وجهه الجامع الصحیح، وهو سنن الترمذی». (۴)

ص: ۱۲۶

۱- الامام الترمذی؛ ص ۵۰.

۲- مقدمه «تحفه الأحوذی»؛ ص۴۷.

۳- دار الکتب العلمیهْ، بیروت، بی تا، روی جلد.

۴- تحقیق إسمی الصحیحین وإسم جامع الترمذی؛ عبدالفتاح أبوغدّهْ؛ ص۵۳.

گویا اعتراض ابوغدهٔ کارگر افتاد؛ زیرا در چاپ بعدی کتاب ترمذی، به تحقیق و شرح أحمد شاکر، که به وسیله ی «دارالحدیث القاهرهْ» صورت گرفته، نام کتاب را «سنن الترمذی» چاپ کرده اند؛ ولی این بر روی جلد است، و بر روی برگه نخست کتاب، همان عنوان اوّل چاپ شده است. باید گفت هرچه باشد بهتر از هیچ است، چرا که خواننده و بیننده کتاب بیشتر از روی جلد با نام کتاب آشنا می شوند.

یادآور می شویم که «عبدالفتاح ابوغدهْ»

در کتاب خود نام درست سنن یا جامع ترمذی را این گونه می نویسد:

«الجامع المختصر من السّنن عن رسول الله | ومعرفه الصحیح والمعلولِ وما علیه العمل».(۱)

بخشی از استدلال ابوغدهْ را در اینجا می آوریم، او می گوید:

«وسمّاه الحافظ أبوالقاسم الاشْعَرْدی(۲) المتوفی سنه ۶۹۲ رحمه الله تعالی، فی جزئه «فضائل الکتاب الجامع لأبی عیسی الترمذی»(۳)، المسند الجامع. وهو لائق به. وسمّاه قبلَهُ الحافظ ابن خیر الاشبیلی(۴)، المتوفی سنه ۵۷۵ه رحمه الله تعالی، فی «فهرست ما رواه عن شیوخه»(۵)،

۱- همان، ص۵۵. (برای آشنایی با دلائل ابوغدهْ نک: صص ۵۳ - ۶۵)
۲- تقی الدین أبوالقاسم عبید بن محمد بن عباس بن محمد؛ ۶۲۲ - ۶۹۲ ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج۴، ص۱۴۷۶.
۳- ص۳۸.
۴- ابوبکر محمد بن خیر بن عمر بن خلیفه، الاشبیلی؛ م ۵۷۵ ه-.ق؛ همان، ص۱۳۶۶.
۵- ص۱۱۷.

بقوله: «الجامع المختصرُ من السنن عن رسول الله| ومعرفه الصحيح والمعلول وما علیه العمل»، وهذا الاسم مطابق لمضمون الکتاب، ووقفتُ علیه بعینه مثبتاً علی مخطوطتین قدیمتین، کُتبتْ إحداهما قبل سنه ۴۷۹ ه-.ق ، وقبل ولاده الحافظ إبن خیر بأکثر من عشرین سنه، فقد وُلد سنه ۵۰۲ ه-.ق ، والنسخه الأخری کُتبت فی سنه ۵۲۸ ه-.ق...».

گردآورنده آن:

«محمد بن عیسی بن سَوْرَه بن موسی بن الضّحاک، وقیل محمد بن عیسی بن یزید بن سَوْره بن السّکن السُلَمیّ، أبو عیسی الترمذیّ الضریر...».(۱)

«ابن کثیر» نیز با او هم عقیده است و می گوید:

«...ویقال محمد بن عیسی بن سوره بن شداد بن عیسی السلمی....»(۲)،

دیگران نیز کمابیش همین را گفته اند.(۳)

۱- تهذیب الکمال، مزی، ج۲۶، ص ۲۵۰، مؤسسهْ الرسالهْ.
۲- البدایه والنهایه؛ ج۱۱، ص۷۹.
۳- الوافی بالوفیات؛ الصفدی؛ ج۴، ص۲۰۷ و وفیات الاعیان؛ ابن خلکان؛ ج۴، ص۲۷۹ و جامع الاصول؛ ابن الأثیر؛ ج۱، ص۱۹۳ و... .

تولد:

ابن اثیر، سال ۲۰۹ ه-.ق را نوشته است. صفدی می گوید: «ولد سنه بضع ومائتین...»؛ بسیاری از کتاب ها تراجم یا زادروزش را یادآور نشده اند یا اینکه گفته اند در دهه

اوّل بعد از ۲۰۰ ه-.ق بوده است.(۱)

احمد محمد شاکر پس از آنکه زادروزش را ۲۰۹ ه-.ق می داند، می افزاید:

«...ولم أجد من نصّ علی ذلک صریحاً إلا ما کتبه العلامه الشیخ محمد عابد السندی بخطّه علی نسخته من کتاب الترمذی... ولعله نقل ذلک استنباطاً من کلام غیره من المتقدمین... وقد ذکر الحافظ الذهبی فی میزان الاعتدال، أنه مات سنه ۲۷۹ وقال: وکان من أبناء السبعین...».(۲)

باید گفت: مشهور، همان سال ۲۰۹ ه-.ق است، هرچند ذهبی در «السیر» می گوید: «وُلد فی حدود سنهْ عشر ومائتین». گفته شده که اونابینا به دنیا آمد(۳)،برخی نیز گفته اند: او به سبب گریه زیاد در آخر عمر نابینا شد(۴).

ابن حجر داستانی را از ترمذی آورده و از آن نتیجه گرفته که او مادرزاد، نابینا نبوده است.(۵)

۱- سیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج۱۳، ص ۲۷۱.

۲- سنن الترمذی؛ ج۱، ص۶۲.

۳- تهذیب الکمال؛ ج۲۶، ص ۲۵۰.

۴- تهذیب التهذیب؛ ج۹، ص۳۳۶.

۵- همان؛ ج۹، ص۳۳۶.

وفاتش:

ابن اثیر، شب دوشنبه، ۱۳ رجب سال ۲۷۹ ه- را یادآور شده است،(۱)

و مزی نیز با او هم عقیـده است.(۲) در اینکه او در این تاریـخ درگذشـته، تقریباً اختلافی نیست و بیشتر این را گفته اند(۳))،امّا اینکه در کجا وفات یافته

است اختلاف است.

ابن اثیر (علی بن محمـد، صاحب «الکامل فی التاریـخ» و مبارک بن محمد صاحب «جامع الاصول»، این دو نفر با هم برادرند.) مرگ او را در «بوغ» می داند. بوغ روستایی است از روستاهای ترمذ(۴).

سمعانی(۵)

نیز در «الانساب» می گوید:

«إما أنّه کان من هذه القریه أو سکن هذه القریه إلی أن مات».(۶)

«ابن خلکان» درباره «بوغ» می گوید:

«وهی قریه من قری ترمذ علی

سته فراسخ منها...»(۷).

۱- جامع الاصول، ج۱، ص۱۹۳.

۲- تهذیب الکمال؛ ۲۶، ص۲۵۲، نیز: وفیات الاعیان؛ ج۴، ص۲۷۸.

۳- مگر «سمعانی» م۵۶۲ ه-.ق، که ۲۷۵ ه-.ق را گفته؛ (وفیات الاعیان؛ ج۴، ص۲۷۸)، ابن اثیر (علی بن محمد) نیز گفته: «سنه نیف وسبعین ومائتین»، (اللباب؛ ج۱، ص۱۴۷)، خلیلی (الخلیل بن عبـدالله بن أحمد بن الخلیل الخلیلی القزوینی «۳۶۷- ۴۴۶ ه-.ق») مرگ او را پس از ۲۸۰ ه-.ق می داند؛ (کتاب الارشاد فی معرفه علماء الحدیث؛ ج۳، ص۹۰۵).

۴- اللباب، ج۱، ص۱۴۷، نیز نک: معجم البلدان؛ ج۲، ص۲۷.

۵- ابوسعد عبدالکریم بن محمد بن منصور السمعانی المروزی، ۵۰۶- ۵۶۲ ه-.ق؛ تذکرهالحفاظ؛ ج۴، ص۱۳۱۶.

۶- الامام الترمذی؛ ص۳۸.

۷- وفیات الاعیان؛ ج۴، ص۲۷۸.

ابن کثیر و برخی دیگر محل مرگ او را ترمذ می دانند(۱).

«نورالدین عتر» در توجیه اختلاف در مکان مرگ ترمذی می گوید:

«ولیس بین الکلامین تناقض، لأنّه یضاف إلی المرکز والعاصمه ما هو لبعض القری التابعه له، فمن قال ترمذ؛ ذکر المدینه التی تعرف بها قریته، ومن قال فی بوغ توخی الدقه وذلک معروف یجری علی الألسنه»(۲).

باید گفت، سخن «عتر» برای توجیه خوب است ولی اطمینان بخش نیست.

یادآور می شویم که ترمذی را «بوغی» نیز می گفته اند، و این یا به سبب آن است که شاید زادگاهش در آنجا بوده، یا اینکه جای مرگش، امّا اینکه آیا او اصالتاً اهل آنجا یا حتی ترمذ باشد، مشکوک است. گویا او اصالتاً مروزی بوده، چه آنکه ابن اثیر می گوید:

«کان جدی مروزیاً انتقل من مرو أیام اللیث بن سیّار»(۳).

زندگی علمی او:

ترمذی برای شنیدن حدیث به خراسان، عراق، مکه و مدینه سفر کرد؛ و بنابر گفته «ذهبی»، او به مصر و شام نرفته است.(۴)

۱- البدایه والنهایه؛ ج۱۱، ص۷۹.

۲- الامام الترمذی؛ ص۳۸.

۳- جامع الاصول؛ ابن الأثیر؛ ج۱، ص۱۹۴.

۴- سیر اعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج۱۳، ص۲۷۱.

«مزی» گوید:

«طاف البلاد، وسمع خلقاً کثیراً من الخراسانیین والعراقیین والحجازیین وغیرهم...».(۱)

ترمذی از مصریان و شامیان با واسطه حدیث نقل کرد، و این سؤال که چرا او به این دو سرزمین نرفته، بی پاسخ مانده است. «نورالدین عتر» دلیل آن را این گونه بیان کرده است: «ولعله اضطراب الأحوال والفتن».(۲)

گویا او به بغداد نرفته باشد، زیرا نه خطیب در تاریخ از او گفته، و نه شنیدن ترمذی از احمد ثابت شده است.(۳)

سرگذشت علمی ترمذی زیاد روشن نیست، به این معنا که مشخص نیست او در چه سالی سفر آغاز کرده و در چه سالی در کدام سرزمین بوده، ولی آنچه «عتر» گفته چنین است:

«والذی یدلنا علیه الاستقراء أن الترمذی بدأ طلبه للعلم ورحلته حوالی سنه خمس وثلاثین ومائتین، وقد جاوز العشرین من عمره، لأنا نجده روی بالواسطه عن شیوخ توفوا قبل هذا التاریخ، کـ: علی بن المدینی المتوفی به سامراء (۲۳۴ ه-.ق) ومحمد بن عبدالله بن نُمیر الکوفی

۱- تهذیب الکمال؛ ج۲۶، ص ۲۵۰.

۲- الامام الترمذی؛ ص۲۳.

۳- همان.

(م۲۳۴ ه-.ق) أيضاً، وكذلك روى بالواسطه عن إبراهيم بن المنذر المدنى (م ۲۳۶ ه-.ق)»(۱).

اين اشكال در سخن «عتر» وجود دارد، كه اگر محدث به واسطه اى از محدث ديگرى روايت كرده باشد، نمى تواند روشنگر زمان آغاز شنيدن حديث به وسيله ى او باشد. ترمذى شيوخ فراوانى داشته، و با ديگر صاحبان صحاح ستّه هم روزگار بوده و در سماع از نُه شيخ با يكديگر مشاركت داشته اند كه عبارتند از:

۱- محمد بن بشار بُندار.(۲)

۲- محمد بن المثنى.(۳)

۳- زياد بن يحيى الحسّانى.(۴)

۴- عباس بن عبدالعزيز العنبرى.(۵)

۵- أبوسعيد الكندى.(۶)

۱- همان.

۲- ابوبكر محمدبن بشار بن عثمان العبدى البصرى النساج... حدّث عنه الجماعه... قال ابوداود: كتبت عن بندار خمسين ألف حديث؛ ۱۶۷- ۲۵۲ ه-.ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج۲، ص۵۱۱.

۳- أبوموسى العنزى البصرى... محدّث بصره...حدَّث عنه الجماعه، والنسائى أيضاً عن رجل عنه... ۱۶۷ - ۲۵۲ ه-.ق؛ همان، ص۵۱۲.

۴- زياد بن يحيى بن حسّان، أبوالخطّاب الحسّانى النُكرى، البصرى؛ ثقه، من العاشره مات سنه اربع وخمسين ۲۵۴ ه-.ق؛ ع؛ تقريب التهذيب؛ ابن حجر، ص۱۶۱.

۵- ابوالفضل... البصرى الحافظ... حدث عنه الجماعه، لكن البخارى تعليقاً... قال النسائى: ثقه مأمون... مات سنه ۲۴۶ ه-.ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج۲، ص۵۲۴.

۶- شيخ الاسلام أبوسعيد عبدالله بن سعيدبن حصين الكندى الكوفى، الأشجّ، محدث الكوفه وصاحب التفسير والتصانيف... حدث عنه الجماعه... ذكره ابوحاتم. قال النسائى: صدوق، مات سنه ۲۵۷ه-.ق وقد زاد على التسعين؛ همان، ص۵۰۱.

۶- أبوحفص الفلّاس.(۱)

۷- الدَّوْرَقی.(۲)

۸- البحرانی.(۳)

۹- الجهضمی.(۴)

برخی دیگر از شیوخ او از این قرارند:

قتیبهْ بن سعید(۵)،إسحاق بن راهَوَیه، أبوکریب(۶)،عمران بن موسی القزّاز(۷)

و..(۸).

«ذهبی» در «السیر» نزدیک به چهل نفر از شیوخ او را نام برده است(۹).

ص: ۱۳۴

۱- عمرو بن علی بن بحر بن کُنیز، ابوحفص الباهلی البصری الصیرفی الفلاس أحد الاعلام، مولده بعید الستین ومائه... حدث عنه الستّه والنسائی أیضاً بواسطه... مات الفلّاس بسامراء سنه ۲۴۹ه-.ق؛ همان، ص۴۸۸.

۲- یعقوب بن إبراهیم بن کثیر بن زَید بن افلح العبدی مولاهم، أبویوسف الدورقی: ثقه، من العاشره، مات سنه ۲۵۲ه-.ق وله ست وثمانون سنه،... ع؛ تقریب التهذیب، ص۵۳۶.... حدث عنه الجماعه والنسائی أیضاً بواسطه ... وثقه النسائی وغیره.... (۱۶۶- ۲۵۲ه-.ق)؛ تذکره الحفاظ، ج۲، ص۵۰۶.

۳- أبوعبدالله محمد بن معمر بن ربعی القیسی البصری... عنه السته... توفی سنه ۲۵۶ه-.ق؛ همان، ص۵۶۳.

۴- نصر بن علی الجهضمی الحافظ العلامه ابوعمرو الازدی البصری... حدث عنه الجماعه... قال أحمد: ما به بأس... قال النسائی: ثقه... مات سنه ۲۵۰ه-.ق؛ همان، ص۵۱۹.

۵- أبورجاء الثقفی مولاهم البلخی البغلانی... حدث عنه الجماعه سوی ابن ماجه... قال ابن معین: ثقه وقال النسائی: ثقه مأمون... ۱۴۹- ۲۴۰ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج۲، ص۴۴۶.

۶- محمد بن العلاء الهمدانی الکوفی الحافظ الثقه محدث الکوفه... قال ابوحاتم: صدوق. ....م ۲۴۸ه-.ق؛ همان، ص۴۹۷.

۷- اللیثی، أبوعمرو البصری: صدوقٌ، من العاشره مات بعد الأربعین. ت س ق. تقریب التهذیب؛ ص۳۶۷.

۸- سیر اعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج۱۳، ص۲۷۱.

۹- همان.

او همچنین از بخاری و مسلم و ابوداود نیز حدیث شنید و می توان گفت: بزرگترین شیخ او بخاری بوده است. ترمذی از مسلم تنها یک روایت در کتاب خود آورده است. وی از «دارمی» و «ابوزرعه رازی» نیز بهره برده و در «کتاب العلل» خود که در پایان جامع او آمده از ایشان سخنانی نقل کرده است.(۱)

یادآور می شود که بخاری خود بنابر گفته ترمذی روایتی را از او شنیده است، «ابن حجر» می گوید:

«قال الترمذی فی حدیثه عن علی بن المنذر بن فضیل عن

سالم بن أبی حفصه عن عطیه عن أبی سعید أن النبی | قال لعلی: «لایحل لأحد یجنب فی هذا المسجد غیری وغیرک»، سمع منّی محمد بن اسماعیل یعنی البخاری هذا الحدیث».(۲) شماره این روایت در جامع ترمذی ۳۷۲۷ است(۳).

شاگردان زیادی نیز در حوزه حدیث از ترمذی استفاده کردند و از او حدیث شنیدند که نامشان در «تهذیب الکمال» و «سیر اعلام النبلاء» آمده است.

برخی از آنان عبارتند از: أبوبکر أحمد بن إسماعیل بن عامر السمرقندیّ، أحمد بن علیّ المقری ء، الحسین بن یوسف الفربریّ، حمّاد بن شاکر الورّاق، أبوجعفر محمد بن

أحمد النسفیّ، و... .(۴)

ص: ۱۳۵

۱- الامام الترمذی؛ نورالدین عتر؛ ص۲۷.
۲- تهذیب التهذیب؛ ج۹، ص۳۳۵؛ نیز نک: البدایه والنهایه؛ ابن کثیر؛ ج۱۱، ص ۸۰.
۳- جامع الترمذی؛ ص۵۸۲ تک جلدی، بیت الأفکار الدولیهْ.
۴- تهذیب الکمال؛ ج۲۶، ص۲۵۱؛ نیز نک: سیر أعلام النبلاء؛ ج۱۳، ص۲۷۱.

«ابن کثیر»، بخاری را از جمله کسانی که از ترمذی روایت کرده آورده و می گوید:

«روی عنه غیر واحد من العلماء منهم محمد بن إسماعیل البخاری فی الصحیح و...»(۱).

باید گفت: مشهورترین شاگرد او «محبوبی»(۲)

است و او راوی کتاب جامع ترمذی است.

جامع ترمذی را شش نفر از شاگردانش روایت کرده اند که عبارتند از:

۱- محمد بن أحمد بن محبوب.

۲- أبوسعید الهیثم بن کلیب الشاشی.

۳- أبوذر محمد بن إبراهیم.

۴- أبومحمد الحسن بن إبراهیم القطّان.

۵- أبوحامد أحمد بن عبدالله التاجر.

۶- ابوالحسن الفزاری(۳).

روایت محبوبی از همه صحیح تر است و جامع ترمذی که تاکنون به چاپ رسیده براساس همین روایت است، چرا که دیگر روایات به صورت متصل به ما نرسیده و تنها روایت محبوبی متصل است(۴).

۱- البدایه والنهایه؛ ج۱۱، ص۷۹.
۲- أبو العباس محمد بن أحمد بن محبوب صاحب الترمذی م ۳۴۶ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج۳، ص۸۶۳؛ نیز نک: عارضه الأحوذی؛ ابن العربی؛ ج۱، ص۱۱.
۳- تحفه الأحوذی؛ المبارکفوری؛ مقدمه؛ ص ۲۵۰.
۴- الامام الترمذی؛ عتر؛ ص۶۸.

ستایش سنیان از او و کتابش:

او و کتابش نیز مانند دیگر کتاب های ششگانه و صاحبانشان مورد ستایش قرار گرفته اند.

خود ترمذی نیز می گوید:

«قال لی محمد بن إسماعیل:(۱)

ما انتفعتُ بک أکثر مما انتفعتَ بی»(۲).

«ذهبی» از «ابی سعید ادریسی» نقل می کند که:

«کان أبوعیسی یُضرب به المثل فی الحفظ»

سپس داستانی شگفت از حافظه او می آورد(۳).

«عمر بن مالک»(۴)

می گوید:

«مات محمد بن إسـماعیل البخاری ولم یُخلف بخراسان مثل أبی عیسی فی العلم والحفظ والزهد والورع، بکی حتّی عَمی وبقی علی ضَرره سنین»(۵).

۱- بخاری.

۲- تهذیب التهذیب؛ ج۹، ص۳۳۶.

۳- تاریخ الاسلام؛ ج۲۰، ص۴۶۰.

۴- ذهبی در تذکره «عمر بن علک» گفته.

۵- همان، ص۴۶۱.

گویند در مجلس «پیر هرات»(۱)

از «ترمذی» یادی شد، پس گفت:

«کتابه أنفع من کتاب البخاری ومسلم؛ فإنّه لا یقف علی الفائده منهما إلّا المتبحّر العالم، وکتاب أبی اسماعیل(۲) یصل إلی فائدته کلّ واحد من الناس»(۳).

جایگاه جامع ترمذی:

گفته شد که کتاب سنن ابی داود در میان

کتاب ها سته در جایگاه سوّم است، این را بیشتر دانشمندان حدیث نیز پذیرفته اند، ولی گویا کسانی نیز هستند که جامع ترمذی را کتاب سوّم می دانند.

برای نمونه «ابن العربی»(۴)

در مقدمه شرح خود بر «جامع ترمذی» می گوید:

«إعلموا - أنارالله أفئدتکم - أن کتاب الجعفی هو الأصل الثانی فی هذا الباب، والموطّأ هو الأول واللباب، وعلیهما بناء الجمیع کالقشیری والترمذی، ولیس فیهم مثل کتاب أبی عیسی...»(۵).

۱- أبواسماعیل عبدالله بن محمد بن علی الأنصاری الهروی من ذریه أبی أیوب الأنصاری رضی الله عنه... سمع جامع أبی عیسی من عبدالجبار بن محمد الجراحی،... وصنف الأربعین و... وکتاب منازل السائرین... وکان سیفاً مسلولاً علی المخالفین... وله مجلد فی مناقب الامام أحمد بن حنبل... حدث عنه: ... وابن طاهر المقدسی و... قال ابن طاهر: سمعته یقول: أحفظ اثنی عشر ألف حدیث اسردها سرداً... ۳۹۶- ۴۸۱ ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج۳، ص۱۱۸۳.

۲- منظور «ابی عیسی» است، همان گونه که «أحمد شاکر» آورده، سنن الترمذی، ج۱، ص۷۱.

۳- تذکره الحفاظ؛ ج۳، ص۱۱۸۳.

۴- محمدبن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن أحمدبن العربی المعافری، ۴۶۸ - ۵۴۳ ه-.ق، عارضه الأحوذی؛ ج۱، ص۱۳.

۵- عارضه الأحوذی؛ ج۱، ص۳۰.

این سخن «ابن العربی» بیانگر برتری کتاب ترمذی بر سنن ابی داود است.

«حاجی خلیفه» نیز، کتاب ترمذی را سوّم می داند، گذشته از اینکه او می گوید: «وهو ثالث الکتب الستّه فی الحدیث»(۱)، همین که او کتاب ترمذی را با عنوان «الجامع الصحیح» معرفی کرده و آنرا پس از بخاری و مسلم یادآور شده، خود نشان دهنده این است که او ترمذی را در جایگاه سوّم می داند. او کتاب ابی داود را با نام «سنن» معرفی کرده است.

«قنوجی» نیز افزون بر اینکه ترمذی را پس از مسلم و پیش از ابی داود آورده خود به صراحت می گوید: «وبالجمله فهو ثالث الکتب الستّه»(۲).

«مبارکفوری» در شرح خود بر جامع ترمذی فصلی را آورده با این عنوان: «فی بیان أن رتبه جامع الترمذی هل هی بعد الصحیحین أو بعد سنن أبی داود أو بعد سنن النسائی؟»، او در این فصل نتیجه گیری کرده است که کتاب ترمذی در جایگاه سوّم است. او در جواب ذهبی که گفته است:

«انحطت رتبه جامع الترمذی عن سنن أبی داود والنسائی لاخراجه حدیث المصلوب(۳) والکلبی(۴)) وأمثالهما»، می گوید:

ص: ۱۳۹

۱- کشف الظنون؛ ج ۱، ص ۴۴۱.

۲- الحطّه؛ ص ۳۷۱.

۳- محمدبن سعید بن حسان بن قیس، الأسدی، الشامی، المصلوب... کذبوه، وقال أحمد بن صالح: وضع أربعه آلاف حدیث، وقال أحمد: قتله المنصور علی الزندقه وصلبه، من السادسه. ت ق؛ تقریب التهذیب؛ ص ۴۱۵.

۴- محمدبن السائب بن بِشر الکلبی، أبوالنضر الکوفی، النسابه المفسّر: متهم بالکذب، ورُمی بالرفض: من السادسه، م ۱۴۶ ه- ق، ت فق؛ همان.

«عندی نظر، والظاهر هو ما فی «کشف الظنون» من أنّه ثالث الکتب الصحاح الستّه، فإن الترمذی، وإن أخرج حدیث المصلوب والکلبی وأمثالهما، لکنّه بین ضعفه، فیکون حدیث المصلوب وأمثاله عنده من باب الشواهد والمتابعات...».(۱)

سخن «مبارکفوری» درست است. ترمذی اگرچه از کسانی مانند کلبی و مصلوب نام برده، ولی ضعف آنها را نیز بیان کرده، و این نه تنها از جایگاه کتاب نمی کاهد بلکه حُسنی برای آن است. از سوی دیگر «حازمی» شرط ترمذی را بهتر و پسندیده تر از ابی داود دانسته و این خود بر جایگاه ترمذی می افزاید.

سخن حازمی این چنین است:

«وفی الحقیقه شرط الترمذی أبلغ من شرط أبی داود لأن الحدیث إذا کان ضعیفاً... فإنّه یبیّن ضعفه وینبه علیه فیصیر الحدیث عنده من باب الشواهد والمتابعات ویکون اعتماده علی ما صح عند الجماعه...»(۲)

«عتر» نیز سخت تلاش کرده تا جایگاه ترمذی

را سوّم قرار دهد. سخنان او در کتابش خواندنی است.(۳)

او در پایان سخنان خود می گوید:

«فقد تساوی الکتابان من حیث التخریج عن الرجال،

۱- مقدمه «تحفه الأحوذی»؛ المبارکفوری؛ ص۲۵۳.

۲- شروط الأئمه الخمسه؛ الحازمی؛ ص۵۸ دار الهجرهْ.

۳- نک: الامام الترمذی والموازنه بین جامعه وبین الصحیحین؛ ص۶۵.

وبقی امتیاز الترمذی بما ذکره الحازمی من أبلغیه شرطه، وتقدمه علی أبی داود، لأنه ینبه علی هؤلاء الضعفاء ولا یسکت عنهم،... وقد سکت أبوداود عن حدیث جماعه منهم، فمن الانصاف إذن ألّا تنزل رتبه کتاب الترمذی عن الثالثه، فیکون الکتاب الثالث، تالیاً للصحیحین...»(۱)

شرط ترمذی در جامع:

ترمذی می گوید:

«جمیع ما فی هذا الکتاب من الحدیث فهو معمولٌ به وبِهِ أخذ بعض أهل العلم ما خلا حدیثین...»(۲).

اگر بتوان این را شرط دانست و اگر او به این شرط وفا کرده باشد، باید گفت شرط او در آوردن احادیث در این کتاب، - مگر شواهد و متابعات که در برخی از آنها ضعف است - ذکر احادیث صحیح و حسان است.

هرچند که «ابن الجوزی» در کتاب «الموضوعات» بیست و سه حدیث جامع ترمذی را موضوع دانسته، ولی باید گفت، زیاده روی او در موضوع دانستن احادیث مشهور است. «مبارکفوری» می گوید:

«ولا شک أنه متساهل فی الحکم

بالوضع»(۳)

ص: ۱۴۱

۱- همان، صص ۶۵- ۶۶.

۲- جامع الترمذی؛ کتاب العلل؛ ص۶۰۸ تک جلدی، بیت الأفکار الدولیهْ.

۳- مقدمه تحفه الأحوذی؛ ص۲۵۲.

مبارکفوری همچنین در مقدمه «تحفه الأحوذی» فصلی را با این عنوان آورده است:

«الفصل السادس: فی بیان أنه لیس فی جامع الترمذی حدیث موضوعٌ»(۱)

باید گفت: همه کسانی که درباره شروط أئمه ستّه گفت وگو کرده اند، نتوانسته اند سخن شفافی ارائه دهند، از این رو یا به بیان کلیات بسنده کرده اند یا سخنی نگفته اند. «نورالدین عتر» با آن استادی اش، نتوانسته چیز خاصی بگوید.(۲)

«مبارکفوری» نیز سخنان «مقدسی» و «حازمی» را تکرار کرده است.(۳)

تنها چیزی که «عتر» به خوبی آن را بیان کرده، موازنه

شرط ترمذی با شرط شیخین است، که البته بر آن نیز می توان خرده گرفت، و آن این که اساساً اینها شرط نیستند تا بتوان بین آنها موازنه برقرار کرد، وی می گوید:

«وبمعرفه شروط الأئمه الثلاثه نجد الترمذی: (أ) - یشترک فی شرطه مع الشیخین، فیخرج فی کتابه حدیث الطبقه الأولی والثانیه وهما شرط البخاری ومن شرط مسلم أیضاً، وحدیث الطبقه الثالثه التی یخرج مسلم عن بعض رجالها. (ب) - ویفترق کتاب الترمذی عن کتابی البخاری ومسلم، حیث ینزل فیکثر من حدیث الطبقه

۱- همان.

۲- نک: الامام الترمذی؛ ص ۶۱.

۳- مقدمه تحفه الأحوذی؛ ص ۲۵۰.

الرابعه فینزل عنهما درجه أخری.»(۱)

همانگونه که گفته شد اساساً اینها شروط

شیخین و ترمذی نیستند، هرچند که از روی تساهل به آنها شرط گفته می شود.

شروح جامع ترمذی:

از مشهورترین آنها می توان موارد زیر را نام برد:

۱- عارضهْ الأحوذی بشرح جامع الترمذی؛

تألیف «محمّد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله أحمد بن العربی المعافری المالکی (م ۴۶۸- ۵۴۳ ه-.ق)، مشهورترین شرح، همین کتاب است.

۲- قوت المغتذی علی جامع الترمذی؛ سیوطی (م ۹۱۱ ه-.ق)؛

۳- تحفهْ الأحوذی بشرح جامع الترمذی؛ تألیف محمد عبدالرحمن ابن عبدالرحیم المبارکفوری (م ۱۳۵۳ ه-.ق).

ویژگی های جامع ترمذی:

۱- اولین کتاب حدیثی است که در آن به حدیث «حسن» اشاره شده است؛

۲- دارای حسن ترتیب وعدم تکرار است؛

۳- یادآوری سخنان صحابه، تابعین، مذاهب فقها واستدلال آنها درمسائل فقهی است؛

۱- الامام الترمذی؛ ص۶۴.

۴- انواع حدیث از صحیح و حسن و ضعیف و غریب و... در آن بیان شده است؛

۵- اسامی راویان و ألقاب و کنیه های آنها توسط ترمذی یاد آوری شده است.(۱)

زمان تدوین جامع ترمذی:

به خوبی روشن نیست او در چه زمانی گردآوری جامع را آغاز کرده و چند سال این کار به درازا کشیده است؟ تنها چیزی که بدان دست یافتم؛ سخنی است که «ابن النقطهْ» گفته؛ او می گوید:

«فرغ من کتابته یوم الأضحی من سنه ۲۷۰ ه-.ق»(۲) اگر این سخن درست باشد و ده سال را برای گردآوری جامع در نظر بگیریم باید در حدود ۲۶۰ ه-.ق کار را آغاز کرده باشد.

این دیدگاه را با کمک گرفتن از سخن ذهبی می توان تقویت کرد، چرا که او در «تاریخ الاسلام» می گوید:

«وقال عبدالمؤمن بن خلف النسفیّ(۳): قُرأ علیه «الجامع» فی دارنا بنسف وأنا صغیر ألعب»(۴)؛

ضمیر در «علیه» به ترمذی باز می گردد.

ص: ۱۴۴

۱- الحطّه فی ذکر الصحاح الستّه؛ القنوجی؛ ص۳۷۲، و تراث الترمذی العلمی؛ العُمری؛ ص۱۵.

۲- التقیید لمعرفه رواه السنن؛ ابن النقطهْ؛ ص۹۹.

۳- ابن طفیل بن زید بن طفیل، أبویعلی النسفی التمیمی، ۲۵۷- ۳۴۶ ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج۳، ص۸۶۶.

۴- ج ۲۰، ص ۴۶۰.

باتوجه به اینکه «عبدالمؤمن» در (۲۵۷ ه-.ق) چشم به جهـان گشوده و باتوجه بسـخن او، می توان با اطمینان بیشتری گفت که او گردآوری جامع را بین سال های ۲۶۰ تا ۲۶۵ ه-.ق آغاز کرده، یعنی درحدود پانزده تا بیست سال پیش از مرگش.

دیگر آثارش:

افزون بر جامع، آثار دیگر او عبارتند از:

۱- الشمائل النبویهْ و الخصائل المصطفویهْ، المعروف بشمائل الترمذی؛

۲- کتاب العلل الصغیر؛ (در پایان جامع ترمذی آمده)؛

۳- کتاب العلل الکبیر، یا العلل المفرد؛

۴- کتاب الزهد؛

۵- التاریخ؛

۶- أسماء الصحابه؛

۷- الأسماء والکنی؛

۸- کتابی در تفسیر.((۱))

بخش بندی جامع ترمذی:

کتـاب به بخش هایی به نام «ابواب» تقسیم شـده است،ماننـد: «ابواب الطهارهْ»، «أبواب الزهـد»، «ابواب المناقب»، و تنها «کتاب الدعوات» است که با عنوان کتاب

۱- مقدمه جامع الترمذی؛ ص: ز، دارالفیحاء، دمشق / دارالسلام، الریاض، وتراث الترمذی العلمی؛ العُمری؛ ص۱۴.

آمده است. در پایان جامع «کتاب العلل» و در چند صفحه آورده شده است.

جامع ترمذی دارای ۳۹۵۶ حدیث است.(۱)

تِرمِذ:

بندری است تاریخی در ماوراء النهر؛ امروزه در جمهوری ازبکستان است و مرکز ولایت «سرخان دریا»، در ساحل راست آمودریا (رود جیحون)، در مرز با افغانستان.(۲)

بنای ترمذ را به اسکندر مقدونی (۳۵۶ - ۳۲۳ ق م) نسبت می دهند. ترمذ از واژه «ترمسته» گرفته شده، که در زبان باکتریایی(۳)

به معنای ساحل راست است گرفته شده، و بعدها به آن ترمیته، ترمته، تَرمید و ترمیذ نیزمی گفتند.

در دوره اسلامی، سعید بن عثمان بن عفان نخستین فرماندار عرب در خراسان بود که به آن سوی رود جیحون لشکر فرستاد و پس از گشودن سمرقند، ترمذ را نیز گرفت.

ترمذ در دوران های بعد بین سامانیان و غزنویان و سلجوقیان و خوارزمشاهیان دست به دست شد.

در سده های یازدهم و دوازدهم، ترمذ همچون دیگر سرزمینهای ماوراء النهر، دستخوش کشمکش های فرمانروایان بلخ و بخارا بود و به ویرانه ای تبدیل شد، تا

۱- موسوعهْ الحدیث الشریف؛ الکتب السته؛ جامع الترمذی؛ ص۲۰۵۵.

۲- دانشنامه جهان اسلام؛ ج۷، ص۲۳۳. با دخل و تصرف.

۳- زبان بلخی.

آنکه در ۱۱۷۲ ه-.ق به دست «محمـد رحیم خان بخاری» بازسازی شد. در نیمه دوم سده سـیزدهم ترمذ بار دیگر ویران شد و تنها دو روسـتای «یتکه سـر» و «صالح آباد» به جای ماند. روس ها در سال ۱۸۹۴ م (۱۳۱۱ ه-.ق) در یتکه سر دژی ساختند که آنرا «توپراق قرقان» می گفتند که ترمذکنونی در پیرامون این دژ ساخته شده.(۱)

گویا در قدیم، صابون و بوریا و بادبزن ترمذ نیز معروف بوده است:

«و از وی صابون نیک و بوریای سبز و بادبیزن خیزد».(۲)

۱- دانشنامه جهان اسلام؛ ج۷، ص۲۳۳ - ۲۳۵، با تلخیص و دستکاری برخی از واژگان.

۲- لغت نامه؛ دهخدا؛ ج۴، ص۵۸۳۵.

۶- سنن نسائی

عنوان اصلی:

کتاب او به «سنن» معروف است، «صنف السنن وغیرها».(۱)

مزی می گوید: «صاحب کتاب السنن».(۲)

سنن نسائی را «السنن الصغری»، «المجتبی» و «المجتنی» نیز گفته اند، و این برای آن است که او در آغاز کتابی بزرگتر با احادیث بیشتر نگاشت و سپس گزیده آن را تدوین کرد.

در اینکه «المجتبی» را خود نسائی گردآورده و برگزیده یا اینکه شاگرد و راوی سنن او «ابن السنی»(۳)

این کار را کرده، اختلاف است.

برخی همچون ذهبی سخن دوّم را درست می دانند.

۱- المستفاد من ذیل تاریخ بغداد؛ إبن الدّمیاطی؛ ج۱۹، ص۴۸.

۲- تهذیب الکمال؛ ج۱، ص۳۲۸، نیز نک: تاریخ الاسلام؛ الذهبی؛ ج۲۳، ص۱۰۵ و سیر أعلام النبلاء؛ ج۱۴، ص۱۲۵ و تاریخ مدینه دمشق؛ ج۷۱، ص۱۷۰ و تهذیب التهذیب؛ ج۱، ص۳۴.

۳- أبوبکر أحمد بن محمد بن اسحاق الدینوری... راوی سنن النسائی... سمع النسائی و... اختصر السنن وسماه «المجتبی» م ۳۶۴ ه-.ق، تذکره الحفاظ؛ ج۳، ص۹۳۹.

او می گوید:

«قال ابن الأثیر: سأل أمیرٌ أبا عبدالرحمان(۱) عن سُننه: أصحیح کلُه؟ قال: لا. قال: فاکتب لنا منه الصحیح. فجرّد المجتبی. قلتُ: هذا لم یصح، بل المجتبی اختیار ابن السّنی»(۲)

گویا سخن ذهبی نادرست است و نسائی خود

«مجتبی» را برگزیده و مشهور میان محدثان نیز است. «فاروق حمّاد» در مقدمه کتاب «عمل الیوم واللیلهْ»، به خوبی از این دیدگاه دفاع کرده است.(۳)

سیوطی نیز سخنانی گفته که مؤید این دیدگاه است و گویا دیدگاه خود او نیز هست.

او در مقدمه «زَهرالربی علی المجتبی» گوید:

«وقال محمد بن معاویه الأحمر(۴) - الراوی عن النسائی - قال النسائی: کتاب السنن کله صحیح، وبعضه معلول، إلا أنه لم یبین علته، والمنتخب المسمی بالمجتبی صحیح کله و ذکر بعضهم أن النسائی لماصنف السنن الکبری أهداه إلی أمیر الرمله، فقال له الأمیر: أکل ما فی هذا صحیح؟

۱- یعنی نسائی.

۲- سیر أعلام النبلاء؛ ج۱۴، ص۱۳۱.

۳- عمل الیوم واللیله؛ النسائی، ص۶۹.

۴- «ابن الأحمر» درست است، أبوبکر محمدبن معاویه بن عبدالرحمن... بن عبدالملک بن مروان الاموی... توفی فی رجب سنه ۳۵۸ ه-.ق وقد قارب التسعین، سیر أعلام النبلاء؛ ج۱۶، ص۶۸.

قال: لا، قال: فجرّد الصحيح منه، فصنف المجتبی»(۱)

«سندی»(۲)

نیز همین سخن را در مقدمه حاشیه خود بر سنن نسائی آورده است.(۳)

گردآورنده آن:

«أحمدبن علی بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر، أبوعبدالرحمن النسائی»(۴).

«مزی» می گوید:

«أحمد بن شعیب.... بن بحر

بن دینار...».(۵)

«ذهبی» می گوید:

«أحمد بن شعیب... بن بحر الخراسانی...».(۶)

زادروزش:

بیشتر سال ۲۱۵ ه-.ق را گفته اند، هرچند ۲۱۴ ه-.ق نیز گفته شده است.(۷)

«سیوطی»

۱- سنن النسائی بشرح السیوطی وحاشیه الإمام السندی زَهْرالربی؛ ج۱، ص۶.
۲- محمد بن عبدالهادی التقوی المدنی م ۱۱۳۸ ه-.ق، همان، ص۷۶- م.
۳- همان، ص۱۰.
۴- المنتظم فی تاریخ الأمم والملوك؛ ابن الجوزی؛ ج۱۳، ص۱۵۵. (رافعی در «التدوین فی أخبار قزوین» گفته: «أحمد بن عثمان بن شعیب»؛ ج۲، ص۱۹۷).
۵- تهذیب الکمال؛ ج۱، ص۳۲۸.
۶- سیر أعلام النبلاء؛ ج۱۴، ص۱۲۵.
۷- وفیات الاعیان؛ ابن خلکان؛ ج۱، ص۷۸.

زادروزش را (۲۲۵ ه-.ق) گفته(۱).

او در «نسا» شهری در خراسان پا بر زمین نهاد.

وفاتش:

وی روز دوشنبه، سیزدهم ماه صفر یا در ماه شعبان سال ۳۰۳ ه- در گذشت. محل مرگش را مکه و نیز «رملهْ»(۲)

گفته اند(۳)،که اوّلی مشهورتر است. «ذهبی» مکان مرگ او را «رمله» می داند.(۴)

روایاتی که مکان مرگ او را در مکه می دانند، گفته اند که قبر او میان صفا و مروه است.

زندگی علمی او:

نسائی از نوجوانی دنبال فراگیری حدیث بود. «ذهبی» می گوید:

«... طلب العلم فی صغره فارتحل إلی قُتیبه فی سنه (۲۳۰ ه-.ق)، فأقام عنده ببَغلان سنهً، فأکثر عنه»(۵)

گویا پس از شـهر خود، نخستین جایی که رفته و در آنجا حدیث شـنیده نیشابور بوده است؛ یعنی پیش از شنیدن از «ابن سعید» و پیش از پانزده سالگی.

ص: ۱۵۲

۱- عمل الیوم واللیله؛ ص۱۴.

۲- در فلسطین.

۳- وفیات الاعیان؛ همان.

۴- تذکره الحفاظ؛ ج۲، ص۷۰۱.

۵- سیر أعلام النبلاء، ج۱۴، ص۱۲۵؛ (در تاریخ الاسلام گفته: «...وأقمت عنده سنه وشهرین...»؛ ج۲۳، ص۱۰۶).

«ابن الجوزی» می گوید:

«کان اول رحلته إلی نیسابور، فسمع إسحاق بن ابراهیم الحنظلی و... ثم خرج إلی بغداد، فأکثر عن قتیبه، وانصرف علی طریق مرو، فکتب عن علی بن حجر(۱) وغیره، ثم توجه إلی العراق فکتب عن أبی کریب وأقرانه، ثم دخل الشام ومصر...»(۲)

او در سال دویست و هفتاد و اندی(۳)

(۲۷۵ ه-.ق)(۴)

به قزوین رفت و در آنجا حدیث شنید.

مصر را برای ماندن برگزید و تا نزدیک مرگش در آنجا بود. (سیصد و اندی)(۵)

او از بزرگان زیادی شنید. ذهبی در «السیر» نزدیک به هفتاد نفر از استادانش را نام برده است؛ کسانی مانند: «اسحاق بن راهویه، علی بن حُجْر، محمد بن بشار، محمد بن مثنی، نصر بن علی الجهضمی و...»(۶)

او در سنن (المجتبی) از ۳۳۴ شیخ خود روایت کرده و در دیگر آثارش از

۱- ابوالحسن السعدی المروزی، عنه الجماعه سوی أبیداود وابن ماجه... توفی سنه ۲۴۴ ه-، تذکره الحفاظ؛ ج۲، ص ۴۵۰.

۲- المنتظم؛ ج۱۳، ص۱۵۵.

۳- الارشاد؛ الخلیلی؛ ج۱، ص۴۳۶.

۴- التدوین فی أخبار قزوین؛ الرافعی القزوینی؛ ج۲، ص۱۹۷.

۵- الارشاد، همان.

۶- ج۱۴، ص۱۲۵.

۱۱۴ استاد غیر از آنها روایت کرده است.(۱)

وی شاگردان بسیاری داشت(۲)

که از میان آنها می توان به فرزندش «عبدالکریم»(۳)

اشاره کرد؛ نامدارترین شاگرد او «طبرانی»(۴)

است.

ستایش از او و کتابش:

«ابن مَندة»(۵)) م ۳۹۵ ه-.ق می گوید:

«الـذین أخرجوا الصـحیح ومیّزوا الثابت من المعلول والخطأ من الثواب أربعه: أبوعبـدالله البخاری ومسـلم بن الحجاج النیسابوری وبعدهما أبوداود السجستانی وأبو عبدالرحمن النسائی»(۶).

«خلیلی»(۷) (م ۴۴۶ ه-.ق) درباره نسائی می گوید:

«حافظ متقنٌ... رضیه الحفّاظ وکتابُه یُضاف إلی کتاب

۱- سنن النسائی؛ بشرح السیوطی وحاشیة السندی؛ ج۱، ص۴۷ م.

۲- نک: تهذیب الکمال؛ ج۱، صص ۳۲۹- ۳۳۳.

۳- م ۳۳۴ه-.ق.

۴- ابوالقاسم سلیمان بن أحمدبن أیوب بن مطیراللخمی الشامی، مسند الدنیا، ۲۶۰- ۳۶۰ ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج۳، ص۹۱۲.

۵- أبوعبدالله محمد ابن الشیخ أبی یعقوب اسحاق ابن الحافظ أبی عبدالله محمد بن أبی زکریا یحیی بن منده... ۳۱۰- ۳۹۵ ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج۳،ص۱۰۳۱.

۶- التقیید؛ همان.

۷- خلیل بن عبدالله بن أحمد القزوینی ۳۶۷- ۴۴۶ ه-.ق.

البخاری ومسلم وأبی داود... إتفقوا علی حفظه وإتقانه، ویُعتمد علی قَوله فی الجرح والتعدیل،وکتابه فی السنن مرضیٌّ»(۱)

نسائی از بزرگان جرح و تعدیل است. دیگر صاحبان صحاح ستّه، هرچند که سخنانشان در جرح و تعدیل مقبول است، ولی هیچکدام به پای نسائی نمی رسند و اساساً نسائی افزون بر اینکه محدث است به عنوان یکی از بزرگترین جارحان و معدّلان نزد سنیان شناخته می شود. او در علم «رجال الحدیث» کتابی دارد به نام «الضعفاء والمتروکین» که معروف است.

«ابن طاهر مقدسی» (م ۵۰۷ ه-.ق) می گوید:

«سألت سعد بن علی الزنجانی(۲)) عن رجل، فوثقه، فقلت قد ضعفه النسائی!! فقال: یا بُنیّ! إنّ

لأبی عبدالرحمن شرطاً فی الرجال أشدّ من شرط البخاری ومسلم».

ذهبی در تأیید سخن زنجانی می گوید:

«قلت: صدق، فإنّه لیّن جماعةً من رجال صحیحی البخاری ومُسلم»(۳)

ص: ۱۵۵

۱- الارشاد؛ الخلیلی؛ ج۱، ص۴۳۶.

۲- أبوالقاسم سعد بن علی بن محمد بن علی بن الحسین، حدث عنه أبوبکر الخطیب وهو اکبر منه؛ نه از نظر سن، بلکه از از نظر شنیدن، چرا که زنجانی از نظر سن ده سال بزرگتر از خطیب بوده و منصور بن عبدالجبار السمعانی... و محمد بن طاهر المقدسی... (۳۸۰- ۴۷۱ ه-.ق)، تذکره الحفاظ؛ ج۳، ص۱۱۷۶.

۳- السیر؛ ج۱۴، ص۱۳۱.

«عبدالکریم رافعی» (م ۶۲۳) می گوید:

«النسائی...

صاحب الکتاب المعروف بالسنن، وفیه دلاله ظاهرهً علی وفور علمه وحسن ترتیبه وتلخیصه وقوه نظره فی استنباط المعانی التی یفصح عنها تراجم الأبواب».(۱)

«مزی» (م ۷۴۲ ه-.ق) می گوید:

«أحد ائمه المبرزین والحفاظ المتقنین والأعلام المشهورین،

طاف البلاد وسمع...»(۲).

شرط نسائی در سنن:

درباره شرط نسائی در سنن نیز چیز روشنی نمی توان گفت، از خود او هم چیزی به ما نرسیده که بتوان آنرا شرط او دانست؛ بار دیگر سخن «مقدسی» را یادآور می شوم که می گوید:

«إعلم أن البخاری ومسلماً ومن ذکرنا بعدهم لم ینقل عن واحد منهم أنه قال: شرطت أن أخرج فی کتابی ما یکون علی الشرط الفلانی وإنّما یعرف ذلک من سبر کتبهم فیعلم بذلک شرط کل رجل منهم...»(۳)

۱- التدوین فی أخبار قزوین؛ ج۲، ص۱۹۸.

۲- تهذیب الکمال؛ ج۱، ص۳۲۹

۳- شروط الأئمه السته؛ ص۱۳ دارالهجرهْ.

او همچنین در جای دیگر می گوید:

«حکی أبوعبدالله بن منده أن شرط أبی داود والنسائی أخراج أحادیث أقوام لم یجمع علی ترکهم إذا صح الحدیث باتصال الاسناد من غیر قطع ولا إرسال ویکون هذا القسم من الصحیح»(۱)

درست است، نسائی خود می گوید: «لا یترک الرجل عندی حتی یجتمع الجمیع علی ترکه»(۲) از این روست که گفته اند: نسائی در جرح و تعدیل رجال مذهبی متسع دارد.(۳)

ولی باید گفت این در جایی است که نسائی بخواهد در جرح و تعدیل راوی از دیگران بهره ببرد، وگرنه اگر راوی خاصی نزد نسائی مجروح و متروک باشد او دیگر این قاعده را رعایت نخواهد کرد. از این روست که «ابن حجر» می گوید:

«...ظهر أن الذی یتبادر إلی الذهن من أن مذهب النسائی فی الرجال مذهب متسع، لیس کذلک، فکم من رجل أخرج له أبوداود والترمذی تجنب النسائی إخراج حدیثه... بل تجنب النسائی إخراج حدیث جماعه من رجال الصحیحین»(۴)

۱- همان؛ ص۱۵.

۲- النکت عَلی کتاب ابن الصلاح؛ ابن حجر العسقلانی؛ ج۱، ص۴۸۲.

۳- همان.

۴- همان.

مؤید این سخن، کلام خود نسائی است، آنجا که می گوید:

«لما عزمت علی جمع کتاب السنن استخرت الله تعالی فی الروایه عن شیوخ کان فی القلب منهم بعض الشیء فوقعت الخیره علی ترکهم، فنزلت فی جمله من الحدیث کنت أعلو فیه عنهم»(۱)

باتوجه به داستان او و امیر رمله درباره گردآوری احادیث صحیح از سنن کبری، که پیش از این گفته شد، و نیز همین سخن نسائی درباره استخاره، می توان گفت که کتاب نسائی از نظر صحت احادیث، اگر بالاتر از صحیحین نباشد، کمتر و پایین تر نیست و می توان جایگاه سنن نسائی را پس از صحیحین دانست، هرچند معمول بر این است که آن را در جایگاه پنجم ذکر می کنند.

فراموش نکنیم که درباره نسائی گفته شده:

«إن لأبی عبدالرحمن شرطاً فی الرجال أشد من شرط البخاری ومسلم»(۲).

سخن «ابن حجر» نیز خواندنی است، او می گوید:

«وفی الجمله فکتاب النسائی أقل الکتب بعد الصحیحین حدیثاً ضعیفاً ورجلاً مجروحاً، ویقاربه کتاب أبی داود وکتاب الترمذی ویقابله فی الطرف الآخر کتاب ابن ماجه

۱- شروط الأئمه السته؛ المقدسی؛ ص۲۳ دارالهجرهْ.

۲- همان.

فإنه تفرد فيه بإخراج أحاديث عن رجال متهمين بالكذب وسرقه الأحاديث...»(۱)

«ابن الصلاح» می گوید:

«التاسع: من أهل الحديث من لا يُفردُ نوعَ الحسن ويجعلُهُ مندرجاً فی أنواع الصحيح؛ لاندراجه فی أنواع ما يُحتجّ به، وهو الظاهر من كلام الحاكم أبی عبدالله الحافظ فی تصرفاته، واليه يومئُ فی تسميته كتاب الترمذیّ ب-«الجامع الصحيح».

واطلق الخطيب أبوبكر أيضاً عليه اسم الصحيح، وعلی كتاب النّسائی».(۲)

«ابن حجر» در ادامه سخن «ابن الصلاح»می گوید:

«قلت: وقد أطلق عليه(۳) - أيضاً - اسم الصّحه أبوعلی النيسابوری، وأبوأحمد بن عدی(۴))، وأبوالحسن الدارقطنی

۱- النكت؛ ج ۱، ص ۴۸۴.

۲- معرفه أنواع علم الحديث؛ ابن الصلاح؛ ص ۱۱۰.

۳- علی كتاب النسائی.

۴- أبو أحمد عبدالله ابن عدی بن عبدالله بن محمد ابن مبارك الجرجانی، ويعرف أيضاً بابن القطّان، صاحب كتاب الكامل فی الجرح والتعديل... سمع... وأبا عبدالرحمن النسائی... وابا يعلی الموصلی... وعنه أبوالعباس بن عقده شيخه...، وهو مصنف فی الكلام علی الرجال عارفا بالعلل... قال حمزه السهمی: سألت الدارقطنی أن يصنف كتاباً فی الضعفاء؛ فقال: أليس عندك كتاب ابن عدی؟ فقلت: بلی؛ قال: فيه كفايه لايزاد عليه... قال الخليلی: كان عديم النظير حفظاً وجلاله ۲۷۷- ۳۶۵ ه-.ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج۳، ص ۹۴۰.

وابن منده وعبدالغنی بن سعید([1]) وأبویعلی الخلیلی وغیرهم. وأطلق الحاکم إسم الصحه علیه وعلی کتابی أبی داود والترمذی...».([2])

درباره شرط نسائی نباید از سخن «حازمی» غافل شد. او پس از آنکه اصحاب «زهری»([3]) را به پنج طبقه تقسیم می کند، می گوید:

«(والطبقه الثالثه) جماعه لزموا الزهری مثل أهل الطبقه الأولی، غیر أنهم لم یسلموا عن غوائل الجرح فهم بین الرد والقبول، وهم (شرط أبی داود والنسوی)»([4]).

آثار نسائی:

او جز مجتبی یا «السنن الصغری» آثار دیگری نیز دارد.

«ابن الأثیر» می گوید:

«وله کتب کثیره فی الحدیث والعلل وغیر ذلک»([5])

برخی از آثار او از این قرار است:

ص: ۱۶۰

۱-) بن علی بن سعیدبن بشر بن مروان، أبومحمد الأزدی المصری... ۳۳۲ - ۴۰۹ ه-.ق؛ همان؛ ص۱۰۴۷.

۲- النکت؛ ج۱، ص۴۸۱.

۳- أبوبکر محمد بن مسلم بن عبیدالله بن عبدالله بن شهاب القرشی الزهری المدنی، حدث عن... وأنس بن مالک وسعید بن المسیب... قال ابوداود: حدیثه ألفان ومائتان، النصف منها مسند ۵۰- ۱۲۴ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج۱، ص۱۰۸.

۴- شروط الأئمه الخمسه؛ ص۵۸.

۵- جامع الأصول؛ ج۱، ص۱۹۵.

۱- الکَنی؛ ذهبی می گوید:

«وقد صنّف مسند علیّ وکتاباً حافلاً فی الکُنی...»(۱)

گویا این کتاب یا نابود شده یا گُم شده است.(۲)

۲- الضعفاء والمتروکین؛ این کتاب با کتاب «الضعفاء الصغیر» بخاری و «المنفردات الوحدان» مسلم در چاپخانه «دائرهْ المعارف العثمانیهْ» در «حیدرآباد دکن» چاپ شده و بار دیگر با ضعفاء الصغیر بخاری در «حلب» سوریه به چاپ رسیده است.

۳- کتاب الطبقات؛ که به ذکر شیوخ وأحوال آنها و روایات آنها، طبقه به طبقه و عصر به عصر، تا زمان نسائی می پردازد، قسمتی از کتاب موجود است و به چاپ رسیده است.

۴- الجرح والتعدیل.

۵- تفسیر القرآن الکریم.

۶- عمل الیوم واللیلهْ.

۷- مسند علی بن أبی طالب؛ «ابن حجر» در تقریب و تهذیب رمز آن را (عس) قرار داده است.

۸- السنن الکبری؛ نسخه خطی آن موجود است، گویا «عبدالصمد شرف

۱- سیر أعلام النبلاء؛ ج۱۴، ص۱۳۳.

۲- عمل الیوم والیله؛ فاروق حمادهْ؛ ص ۳۰.

الدین» در هند به چاپ آن پرداخته و تاکنون چند جلد آماده شده است(۱)

«فاروق حمادهْ» می گوید:

«المجلدان الکبیران من السنن الکبری الموجودان فی الخزانه الملکیه بالرباط تحت رقم ۵۹۵۲...».(۲)

۹- الجمعهْ.(۳)

۱۰- خصائص علی؛ بارها چاپ شده، گویا بهترین چاپ آن تا سال (۱۴۰۶ ه-.ق) متعلق است به تحقیق «أحمد میرین البلوشی» که به وسیله ی «مکتبهْ المعلا» در کویت به چاپ رسیده است(۴).

ذهبی این کتاب را داخل در «السنن الکبیر» می داند.(۵)

نوشتن خصائص علی× به وسیله ی او داستان معروفی دارد که تقریباً همه کسانی که ترجمه نسائی را نوشته اند به آن اشاره کرده اند. سخن ذهبی را می آوریم:

«قال محمد بن موسی المأمونی، صاحب النسائی: سمعتُ قوماً ینکرون علیه کتاب «الخصائص» لعلیّ رضی الله عنه وترکَه تصنیف فضائل الشیخین، فذکرتُ له ذلک، فقال: دخلتُ إلی دمشق والمنحرف عن علیّ بها کثیر، فصنّفتُ کتاب

۱- مقدمه سنن النسائی؛ بشرح السیوطی وحاشیهْ السندی؛ ج۱، ص۶۶- م پاورقی ۱۲.

۲- عمل الیوم واللیله؛ ص۷۳.

۳- نک: تاریخ التراث العربی؛ سزگین؛ ج۱، ص۳۳۱.

۴- مقدمه سنن النسائی؛ السیوطی؛ ج۱، ص۶۶- م.

۵- السیر؛ ج۱۴، ص۱۳۳.

«الخصائص» رجاء أن یهدیهم الله. ثم صنّف بعد ذلک «فضائل الصحابه»، فقیل له وأنا أسمع: ألا تخرج فضائل معاویه؟ فقال: أیّ شیء أخرج؟ «اللهمّ لاتشبع بطنه»(۱)؟!؟! فسکت السائل. قلتُ: لعلّ هذه فضیله لقول النبیّ |: «للهمّ من لعنته أو سببته فاجعل له ذلک زکاه ورحمه»(۲)؟!

ذهبی در جای دیگر می گوید:

«إن النسائی خرج من مصر فی آخر عمره إلی دمشق، فسئل بها عن معاویه وما رُوِیَ فی فضائله فقال: لایرضی رأساً برأس حتّی یُفضل! فما زالوایدفعون فی حضنَیه(۳) حتّی اُخرج من المسجد. ثم حُمل إلی الرمله وتوفی بها رحمه الله تعالی و رضی عنه.

وقال الدارقُطنیّ: إنّه خرج حاجاً فامتحن بدمشق، وأدرک الشهاده، فقال: إحملونی إلی مکه، فحُمل وتوفّی بها، وهو مدفون بین الصفا والمروه.(۴)و(۵)

ص: ۱۶۳

۱- اشاره به حدیث پیامبر اکرم | درباره معاویهْ.

۲- تاریخ الاسلام؛ ج۲۳، ص۱۰۷، والسّیر؛ ج۱۴، ص۱۲۹.

۳- جاهای دیگر نیز گفته اند.

۴- همان.

۵- برای آگاهی بیشتر از آثار نسائی به مقدمه کتاب «عمل الیوم واللیله» صص ۲۸ - ۳۸ و «سنن النسائی» و شرح سیوطی و حاشیه سندی، ج۱، صص ۶۵- ۶۷ مراجعه کنید.

ویژگی های سنن نسائی:

۱- کمترین احادیث ضعیف و رجال مجروح را پس از صحیحین دارد.(۱)

۲- در مجتبی بیش از سایر کتاب های ششگانه

احادیث تکرار شده است.(۲)

۳- یادآوری سخنان و دیدگاه های صحابه و تابعین.

۴- ذکر دیدگاه های فقهی خود در سنن.

۵- آوردن برخی پرسش های فقهی و پاسخ دادن به آنها با احادیث.

۶- کتاب او دارای مزایای پنج کتاب دیگر است.

«صبحی صالح» می گوید:

«ولکل من أصحاب الکتب الستّه میزه یعرف بها، فمن أراد التفقّه فعلیه بصحیح البخاری، ومن أراد قله التعلیقات فعلیه بصحیح مسلم، ومن رغب فی زیاده معلوماته فی فن التحدیث فعلیه بجامع الترمذی ومن قصد إلی حصر أحادیث الأحکام فبغیته لدی أبی داود فی سننه، ومن کان یعنیه حسن التبویب فی الفقه فابن ماجه یلبی رغبته، أما النسائی فقد توافرت له أکثر هذه المزایا»(۳)

۱- از دیدگاه دانشمندان عامّه، نک: سبل السلام؛ الصنعانی؛ ج۱، صص ۳۰.

۲- التاج الجامع للأصول؛ ناصف؛ ج۱، ص۱۶.

۳- علوم الحدیث ومصطلحه؛ ص۱۱۹.

خلفای روزگار او:

او در زندگی خود با دوازده تن از خلفای عباسی هم روزگار بود که عبارتند از:

مأمون عباسی (۱۹۸– ۲۱۸ ه–.ق)؛ المعتصم بـالله (۲۱۸– ۲۲۷ ه–.ق)؛ الواثق بـالله (۲۲۷– ۲۳۲ ه–.ق)؛ المتوکـل علی الله (۲۳۲– ۲۴۷ ه–.ق)؛ المنتصـر بالله (۲۴۷– ۲۴۸ ه–.ق)؛ المسـتعین بالله (۲۴۸– ۲۵۲ ه–.ق)؛ المعتز بـالله (۲۵۲– ۲۵۵ ه–.ق)؛ المهتدی بالله (۲۵۵– ۲۵۶ ه–.ق)؛ المعتمـد علی الله (۲۵۶– ۲۷۹ ه–.ق)؛ المعتضد بالله (۲۷۹– ۲۸۹ ه–.ق)؛ المکتفی بالله (۲۸۹– ۲۹۵ ه–.ق)؛ المقتدر بالله (۲۹۵– ۳۲۰ ه–.ق).

نَسا:

«نَسا» نام چهار شهر است در چهار گوشه ایران، در خراسان، فارس، کرمان و همدان(۱).

و أحمد بن شعیب از نسا در خراسان است، «یاقوت» گوید:

«وهی مـدینه بخراسـان، بینهـا وبین سـرخس یومـان، وبینها وبین مرو خمسه أیام... وبین نیسابور سـته أو سـبعه... وقـد خرج منها جماعه من أعیان العلماء، منهم: أبو عبدالرحمن أحمد بن شُعیب بن علی النسائی...»(۲)

«ذهبی» نیز او را خراسانی می داند.(۳)

ص: ۱۶۵

۱- معجم البلدان؛ ج۵، ص۲۸۲.

۲- همان.

۳- سیر أعلام النبلاء؛ ۱۴، ص۱۲۵.

بخش دوّم:اهل بیت کیانند؟

اشاره

ص: ۱۶۷

اهل بیت کیانند؟

در این بخش به شناسایی اهل بیت می پردازیم، تا روشن شود که مراد از اهل بیت در این پژوهش کیانند. منظور از اهل بیت در این پژوهش همانانی هستند که در قرآن از ایشان یاد شده است. خدای تعالی در قرآن کریم می فرماید:

{وَقَرْنَ فی بُیوتکنَّ وَلا تبرّجنَ تبرّجَ الجهلیهِ الأولی وَأَقِمنَ الصّلوهَ وءاتینَ الزکوهَ وَأَطِعنَ الله ۦورسولَه، إِنّما یریدُ الله ُلِیُذْهِبَ عنکم الرجسَ أهلَ البیتِ ویُطَهّرَکم تطهیراً}(۱)

«و در خانه های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیّت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را بپردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

اینک برای اینکه بدانیم اهل بیت چه کسانی هستند و در حقیقت مصادیق آن را که خداوند اراده کرده، بشناسیم، باید به روایات روی آوریم.

۱- احزاب / ۳۳.

در اینجا روایاتی را فقط و فقط از کتاب های حدیث، تفسیر و تاریخ عامّه می آورم تا مراد روشن شود. اگر کسی به دور از دشمنی ها و تعصُّبات و خواهش های نفسانی این روایات را بفهمد، کافی است تا بداند اهل بیت کیانند و دیگر نیازی به ده ها و شاید صدها کتابی که در این زمینه نگاشته شده نیست؛ و اگر بنای خواننده جز این باشد

ما را با او کاری نیست.

یادآور می شوم که درباره مراد خداوند از اهل بیت کتابهای زیادی نگاشته شده است و برخی خواسته اند مصداق هایی را به آیه تحمیل کنند؛ خواننده، اگر اهل تحقیق باشد، می داند که به چه کتاب هایی مراجعه کند.

برخی در این کتاب ها به معنای لغوی «اهل» پرداخته اند و خواسته اند «اهل بیت» را باتوجه به مفهوم لغوی «اهل»، معنا کنند، یا حداقل باتوجه به معنای لغوی «اهل»، مصداق هایی بر آن بیفزایند.(۱) غافل از اینکه مراد خداوند از «اهل بیت» در آیه ذکر شده، مفهومی اصطلاحی و خاص است. اینک به روایات اشاره می کنم.

روایات علمای سنی در مورد اهل بیت

۱- ابوداود طیالسی (م ۲۰۴ ه-.ق):

روایت کرده و می گوید:

«حدثنا حماد بن سلمه عن علی بن زید عن انس عن

۱- نک: سیره آل بیت النّبی|؛ عبدالحفیظ فرغلی و حمزهٔ النشرتی و عبدالحمید مصطفی؛ ج۱، ص۳۲؛ نیز نک: مجموعه الفتاوی ابن تیمیه الحرّانی، م ۷۲۸ه-.ق؛ ج۲۲، صص ۲۶۵- ۲۷۲.

النبی|، أنّه کان یمرّ علی باب فاطمه شهراً قبل صلاه الصبح فیقول: الصلاه یا اهل البیت، إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت»(۱)(۲)

۲- عبدالرزاق صنعانی (م ۲۱۱ ه-.ق):

۲- عبدالرزاق صنعانی (م ۲۱۱ ه-.ق):(۳)

او در ذیل عنوان «تزویج فاطمهْ رحمهْ الله علیها»، در ضمن حدیث شماره ۹۷۸۲، که حدیثی است طولانی، با این سند می گوید:

«عبدالرزاق عن یحیی بن لاعلاءِ البجلی عن عمّه شعیب ابن خالد عن حنظله بن سمره بن المسیب عن أبیه عن جده عن ابن عباس قال:..... ثم التزمها فقال: اللهمّ إنّها منّی

۱- مسند ابی داود طیالسی سلیمان بن داود بن جارود؛ ج۳، ص۵۳۸.

۲- دکتر محمد بن عبدالمحسن الترکی، در تحقیق خود بر مسند طیالسی، پس از این روایت در پاورقی گفته: «إسناده ضعیف، لحال علی بن زید بن جدعان». باید گفت: درست است؛ ابن حجر در تقریب گفته: ۵۳۱۶- «علی بن زید بن عبدالله بن زهیر ابن عبدالله بن جدعان، وهو المعروف بعلی بن زید ابن جدعان، ینسب أبوه إلی جدّ جدّه، ضعیف، من الرابعه، مات سنه إحدی وثلاثین، وقیل: قبلها». «خلیل مأمون شیحا» نیز در تحقیق تقریب ابن حجر در پاورقی درباره علی بن زید گفته: «قال ابن سعد: کان کثیر الحدیث، قال أحمد: لیس بشیء قال عثمان الدارمی: لیس بذاک القوی، قال العجلی: کان یتشیع لا بأس به می گویم: علت ضعفش معلوم شد!!!، قال الجوزجانی: واهی الحدیث ضعیف، قال أبو زرعه: لیس بقوی، قال أبوحاتم: لیس بقوی، یکتب حدیثه ولا یحتج به، قال الترمذی: صدوق، قال النسائی: ضعیف». نخست باید گفت: این حدیث از طرق دیگری نیز نقل شده و متن حدیث صحیح است، دوّم اینکه ابن حجر در کنار ترجمه علی بن زید نوشته: (بخ ۴۳)، پس در کل می توان حدیث وی را پذیرفت به ویژه اینکه ترمذی گفته صدوق است.

۳- ابوبکر عبدالرزاق بن همّام بن نافع الصنعانی.

وأنـا منهـا، اللهمّ کماأذهبت عنّی الرجس وطهّرتنی، فطهّرها، ثم دعا بمخضب آخر، ثم دعا علیّاً، فصـنع به کما صـنع بها ودعا له کما دعا لها...»((۱))

یعنی: رسول| فاطمه را دربرگرفته و گفت: پروردگارا! همان گونه که همه ی پلیدی ها را از من دور کردی و پاکم گردانیدی دخترم را نیز پاک گردان، پس همین کار و همین دعا را نیز درباره علی× کرد.

۳- ابن ابی شیبه (م ۲۳۵ ه-.ق):

۳- ابن ابی شیبه (م ۲۳۵ ه-.ق):((۲))

او چنـدین روایت آورده که یـادآوری می شود در «کتـاب الفضائـل»، ذیـل عنوان «مـا ذکر فی فضـل فاطمهْ رضـی الله عنها ابنهْ رسول الله|»، چنین روایت کرده است:

الف - «حدثنا شاذان، قال حدثنا حماد بن سلمه، عن علی

بن زید عن أنس بن مالک أنّ النبی| کان یمر ببیت فاطمه سته أشهر إذا خرج إلی الفجر فیقول: «الصلاه یا اهل البیت، إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً»((۳))

ب - «حدثنا محمد بن بشر عن زکریا عن مصعب بن شیبه عن صفیه بنت شیبه قالت: قالت عائشه: خرج

۱- المصنف؛ ج۵، ص۴۸۹.
۲- عبدالله بن محمد بن أبی شیبهْ الکوفی.
۳- الکتاب المصنف فی الاحادیث والآثار؛ ج۶، ص۳۹۱.

النبی| غداه وعلیه مرط مرجل من شعر أسود، فجاء الحسن فأدخله معه، ثم جاء الحسین فأدخله معه، ثم جاءت فاطمه فأدخلها ثم جاء علی فأدخله، ثم قال: انّما یرید الله لیُذهب عنکم الرجس اهلَ البیت ویطهّرکم تطهیراً»((۱))

یعنی: رسول| بامدادان خارج شد درحالیکه برایشان پوششی پشمین از موی سیاه بود، پس حسن آمد و رسول او را در زیر آن پوشش جای داد، سپس حسین آمد و رسول همان کار بکرد، فاطمه آمد، پیامبر نیز همان کار بکرد در آخر علی آمد و رسول او را نیز در زیر پوشش جای داده و فرمود:

{انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهِّرکم تطهیراً}

ج - «حدثنا محمد بن مصعب عن الأوزاعی عن شداد أبی عمار، قال: دخلت علی واثله وعنده قوم فذکروا [علیّاً] فشتموه [فشتمته] معهم، فقال: ألا أخبرک بما سمعت من رسول الله|؟ قلت: بلی، قال: أتیت فاطمه أسألها عن علی فقالت: توجه إلی رسول الله| فجلس، فجاء رسول الله| ومعه علی وحسن وحسین وکل واحد منهما آخذاً بیده، فأدنی علیاً وفاطمه فأجلسهما بین یدیه؛ وأجلس حسناً وحسیناً کل واحد منهما علی فخذه، ثم لف

۱- همان؛ ص۳۷۳.

علیهم ثوبه، أو قـال: کساءه، ثم تلا هـذه الآیه: {انّما یریـدالله لیـذهب عنکم الرجس اهل البیت}، ثم قال: اللهمّ هؤلاء اهل بیتی، واهل بیتی احقّ»((۱)).

یعنی: ابوعمار شـداد گوید: که بر واثلهْ بن اسـقع وارد شدم، گروهی نزد او بودند، درباره علی گفتند و او را دشـنام دادند(!!!)، من نیز همان کار بکردم، پس واثله که از این کار ما اندوهگین شده بود گفت: ای اباعمار! آیا تو را از آنچه از رسول | شـنیدم خبر دهم؟ گفتم: آری. پس گفت: سـراغ علی را از فاطمه گرفتم، او گفت: علی به نزد رسول رفته. پس از مـدتی پیامبر آمد و حال آنکه علی و حسن و حسـین نیز با او بودنـد و دو برادر دست یکـدیگر را گرفته بودنـد. پس پیامبر علی و فاطمه را به خود نزدیک کرد و آنها را در برابر خود نشاند و حسن و حسین را هریک بر روی پای خود نشاند و لباس یا عبایی بر روی آنها فرو افکنـد و این آیه را تلاوت فرمود: {انّما یریـد الله لیـذهب عنکم الرجس اهل البیت}، سـپس فرمود: بار خـدایا! اینانند اهل بیت من، و اهل بیت من سزاوارترند به دوری از پلیدی و به اینکه پاک باشند.

ص: ۱۷۴

۱- همان.

۴- اسحاق بن راهویه (م ۲۳۸ ه-.ق):

او نیز روایتی را ذکر کرده و می گوید:

«اخبرنا یحیی بن آدم، نا ابن أبی زائده((۱))، عن ابیه، عن مصعب بن شیبه، عن صفیه بنت شیبه عن عائشه قالت:

خرج رسول الله | ذات غداه وعلیه مرط مرحل من شعر أسود، فدعا رسول الله | حسناً فأدخله، ثم دعا حسیناً فأدخله، ثم دعا فاطمه فادخلها، ثم دعا علیاً فأدخله، ثم قال: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً»((۲))

دکتر عبد الغفور بلوشی - محقق کتاب مسند ابن راهویه - در پاورقی درباره این حدیث می گوید: «صحیح، رواته کلهم ثقات، رجال الشیخین».

۵- احمد بن حنبل (م ۲۴۱ ه-.ق):

می گوید:

الف - «حدثنا عبدالله بن نُمیر، قال: حدثنا عبدالملک - یعنی ابن أبی سلیمان - عن عطاء بن أبی رباح، قال: حدثنی من

سمع أمّ سلمه، تذکر أنّ النبیّ کان فی بیتها، فأتته فاطمه ببُرمَه، فیها خَزیرَه، فدخلت بها علیه، فقال

۱- یحیی بن زکریا بن أبی زائدهْ.

۲- مسند اسحاق بن راهویه؛ ج۳، ص۶۷۸.

لها: ادعى زوجک وابنيک؛ قالت: فجاء على والحسين والحسن فدخلوا عليه، فجلسوا يأكلون من تلک الخزيره وهو على مَنامه له على دکّان، تحته کساء خيبرىّ، قالت: وأنا أصلىّ فى الحجره، فانزل الله عزّوجلّ هذه الآيه: انّما يريد الله ليذهب عنکم الرجسَ اهل البيت ويطهرکم تطهيراً، قالت: فأخذ فضل الکساء فغشّاهم به، ثمّ أخرج يده فألوى بها إلى السماء، ثم قال: اللهم هؤلاء اهل بيتى وخاصّتى فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً، اللهمّ هؤلاء اهل بيتى وخاصّتى فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهيراً؛ قالت: فأدخلت رأسى البيت فقلت:

وأنا معکم يا رسول الله، قال: إنّک إلى خير، إنّک إلى خير»((۱))

يعنى: امّ سلمه – همسر رسول خدا| – مى گويد: پيامبر در خانه من بود که دخترش فاطمه ديگچه اى آورد که در آن «خزيره»((۲)) بود؛ پيامبر به دخترش فاطمه فرمود: «شوهر و دو پسرت را بخوان»؛ على و حسين و حسن آمدند و بر رسول خدا وارد شدند؛ نشستند و از آن غذا به خوردند درحاليکه پيامبر بر بسترش که بر سکويى بود و بر روى آن عبايى خيبرى قرار داشت نشسته بود و من در اتاق نماز مى گزاردم که آيه {إنّما يريد الله ليذهب عنکم الرجس

۱- مسند الامام أحمد بن حنبل؛ ج۴۴، ص۱۱۸ مؤسسهٔ الرسالهْ.

۲- گونه اى خوراکى است، سوپ مانند.

اهـل البیت ویطهرکم تطهیرا} نـازل شـد، پس رسول خـدا| باقیمانـده عبـا را گرفت و فـاطمه و علی و حسـین و حسن را بـا آن پوشانـد، آنگـاه دسـتش را بیرون آورد و به آسـمان بلنـد کرد و اشـاره فرمود و گفت: «بار خـدایا! اینان اهل بیت و خواصّ من هسـتند؛ پس هرگونه پلیـدی را از آنها دور کن و پاکشان گردان. بار خدایا! اینان اهل بیت و خواصّ منند، پس هرگونه پلیدی را از آنها دور کن و پاکشان کن، پاک شدنی کامل». من سـرم را به درون خانه برد، گفتم: «ای رسول خدا! آیا من هم با شـما هستم؟ فرمود: تو به سوی خیری، تو به سوی خیری».

همان گونه که دیده می شود، راویِ از «ام سلمه» مبهم است و این ضعفی برای سند این روایت است. ولی حدیث صحیح است چرا که این حدیث سه سند دارد، یکی همان است که گذشت، دیگری این گونه است:

عبدالله بن نُمیر، عن عبدالملك بن أبی سلیمان، عن أبی الجَحّاف داودبن أبی عوف، عن شهربن حوشب، عن أمّ سلمه...

این سند هم ضعف دارد و آن «شهر» است.((۱))

ص: ۱۷۷

۱- احمـد عسـقلانی در «تقریب» دربـاره «شـهر» گفته: **۳۱۳۲**- شـهر بن حَوْشب الأشـعری الشـامی، مولی أسـماء بنت یزیـد بن السـکن، صـدوق، کثیر الارسـال والأوهـام، من الثـالثه، مات سـنه اثنتی عشـره. / بـخ م ۴. «مـأمن شـیحا» در تحقیـق «تقریب» در زیرنویس گفته: قـال ابن معین: ثبت، قال العجلی: شامی تابعی ثقه، قال أبو زرعه: لا بأس به، قال ابن حبان: کان ممن یروی عن الثقات المعضلات، قال ابن عدی: ضعیف جداً. ص ۳۴۱.

سند سوّم این چنین است:

عبدالله بن نُمیر، عن عبدالملک بن أبی سلیمان، عن أبی لیلی (الکندی)، عن ام سلمه...

این سند صحیح است و ضعفی ندارد.((۱))

ب - «حدثنا قتیبه بن سعید، حدثنا حاتم بن إسماعیل، عن بُکَیر بن مسمار، عن عامر بن سعد، عن أبیه((۲))، قال: سمعت رسول الله | یقولُ له، وخلّفه فی

بعض مغازیه، فقال علیّ: یا رسول الله! أتخلّفنی مع النّساء والصّبیان؟ قال: یا علیّ! أما ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنّه لا نبیّ بعدی؟ وسمعته یقوم یوم خیبر: لا عطینّ الرّایه رجلاً یحبّ الله ورسولَهُ ویحبّه الله ورسولُه؛ فتطاولنا لها، فقال: ادعوا لی علیّاً؛ فأتی به ارمدَ، فبصق فی عینه ودفع الرّایه إلیه، ففتح الله علیه. ولمّا نزلت هذه الآیه: {ندع ابناءنا وابناءکم} ((۳))، دعا رسول الله | علیّاً وفاطمهَ وحسناً وحسیناً، رضوان الله علیهم فقال: اللهم هؤلاء أهلی»((۴))

ص: ۱۷۸

۱- نک: مسند الامام احمد بن حنبل؛ ج۴۴، صص ۱۱۹- ۱۲۰ مؤسسهٔ الرسالهٔ.

۲- سعد بن ابی وقاص.

۳- آل عمران / ۶۱.

۴- همان؛ ج۳، ص ۱۶۰.

مراد قسمت پایانی حدیث است که می گوید: آنگاه که آیه شصت و یکم سوره آل عمران یعنی آیه «مباهله» نازل شد، پیامبر، علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را فراخواند و آنها را برای مباهله با خود همراه کرده و فرمود: «بار خدایا! اینانند اهل من».

این روایت صحیح السند است.((۱))

ج - «حدّثنا یحیی بن حَمّاد، حدّثنا أبو عوانه، حدثنا أبو بلج، حدثنا عمرو بن میمونَ قال: إنّی لجالس إلی ابن عباس، إذ أتاه تسعه رهط، فقالوا: یا أبا عباس((۲))، إمّا أن تقوم معنا وإمّا أن تخلونا یا هؤلاء؟((۳)) قال: فقال ابنُ عباس: بل أقوم معکم. قال: وهو یومئذ صحصح قبل أن یَعمی، قال: فابتدؤوا فتحدّثوا، فلا ندری ما قالوا((۴))، قال: فجاء یَنفُضُ ثوبه ویقول:

اُفْ وتُفْ، وقعوا فی رجل له عشر، وقعوا فی رجل قال له النّبی|«لأبعثنّ رجلًا لا یخزیه أبداً، یحبّ الله ورسوله»؛ قال: فاتشرف لها من اتشرف، قال: «أین علیّ؟» قالوا: هو فی الرّحی یطحن. قال: وما کان أحدُکم

ص: ۱۷۹

۱- إسناده قوی علی شرط مسلم، رجاله ثقات رجال الشیخین غیر بکیر بن مسمار، فمن رجال مسلم، وهو صدوق؛ نک: مسند الإمام احمد؛ ج۳، ص ۱۶۰ زیرنویس.

۲- گویا «ابن عباس» باشد.

۳- عبارت ایراد دارد، گویا اینگونه است که: «وإمّا أن تخلوا بنا من بین هؤلاء».

۴- از علی× به بدی یاد می کردند.

ليطحنَ؟! قال: فجاء وهو أرمد لا يكاد يُبصر، قال: فنفث فی عينه، ثمّ هَزَّ الرايه ثلاثاً، فأعطاها إيّاه، فجاء بصفيهَ بنت حُيَیّ.

قال: ثم بعث «فلاناً»([(۱)]) بسوره التوبه، فبعث عليّاً خلفه، فأخذها منه، قال: «لا يذهب

بها إلاّ رجلٌ منّی وأنا منه».

قال: وقال لبنی عمّه: «أيّكم يُوالينی فی الدنيا والآخره؟» قال: وعلیّ معه جالس، فابوا، فقال علی: أنا أواليک فی الدنيا والآخره. قال: وكان أوّلُ من أسلم من الناس بعدَ الخديجه.

قال: وأخذ رسول الله ثوبه فوضعه على علیّ وفاطمه وحسن وحسين فقال: [إنما يريد الله ليذهب عنكم الرّجس أهل البيت ويطهّركم تطهيراً].

قال: وشری على نفسه؛ لبس ثوب النبی|، ثم نام مكانه، قال: وكان المشركون يرمون رسول الله|، فجاء ابوبكر وعلیّ نائم، قال: وأبوبكر يَحسبُ أنّه نبیّ الله، قال: فقال يا نبیّ الله! قال: فقال له علیّ: إنّ نبی الله| قد انطلق نحو بئر مَيمون، فأدركه. قال: فانطلق أبوبكر، فدخل معه الغار. قال: وجعل علیّ يرمی بالحجاره كما كان يرمی نبیّ الله، وهو يَتَصَوَّرُ، قد لفَّ رأسه فی الثوب لا يخرجُه حتى أصبح، ثمّ كشف عن رأسه، فقالوا: إنّک

۱- يعنی ابوبكر را.

للئیم، کان صاحبک نرمیه فلا یتضور وانت تتضور، وقد استنکرنا ذلک.

قال: وخرج بالناس فی غزوه تبوک، قال: فقال له علیّ: أخرج معک؟ قال: فقال له نبیّ الله: «لا»، فبکی علیّ، فقال له: «أما ترضی أن تکون منی بمنزله هارون من موسی إلاّ أنّک لست بنبیّ، إنّه لا ینبغی أن أذهب إلاّ وأنت خلیفتی». قال: وقال له رسول الله |: «أنت ولییّ فی کلّ مؤمن بعدی»

قال: وسدّ أبواب المسجد غیر باب علیّ، فقال: فیدخل المسجد جنباً، وهو طریقه لیس له طریق غیره.

قال: وقال: «من کنت مولاه، فإنّ مولاه علیّ»...((۱))((۲))

مراد قسمتی از این حدیث است که به آیه شریفه «تطهیر» اشاره دارد.

این حدیث از نظر سندی صحیح است و ضعفی ندارد، هرچند برخی خواسته اند آنرا ضعیف نشان دهند،((۳)) و آن به علت «أبو بلج» است؛ ولی باید گفت حدیث او مقبول است؛ «ابن معین»، «ابن سعد»، «نسائی» و «دار قطنی»، همگی او را ثقه دانسته اند «ابوحاتم» نیز درباره او می گوید: «صالح الحدیث» ولی «بخاری» درباره او گفته است: «فیه نظر»!؟

۱- حدیث ادامه دارد.
۲- مسند الإمام أحمد بن حنبل؛ ج۵، صص ۱۷۸ - ۱۸۱ مؤسسهْ الرسالهْ.
۳- نک: همان؛ زیرنویس، ص۱۸۱.

لازم به یاد آوری است که نام «ابو بلج»، «یحیی بن سلیم» یا «إبن أبی سلیم» یا «إبن أبی الأسود» است. شیخ الاسلام در تقریب در کنار ترجمه او علامت «ع» را گذاشته است. نیز باید گفت که «ابن تیمیهْ» در منهاج السنه اش((۱))

این روایت را متذکر شده و بی هیچ شرمی چیزهایی درباره آن گفته است. برای شناختن او بد نیست خوانده شود:((۲))

ومن العقول جداول وجَلامد ومن النفوس حرائر وإماءُ

۶– مسلم (م ۲۶۱ ه–.ق):

او نیز در «صحیح»، حدیثی را که از «ابن ابی شیبه» آورده شد، روایت کرده و چنین گفته است: باب فضائل اهل بیت النّبی | ((۳))

الف) ۲۴۲۴– «حدّثنا أبوبکر بن أبی شیبه ومحمّد بن عبدالله بن نُمَیْر (واللّفظ لأبی بکر)، قالا: حدّثنا محمد بن بشر عن زکریّاء، عن مُصعب بن شیبه، عن صفیّه بنت شیبه، قالت: قالت عائشه: خرج النّبیّ | غداه وعلیه مِرْطٌ مُرَحَّل من شعر أسود، فجاء الحسن بن علیّ، فأدخله، ثم جاء الحسینُ فدخل معه، ثم جاءت فاطمه

ص: ۱۸۲

۱– سنت خودش و نه سنت رسول پاکیها، محمد مصطفی ؐ.

۲– منهاج السنه؛ ج۵، صص ۳۰– ۳۶، (اسم کتابش را «منهاج السنه النبویه» گزارده، نمی دانم مرادش کدام نبی و کدام نبوت است).

۳– از اینکه «مسلم» چنین عنوانی برای باب، برگزیده و نیز تنها همین یک روایت را آورده، گویا روشن می شود که او نیز تنها اینان را اهل بیت می داند که در آیه آمده است.

فأدخلها، ثمّ جاء عليّ فأدخله، ثمّ قال: [إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهّركم تطهيراً]»((١))

ب) ٣٦- (٢٤٠٨) «حدّثنی زُهير بن حرب وشجاع بن مَخْلَد، جميعاً عن ابن عُلَيّه، قال زُهير: حدّثنا إسماعيل بن

إبراهيم، حدّثنی أبوحيّان، حدّثنی يزيد بن حيّان، قال: إنطلقتُ أنا وحُصَين بن سَبْرَه وعُمر بن مسلم إلی زيد بن أرقم، فلمّا جلسنا إليه، قال له حصين: لقد لقيت يا زيد! خيراً كثيراً، رأيت رسول الله |، وسمعت حديثه وغزوت معه وصلّيت خلفه، لقد لقيت يا زيدُ! خيراً كثيراً، حدّثنا يا زيدُ! ما سمعت من رسول الله |. قال: يابن أخی! والله! لقد كَبِرت سنّی وقَدُم عهدی ونسيتُ بعض الذی كنت أعی من رسول الله |، فما حدّثتكم فاقبلوا، وما لا فلا تكلّفونيه. ثمّ قال:

قام رسول الله | يوماً فينا خطيباً بماء يُدعی خُمّاً، بين مكه والمدينه، فحمد الله وأثنی عليه ووعظ وذكّر. ثمّ قال: «أمّا بعد، ألا أيّها الناس! فإنّما أنا بشر يُوشِكُ أن يأتی

رسول ربّی فأجيب، وأنا تارك فيكم ثقلين: أوّلهما كتاب الله، فيه الهدی والنّور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به. فحَثّ علی كتاب الله ورغّب فيه. ثم قال:

واهل بيتی، أذكّركم الله فی اهل بيتی، أذكركم الله فی

١- صحيح مسلم بشرح النّووی؛ ج١٠، ص٦٣٢٦، مكتبهْ نزار مصطفی الباز - الرياض.

اهل بیتی، أذکرکم الله فی اهل بیتی»

فقال له حُصین: ومن اهل بیته؟ یا زید! ألیس نساءه من اهل بیته؟ قال: نساؤه من اهل بیته. ولکن اهل بیته من حُرِم الصّدقه بعدَه. قال: من هُم؟ قال: هم آل علیّ وآل عقیل وآل جعفر وآل عباس. قال: کلّ هؤلاء حُرم الصّدقه؟ قال: نعم»((۱))

یعنی: زید بن ارقم می گوید: روزی پیامبر در غدیرخم خطبه خوانده و فرمودند: ای مردم! من بشرم و نزدیک است که فرستاده پروردگارم (فرشته مرگ) بیاید و من از دنیا بروم، پس من دو چیز گرانبها و گران سنگ در میان شما می گذارم؛ یکی کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، پس آن را بگیرید و به آن چنگ زنید؛ و دیگری اهل بیت من. و سه بار فرمود: خدا را درباره اهل بیتم تذکر می دهم.

پس از زید پرسیدند: اهل بیت رسول کیانند؟ آیا زنانش از اهل بیتش هستند؟ پس زید گفت: زنانش از اهل بیتش هستند، و لیکن اهل بیت پیامبر آنانند که صدقه بر آنها حرام شده است. آنان آل علی و عقیل و جعفر و عباس اند.

گفته شد: صدقه بر همه آنان حرام است؟ گفت: آری.((۲))

۱- صحیح مسلم؛ محمدفؤاد عبدالباقی؛ ج۴، ص۱۸۷۳، دارالحدیث - القاهرهْ.

۲- ترجمه با دخل و تصرف صورت گرفته است.

یـادآور می شود که نبایـد از این روایت پنـداشت که زنان رسول الله| داخل در اهل بیت به معنای وارده در آیه هسـتند. این از سیاق کلام «زیـد» کاملاً روشن است. از او سؤال شـد آیا زنان رسول از اهل بیت انـد؟ او گفت: زنان او از اهل بیت پیامبرانـد. یعنی روشن است که هر مردی، زن یـا زنانش از اهل بیت عرفی او هسـتند؛ نه تنها زنان، بلکه پـدر، مادر، عموها، عمّه ها، خاله ها و دایی ها نیز اهل بیت هرکس شمرده می شوند.

زید با «لکن» استدراک کلام کرده، می گوید:

و لیکن مراد از اهل بیت که سه بار فرمود: «اذکّرکم الله فی اهل بیتی»، معنای اصطلاحی آن است و آنان آل علی، عقیل، جعفر و عباس اند که صدقه برایشان حرام است.

آنچه این کلام را اطمینان بخش تر می کند حدیثی است که همین «مسلم» بلافاصله پس از این روایت آورده، می گوید:

ج) ۳۷- (۲۴۰۸) - «حدّثنا محمّدبن بکّار بن الرّیّان، حدّثنا حسّان (یعنی ابن إبراهیم) عن سـعید (وهو ابن مسروق)، عن زید بن حیّان، عن زیـد بن أرقم، قال: دخلنا علیه فقلنا له: لقـد رأیت خیراً؛ لقد صاحبتَ رسول الله| وصـلّیت خلفه، وساق الحدیث بنحو حـدیث أبی حیّان، غیرَ أنّه قال: ألا وإنّی تارک فیکم ثقلین: أحـدهما کتاب الله عزّوجل، هو حبل الله، من اتبعه کان علی الهدی ومن ترکه کان علی ضلاله.

وفیه: فقلنا من أهل بیته نساءُه؟ قال: لا. وأیم الله! إن المرأه تکون مع الرجل العصر من الدّهر. ثمّ یطلّقلها فترجع إلی أبیها وقومها. أهل بیته أصلُهُ وعَصَبَتُهُ الّذین حُرمواالصدقه بعده.»((۱))

یعنی: زمانی که از زید سؤال شد: اهل بیت پیامبر کیانند؟ آیا زنانش هستند؟ گفت: نه؛ به خدا سوگند که گاهی مدتی زن با مرد است و همسر اوست و سپس او را طلاق می دهد و او به خانواده پدری و بستگانش برمی گردد و دیگر اهل آن مرد نیست. اهل بیت رسول خدا| ریشه او و گروه اویند که پس از او صدقه بر آنها حرام است. همان گونه که دیده می شود در این حدیث «زید» نساء النّبی را داخل در اهل بیت به معنای مراد روایت نمی داند.

وانگهی حدیث دوّم اعتبار بیشتری دارد چرا که در حدیث نخست، مسلم می گوید: «حدثنی»، و در دوّمی می گوید: «حدّثنا»؛ و اختلاف این دو اصطلاح بر اهل فن پوشیده نیست.

د) «حدّثنا قتیبه بن سعید ومحمّد بن عبّاد (وتقاربا فی

اللّفظ)، قالا: حدّثنا حاتم (وهو ابن إسماعیل) عن بُکیر بن مسمار، عن عامر بن سعد بن أبی وقاص عن أبیه.... : لمّا نزلت هذه الآیه: [فقُل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءکم]، دعا

۱- همان؛ ص۱۸۷۴.

رسول الله | عليّاً وفاطمه وحسناً وحسيناً فقال: اللهمّ هؤلاء أهلى.»((۱))

یعنی: وقتی آیه مباهله نازل شد، پیامبر|، علی، فاطمه، حسن و حسین را فراخواند و فرمود: «خداوندا! اینان اهل و خاندان من اند».

۷- ابوداود (م ۲۷۵ ه-.ق):

می گوید:

«حدّثنا مسدّد، حدّثنا عبدالوارث بن سعید عن محمّد بن جحاده عن حمد الشامیّ عن سلیمان المتبهیّ، عن ثوبان مولی رسول الله | قال: کان رسول الله | إذا سافر کان آخر عهده بإنسان من أهله فاطمه، وأوّل من یدخل علیها إذا قَدِم فاطمه، فقدم من غزاه له وقد عَلَّقت مِسْحا أو ستراً علی بابها وحَلَّت الحسن والحسین قُلبین من فضّه، فقدم، فلم یدخل، فظنّت أنّ ما منعه أن یدخل ما رأی، فهتکت السّتر و فکّکت القلبین عن الصّبیّین و قطّعته بینهما، فانطلقا إلی رسول الله | و هما یبکیان، فأخذه منهما وقال: یا ثوبان! إذهب بهذا إلی آل فلان - اهل بیتٍ بالمدینه - إلاّ هؤلاء أهل بیتی أکره أن یأکلوا طیّباتهم فی حیاتهم الدّنیا، یا ثوبان! إشتر لفاطمه قِلاده من عصب

۱- همان؛ ص ۱۸۷۱.

وسِوارين من عاجٍ.»((۱))

یعنی: ثوبان غلام رسول خدا| می گوید:

[حضرت] رسول|، هرگاه مسافرت می کرد آخرین کسی که از خاندانش را می دید، دخترش فاطمه بود و نیز نخستین کسی را که در بازگشت از سفر می دید، فاطمه بود.

روزی پیامبر از جنگی بازگشت و دید که فاطمه بر در خانه پلاس یا پرده ای آویزان کرده و حسن و حسین را با دو دستبند سیمین آراسته است، پس پیامبر به خانه فاطمه نیامد؛ گویا فاطمه پی برد که پدر اینها را دیده و از اینرو به خانه او وارد نشده؛ پس پرده را پاره کرد و دو دستبند را از حسن و حسین گرفت و آنها را شکست و حسن و حسین گریه کنان نزد رسول خدا| رفتند. پیامبر دو دستبند را

گرفت و به ثوبان گفت: اینها را به خانواده ای از خانه های مدینه بده. من نمی پسندم که اهل بیتم طیباتشان را در دنیا بخورند. ((۲)) ای ثوبان! برای فاطمه گردنبندی از عصب و دو دستبند عاج بخر.

این روایت، برای شاهد آورده شد، وگرنه متن روایت جای بحث و بررسی

۱- سنن أبی داود؛ ج۴، ص ۱۸۰۰، دارالحدیث - القاهرهْ.

۲- کنایه است.

دارد. نیز روایت از نظر اسنادی ضعف دارد. «حمید» مجهول است، هرچند «ابن حبان» او را در «الثقات» ذکر کرده است. «احمد» درباره او می گوید: «لا أعرفه.»((۱))

«سلیمان» نیز مجهول است. «ابن حبان» او را نیز در «الثقات» آورده است.((۲))

۸- ابن ابی عاصم (م ۲۸۷ ه-.ق):

۸- ابن ابی عاصم (م ۲۸۷ ه-.ق):((۳))

او نیز به سند خود روایت کرده و می گوید:

حدّثنا محمد بن المثنّی، حدثنا یحیی بن حماد، حدّثنا أبو عوانه، عن یحیی بن سُلیم أبی بلج، عن عمرو بن میمون، عن ابن عباس قال: ...ودعا رسول الله | الحسن والحسین وعلیّاً وفاطمه ومدّ علیهم ثوباً ثمّ قال: [اللهمّ هؤلاء أهل بیتی وخاصّتی، فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً((۴))]

۹- ترمذی (م ۲۹۷ ه-.ق):

او نیز افزون بر بیشتر روایاتی که تاکنون گذشت، روایت می کند که:

الف) «حدّثنا قتیبه بن سعید، حدّثنا محمّد بن سلیمان الاصبهانیّ، عن یحیی بن عُبید، عن عطاء بن أبی رَباح، عن

۱- نک: تقریب التهذیب؛ ص۲۰۳، دارالمعرفهْ.

۲- همان؛ ص ۳۲۰، نیز نک: کتاب الثقات؛ ج۴، ص۳۰۴.

۳- أبوبکر أحمد بن عمرو ابن أبیعاصم.

۴- [کتاب] السنّه؛ ج۲، ص ۹۰۰.

عمر بن أبی سلمَه - ربیب النبیّ| - قال: نزلت هذه الآیه علی النبی| {إِنَّما یُرِیدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکَمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا} فی بیت ام سلمه، فدعا النبی| فاطمه وحسناً وحسیناً، فجلّلهم بکساء وعلیّ خلف ظهره فجلّله بکساء، ثمّ قال: اللهمّ هؤلاء أهل بیتی، فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً. قالت أمّ سلمه: وأنا معهم یا نبیّ الله؟ قال: أنتِ علی مکانک، وأنتِ إلی خیر.»((۱))

یعنی: پسرخوانده پیامبر| می گوید: آیه تطهیر در خانه امّ سلمه نازل شد، پس پیامبر دخترش فاطمه و حسن و حسین را خواند و آنها را با عبایی پوشاند، علی را نیز که در پشت سرش بود، پوشاند و گفت: بار خدایا! اینانند اهل بیت من؛ پس هرگونه پلیدی را از آنها دور کن و پاکشان کن پاک کردنی.

در این هنگام امّ سلمه گفت: ای رسول خدا! آیا من نیز با ایشان [از اهل بیت] هستم؟ پیامبر|فرمود: تو در جایگاه خود قرار داری و به سوی خیر و نیکی هستی.

این روایت صحیح است.

ب) حدّثنا محمود بن غَیلان، حدّثنا أبو أحمد الزّبیریّ حدّثنا سفیان عن زُبید، عن شهر بن حَوْشَب عن أمّ سلمه:

ص: ۱۹۰

۱- سنن الترمذی؛ ج۵، ص۴۷۹، دارالحدیث - قاهرة.

أنّ النبيّ | جلّل على الحسن والحسين وعليّ وفاطمه كساء، ثمّ قال: اللهم هؤلاء أهل بيتى وخاصّتى، أذهب عنهم الرّجس وطهّرهم تطهيراً. فقالت اُم سلمه: وأنا معهم يا رسول الله؟ قال: إنّك إلى خير.»((۱))

ابو عیسی در تعلیق این حدیث شریف می گوید:

هذا حديث حسن صحيح، وهو أحسن شيء رُوى فى هذا الباب.

ج) حدّثنا إبراهيم بن سعيد الجوهريّ، حدّثنا الأسود بن عامر، عن جعفر الأحمر، عن عبدالله بن عطاء عن ابن بُريده عن أبيه قال: كان أحبّ النساء إلى رسول الله | فاطمه، ومن الرّجال عليّ.

قال ابراهيم بن سعيد: يعنى من أهل بيته.((۲))

یعنی: محبوب ترین زنان و مردان در نزد رسول خدا فاطمه و علی ؑ بودند.

۱۰- نسائی (م ۳۰۳ ه-.ق):

او در «خصائص امیرالمؤمنین×» روایاتی را در این معنی آورده؛ از آن جمله است:

أخبرنا قتيبه بن سعيد، وهشام بن عمّار، قالا: حدثنا

حاتم، عن بكير ابن مسمار، عن عامر بن سعد بن أبى وقاص [عن أبيه] قال: أمر معاويه سعداً، فقال: ما منعك أن

۱- همان؛ ص۵۱۲.

۲- همان؛ ص۵۱۱.

تسبّ أباتراب؟ قال: أما ما ذكرت ثلاثاً قالهنّ [له] رسول الله |، فلن أسبه، لأن تكون لی واحده منهن أحب إلیّ من حمر النعم. سمعت رسول الله | یقول: «أما ترضی أن تکون منی بمنزله هارون من موسی، إلا أنه لا نبوه بعدی؟؟ وسمعته یقول فی یوم خیبر: «لأعطین الرایه رجلاً یحب الله و رسوله، ویحبه الله ورسوله» فتطاولنا لها فقال: «ادعوا لی علیّاً»، فأتی به أرمد، فبصق فی عینیه، ودفع الرایه إلیه، ولما نزلت – زاد هشام – [إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت] دعا رسول الله | علیاً وفاطمه وحسناً وحسیناً، فقال: «اللهم هؤلاء أهلی»((۱))

اسناد این روایت صحیح است.

۱۱– ابویعلی موصلی (م ۳۰۷ ه–.ق):

۱۱– ابویعلی موصلی (م ۳۰۷ ه–.ق):((۲))

وی نیز روایاتی در این باب آورده است:

الف) حدّثنا حوثره بن أشرس، أبوعامر، قال: أخبرنی عقبه، عن شهر بن حوشب، عن أم سلمه زوجه النبی | أن رسول الله | قال لفاطمه: «إئتنی بزوجک وابنیک»،

ص: ۱۹۲

۱– خصائص أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب رضی الله عنه؛ النسائی؛ ص ۳۰، تحقیق أحمد میرین البلوشی.
۲– أحمدبن علی بن المثنی بن یحیی بن عیسی ابن هلال التمیمی صاحب المسند الکبیر. سمع علی بن الجعد ویحیی بن معین و... حدث عنه أبوحاتم بن حبان وابوعلی النیسابوری و... کان مولده فی شوال سنه عشر ومائتین... مات سنه سبع وثلاث مائه ۲۱۰– ۳۰۷ه–.ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۲، ص۷۰۷.

فجاءت بهم، فألقى عليهم رسول الله | كساءً كان تحتی خيبرياً أصبناه من خيبر، ثم قال: «اللهم هؤلاء آل محمد×

فاجعل صلواتك وبركاتك على آل محمد، كما جعلتها على آل إبراهيم إنك حميد مجيد»، قالت أم سلمه: فرفعت الكساء لأدخل معهم، فجذبه رسول الله | من يدی وقال: «إنك على خير»((۱)).

«حسين سليم أسد»، در تخريج احاديث مسند موصلی می گويد: «إسناده ضعيف»((۲)). درست است که در اسناد، «عقبة» هست، اما او عقبةْ بن عبدالله الأصمّ الرفاعی است. شيخ الاسلام او را به شماره ۵۲۱۷ ترجمه کرده و می گويد:

«البصری، ضعيف، من الرابعه، وربما دلّس...»((۳))

«مأمون شيحا» در زيرنويس تقريب آورده است:

«قال ابن معين: ليس بثقه، قال أبوحاتم: لين الحديث،

قال النسائی: ليس بثقه، قال أبوداود: ضعيف، قال ابن عدی: بعض أحاديثه مستقيمه...»((۴))

با وجود اين، بايد گفت حديث صحيح است، چرا که ترمذی و ابن جرير و ابن حنبل اين روايت را از حديث «زبيد عن شهر» آورده اند.

ص: ۱۹۳

۱- مسند أبی يعلى الموصلی؛ ج۶، ص۲۴۸ دار القبلةْ - جدّةْ.

۲- همان؛ ج۱۲، ص۳۴۴ دار المأمون للتراث - دمشق.

۳- تقريب التهذيب؛ ج۲، ص۳۱.

۴- همان.

نیز احمد آن را از طریق «علی بن زید عن شهر» آورده است.

زبید، ثقه و ثبت است.((۱))

علی ضعیف است؛ ولی عجلی درباره وی می گوید: «کان یتشیع لا بأسه به»؛ ترمذی می گوید: «صدوق».((۲))

ترمذی پس از آوردن این حدیث((۳))

می گوید:

«هذا حدیث حسن صحیح وهو أحسن شی ءٍ رُوی فی هذا

الباب»((۴))

«اَلبانی»((۵))

نیز بر صحیح بودن این حدیث اعتراف کرده است.((۶))

ب) حدثنا محمدبن إسماعیل بن أبی سمینه البصری، حدثنا محمّد بن مصعب، حدثنا الأوزاعی، عن أبی عمار شداد، عن واثله بن الأسقع قال:

أقعد النبیّ | علیاً عن یمینه وفاطمه عن یساره، وحسناً وحسیناً بین یدیه، وغطّی علیهم بثوب وقال: «اللهم هؤلاء أهل بیتی، وأهل بیتی أتوا إلیک لا إلی النار»((۷))

۱- همان؛ ج۱، ص۲۵۲.

۲- همان؛ ج۲، ص۴۳.

۳- مضمون حدیث با حدیث موصلی یکی است و نه متن آن.

۴- جامع الترمذی؛ ص۵۹۸ بیت الأفکار الدولیّهْ.

۵- محمد ناصرالدین بن نوح نجاتی، ۱۹۱۴ - ۱۹۹۹ه-.ق.

۶- همان.

۷- مسند أبی یعلی الموصلی؛ ج۶، ص۴۷۹ دارالقبلهْ - جدهْ.

این حدیث صحیح است؛ هرچند که در اِسناد آن «محمد بن مصعب» هست.

«ابن حجر» درباره وی می گوید:

«...بن صَدَقه القُرقُسائی... صدوق کثیر الغلط...»((۱))

در زیرنویس تقریب چنین آمده است:

«قال ابن حنبل: لا بأس به، قال النسائی: ضعیف، قال الخطیب: کان کثیر الغلط لتحدیثه من حفظه، قال ابن عدی: لیس عندی بروایته بأس، قال ابن حبان: ساء حفظه»((۲))

این حدیث را «ابن حبان» از طریقی آورده که محمد در آن نیست و اِسناد آن صحیح است.((۳))

۱۲- ابوجعفر طبری (م ۳۱۰ ه-.ق):

او در تفسیر خود «جامع البیان عن تأویل آیات القرآن»، روایات فراوانی را آورده ودر تفسیر و معنای آیه تطهیر سخن ها رانده. ((۴))

۱- تقریب التهذیب؛ ج۲، ص۲۱۷ دارالمعرفهْ.
۲- همان.
۳- صحیح إبن حبّان؛ ج۱۵، ص۴۳۲ مؤسسهْ الرسالهْ.
۴- محمد بن جریر بن یزید بن کثیر الآمُلیّ الطّبریّ أبوجعفر، صاحب التصانیف المشهوره. إستوطن بغداد وأقام بها إلی حین وفاته. وکان قد رحل فی طلب الحدیث وسمع بالعراق والشام ومصر عن خلق کثیر وحدث بأکثر مصنفاته... قال ابن خزیمه وقد نظر تفسیر محمد بن جریر: قد نظرت فیه من أوله إلی آخره، و مولد أبی جعفر بامل فی سنه أربع وعشرین مائتین، ووفاته ببغداد فی یوم السبت... سنه عشر وثلاثمائه ۲۲۴ - ۳۱۰ه-.ق؛ طبقات المفسّرین؛ الحافظ شمس الدین محمد بن علی بن أحمد الداوودی (م ۹۴۵ه-.ق)؛ ج۲، ص۱۱۰. رأس المفسرین علی الاطلاق، أحد الأئمه جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه أحد من أهل عصره، فکان... عالماً بالسنن وطرقها صحیحها وسقیمها، ناسخها ومنسوخها... سمع من... أبی کریب و... وروی عنه الطبرانی و... وله التصانیف العظیمه منها: تفسیر القرآن، وهو أجل التفاسیر، لم یؤلف مثله کما ذکره العلماء قاطبه، منهم النووی فی تهذیبه...؛ طبقات المفسرین؛ أحمد بن محمد الأدنَه وی (ق۱۱ه-.ق)؛ ص۴۸.

او در تفسیر و تأویل و معنای واژه «رجس» می گوید:

«...یقول: إنّما یرید الله لیذهب عنکم السوء والفحشاء یا اهل بیت محمد ویطهّرکم من الدنس الذی یکون فی أهل المعاصی الله تطهیراً. وبنحو الذی قلنا فی ذلک قال أهل التأویل»((۱))

او سپس به مرادِ از اهل بیت در این آیه پرداخته و در آغاز آنها را رسول خدا|، علی، فاطمه، حسن و حسین؛ معرفی کرده و می گوید:

«واختلف أهل التأویل فی الذین عُنو بقوله: (اهل البیت)؛ فقال بعضهم: عُنی به رسول الله|، وعلیٌّ وفاطمةُ والحسن والحسین، رضوان الله علیهم.((۲))

وی برای تأیید این دیدگاه روایاتی راذکر می کند:

الف) حدّثنا((۳)) محمد بن المثنی، قال: ثنا بکر بن یحیی بن

ص: ۱۹۶

۱- طبری، جامع البیان، ج۲۲، ص۵، دارالمعرفة؛ و ج۱۹، ص۱۰۱، (دار هجی).

۲- همان.

۳- در چاپ دارالمعرفهْ، گفته: «حدثنی».

زبّان العَنَزیّ، قال: ثنا منـدل عن الأعمش عن طیّه عن أبی سـعید الخـدریّ، قال: قال رسول الله |، «نزلت هذه الآیه فی خمسه، فیّ وفی علیّ رضـی الله عنه وحسن و حسـین رضـی الله عنه وفاطمه رضـی الله عنها؛ [انّما یریـد الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهّرکم تطهیرا((۱))].

ب) حـدثنی محمـد بن عُماره قال: ثنا إسـماعیل بن أبان، قال: ثنا الصـباح بن یحیی المرّیّ عن السـدیّ عن أبی الـدیلم، قال: قال علیّ بن الحسـین لرجل من أهل الشام: أما قرأت فی الأحزاب [انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهّرکم تطیهرا]؟ قال: ولأنتم هم؟ قال: نعم((۲)).

او روایات فراوان دیگری را که کمابیش، پیش از این از محـدثان دیگر گفته شـد، به سـند خود آورده است، که مصـداق های اهل بیت را رسول خدا | و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام معرفی می کنند.

اکنون ما سخن پیامبر | را در تفسیر و تأویل اهل بیت بگیریم یا سخن عکرمه و مانند عکرمه را؟

عکرمه کسی است که بنا بر گزارش «عقیلی»((۳))

معتقد است:

ص: ۱۹۷

۱- همان.

۲- همان؛ ص۷ دار المعرفة و ص۱۰۶ (دار هجر).

۳- ابوجعفر محمد بن عمرو بن موسی بن حماد العقیلی، صاحب کتاب الضعفاء الکبیر... قال الحافظ أبوالحسن بن سهل القطان: ابوجعفر ثقه جلیل القدر، عالم بالحدیث مقدم بالحفظ، م ۳۲۲ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۳، ص۸۳۳.

«إنّما أنزل الله متشابَه القرآن ليضل به»((۱)). یعنی خداونـد متشابهـات را بـدین سـبب نازل کرد تا مردم را به وسـیله آن گمراه کند، یا مردم بوسیله آن گمراه شوند.(؟!)

نیز از همو روایت شده که پیامبراعظم | درحال اِحرام، ازدواج کرد: «إنّ رسول الله | تزوّج وهو محرم».((۲))

علی بن عبـدالله بن عبـاس، عکرمه را «خـبیث» خوانـده و گفته که او بر پـدرم دروغ می بنـدد: «فـإن هـذا الخـبیث یکـذب علی أبی»((۳))

«یحیی بن سعید»((۴)) او را «کذاب» می داند.((۵))

«ابن سعد»((۶)) در کتـاب خـود «الطبقـات الکـبری» روایـت می کنـد کـه عکرمـه انگشـتری زرّیـن در دسـت می کرده اسـت: «...رأیت فی یـد عکرمه خاتماً من ذهب»((۷)). ابن سـعد همچنین گزارش می کنـد که به حـدیث عکرمه احتجاج نمی شـده. ((۸))

ص: ۱۹۸

۱- کتاب الضعفاء الکبیر؛ العقیلی؛ ج۳، ص۳۷۴.

۲- همان.

۳- همان.

۴- یحیی بن سـعید بن أبان بن سـعید... المحدث الثقه... حدث عنه ابنه سـعید بن یحیی صاحب المغازی واحمد بن حنبل... قال یحیی بن معین: ثقه... م ۱۹۴ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ۱، ص۳۲۵.

۵- کتاب الضعفاء الکبیر؛ العقیلی؛ ج۳، ص۳۷۳.

۶- محمـدبن سـعد، مولی بنی هاشم، مصـنف الطبقات الکبیر والصـغیر ومصـنف التاریخ، ویعرف بکاتب الواقعدی م۲۳۰ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۲، ص۴۲۵.

۷- ج۵، ص۲۹۲.

۸- همان، ص۲۹۳، «ولیس یُحتجّ بحدیثه ویتکلّم الناس فیه».

نیز بنا بر گزارش های رسیده، او بر دیدگاه خوارج بوده و این را بر عبدالله بن عباس هم بسته:

«وکان عکرمه یری رأی الخوارج، وادعی علی عبدالله بن عباس أنه کان یری رأی الخوارج»((۱)).

مالک، عکرمه را ثقه نمی دانسته و دستورداده بود که از او چیزی گرفته نشود:((۲))

«وکان مالک لایری عکرمه ثقه، ویأمر أن لایؤخذ عنه»((۳)).

ذهبی در میزان انحرافات عقیدتی عکرمه سخن رانده و گفته است: مسلم حدیث او را نپذیرفته و مالک از او روی گردان بوده:

«...تُکلّم فیه لرأیه لالحفظه، فاتّهم برأی الخوارج. وقد وثقه جماعه واعتمده البخاری وأما مسلم فتجنّبه، وروی له قلیلاً متروفاً بغیره، وأعرض عنه مالک...».((۴))

ذهبی نیز در تذکره درباره او می گوید:

«...وقد تکلم فیه بانه علی رأی الخوارج ومن ثَمّ أعرض

ص: ۱۹۹

۱- مختصر تاریخ دمشق لابن عساکر؛ ابن منظور؛ ج۱۷، ص۱۴۴.

۲- مراد، حدیث است.

۳- همان؛ ص۱۵۱.

۴- ج۳، ص۱۹۳ دارالمعرفهْ.

عنه المالک الامام ومسلم»((۱))

آری عکرمه می گوید که آیه تطهیر درخصوص زنان پیامبر نازل شده است؛ این رأی شخص اوست و بیانگر کینه و عداوت وی با اهل بیت علیهم السلام است.

۱۳– ابن حبان (م ۳۵۴ ه–.ق):

۱۳– ابن حبان (م ۳۵۴ ه–.ق):((۲))

روایت او این چنین است:

«أخبرنا عبدالله بن محمد بن سَلْم، حدّثنا عبدالرحم بن إبراهيم، حدّثنا الوليد بن مسلم، وعمر بن عبدالواحد، قالا: حدّثنا الأوزاعیّ، عن شداد أبی عمار عن واثله بن الأسقع قال: سألت عن علیّ فی منزله، فقيل لی: ذهب يأتی برسول الله |، إذ جاء، فدخل رسول الله |، ودخلت، فجلس رسول الله | علی الفراش، وأجلس فاطمه عن يمينه وعلياً عن يساره، وحسناً وحسيناً بين يديه وقال: [إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهّركم تطهيرا]، اللهم هؤلاء أهلی، قال واثله: فقلت من ناحيه البيت: وأنا يا رسول الله من أهلك؟ قال: «وأنت من أهلی»، قال واثله: إنها لَمِن أرجی ما أرتجی.((۳))

ص: ۲۰۰

۱– ج۱، ص۹۶.

۲– ابوحاتم محمد بن حبان بن أحمد بن حبان... التميمی البستی، ...صنف المسند الصحيح... قال الخطيب: كان ثقه بنيلاً فهما...، تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۳، ص۹۲۰.

۳– صحيح إبن حبان؛ ج۱۵، ص۴۳۲ مؤسسهٔ الرسالهٔ.

اِسناد صحیح است. روایت هم صحیح است؛ مگر آنکه به آن افزوده شده، و آن بخش پایانی آن است.

واثله چه ویژگی ای دارد که از اهل بیت پیامبر شود؟ چگونه است پیامبر به زنان خود می گوید شما داخل در اهل بیت نیستید(1) و به واثله می گوید: تو از اهل منی؟

مگر آنکه گفته شود پیامبر از روی استفهام به او پاسخ داده باشد؛ یعنی فرموده باشد: تو از اهل منی؟ تو کیستی که از اهل من باشی؟ این چه گستاخی است در تو، که خود را مشمول آیه می خوانی؟

نکته دیگر اینکه در روایت، واژه ای حذف شده، و آن «بیت» است. در چاپ کهن تر صحیح ابن حبان آمده که پیامبر فرمود: «اللهم هؤلاء أهل بیتی»(2)

پیامبر - اگر فرموده باشند - به واثله فرمود: «وانت من أهلی»، و نفرمود: «وأنت من أهل بیتی»، و انسان زیرک فرق این دو را می داند.

آری یاران پیامبر| و همه آنانی که به درستی به او ایمان آورده اند اهل اویند، مگر نه این است که قرآن می فرماید: «ملة أبیکم ابراهیم»؟ پیامبر| نیز پدر روحانی همه امت اسلام است.

«ابن منظور» در لسان العرب می گوید:

«أهل کل نبیّ: أمّته»(3)

ص: ۲۰۱

۱- همان گونه که گذشت.
۲- نک: صحیح ابن حبان؛ ج۹، ص۶۱ دارالفکر.
۳- ج۱، ص۲۵۳ (دار إحیاء التراث العربی - مؤسسهٔ التاریخ العربی).

دیگر آنکه بنا بر گزارش های رسیده، او آخرین فرد از اصحاب است که در دمشق از دنیا رفت. «ابن حجر» می گوید:

«...وقال سعید بن بشیر عن قتاده، کان آخر الصحابه موتاً بدمشق...»((۱))

نیز می گوید:

«مات بدمشق فی خلافه عبدالملک... سنه ثلاث وثمانین (۸۳ ه-.ق) وهو ابن مائه وخمس سنین...»((۲))

او عمری را در شام و در مرکز خلافت اموی مروانی گذرانده و گویا زرد و سفید و زر وسیم دستگاه خلافت نیز به او رسیده بود.

به هرحال، آنچه روشن است این است که حتی اگر پیامبر| به واثله فرموده باشد تو نیز از اهل منی، او مشمول «انّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت...» نمی شود. پیامبر عایشه، زینب و ام سلمه را از داخل شدن در اهل بیت به معنای اصطلاحی و آیه ای آن باز داشت، آن هم پس از درخواست آنها برای داخل شدن در معنای آیه، پس چگونه است که پیامبر واثله را داخل در اهل خود، آن هم به معنای مورد نظر آیه و پیامبر، می داند؟

گذشته از همه اینها، اساساً اینکه پیامبر| خود و علی و فاطمه و حسن و

۱- تهذیب التهذیب؛ ج۱۱، ص۱۰۱ دار صادر.

۲- همان.

حسین علیهم السلام را زیر پوششی قرار داده و سپس درباره آنها دعا می کند و آنها را به عنوان اهل بیت می خواند که آیه تطهیر درباره آنها نازل شده، خود، این معنا را می رساند که ایشان این کار را از آن رو کردند تا سایر مردان و زنان را جدا کنند، و گویا حکمت زیر پوشش

رفتن نیز همین بوده است. آری! این همان چیزی است که علامه شرف الدین رحمه الله تعالی به زیباترین و شیواترین بیان گفته است؛ آنجا که می نویسد:

«...ثمّ غشاهم ونفسه بذلک الکساء، تمییزاً لهم عن سائر الأبناء والأنفس والنساء، فلما انفردوا تحته عن کافه اُسرته، واحتجبوا به عن بقیه اُمته، بلغهم الآیه وهم علی تلک الحال، حرصاً علی أن «یطمع بمشارکتهم فیها أحد من الصحابه والآل. فقال - مخاطباً لهم وهم معه فی معزل عن کافه الناس - : «إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیرا»فأزاح | بحجبهم فی کسائه حینئذ حجب الریب، وهتک سدف الشبهات، فبرح الخفاء بحکمه البالغه،وسطعت أشعه الظهور ببلاغه المبین، والحمد لله رب العالمین»((۱))

در پایان لازم به یادآوری است که «ابن ابی حاتم» در تفسیر خود روایت واثله را آورده و در آن خبری از ورود و دخول واثله

ص: ۲۰۳

۱- الکلمه الغراء فی تفضیل الزهراء؛ العلامهْ عبدالحسین شرف الدین؛ ص۱۵ به خواننده گرامی پیشنهاد می شود این کتاب را حتماً بخواند.

در اهل پیامبر نیست.((۱))

۱۴- ابن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷ ه-.ق):

۱۴- ابن ابی حاتم رازی (م ۳۲۷ ه-.ق):((۲))

او نیز در تفسیر خود روایات زیادی را در این معنا آورده است؛ از جمله روایت ابوسعید خدری(رضی الله عنه) راکه پیش از این به نقل از طبری یادآوری شد که پیامبر فرمود:

نزلت هذه الآیه فی خمسه: فیّ وفی علی وفاطمه وحسن وحسین {إنما یریدالله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهّرکم تطهیراً}.

او روایتی را نیز به نقل از عایشه آورده که در آن نیامده که عایشه خواستار دخول در اهل بیت باشد.

او در پایان روایتی که راوی آن ام سلمه است، می گوید:

«...فأدخلت رأسی فی الستر تطهیراً، فقلت: یا رسول الله، وأنا معکم؟ فقال: إنکِ إلی خیر، مرتین».

همچنین در پایانِ روایتی، از امام حسن× روایت می کند که فرمودند:

«...یا أهل العراق! إتقوا الله فینا فإنا أمراؤکم وضیفانکم،

۱- تفسیر القرآن العظیم؛ ج۹، ص۳۱۳۲.

۲-) أبو محمد عبدالرحمن ابن أبی حاتم، محمد بن إدریس بن المنذر التمیمی الحنظلی الرازی... کتابه فی التفسیر عده مجلدات... تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۳، ص۸۲۹.

ونحن أهل البيت الذی قال الله: {إنما يريد الله

ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهّركم تطهيراً}»((۱))

۱۵- طبرانی (م ۳۶۰ ه-.ق):

سليمان بن احمد طبرانی نيز روايات فراوانی را در اين باب آورده است:

الف - به سند خود از ابوسعيد خدری از ام سلمهْ: ...((۲))

ب - به سند خود از عبدالله بن زمعهْ از ام سلمهْ: ...((۳))

ج - به سند خود از شهر بن حوشب از ام سلمهْ: ...((۴))

...فرفعت الكساء لأدخل معهم، فجذبه من يدی وقال: «إنكِ على خيرٍ»((۵))

د - نيز به سند خود از شهر از ام سلمهْ:

أن رسول الله | قال لفاطمه: «ائتينی بزوجک وابنيکِ»، فجاءت بهم، فألقى عليهم رسول الله | كساء ثم قال: «اللهمّ هؤلاء آل محمد فاجعل صلواتِک وبركاتک على آل محمد كما جعلتها على إبراهيم إنک حميد مجيد»((۶))

۱- تفسير القرآن العظيم مُسنداً عن رسول الله والصحابه التابعين؛ ج۹، صص ۳۱۳۱- ۳۱۳۳.

۲- المعجم الكبير؛ ج۳، ص۵۲ حديث شماره ۲۶۶۲.

۳- همان، ص۵۳.

۴- همان، ص۵۳.

۵-) همان، ص۵۳.

۶- همان، ص۵۳.

ه- – در روایات دیگری از ام سلمهٔ، در پایان می خوانیم:

...فأدخلت رأسی البیت فقلت: یا رسول الله وأنا معکم؟ قال: «أنت علی خیر» مرتین.((۱))

از این روایت روشن می شود که گویا در هنگام نزول آیه، اساساً ام سلمه (رضی الله عنها) در خانه نبوده است.

و – در حدیثی دیگر ام سلمهٔ می گوید:

...وأنا معهم یا رسول الله؟ قال: «أنت زوج النبی، وإلی – او علی – خیر»((۲)).

ز – به سند خود از عطاء بن یسار از ام سلمهٔ: ...((۳)).

ح – به سند خود از عمر بن أبی سلمهٔ:

نزلت هـذه الآیه علی رسول الله | وهو فی بیت ام سـلمه {إنّما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهّرکم تطهیراً}. فدعا الحسن والحسین... ، فقالت أم سلمه: وأنا معهم یا رسول الله؟ فقال: «وأنتِ مکانکِ وأنتِ علی خیرٍ»((۴))

ص: ۲۰۶

۱- همان، ص۵۴ حدیث شماره ۲۶۶۶.

۲- همان، ص۵۵ حدیث شماره ۲۶۶۷.

۳- همان، ج۲۳، ص۲۸۶ حدیث شماره ۶۲۷.

۴- همان، ج۹، ص۲۵ حدیث شماره ۸۲۹۵.

ط - از ام سلمه روایت می کند:

...ثم قـال: «اللهم هؤلاءعترتی وأهلی، فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً»، فقالت أم سـلمه: وأنا من أهل بیتک؟ فقال: «وأنتِ إلی خیر»((1))

طبرانی در «اوسط» می نویسد:

از شهر از ام سلمه((2))؛ و نیز به سند خود از ابوهریره از ام سلمه. در پایان این روایت آمده است:

...فقال: «اللهمّ هؤلاء أهل بیتی، فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً، ثلاث مرّات»((3)).

در «صغیر» نیز روایت کرده؛ در پایان روایتی از ام سلمه آمده است:

...فلما اجتمعوا عنده، قال لهم: «هؤلاء حامیتی وأهل بیتی، فأذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً»((4)).

۱- همان، ج۲۳، ص۳۹۶ حدیث شماره ۹۴۷.
۲- المعجم الاوسط؛ ج۳، ص۱۳۶ حدیث شماره ۲۲۸۱.
۳- الروض الدانی إلی المعجم الصغیر للطبرانی؛ ج۱، ص۱۲۰.
۴- همان.

۱۶- ابوبکر شافعی (م ۳۵۴ ه-.ق):

۱۶- ابوبکر شافعی (م ۳۵۴ ه-.ق):((۱))

وی روایت کرده و می گوید:

حدّثنی إسحاق بن الحسن بن میمون الحربی، ثنا أبوغسان، ثنا فضیل عن عطیه عن أبی سعید الخدری عن أم سلمه قالت: نزلت هذه الآیه فی بیتی: {إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیراً}، قلت: یا رسول الله! ألست من أهل البیت؟ قال: إنک إلی خیر، إنک من أزواج رسول الله. قالت: وأهل البیت، رسول الله | وعلی

وفاطمه والحسن والحسین علیهم السلام ((۲)).

۱۷- طحاوی (م ۳۲۱ ه-.ق):

۱۷- طحاوی (م ۳۲۱ ه-.ق):((۳))

وی می گوید:

حدّثنا الربیع المرادی، حدّثنا أسد بن موسی، حدّثنا حاتم بن إسماعیل، حدّثنا بُکیر بن مسمار، عن عامر بن

ص: ۲۰۸

۱- أبوبکر الشافعی، محمد بن عبدالله بن إبراهیم بن عبدویه البغدادی الشافعی البزار. مولده.. سنته ۲۶۰ه-.ق... حدث عنه الدارقطنی و... مات فی... سنه (۳۵۴ه-.ق)؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۳، ص ۸۸۰.

۲- کتاب الفوائد، الشهیر ب الغیلانیات؛ ص۲۶۴.

۳- أبوجعفر أحمدبن محمدبن سلامه... المصری الحنفی، وطحا من قری مصر،... روی عنه... والطبرانی، ...قال ابن یونس: ولد سنه ۲۳۷ ه-.ق صنف: ... وکتاب معانی الآثار... مات فی سنه (۳۲۱ه-.ق)؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۳، ص۸۰۸.

سعـد، عن أبیه، قال: لما نزلت هـذه الآیه((۱))، دعـا رسول الله | علیّاً وفاطمه وحسـناً وحسـیناً علیهم السـلام ، فقال: «اللهمّ هؤلاء أهلی».

او پس از نقل این حدیث می گوید:

«ففی هذا الحدیث أن المرادین بما فی هذه الآیه هم رسول الله | وعلی وفاطمه وحسن وحسین»((۲)).

حدیث صحیح است.

او روایت دیگری را از ام سلمه نقل کرده، که ام سلمه در پایان حدیث می گوید:

فقلت: یا رسول الله | فتُدخلنی معهم، قال: «أنتِ من أهلی»((۳))

از این روایت و سیاق آن به خوبی روشن می شود که مراد از اهل در اینجا به معنای زوجیّت است و نه اینکه ام سلمه داخل در اهل بیتی باشد که خداوند در آیه آن را اراده کرده است؛ چون اگر او را شامل می شد اجازه ورود در زیر کساء به او داده می شد. همچنین باید گفت اسناد این روایت ضعیف است، چون در سند «خالد بن مخلد قطوانی» و

«موسی بن یعقوب زمعی» به چشم می خورند((۴)).

ص: ۲۰۹

۱- یعنی آیه تطهیر.
۲- شرح مشکل الآثار؛ الطحاوی؛ ج۲، ص۲۳۵.
۳- همان؛ ص۲۳۷.
۴- نک: تقریب التهذیب؛ ج۱، ص۲۱۶ و ج۲، ص۲۹۴.

او همچنین روایت دیگری را به سند خود از ام سلمه آورده که می گوید:

نزلت هـذه الآـیه فی بیتی: «إنمـا یریـد...» یعنی فی سـبعه: جبریل ومیکائیل و رسول الله | وعلی وفاطمه والحسن والحسـین علیهم السـلام ، وأنـا علی بـاب البیت، فقلت: یـا رسول الله! ألست من أهل البیت، قال: «إنکِ من أزواج النبی×» وما قال: إنکِ من أهل البیت((۱)).

«شـعیب الأـرنؤوط» در زیر نـویس این حـدیث می گویـد که اسـناد آن ضـعیف است و بی جهت چنین نسـبتی داده است؛ زیرا روایت صحیح است. البته او ضعف یکی از راویان این روایت را بهانه کرده که نامش «مُخَوَّل» است.

شیخ الاسلام در تقریب درباره او می گوید:

«ثقهْ»((۲)).

در پاورقی ترجمه «مخول» می خوانیم:

«قال ابن معین: ثقه، قال النسائی: ثقه، قال أبوحاتم: یکتب حدیثه، قال العجلی: ثقه، ذکره ابن حبّان فی الثقات»((۳))

او بر این همه توثیق چشم بسته و تنها جرح عقیلی را بهانه کرده (؟!) الغریق یتشبث بکل حشیش. او همچنین درباره «عمرهْ بنت أفعی»، که یکی دیگر از

۱- شرح مشکل الآثار؛ ج۲، ص۲۳۹.
۲- ج۲، ص۲۴۳.
۳- همان؛ زیرنویس.

رجال((۱))

سند است خرده گرفته و می گوید:

«... لم یرو عنها غیر عمار الدُهنی، ولم یوثقها غیر ابن حبان»((۲)).

باید پرسید آیا اینکه جز عمار از او روایت نکرده یا اینکه تنها ابن حبان او را توثیق کرده، برای عمرهٔ جرح است؟

و اما اگر سخن روی عمار است، او نیز ثقه است. شیخ الاسلام می گوید:

«عمار بن معاویه الدُّهنی... صدوق یتشیع...»((۳))

در زیرنویس ترجمه او می خوانیم:

«قال أحمد: ثقه، قال ابن معین: ثقه، قال أبوحاتم: ثقه، قال النسائی: ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات»((۴))

وکم من عائبٍ قولاً صحیحاً وآفته من الفهم السقیمِ((۵))

در پایان باید گفت که طحاوی سخن جالبی درباره اینکه مراد از اهل بیت در آیه شریفه کیانند، رانده که خواندنی است((۶)).

ص: ۲۱۱

۱- به معنای اصطلاحی آن، وگرنه او از نساء است.

۲- کتاب الثقات؛ إبن حبان؛ ج۵، ص۲۸۸: «عمره بنت الشافع، تروی عن أم سلمه، روی عنها عمار الدهنی».

۳- تقریب التهذیب؛ ج۲، ص۵۴.

۴- همان.

۵- متنبّی.

۶- نک: شرح مشکل الآثار؛ ج۲، صص ۲۴۶- ۲۴۸.

۱۸- ابن سعد (م ۲۳۰ ه-.ق):

روایت کرده، می گوید:

أخبرنا یزید بن هارون، قال: أخبرنا العوام بن حوشب، عن هلال بن یساف، قال: سمعت الحسن بن علی وهو یخطب وهو یقول: یا أهل الکوفه، اتقوا الله فینا، فإنا أمراؤکم وإنا أضیافکم، ونحن أهل البیت الذین قال الله: {إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهّرکم تطهیراً}، قال: فما رأیت یوماً قط أکثر باکیاً من یومئذ.((۱))

۱۹- ابن حیّان (م ۳۶۹ ه-.ق):

۱۹- ابن حیّان (م ۳۶۹ ه-.ق):((۲))

به سند خود از ابوسعید خدری روایت می کند که:

عن النبی| حین نزلت: «وأمر أهلک بالصلوه واصطبر علیها»،((۳)) کان یجیء نبی الله| إلی باب علیّ صلاه الغداه ثمانیه أشهر یقول: «الصلاه - رحمکم الله - {انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیراً}((۴))

ص: ۲۱۲

۱- کتاب الطبقات الکبیر؛ ج۶، ص ۳۸۰.

۲- ابومحمد عبدالله بن محمد بن جعفر ابن حیّان الأنصاری... قال ابن مردویه: ثقه مأمون... قال ابوبکر الخطیب: کان حافظاً ثبتاً متقناً ۲۷۴ - ۳۶۹ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ ج۳، ص۹۴۵.

۳- طه / ۱۳۲.

۴- طبقات المحدثین باصبهان والواردین علیها؛ ج۴، ص۱۴۹.

۲۰- حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ ه-.ق):

ابوعبدالله در «کتاب التفسیر» مستدرک خود ذیل عنوان «تفسیر سورهْ الاحزاب» روایاتی

را ذکر کرده؛ از آن جمله است:

الف - به سند خود از ام سلمه:

«...انّها قالت: فی بیتی نزلت هذه الآیه {انما یرید الله...}، قالت: فأرسل رسول الله | إلی علی وفاطمه والحسن والحسین رضوان الله علیهم اجمعین، فقال: اللهم هؤلاء أهل بیتی. قالت ام سلمه یا رسول الله ما أنا من أهل البیت؟ قال: إنکِ أهلی خیر وهؤلاء أهل بیتی، اللهم أهلی أحق»

نیشابوری در پایان این حدیث می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط البخاری ولم یخرجاه»((۱))

ابو عبدالله ذهبی در ذیل این روایت شریفه می گوید: «سمعه الولید بن مزید من الاوزاهی»((۲))

ب - حدیث دیگری را به سند خود از «واثله» نقل کرده، و در پایان می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم ولم یخرجاه»((۳))

۱- المستدرک علی الصحیحین؛ ج۲، ص۴۱۶ دارالمعرفه.

۲- همان.

۳- همان.

بایـد گفت: در این روایت ذکری از اینکه واثله داخل در اهل پیامبر باشد درمیان نیست. او همچنین در کتاب «معرفهٔ الصـحابه» از کتاب مستدرک می گوید:

ج - «أخبرنی جعفر بن محمد بن نصیر الخلدی ببغداد، ثنا موسی بن هارون، ثنا قتیبه بن سعید، ثنا حاتم بن اسمعیل، عن بکیربن مسـمار، عن عـامربن سـعد عن أبیه، قـال: لمـا نزلت هـذه الآـیه: {نـدع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسناوانفسـکم}، دعا رسول الله | عليّا وفاطمه وحسنا وحسینا رضی الله عنهم فقال: اللهم هؤلاء أهلی»

سپس می گوید: «هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه»((۱))

د - کتب إلی أبو اسـمعیل محمـد بن النحوی بـذکر أنّ الحسن بن عرفه حدثهم، قال حدثنی علی بن ثابت الجزدی، ثنا بکیر بن مسـمار مولی عـامر بن سـعد، سـمعت عـامر بن سـعد یقول، قـال سـعد: نزل علی رسول الله | الوحی، فأدخل عليّا وفاطمه وابنیهما تحت ثوبه ثم قال: «اللهم هؤلاء اهلی وأهل بیتی»((۲))

۱- همان؛ ج۳، ص ۱۵۰.

۲- همان؛ ص ۱۴۷.

مصداق اهل بیت از نظر علمای دیگر اهل تسنن

در اینجا به ذکر روایاتی که مراد از اهل بیت در آیه تطهیر را روشن می سازند بسنده می کنم و از سده چهارم هجری فراتر نمی رویم، چرا که کتاب های نوشته شده تا پایان سده چهارم در دانش حدیث دارای ویژگی هایی هستند که بر اهل فن پوشیده نیست.

دیگر آنکه در کتابهای دیگری که پس از این سده تا سده چهاردهم نگاشته شده اند، نگارندگان، بیشتر همین احادیثی را که پیش از این ذکر شد، با سند خود و یا بدون سند و به صورت نقل از کتاب های دیگر، آورده اند. البته نباید از آنها غافل بود؛ از این رو به شماری از آنها همراه با شماره جلد وبرگه و نیز چاپ آنها پرداخته می شود؛ خواننده گرامی با روی آوردن به این مصادر، روایاتی را که مرادِ از اهل بیت در آیه تطهیر را پیامبر| و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می دانند، خواهد دید:

۱- الکشف والبیان (تفسیر الثعلبی)((۱))،

(م ۴۲۷ ه-.ق)، ج ۸، صص ۴۲- ۴۴، دار إحیاء التراث العربی - بیروت.

ص: ۲۱۵

۱- أبو اسحاق أحمد بن محمّد بن إبراهیم النیسابوری... المفسر؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۳، ص۱۰۹ در تذکره، ترجمه ای برای او نیامده، بلکه در ذیل ترجمه «حمزهْ بن یوسف»، یادی از او شده.

۲- النکت والعیون (تفسیر الماوردی)((۱))

(م ۴۵۰ ه-.ق)، ج ۴، ص ۴۰۱، دارالکتب العلمیهْ - بیروت.

۳- السنن الکبری، أبوبکر أحمد بن الحسین بن علی البیهقی((۲)) (م ۴۵۸ ه-.ق). ج ۷، ص ۶۳،دارالمعرفهْ - بیروت.

۴- تاریخ بغداد، الخطیب البغدادی((۳))

(م ۴۶۳ ه-.ق)، ج ۱۰، ص ۲۷۷، دارالکتب العلمیهْ - بیروت.

نیز نگاه کنید: «زوائد التاریخ بغداد علی الکتب الستّهْ»، ج ۶، ص ۶۱۶، حدیث شماره ۱۳۵۷، دارالقلم - دمشق.

۵- الوسیط فی تفسیر القرآن المجید، الواحدی النیسابوری((۴)) (م ۴۶۸ ه-.ق)، ج ۳،ص ۴۷۰، دارالکتب العلمیهْ - بیروت.

ص: ۲۱۶

۱- أبوالحسن علی بن محمد بن الحبیب الماوردی البصری ۳۶۴ - ۴۵۰ه-.ق؛ نکت: مقدمه تفسیر ماوردی، ۴ ج۱، ص۹.

۲-) ابوبکر احمد بن الحسین بن علی ابن موسی الخسروجردی البیهقی... سمع... وابا عبدالله الحاکم... وابا عبدالرحمن السلمی... عن امام الحرمین أبی المعالی قال: ما من شافعی إلا وللشافعی علیه منّه إلا ابابکر البیهقی فان له المنه علی الشافعی لتصانیفه فی نصره مذهبه... ۳۸۴ - ۴۵۸ ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۳، ص۱۱۳۲.

۳- محدث الشام والعراق، أبوبکر أحمدبن علی بن ثابت بن أحمد بن مهدی البغدادی... قال ابن ماکولا: ...ولم یکن للبغدادیین بعد الدارقطنی مثله... ۳۹۲ - ۴۶۳ه-.ق؛ همان؛ ص۱۱۳۵ (ابن قایماز خیلی به ترجمه ابوبکر پرداخته؛ بیش از ده صفحه).

۴- أبوالحسن علی بن أحمدبن محمدبن علی الواحدی النیسابوری الشافعی، صاحب التفسیر وإمام علماء التأویل... وأصله من ساؤه... سمع من: ... حدّث عنه: ... صنّف التفاسیر الثلاثه: «البسیط» و«الوسیط» و«الوجیز»... ولأبی الحسن کتاب «أسباب النزول»... مات بنیسابور... سنه ۴۶۸. سیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج۱۸، ص۳۳۹.

۶- شواهد التنزیل، الحاکم الحسکانی([۱])

(م ۴۹۰ ه-.ق)، ج ۲، صص ۱۰ - ۹۲، مؤسسهٔ الأعلمی للمطبوعات - بیروت.

او ده ها روایت را در این باب ذکر کرده است. اگر کسی اسانید او را ببیند و بخواند، شگفت زده خواهد شد.

۷- شرح السنه، الحسین بن مسعود البغوی([۲])(م ۵۱۶ ه-.ق)، ج ۷، صص ۲۰۳ - ۲۰۶، دارالکتب العلمیهْ - بیروت.

۸- تفسیر البغی (معالم التنزیل)، م ۵۱۶ ه-.ق ، ج ۳، ص ۵۲۹، دارالمعرفهْ - بیروت.

۹- المناقب، الخوارزمی([۳]) (م۵۶۸ ه-.ق) صص ۶۰-۶۳، مؤسسة النشر الإسلامی - قم.

۱۰- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر (م ۵۷۱ ه-.ق)، ج۱۳، ص۲۰۶، ج۱۴، صص ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۳، ج ۲۶، ص ۳۲۱، دارالفکر - بیروت.

۱۱- الأحکام الشرعیه الکبری، الإشبیلی([۴]) (م ۵۸۱ ه-.ق)، ج ۴، صص ۳۷۸ و ۳۹۵، مکتبهْ الرشد - الریاض.

ص: ۲۱۷

۱- القاضی المحدّث، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله بن أحمد... بن حسکان القرشی العامری النیسابوری الحنفی الحاکم ویعرف بابان الجذاء [الحافظ]، شیخ متقن ذو عنایه تامه بعلم الحدیث... حدث عن... وابی عبدالله الحاکم... وقد توفی بعد ۴۷۰ه-.ق...؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۳، ص ۱۲۰۰.
۲- محی السنّه ابومحمّد... الشافعی... ویلقبونه أیضاً رکن الدین... توفی محیی السنه بمدینه مرو... ۵۱۶ه-.ق؛ همان؛ ج۴، ص۱۲۵۷.
۳- الموفق بن أحمد بن محمد المکّی الخوارزمی.
۴- عبدالحق بن عبدالرحمن بن عبدالله... أبومحمد الازدی الاشبیلی ویعرف أیضاً بابن الخراط ۵۱۰- ۵۸۱ه-.ق؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۴، ص ۱۳۵۰.

۱۲- زاد المسیر فی علم التفسیر، ابن الجوزی (م ۵۹۷ ه-.ق)، ج ۶، ص ۱۹۸، دارالفکر - بیروت.

۱۳- تفسیر الفخر الرازی (التفسیر الکبیریا مفاتیح الغیب)، محمد بن عمر((۱))

(م ۶۰۴ ه-.ق))، ج ۸، ص ۸۹، ج ۲۵، ص ۲۱۰، دارالفکر - بیروت.

۱۴- جامع الأصول من أحادیث الرسول، ابن الأثیر الجزری (مبارک بن محمد)((۲))،

(م ۶۰۶ ه-.ق))، ج ۹، ص ۴۷۰، ج ۱۰، ص ۱۰۱، مؤسسة التاریخ العربی و دار إحیاء التراث العربی - بیروت.

۱۵- مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول، أبوسالم کمال الدین محمد بن طلحهْ القرشی العدوی النصیبی الشافعی (م ۶۵۲ ه-.ق)، صص ۴۹- ۵۰، مؤسسة البلاغ - بیروت.

۱۶- تذکره الخواص، یوسف بن فرغلی (سبط ابن الجوزی)، م ۶۵۴ ه-.ق ، صص ۲۳- ۲۴، مؤسسة أهل البیت - بیروت.

۱۷- کفایه الطالب فی مناقب علی ابن ابی طالب×، محمد بن یوسف الگنجی الشافعی (کشته شده به سال ۶۵۸ ه-.ق)، ص ۵۴، المطبعهْ الحیدریهْ - النجف.

۱- بن الحسین بن الحسن بن علی التمیمی البکری الطبری... الفقیه الشافعی، ابوعبدالله. ۵۴۴ - ۶۰۴ه-؛ نک: مقدمه تفسیر فخر رازی؛ ج ۱، ص ۳.

۲- مجدالدین أبوالسعادات... الشیبانی... الموصلی ۵۴۴ - ۶۰۶ه-.ق؛ سیر أعلام النبلاء؛ الذهبی؛ ج ۲۱، ص ۴۸۸.

۱۸- کتاب الميسّر فی شرح مصابيح السنه، النوربشتی([(۱)])

(م ۶۶۱ ه-.ق)، ج ۴، ص ۱۳۳۱، مکتبه نزار مصطفی الباز - مکهْ المکرمهْ.

۱۹- الجامع لأحکام القرآن، محمد بن أحمد الأنصاری القرطبی([(۲)])

(م ۶۷۱ ه-.ق)، ج ۱۴، ص ۱۱۹، دارالکتب العلميهْ - بيروت.

۲۰- تفسير البيضاوی (عبدالله بن عمر)([(۳)])،

(م ۶۸۵ ه-.ق)، ج ۳، ص ۳۸۲، مؤسسهْ الأعلمی

للمطبوعات - بيروت.

نيز نگاه کنيد به: «حاشيهْ محيی الدين شيخ زاده([(۴)])

علی تفسير البيضاوی»، ج ۶، ص ۶۳۵، دارالکتب العلميهْ - بيروت.

۲۱- ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، محب الدين الطبری([(۵)])

(م ۶۹۴ ه-.ق)، صص ۵۵- ۶۳ (الباب السادس: فی بيان أن فاطمهْ وعليّاً والحسن والحسين هم المشار إليهم فی قوله «إنما يريد الله ليذهب عنکم الرجس أهل البيت...»).ص۱۵۷، مکتبهْ الصحابهْ - جدّهْ.

۱- الامام ابوعبدالله فضل الله بن حسن بن حسين النوربشتی الشافعی؛ نک: مقدمه کتاب الميسّر؛ ج۱، ص۲۵.

۲- أبوعبدالله محمد بن أحمد بن أبيبکر بن فرح الأنصاری الخزرجی الأندلسی القرطبی؛ نک: مقدمه تفسير قرطبی الجامع لأحکام القرآن؛ ج۱.

۳- أنوار التنزيل وأسرار التأويل فی التفسير لناصرالدين أبی سعيد عبدالله بن عمر البيضاوی الشافعی المتوفی بتبريز سنه ۶۹۲ه-.ق؛ کشف الظنون؛ حاجی خليفهْ؛ ج۱، ص۱۹۷ (دارالفکر).

۴- م ۹۵۱ه-.ق.

۵- محب الدين أبوالعباس أحمد بن عبدالله بن محمد بن أبيبکر الطبری... الشافعی... ۶۱۵- ۶۹۴ه-.ق؛ تاريخ الإسلام؛ الذهبی؛ ج۵۲، ص۲۱۱ وتذکره الحفاظ؛ ج۴، ص۱۴۷۴.

٢٢- الرياض النضره فی مناقب العشره، محب الدين الطبری (م ۶۹۴ ه‍.ق)، ج٣، صص ١٣٠- ١٣١ (ذكر اختصاصه بأنه([1]) وزوجته وابنيه أهل البيت)، دارالمعرفهْ - بيروت.

٢٣- فرائد السمطين، ابراهيم بن محمد الجوينی الخراسانی.([2])

٢۴- تفسير البحر المحيط، ابوحيان الأندلسی([3])

(م ٧۴۵ ه‍.ق)، ج٧، ص٢٢۴، دارالكتب العلميهْ - بيروت.

٢۵- جلاء الأفهام، ابن قيم الجوزيّه([4]) (م ٧۵١ ه‍.ق)، ص ٢۴٨، دار عالم الفوائد - مكهْ.

٢۶- البدايه والنهايه، أبوالفداء (ابن كثير)([5])،

(م ٧٧۴ ه‍.ق)، ج۵، ص٣٠۴، ج۶، ص ٢۶۴، ج٧، ص ٣٢١، ج٨، ص١٩۴، دارالحديث -

القاهرهْ.

٢٧- تفسير القرآن العظيم، ابن كثير الدمشقی (م ٧٧۴ ه‍.ق)، ج۶، صص ٣۶۵- ٣٧٠، دارالكتب العلميهْ - بيروت.

ص: ٢٢٠

١- ضمير به حضرت علی× بر می گردد.

٢- صدرالدين... وكان شديد الاعتناء بالروايه وتحصيل الاجزاء... [...ديناً، صالحاً...] علی يده أسلم غازان الملك، مات سنه ٧٢٢ه‍.ق؛ تذكره الحفاظ؛ ج۴، ص١۵٠۵ (او شيخ ذهبی است).

٣- محمدبن يوسف بن علی بن يوسف بن حيان النفزی الأندلسی... الشافعی ۶۵۴ - ٧۴۵ه‍.ق؛ نك: مقدمه تفسير البحر المحيط؛ ج١، ص٢٧.

۴- الامام أبوعبدالله محمد بن أبيبكر بن أيوب ابن قيّم الجوزيه ۶٩١- ٧۵١ه‍.ق.

۵- إسماعيل بن عمر بن كثير... البصروی... الشافعی ٧٠٠- ٧٧۴ه‍.ق؛ نك: مقدمه البدايه والنهايه؛ ج١، ص٧- م دارالمعرفهْ.

او روایات زیادی را در این معنی آورده است؛ اما امانت را رعایت نکرده است.

۲۸- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، الهیثمی((۱))

(م۸۰۷ ه-.ق)، ج۹، صص۲۶۲- ۲۶۴، دارالفکر - بیروت.

۲۹- الفصول المهمه فی معرفه الأئمه، علی بن محمد المالکی (ابن الصباغ)، (م ۸۵۵ ه-.ق)، ج ۱، صص ۱۱۳ - ۱۴۰، دارالحدیث - قم.

۳۰- جواهر المصائب، الباعونی((۲))

(م ۸۷۱ ه-.ق)، ج ۱، ص ۱۷۱، مجمع إحیاء الثقافة الإسلامیهْ - قم.

۳۱- الأجوبه المرضیه، السخاوی((۳)) (م ۹۰۲ ه-.ق)، ج ۲، ص ۴۱۹، دارالرایهْ، الریاض.

۳۲- الدّر المنثور فی التفسیر بالمأثور، عبدالرحمن السیوطی (م۹۱۱ ه-.ق)، ج۱۲، صص۳۶- ۴۴، مرکز هجر - القاهره، او در آوردن احادیث کوتاهی نکرده است.

۳۳- الأئمه الاثناعشر، شمس الدین محمد بن طولون (مورخ دمشق)، م ۹۵۳ ه-.ق ، ص ۵۳، منشورات الشریف الرضی - قم.

۳۴- الصواعق المحرقه، أحمد بن محمد ابن حجر الهیثمی (م ۹۷۳ ه-.ق)، ج۲، صص ۴۲۱- ۴۲۸، مؤسسهْ الرسالهْ - بیروت.

۱- نورالدین أبوالحسن علیّ بن أبی بکر بن سلیمان.. القاهری الشافعی الحافظ، ۷۳۵- ۸۰۷ ه-.ق؛ نک: مقدمه مجمع الزوائد؛ ج۱، ص۳۵.

۲- شمس الدین أبوالبرکات محمد بن أحمد الدمشقی الشافعی.

۳- الحافظ شمس الدین محمد بن عبدالرحمن بن محمد... الشافعی ۸۳۱- ۹۰۲؛ نک: مقدمه الأجوبه المرضیه؛ ج۱، ص۲۵ م.

۳۵- کنزالعمال، المتقی الهندی(۱)

(م ۹۷۵ ه-.ق)، ج ۱۳، صص ۲۵۸- ۲۵۹ و صص ۲۷۵- ۲۷۸، دارالکتب العلمیهْ - بیروت.

۳۶- نزل الأبرار بما صحّ من مناقب أهل البیت الأطهار، الحافظ محمد بن معتمدخان البدخشانی الحارثی (م پس از ۱۱۲۶ ه-.ق)، ص ۳۲ و صص ۴۸- ۴۹، شرکهْ الکتبی - بیروت.

۳۷- نورالأبصار فی مناقب آل بیت النبی المختار، الشیخ مؤمن الشبلنجی (ق۱۳ ه-.ق)، صص ۲۲۴- ۲۲۶، منشورات الشریف الرضی - قم.

۳۸- ینابیع المودّه لذوی القربی، سلیمان بن ابراهیم القندوزی الحنفی (م ۱۲۹۴ ه-.ق)، ج۱، ص۱۱۱ و صص ۳۱۹- ۳۲۳؛ ج۲، صص ۴۱، ۵۹، ۱۱۹، ۲۲۱؛ ۲۲۴، ۲۲۶، ۳۲۳ و۴۲۳؛ ج ۳، ص ۳۶۴ و ۳۶۸؛ دارالأسوة للطباعة والنشر - قم، تهران.

۳۹- تفسیر المراغی (أحمد مصطفی المراغی)، (ق ۱۴ ه-.ق)، ج ۲۲، ص ۷؛ دار إحیاء التراث العربی - بیروت.

۴۰- التاج الجامع للأصول فی أحادیث الرسول، منصورعلی ناصف (ق ۱۴ ه-.ق)، ج ۳، صص ۳۴۷- ۳۵۰ (الفصل الرابع: فی مناقب أهل البیت علیهم السلام)؛ دارالفکر - بیروت.

یادآور می شود که نگارنده به یک یکِ همه منابع و مصادری که اشاره شد، مراجعه کرده و مجلدات و صفحات آنها را بررسی کرده است؛ از این رو خواننده گرامی می تواند به شماره مجلدات و برگ ها، اطمینان کامل داشته باشد و در صورت نیاز از آنها بهره ببرد.

۱- الشیخ الامام العالم الکبیر المحدّث علی بن حسام الدین ۸۸۵- ۹۷۵ه-.ق؛ نک: مقدمه کنزالعمال؛ ج۱، ص۴.

باید گفت: اینها همه تنها بخشی از نوشته هایی است که خواننده با روی آوردن به آنها، احادیثی را در این معنی خواهد دید.

نگارنده خود ده ها کتاب دیگر می شناسد که به دلیل اختصار از آنها یاد نشد.

ائمه اطهار(ع) از اهل بیت هستند

بر پـایه روایاتی که تاکنون به آن ها اشاره شـد، روشن شـد که مراد پروردگار از واژه «اهل بیت علیهم السـلام » در آیه تطهیر، پیامبر اسـلام، علی، فاطمه، حسن و حسـین علیهم السـلام هستند و با توجه به روایاتی که از امام چهارم شیعیان علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السـلام به آنها اشاره شـد، ایشان هم داخل در مفهوم و مراداهل بیت در آیه تطهیرنـد. منظور ما نیز در این پژوهش که بررسـی آماری روایات فضائل اهل بیت در کتاب ها ستّه است، همین بزرگوارانند: ائمه معصومین اهل بیت علیهم السلام ، پیامبر اسلام| و دختر گرامی ایشان فاطمه÷.

هرچند که بیشتر کار با موضوعیت فضائل علی، فاطمه، حسن و حسـین علیهم السـلام دنبال می شود؛ چرا که اساساً روایاتی که در مجامع حدیثی عامّه درباره فضائل افراد آمده است از صحابه فراتر نمی رود.

با وجود این روایات دیگری نیز در فضـیلت اهل بیت به شـیوه عام آمـده است که از این روایات با توجه به روایات دیگری که به آنها اشاره خواهد شد، روشن می شود که واژه «اهل بیت» در این روایات، سایر ائمه ی اهل بیت یعنی امام ششم تا دوازدهم را نیز شامل می شود. گذشته از آنکه درباره امام دوازدهم یعنی مهدی موعود×، صراحتاً روایاتی در صحاح و سایر کتاب های دست اوّل حدیثی آمده

ص: ۲۲۳

که می توان آنها را از فضائل حضرتش دانست. برای نمونه ترمذی به سند خود از عبدالله((۱))

روایت کرده و می گوید:

«قال رسول الله |: لا تذهب الدنیا حتی یملک العربَ رجل من أهل بیتی یواطی ء اسمه اسمی». (حسن صحیح)((۲))

نیز احمد حنبل در مسند به نقل از عبدالله بن مسعود می گوید:

«عن النبی |: لا تقوم الساعه حتی یلی رجل من أهل بیتی یواطی ء إسمه إسمی»((۳))

یا این روایت که می فرماید:

«المهدی - منا أهل البیت یصلحه الله فی لیله»((۴))

به دیگر سخن و نیز بهتر و روشن تر اینکه، ما، در مجامع حدیثی عامّه، روایاتی را می بینیم که در آنها نام کسی برده نشده، ولی واژه ای به کار رفته که کسانی را فرا می گیرد. برای نمونه اگر پیامبر فرموده اند:

«...وأنا تارک فیکم ثقلین: أولهما کتاب الله فیه الهدی

۱- گویا «ابن مسعود» است.

۲- ج۳، ص۳۶۹، ح ۲۲۳۰، بیت الأفکار الدولیه و ج۳، ص۳۴۴، باب ۴۴ - ماجاء فی المهدی، ح ۲۳۱۳، دارالکفر، بیروت (محقق).

۳- ج۲، ص۱۰ دارالفکر.

۴- ج۱، ص۱۸۳. در این باره در کتاب «الحجج البالغه فی حقانیه التشیع» که به همت این مجمع به چاپ رسید در ص۴۳۸ مطالب مفیدی چاپ شده است. (محقق)

والنور، فخذوا بکتاب الله واستمسکوا به... وأهل بیتی...»((۱))

یعنی کتاب الله و علی×، کتاب الله و فاطمه÷، کتاب الله و حسن×، کتاب الله و حسین×، کتاب الله و علی بن الحسین×... کتاب الله ومهدی رحمهم الله.

دیگر امامان علیهم السلام نیز مشمول فضیلت روایاتی هستند که در آنها واژه هایی چون «اهل بیت»، «عترت» و «آل» دیده می شود، چرا که درست است که عامّه، ایشان را به عنوان فرمانروایان سیاسی و جانشینان پیامبر نمی دانند؛ ولی به پیشوایی ایشان باور دارند و همگی از آنها به بزرگی یاد کرده اند و آنها را ائمه اهل بیت می دانند و می خوانند((۲)). از این رو اگر برای مثال، در زمان امام علی بن محمد هادی×، از روایت ثقلین یادی می شد، بی گمان چشم ها در معنی و مصداق اهل بیت به سوی ایشان خیره می شد و سر انگشتان ایشان را نشان می داد و فضیلت و برتری ایشان بود.

دلیل این سخن نوشته های برجای مانده از بزرگان دانشمندان عامه در این زمینه است؛

کتابهایی چون:

تذکرهْ الخواص سبط، کفایهْ الطالب گنجی، فصول المهمه ابن صباغ، مطالب السئول ابن طلحه، فرائد جوینی، ینابیع الموده ی قندوزی، نور الأبصار مؤمن و... .

۱- صحیح مسلم؛ ص۶۱۸ تک جلدی، مکتبهْ الرشد.

۲- مگر اندکی که به بدبختی گرفتارند و تعصب جاهلانه باعث شده است فضائل امیرالمؤمنین× و ائمه اطهار علیهم السلام را به نحوی توجیه یا رد کنند. معروف ترین این عده ابن تیمیه سرکرده و سلسله جنبان وهابیان معاصر است که به نحوی علمای دیگر سلف سنی را نیز تخطئه کرده که چرا تا به این حد از فضائل حضرت علی× نوشته اند.

اینها همه گذشته از برخی روایاتی است که در آنها به نامِ تک تکِ ائمه اهل بیت علیهم السلام از زبان رسول خدا | اشاره شده است. برای نمونه جوینی به سند خود از عبدالله بن عباس روایت کرده و می گوید:

«سمعت رسول الله | یقول: أنا وعلی والحسن والحسین وتسعه من ولد الحسین مطهّرون معصومون»((۱))

یعنی: من و علی و حسن و حسین و نُه تن از فرزندان حسین پاک و معصوم هستیم.

نیز از ابن عباس روایت کرده، می گوید:

«قدم یهودی علی رسول الله | یقال له نعثل، فقال له: یا محمد إنّی أسألک عن أشیاء تلجلج فی صدری منذ حین فإن أجبتنی عنها أسلمت علی یدک. قال: سل یا أبا عماره. قال: ...فأخبرنی عن وصیّک من هو؟ فما من نبیّ إلا وله وصیّ، وإنّ نبیّنا موسی بن عمران أوصی إلی یوشع بن نون.

فقال: نعم، إن وصییّ والخلیفه من بعدی علی بن أبی طالب× وبعده سبطای: الحسن ثم الحسین یتلوه تسعه من صلب الحسین أئمه أبرار قال: یا محمد فسمّهم لی. قال: نعم، إذا مضی الحسین فابنه علی فإذا مضی علیّ فابنه محمّد، فإذا مضی محمد فابنه جعفر، فإذا مضی جعفر فابنه موسی، فإذا مضی موسی فابنه علیّ، فإذا مضی علیّ فابنه محمّد، ثم ابنه علیّ، ثم ابنه الحسن، ثم الحجه بن

۱- فرائد السمطین؛ الجوینی؛ ج۲، ص۱۳۳.

الحسن، فهذه اثناعشر أئمه عدد نقباء بنی إسرائیل...»(۱)

شخصی یهودی که نامش نعثل بود نزد رسول خدا| آمد و گفت: ای محمد! می خواهم از چیزهایی که مدتها در سینه دارم از تو پرسش کنم؛ پس اگر مرا پاسخ گفتی مسلمان خواهم شد. پیامبر فرمودند: بپرس. او پس از پرسش هایی گفت: به من بگو که وصی تو کیست؟ چرا که هیچ پیامبری نیست مگر آنکه او را وصی ای است. برای نمونه پیامبر ما موسی، یوشع بن نون را وصی خویش قرار داد.

پیامبر| در پاسخ او فرمودند: آری! وصی و جانشین من پس از من علی بن ابی طالب و سپس فرزند دختری ام حسن و پس از او برادرش حسین و نه تن از فرزندان حسین اند. پیشوایانی نیک سرشت و نیک کردار.

نعثل گفت: آنها را به نام، برای من بازگو کن.

پیامبر| فرمود: آری! آنگاه که حسین از جهان رفت فرزندش علی، پس از علی فرزندش محمد، پس از محمد فرزندش جعفر، پس از جعفر فرزندش موسی، پس از موسی فرزندش علی، پس از علی فرزندش محمد، پس از محمد فرزندش علی، پس از علی فرزندش حسن و پس از او حجهْ بن الحسن. اینانند دوازده امام و پیشوا به شماره نقبای بنی اسرائیل».

البته ما نمی خواهیم در این پژوهش به اینگونه روایات آنهم از کسانی همچون جوینی با سند ویژه خود دست بیاویزیم؛ هرچند که اینگونه روایات درست است

۱- همان.

و در کتاب های شیعه امامیه نیز از اینگونه روایات فراوان به چشم می خورد((۱)).

در اینجا به بخش دوّم پایان می دهیم.

رَوینا یابن عسکر الهُماما ولم یترُک نَداک بنا هُیاما

وصار أحبَّ ما تُهدِی إلینا لغیر قِلیً وَداعک والسَّلاما((۲))

۱- نک: «کتاب الحجه» از اصول کافی.

۲- متنبّی.

بخش سوّم: آمار روایات فضائل اهل بیت (ع) در صحاح سته

اشاره

ص: ۲۲۹

آمار روایات فضائل اهل بیت(ع) در صحاح

اشاره

در این بخش - به یاری پروردگار - به آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح و ذکر متن آنها می پردازیم.

پیش از ورود، باید گفت که ذکر این روایات در کتاب های ششگانه از نظر مکانی به دو گونه است؛ گاهی این روایات در جای ویژه ی روایات فضائل آمده و گاه در جاهای دیگر و به مناسبت های گوناگون، که به هر دوی آنها پرداخته خواهد شد؛ هرچند که آمار این احادیث در کتاب های فضائل پراهمیت تر است؛ چرا که خواننده ی این کتاب ها بیشتر برای پی بردن به روایات فضائل، به این بخش ها روی می آورد؛ و شایسته است که نویسنده ی کتاب هر آنچه از روایات را که درفضائل است در اینگونه بخش ها یادآور شود.

دیگر اینکه در آوردن متن روایات فضائل، از ذکر بعضی از اسناد خودداری می کنیم؛ چرا که در این بخش آوردن آن سودی ندارد.

همانند بخش نخست، به ترتیب: بخاری، مسلم، ابن ماجه، ابن داود، ترمذی و نسائی پیش خواهیم رفت.

ص: ۲۳۱

۱- صحیح بخاری (م ۲۵۶ ه-.ق)

اشاره

محمد بن اسماعیل در صحیح خود([(۱)])،

کتاب هایی را به بیان فضل و فضائل و برخی موضوعات دیگر اختصاص داده که به شرح زیر است:

۱- کتاب فضل الصلاهْ فی مسجد مکّة والمدینة.

۲- کتاب فضائل المدینهْ.

۳- کتاب فضل لیلهْ القدر.

۴- کتاب الهبهْ وفضلها والتحریض علیها.

۵- کتاب المناقب.

۶- کتاب فضائل أصحاب النبی|.

۷- کتاب مناقب الأنصار.

۸- کتاب فضائل القرآن.

الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب(ع):

در صحیح بخاری، در «کتاب فضائل اصحاب النبی|»، بخشی را با این عنوان می بینیم: «بابُ مناقب علی بن أبی طالب القُرشیّ الهاشمیّ أبی الحسن رضی الله عنه».

در زیر این عنوان ۹ روایت آمده است که دو روایت بی سند است:

۱- وقال النبی| لعلیّ: «أنت منی وأنا منک».

۱- موسوعه الحدیث الشریف؛ الکتب السّتهْ؛ صحیح البخاری دار السلام للنشر والتوزیع، الریاض، ۱۴۲۰ه-.ق.

۲- وقال عمرُ: توفّی رسول الله | وهو عنه راضٍ((۱)).

دو روایت دیگر از این روایات تکراری است که هر دو، روایتِ فتح خیبر است که پیامبر | فرمودند:

۳۷۰۱- «... لأعطینّ الرّایه غدا رجلاً یفتح الله علی یدیه...»

۳۷۰۲- «... لأعطینّ الرّایه أو لیأخذنّ الرّایه غدا رجل یحبّه الله و رسوله - أو قال: یحبّ الله ورسوله - یفتح الله علی یدیه...»((۲)).

البته روایت دوم، فضیلت بیشتری را شامل می شود.

یکی از این روایات نُه گانه چنین است:

۳۷۰۶- «... قال النبیّ | لعلیّ: «أما ترضی أن تکون منّی بمنزله هارون من موسی»؟((۳)).

با دقت در این روایات نُه گانه، می توان گفت که بخاری تنها ۲ روایت از روایات فضائل علی× را آورده؛ و اگر روایت بی سند «أنت منی و أنا منک» را نیز به شمار آوریم، تعداد این روایات به ۳ خواهد رسید((۴)).

یادآوری می شود که روایت «أنت منی وأنا منک» به شماره ی حدیث ۲۶۹۹ در

ص: ۲۳۳

۱- همان؛ ص۳۰۲.

۲- همان (این روایت در جاهای گوناگون صحیح بخاری آمده است).

۳- همان.

۴- در بخش آینده به دلیل این سخن خواهیم پرداخت.

«کتاب الصلح»، باب «کیف یُکب: هـذا ما صالح فلان بن فلان ...»، نیز، همراه با سـند آمده؛ که البته این گزاره، بخشـی از این روایت است([(۱)]).

یـک روایت نیز درباره سوره برائت و تأذین علی× در صـحیح بخاری دیـده می شود؛ که البته در جاهای گوناگونی از صـحیح آمده است([(۲)])،([(۳)]).

روایت «أنت منی بمنزله»، در «الکتـاب المغـازی»؛ بـاب «غزوهْ تبوک ...» تکرار شـده که البته «... إلاّ أنّه لیس نبیٌّ بعـدی» را نیز دارد([(۴)]).

شماره ۴۴۱۶.

یـک روایت نیز در «کتـاب الأـذان» بـاب «إتمـام التکّبیر فی الرکوع»، دیـده می شود که می توان آن را از فضائـل امیر المؤمنین علی× دانست([(۵)]).

همچنین در «کتاب التفسـیر»، سوره بقره، «باب قوله ما ننسخ من آیهْ أو ننسـها نأت بخیر منها أو مثلها»، روایتی، به شماره ۴۴۸۱، آمده است که بخشی از آن را می توان از

فضائل امام علی× دانست:

«... قال عمر: أقرؤنا أبیّ وأقضانا عَلیّ ...»([(۶)]).

۱- ص۲۱۴.

۲- ص۳۸۵.

۳- برای نمونه نگاه کنید به «کتاب الصلاه»، باب «ما یستُرُ من العورهْ» شماره ۳۶۹.

۴- ص ۳۶۱.

۵- قال ابن عباس عن النبی| وفیه مالک بن الحویرث حـدثنا إسـحاق الواسـطی قال حدثنا خالد عن الجریری عن أبی العلاء عن مطرف عن عمران بن حصـین قال صـلی مع علی رضـی الله عنه بالبصـره فقال ذکرنا هذا الرجل صـلاه کنا نصلیها مع رسول الله| فـذکر أنه کـان یکـبر کلمـا رفع وکلمـا وضع. (محقق) - ص۶۲ و نســخه چـاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه-.ق، ج۱، ص۱۹۰، (روایت دیگری نیز مانند آن در همین صفحه هست).

۶- ص۳۶۷.

روایت ۴۲۵۱ نیز بیانگر یکی دیگر از فضائل علی× است؛ (کتاب المغازی؛ باب عمرهْ القضاء)((۱)).

در همان «کتاب التفسیر»، در تفسیر سوره ی حج، روایت شماره ۴۷۴۴، دو روایت از فضائل امام× دیده می شود:

«... هم الذین بارزوا یوم بدر: عَلیٌّ وحمزه وعبیده... أنا اوّل من یجثو بین یدی الرّحمن للخصومیه یوم القیامه...»((۲)).

روایت شماره ۴۴۱ از «کتاب الصلاهْ؛ باب

نوم الرجال فی المسجد»((۳))؛

روایت شماره ۶۲۰۴ از «کتاب الأدب؛ باب التکنّی بأبی تراب وإن کانت له کنیهْ أخری»((۴))؛

روایت شماره ۶۲۸۰ از «کتاب الاستئذان؛ باب القائلهْ فی المسجد»؛((۵))

روایت شماره ۲۹۴۲ از «کتاب الجهاد؛ باب دعاء النبی| إلی الاسلام والنبوهْ»؛((۶)) در همان کتاب، «باب فضل من أسلم علی یدیه رجلٌ» حدیث شماره ۳۰۰۹((۷)):

ص: ۲۳۵

۱- ص۳۴۸.

۲- همان؛ ص۳۹۹.

۳- همان؛ ص۳۷.

۴- همان؛ ص۵۲۲.

۵- همان؛ ص۵۲۹.

۶- همان؛ ص۲۳۷.

۷- حدثنا قتیبه بن سعید حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله ابن عبد القاری عن أبی حازم قال أخبرنی سهل رضی الله عنه قال قال النبی| یوم خیبر لأعطین الرایه غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله فبات الناس لیلتهم أیهم یعطی فغدوا کلهم یرجوه فقال أین علی فقیل یشتکی عینیه فبصق فی عینیه ودعا له فبرأ کان لم یکن به وجع فأعطاه الرایه فقال أقاتلهم حتی یکونوا مثلنا فقال انفذ علی رسلک حتی تنزل بساحتهم ثم ادعهم إلی الاسلام وأخبرهم بما یجب علیهم فوالله لان یهدی الله بک رجل خیر لک من أن تکون لک حمر النعم. همان؛ ص۲۴۲، و در نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه-.ق، ج۴، ص۲۰. (محقق)

روایات ۴۲۰۹ و ۴۲۱۰ از «کتاب المغازی؛ باب غزوهْ خیبر»؛((۱))

ب – فضائل حضرت فاطمه [زهرا(ع)] دختر پیامبراعظم(ص):

در کتاب «فضائل أصحاب النبی |»، باب «مناقب قرابهْ رسول الله | و منقبهْ فاطمهْ÷ بنت النبیّ |»؛ شش روایت آمده است.

یکی از آنها بی سند است: «وقال النبیّ |: فاطمه سیده نساء اهل الجنه»((۲)).

۱- حدثنا عبد الله بن مسلمه حدثنا حاتم عن یزید ابن أبی عبید عن سلمه رضی الله عنه قال کان علی رضی الله عنه تخلف عن النبی | فی خیبر وکان رمدا فقال انا أتخلف عن النبی | فلحق به فلما بتنا اللیله التی فتحت قال لأعطین الرایه غدا أو لیأخذن الرایه غدا رجل یحبه الله ورسوله یفتح علیه فنحن نرجوها فقیل هذا علی فأعطاه ففتح علیه. – حدثنا قتیبه بن سعید حدثنا یعقوب بن عبد الرحمن عن أبی حازم قال أخبرنی سهل بن سعد رضی الله عنه ان رسول الله | قال یوم خیبر لأعطین هذه الرایه غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله قال فبات الناس یدوکون لیلتهم أیهم یعطاها فلما أصبح الناس غدوا علی رسول الله | کلهم یرجو ان یعطاها فقال أین علی بن أبی طالب فقیل هو یا رسول الله یشتکی عینیه قال فأرسلوا إلیه فأتی به فبصق رسول الله صلی علیه وسلم فی عینیه ودعا له فبرأ حتی کأن لم یکن به وجع فأعطاه الرایه فقال علی یا رسول الله أقاتلهم حتی یکونوا مثلنا فقال علیه الصلاه والسلام انفذ علی رسلک حتی تنزل بساحتهم ثم ادعهم إلی الاسلام وأخبرهم بما یجب علیهم من حق الله فیه فوالله لان یهدی الله بک رجلا واحدا خیر لک من أن یکون لک حمر النعم. (محقق) همان؛ ص۳۴۵، و در نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه‍.ق، ج۵، صص ۷۷- ۷۶.

۲- همان؛ ص۳۰۳.

یعنی فاطمه سرور زنان بهشت است. از جمله ی آنها این روایت است:

«... أنّ رسول الله | قال: فاطمه بضعه منّی، فمن أغضبها أغضبنی».((۱))

یعنی، فاطمه پاره تن من است؛ پس هر آنکس که او را خشمگین کند مرا خشمگین کرده است. (۳۷۱۴)

در واقع در صحیح بخاری بیش از ۴ روایت در فضایل فاطمه÷، در این بخش نیامده. البته در بابی دیگر به نام «باب مناقب فاطمهْ÷»، دو روایت دیگر آمده است که یکی همان حدیث: «فاطمه سیّده نساء أهل الجنه» است((۲)) و دیگری روایت «فاطمه بضعه منی فمن أغضبها أغضبنی»، که با همان اسناد ذکر شده است.((۳))

یک روایت نیز در «کتاب النکاح»، باب «ذبّ الرّجل عن ابنة ...»، آمده است که بخشی از آن از فضایل حضرت فاطمه÷ است: «... فإنّما بضعه منی، یُریبنی ما أرابها، و یؤذینی ما آذاها»((۴)) این روایت در دیگر بخش های صحیح بخاری نیز آمده است.

همچنین یک روایت در «کتاب المناقب»، باب «علامات النبوّهْ فی الاسلام»،

ص: ۲۳۷

۱- همان.

۲-) که باز بی سند آمده؛ ص۳۰۶.

۳- ص۳۰۶.

۴- ص۴۵۲.

حدیث ۳۶۲۴ آمده است:

«...أما ترضین أن تکونی سیده نساء أهل الجنه أو نساء المؤمنین؟...»((۱)).

این روایت در جاهای دیگر صحیح بخاری نیز آمده است؛ از جمله در «کتاب الأستئذان»، باب «من ناجی بین یدی الناس ولم یُخبر بسرّ صاحبه فإذا مات أخبر به»؛ در حدیث شماره ۶۲۸۶ آمده است:

«... یا فاطمه ألا ترضین أن تکونی سیده نساء المؤمنات أو سیّده نساء هذه الأُمّه؟»((۲)).

روایت شماره ۳۱۱۳ از «کتاب فرض الخمس؛ باب الدلیل علی أنّ الخمس لنوائب رسول الله | والمساکین» را نیز می توان در شمار فضائل فاطمه÷ دانست.((۳))

روایت شماره ۵۳۶۱، «کتاب النفقات؛ باب عمل المرأهْ فی بیت زوجها»؛((۴))

روایت شماره ۶۳۱۸، «کتاب الدعوات؛ باب التکبیر والتسبیح عند المنام»؛((۵))

روایت شماره ۳۱۱۰ از «کتاب الخمس؛ باب ما ذُکر من درع النبی |...»؛

۱- ص ۲۹۵.

۲- ص ۵۳۰.

۳- ص ۲۵۱.

۴- ص ۴۶۳.

۵- ص ۵۳۲.

«...إنّ فاطمه منّی...»((۱))

روایت شماره ۳۷۲۹ از «کتاب فضائل أصحاب النّبی|؛ [باب] ذکر أصهار النبی| منهم أبو العاص بن الرَّبیع»؛

«...إنّ فاطمه بضعه منّی وإنی أکره أن یسوءها...»((۲))

ج – فضائل امام حسن و امام حسین(ع):

در «باب مناقب الحسن والحسین» (رضی الله عنه)، نُه روایت به چشم می خورد؛ که می توان ۵ روایت را از فضائل آنها دانست؛ دو روایت در فضیلت امام حسن×، و سه روایت هم در فضیلت امام حسن و هم امام حسین' ذکر شده است.((۳))

ص: ۲۳۹

۱- ص ۲۵۰.

۲- ص ۳۰۴.

۳- قال نافع بن جبیر عن أبی هریره عانق النبی| الحسن حدثنا صدقه حدثنا ابن عیینه حدثنا أبو موسی عن الحسن سمع أبا بکره سمعت النبی| علی المنبر والحسن إلی جنبه ینظر إلی الناس مره والیه مره ویقول ابنی هذا سید ولعل الله ان یصلح به بین فئتین من المسلمین. – حدثنا مسدد حدثنا المعتمر قال سمعت أبی قال حدثنا أبو عثمان عن أسامه بن زید رضی عنهما عن النبی| انه کان یأخذه والحسن ویقول اللهم إنی أحبهما فأحبهما أو کما. – قال حدثنی محمد بن الحسین بن إبراهیم قال حدثنی حسین بن محمد حدثنا جریر عن محمد عن أنس بن مالک رضی الله عنه أتی عبید الله بن زیاد برأس الحسین بن علی فجعل فی طست فجعل ینکت وقال فی حسنه شیئا فقال أنس کان أشبههم برسول الله| وکان مخضوبا بالوسمه. – حدثنا حجاج ابن المنهال حدثنا شعبه قال أخبرنی عدی قال سمعت البراء رضی الله عنه قال رأیت النبی| والحسن بن علی علی عاتقه یقول اللهم إنی أحبه فأحبه. – حدثنا عبدان أخبرنا عبد الله قال أخبرنی عمر بن سعید بن أبی حسین عن ابن أبی ملیکه عن عقبه بن الحرث قال رأیت أبا بکر وحمل الحسن وهو یقول بأبی شبیه بالنبی لیس شبیه بعلی وعلی یضحک. – حدثنا یحیی ابن معین وصدقه قالا أخبرنا محمد بن جعفر عن شعبه عن واقد بن محمد عن أبیه عن ابن عمر قال قال أبوبکر ارقبوا محمدا| فی أهل بیته. – حدثنا إبراهیم بن موسی أخبرنا هشام بن یوسف عن معمر عن الزهری عن أنس وقال عبد الرزاق أخبرنا معمر عن الزهری أخبرنی أنس قال لم یکن أحد أشبه بالنبی| من الحسن بن علی. (محقق) – صحیح البخاری، البخاری، نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ه-.ق، ج۴، صص ۲۱۶ -۲۱۷.

۳۷۵۳- حدثنا محمد بن بشار حدثنا غندر شعبه عن محمد بن أبی یعقوب سمعت ابن أبی نعم سمعت عبد الله بن عمر وسأله عن المحرم قال شعبه احسبه یقتل الذباب فقال أهل العراق یسألون عن الذباب وقد قتلوا ابن ابنه رسول الله صلی الله علیه وسلم وقال النبی صلی الله علیه وسلم هما ریحانتای من الدنیا.((۱))

گویا این سخن را عبدالله بن عمر در پاسخ کسی از اهل عراق که از او درباره کفاره کشتن مگسی در حال احرام پرسش کرده، بر زبان آورده باشد.

این روایت در «کتاب الأدب»، باب «رحمة الولد و تقبیله ومعانقته»، شماره ۵۹۹۴ آمده است((۲)).

در همین کتاب، باب «وضع الصّبی علی افخذ»، یک روایت به شماره ۶۰۰۳ آمده که فضیلتی برای امام حسن× است((۳)).

در «کتاب أحادیث الأنبیاء» نیز، یک روایت به چشم می خورد که می توان آن

۱- همان؛ ص۳۰۵.

۲-) ص۵۰۸.

۳- همان.

را از فضائل امام حسن و حسین ' شمرد.

۳۳۷۱- «کان النبی | یُعوّذ الحسن والحسین ویقول: «إنّ

أباکما((۱)) کان یُعوّذ إسماعیل وإسحاق، أعوذ بکلمات الله التّامّه، من کلّ شیطان وهامّه ومن کلّ عین لامّه»((۲))

در «کتاب فضائل أصحاب النّبی |؛ [باب] ذکر اُسامهْ بن زید» روایات شماره ۳۷۳۵ و ۳۵۴۴ در فضیلت امام حسن× به چشم می خورد.((۳))

در «کتاب الفتن»؛ باب قول النّبی | للحسن بن علی×:

«إنّ ابنی هذا سیّد ولعلّ الله أن یُصلح به بین فئتین من المسلمین».

روایت شماره ۷۱۰۹ بیانگر فضیلت امام حسن× است.((۴))

روایت شماره ۲۱۲۲ از «کتاب البیوع؛ باب ما ذُکر فی الاسواق»؛ درباره امام حسن× است.((۵))

روایت شماره ۵۸۸۴ از «کتاب اللباس؛ باب السّخاب للصبیان»؛ درباره امام حسن× است.((۶))

ص: ۲۴۱

۱- گویا ابراهیم× مراد است.

۲- ص۲۷۴.

۳-) ص۳۰۴.

۴- ص۵۹۳.

۵- ص۱۶۶.

۶- حدثنی إسحاق بن إبراهیم الحنظلی أخبرنا یحیی بن آدم حدثنا ورقاء بن عمر عن عبیدبن أبی یزید عن نافع بن جبیر عن أبی هریره رضی الله عنه قال کنت مع رسول الله | فی سوق من أسواق المدینه فانصرف فانصرفت فقال أین لکع ثلاثا ادع الحسن ابن علی فقام الحسن بن علی یمشی وفی عنقه السخاب فقال النبی | بیده هکذا فقال الحسن بیده هکذا فالتزمه فقال اللهم إنی أحبه وأحب من یحبه قال أبو هریره فما کان أحد أحب إلی من الحسن بن علی بعدما قال رسول الله | ما قال. (محقق) ص۵۰۱، و در نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه-.ق، ج۷، ص۵۵.

روایت شماره ۵۹۹۷ از «کتاب الأدب؛ باب رحمهْ الولد و ...»؛ درباره امام حسن و امام حسین ؑ است.((۱))

د – فضائل اهل بیت(ع):

بخاری در «کتاب الدعوات»، باب الصّلاهْ علی النبیّ | دو روایت آورده که آنها را می توان یک روایت در فضیلت اهل بیت علیهم السلام دانست. روایات شماره ۶۳۵۷ و ۶۳۵۸؛

- اللهم صلّ علی محمد وعلی آل محمد، کما صلّیت علی آل ابراهیم إنّک حمید مجید. اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد، کما بارکت علی آل إبراهیم إنّک حمید مجید.((۲))

این روایت در تفسیر آیه ۵۶ سوره احزاب در کتاب التفسیر نیز آمده است.

ص: ۲۴۲

۱- حدثنا موسی بن إسماعیل حدثنا مهدی حدثنا ابن أبی یعقوب عن ابن أبی نعم قال کنت شاهدا لابن عمر وسأله رجل عن دم البعوض فقال ممن أنت فقال من أهل العراق قال انظروا إلی هذا یسألنی عن دم البعوض وقد قتلوا ابن النبی | وسمعت النبی | یقول هما ریحانتای من الدنیا. (محقق) ص۵۰۸ و در نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه-.ق، ج۷، ص۷۴.
۲- همان؛ ص۵۳۴.

همچنین در «کتاب أحادیث الأنبیاء»، حدیث شماره ۳۳۷۰، این روایت آمده است:

- «فقال سألنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقلنا یا رسول کیف الصلاه علیکم أهل البیت فان الله قد علمنا کیف نسلم قال قولوا اللهم صلی علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم وعلی آل إبراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی إبراهیم وآل إبراهیم انک حمید مجید»((۱)).

در «کتاب الزکاةْ»، باب «أخذ صدقةْ التمر عند صِرام النّخل وهل یُترک الصّبی فیمسُّ تمر الصدقةْ»، روایتی ذکر شده که آن را هم می توان از فضائل آل البیت علیهم السلام و هم از فضائل امام حسن و امام حسین علیهم السلام دانست: «... أما علمت أنّ آل محمّد لایأکلون الصدقه؟»((۲)). به روایت ۱۴۹۱ و ۳۰۷۲ نیز نگاه کنید.((۳))

در دو روایت ۳۷۱۳((۴)) و ۳۷۵۱((۵))،

که هر دو یکی است نیز دیده می شود:

- «... قال ابوبکر: ارقبوا محمدا | فی أهل بیته».

ص: ۲۴۳

۱- ص۲۷۴، و در نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه-.ق، ج۴، صص ۱۱۹- ۱۱۸.

۲-) ص۱۱۷.

۳- کتاب الجهاد، بابُ من تکلّم بالفارسیةْ والرّطانه، ص۲۴۷.

۴- ص۳۰۳.

۵- ص۳۰۵.

ه – فضائل حضرت مهدی:

در حدیث شماره ۳۴۴۹ از «کتاب أحادیث الأنبیاء؛ [باب] نزول عیسی بن مریم÷» روایتی بدین مضمون آمده است:

«کیف أنتم إذا نزل ابنُ مریم فیکم وإمامکم منکم؟»((۱)).

و – فضائل علی بن الحسین(ع):

روایت شماره ۲۵۱۷ در «[کتاب العتق]؛

[بابٌ]: فی العتق وفضله»، در فضیلت ایشان است:

– «... سعید بن مرجانه صاحب علیّ بن الحسین قال: قال لی أبوهریره. قال النبیّ|: «أیما رجل أعتق امرءا مُسلما استنقذ الله بکل عضو منه عضوا من النار». قال سعید بن مرجانه: فانطلقت به إلی علیّ بن الحسین فعمد علی بن الحسین رضی الله عنه إلی عبد له قد أعطاه به عبدالله بن جعفر عشره آلاف درهم، أو ألف دینار أعتقه»((۲))

۲– صحیح مسلم (م ۲۶۱ ه–.ق)

اشاره

سه کتاب در آن با موضوع فضائل نگاشته شده است:

۱– کتاب فضائل القرآن وما یتعلق به.

ص: ۲۴۴

۱– ص ۲۸۲.

۲– ص ۱۹۸.

۲- کتاب الفضائل.

۳- کتاب فضائل الصحابهْ.

الف – فضائل علی بن ابی طالب(ع):

در کتاب «فضائل الصحابة»، در بخش «باب من فضائل علیّ بن أبی طالب رضی الله عنه»، ده روایت آمده است. با دقت در این روایات و با توجه به حدیث های تکراری می توان گفت در حقیقت سه روایت در فضیلت امام× ذکر شده است؛

۶۲۱۷- «... قال رسول الله | لعلیّ: أنت منّی بمنزله هارون من موسی، إلاّ أنّه لانبیّ بعدی»((۱)).

روایت شماره ۷۵۶۲ نیز در فضائل امام× است.((۲))

در «مکاتب الایمان»، «باب الدلیل علی أن حبّ الأنصار و علیّ رضی الله عنه من الایمان و علاماته وبغضهم من علامات النفاق»، روایت شماره ۲۴۰ می گوید:

«قال علی: والذی فلق الحبّه وبَرَأالنسمه إنّه لعهد النّبی

۱- الکتب الستهْ؛ صحیح مسلم؛ ص۱۱۰۱.

۲- «حدثنا عمرو بن زراره حدثنا هشیم عن أبی هاشم عن أبی مجلز عن قیس بن عباد قال سمعت أبا ذر یقسم قسما ان هذان خصمان اختصموا فی ربهم انها نزلت فی الذین برزوا یوم بدر حمزه وعلی و...». - «حدثنا أبو بکر بن أبی شیبه حدثنا وکیع و حدثنی محمد بن المثنی حدثنا عبد الرحمن جمیعا عن سفیان عن أبی هاشم عن أبی مجلز عن قیس بن عباد قال سمعت أبا ذر یقسم لنزلت هذان خصمان بمثل حدیث هشیم». (محقق) همان؛ ص۱۲۰۲ (کتاب التفسیر؛ بابٌ فی قوله تعالی: هذان خصمان اختصموا فی ربهم)، و نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ج۸ صص ۲۴۶- ۲۴۵.

[الأمی]| إلی: أن لایحبنی إلاّ مؤمن ولایبغضنی إلاّ منافق»((۱))

همچنین دو روایت در «کتاب الطهارهْ، باب التوقیت فی المسح علی الخفین» به شماره های ۶۳۹ و ۶۴۱ به چشم می خورد که می توان این دو روایت را فضیلتی برای امام× دانست:

۶۳۹- «... أتیتُ عائشه أسأُلها

عن المسح علی الخفین، فقالت: علیک بابن أبی طالب فَسَلْهُ، فإنه کان یُسافرمع رسول الله| ...».

۶۴۱- «... سألت عائشه عن المسح علی الخفین، فقالت: إیت علیّا فإنّه اعلَمُ بذلک منی ...»((۲)).

روایت شماره ۴۶۷۸ که روایتی بسیار طولانی است. در بخش پایانی این روایت آمده است:

«... ثم أرسلنی إلی عَلیّ، وهو أرمدُ، فقال: لأعطینّ الرایه رجلاً یحبّ الله تعالی ورسولَه| أو یحبّه الله ورسوله» قال: فأتیت علیا فجئت به أقوده و هو أرمد، حتّی أتیت به رسول الله| فبسق فی عینیه فبرأ وأعطاه الرّایه، وخرج مرحبٌ فقال:

۱- همان، ص۶۹۲.

۲- همان، ص۷۲۵.

قد علمت خیبرُ أنّی مرحبٌ شاکی السّلاح بطل مجرّب

إذا المروب أقبلت تلهّبُ

فقال علیّ:

أنا الذی سمّتنی أمی حیدره کلیث غابات کریه المنظره

أو فیهمُ بالصّاع کیل السندره

قال: فضرب رأس مرحب فقتله، ثم کان الفتح علی یدیه». (کتاب الجهاد؛ باب غزوه خیبر)((۱)).

ب – فضائل حضرت فاطمه زهرا(س) دختر پیامبر اکرم(ص):

در «بابُ من فضائل فاطمهْ بنت النبیّ رضی الله عنه»، هفت روایت به چشم می خورد که در واقع سه روایت بیشتر در فضائل آن حضرت نیست؛ که روایت شماره ۶۳۱۴ از آن جمله است؛

«... یا فاطمه! اما ترضی أن تکونی سیّده نساء المؤمنین، أو سیده نساء هذه الامّه ...»((۲)).

روایت شماره ۶۹۱۵ و ۶۹۱۸ را نیز می توان یک روایت به شمار آورد: که در «کتاب الـذکر والدعاء؛ باب التسبیح أول النّهار وعند النوم»، و درباره دستور

۱- همان، ص ۱۰۰۰.

۲- همان، ص۱۱۰۸.

تسبیحات به حضرت زهرا÷ است تکرار شده است([(۱)](#footnote-1)).

ج–فضائل امام حسن وامام حسین (ع)

در «بابُ من فضائل الحسن و الحسین رضی الله عنه»، پنج روایت آمده است؛ که در واقع تنها یک روایت آن، در فضیلت امام حسن× است([(۲)](#footnote-2)).

و یک روایت دیگر را نیز می توان ازفضائل هر دو امام دانست.([(۳)](#footnote-3))

۱- همان؛ ص ۱۱۵۱.

۲- «حدثنی أحمد بن حنبل حدثنا سفیان بن عیینه حدثنی عبید الله بن أبی یزید عن نافع بن جبیر عن أبی هریره عن النبی| أنه قال لحسن اللهم إنی أحبه فأحبه واحبب من یحبه». - «حدثنا ابن أبی عمر حدثنا سفیان عن عبید الله بن أبی یزید عن نافع بن جبیر بن مطعم عن أبی هریره قال خرجت مع رسول الله| فی طائفه من النهار لا یکلمنی ولا أکلمه حتی جاء سوق بنی قینقاع ثم انصرف حتی اتی خباء فاطمه فقال أثم لکع أثم لکع یعنی حسنا فظننا انه إنما تحبسه أمه لان تغسله وتلبسه سخابا فلم یلبث ان جاء یسعی حتی اعتنق کل واحد منهما صاحبه فقال رسول الله| اللهم إنی أحبه فأحبه واحبب من یحبه». - «حدثنا عبید الله بن معاذ حدثنا أبی حدثنا شعبه عن عدی وهو ابن ثابت حدثنا البراء بن عازب قال رأیت الحسن بن علی علی عاتق النبی| وهو یقول اللهم إنی أحبه فأحبه» - «حدثنا محمد بن بشار وأبو بکر بن نافع قال ابن نافع حدثنا غندر حدثنا شعبه عن عدی وهو ابن ثابت عن البراء قال رأیت رسول الله| واضعا الحسن بن علی علی عاتقه وهو یقول اللهم إنی أحبه فأحبه». - «حدثنی عبد الله بن الرومی الیمامی وعباس بن عبد العظیم العنبری قالا حدثنا النضر بن محمد حدثنا عکرمه وهو ابن عمار حدثنا ایاس عن أبیه قال لقد قدت بنبی الله| والحسن والحسین بغلته الشهباء حتی أدخلتهم حجره النبی| هذا قدامه وهذا خلفه». صحیح مسلم، چاپ بیروت، دارالکفر، ج۷، صص ۱۳۰– ۱۲۹. (محقق)، همان، ص۱۱۰۴.

۳- حدثنا عبید الله بن معاذ العنبری حدثنا أبی حدثنا شعبه عن محمد وهو ابن زیاد سمع أبا هریره یقول اخذ الحسن بن علی تمره من تمر الصدقه فجعلها فی فیه فقال رسول الله صلی علیه وسلم کخ کخ ارم بها اما علمت انا لا نأکل الصدقه. (محقق). صحیح مسلم، نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ج۳، ص۱۱۷.

د – مناقب اهل بیت(ع):

البته نبایـد نکته ای را فراموش کرد و آن اینکه مسـلم پس از بیان روایت پایانی در این باب، حدیث کساء را تحت عنوان «باب فضائل أهل بیت النبیّ|» آورده است.((۱))

با توجه به اینکه مسـلم این عنوان را در کتابش نیاورده و پس از او دیگران کتاب اورا باب بنـدی کرده انـد، می توان گفت: او این روایت را به عنوان فضائل امام حسن و امام

حسین‘ نیز آورده است.((۲))

یک روایت دیگر به شـماره ۲۴۷۳ به چشم می خورد که می توان آن را فضـیلتی برای اهـل بیت علیهم السـلام به شـمار آورد.((۳))

دو روایت دیگر به شـماره های ۲۴۸۱ و۲۴۸۲ در کتـاب الزکاة دیـده می شود که می توان آن دو را یک روایت و در فضـیلت اهل بیت علیهم السلام دانست:

«... إنّ هذه الصدقات إنما هی أوساخ الناس و إنها لاتملّ

ص: ۲۴۹

۱- حدثنا أبوبکر بن أبی شیبه ومحمد بن عبد الله بن نمیر و اللفظ لأبی بکر قالا حدثنا محمد بن بشر عن زکریاء عن مصعب بن شیبه عن صـفیه بنت شبیه قالت قالت عائشه خرج النبی صـلی علیه وسـلم غداه وعلیه مرط مرحل من شـعر اسود فجاء الحسن بن علی فـادخله ثم جـاء الحسـین فـدخل معه ثم جـاءت فـاطمه فأدخلهـا ثم جـاء علی فادخله ثم قال {إنما یریـد الله لیـذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا} همان، نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ج۷- ص ۱۳۰. (محقق)

۲- همان.

۳- همان، ص۸۴۸؛ (باب تحریم الزکاة علی رسول الله صلی الله علیه و آله و علی آله وهم بنو هاشم و بنو المطلب دون غیرهم).

لمحمّدٍ ولا لآل محمد...»([(۱)](#))

مسلم در قسمت بیان فضائل امیرالمؤمنین× «حدیث ثقلین» را آورده است که در حقیقت روایت شماره ۶۲۲۵ از فضائل اهل بیت علیهم السلام به شمار می آید:

«... أمّا بعدُ، ألا ـ أيّها الناس! فانّما أنا بشرٌ يوشيكُ أن يأتى رسول ربّى فأُجيبَ، وأنا تاركٌ فيكم ثقلين: اوّلهما كتاب الله، فيه الهُدى والنّور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به، فحثّ على كتاب الله و رغّب فيه، ثم قال: وأهل بيتى، أُذكّركم الله فى أهل بيتى، أذكرّكم الله فى أهل بيتى، أذكركم الله فى أهل بيتى ...»([(۲)](#))

همچنین در، «کتاب الصلاة، باب الصلاةْ على النّبى بعد التشهد»، سه روایت آمده که می توان هر سه را روایتی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام به شمار می آورد([(۳)](#)).

۹۰۷- «... قولوا: اللهم! صلّ على محمدٍ وعلى آل محمد...»

روایت شماره ۵۹۳ نیز در فضائل اهل بیت علیهم السلام است:

- «... إنّ الله عز وجل اصطفى كنانه من ولد إسماعيل×، واصطفى قريشا من كنانه، واصطفى من

۱- همان، ص۸۴۹؛ (باب ترک الستعمال آل النبی علی الصدقهْ).

۲- همان، ص۱۱۰۲.

۳-) همان، ص۷۴۲.

قریش بنی هاشم، واصطفانی من بنی هاشم»([(۱)]).

ه – فضائل حضرت مهدی(ع):

در روایت شماره ۳۹۴ از «کتاب الایمان؛ باب نزول عیسی بن مریم ...»، آمده است:

– «... کیف أنتم إذا نزل فیکم ابنُ مریم فأمّکم منکم؟ ... عن أبی هریره: وإمامکم منکم ...».

روایت ۳۹۲ نیز همان گونه است:

– «... کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم وإمامکم منک؟»([(۲)])

و – فضائل حضرت علی بن الحسین(ع):

روایت شماره ۳۷۹۸ از «کتاب العتق؛ (باب فضل العتق)»؛ این روایت با اندکی تفاوت مانند روایت بخاری است که گذشت. ([(۳)])

ص: ۲۵۱

۱– همان، ص۱۰۸۱.

۲– همان؛ ص۷۰۴.

۳– همان؛ ص۹۳۹.

۳- سنن ابن ماجه (م ۲۷۶ ه-.ق)

الف - فضائل علی بن ابی طالب(ع):

او در سنن خود بابی را با این عنوان دارد: «بابٌ فی فضائل أصحاب رسول الله|». او در بخش «فضل علی بن أبی طالب رضی الله عنه»، هشت روایت آورده است. روایاتی را که او آورده بسیار ارزشمند است که در واقع بیانگر هفت فضیلت از فضائل آن امام است.((۱))

ص: ۲۵۲

۱- حدثنا علی بن محمد. ثنا وکیع، و أبو معاویه، و عبد الله بن نمیر، عن الأعمش، عن عدی بن ثابت، عن زربن حبیش، عن علی، قال: عهد إلی النبی الأمی| أنه لا یحبنی إلا مؤمن، ولا یبغضنی إلا منافق. ۱۱۵- حدثنا محمد بن بشار. ثنا محمد بن جعفر. ثنا شعبه، عن سعد بن إبراهیم، قال: سمعت إبراهیم بن سعدبن أبی وقاص، یحدث عن أبیه، عن النبی|، أنه قال لعلی ألا ترضی أن تکون منی بمنزله هارون من موسی؟ ۱۱۶- حدثنا علی بن محمد. ثنا أبو الحسین. أخبرنی حماد بن سلمه، عن علی ابن زید بن جدعان، عن عدی بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: أقبلنا مع رسول الله| فی حجته التی حج. فنزل فی بعض الطریق. فأمر الصلاه جامعه. فأخذ بید علی، فقال ألست أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟ قالوا: بلی. قال ألست أولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی. قال فهذا ولی من أنا مولاه. اللهم وال من والاه. اللهم عاد من عاداه. ۱۱۷- حدثنا عثمان بن أبی شیبه. ثنا وکیع. ثنا ابن أبی لیلی. ثنا الحکم، عن عبد الرحمن بن أبی لیلی، قال: کان أبو لیلی یسمر مع علی. فکان یلبس ثیاب الصیف فی الشتاء، وثیاب الشتاء فی الصیف. فقلنا: لو سألته. فقال: إن رسول الله| بعث إلی وأنا أرمد العین، یوم خیبر. قلت: یا رسول الله! إنی أرمد العین. فتفل فی عینی. ثم قال اللهم أذهب عنه الحر والبرد قال: فما وجدت حرا ولا بردا بعد یومئذ. وقال لأبعثن رجلا یحب الله ورسوله، ویحبه ورسوله، لیس بفرار فتشرف له الناس. فبعث إلی علی. فأعطاها إیاه. ۱۱۸ - حدثنا محمد بن موسی الواسطی. ثنا المعلی بن عبد الرحمن. ثنا ابن أبی ذئب، عن نافع، عن ابن عمر، قال: قال رسول الله| الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنه. وأبوهما خیر منهما. ۱۱۹- حدثنا أبو بکر بن أبی شیبه، وسوید بن سعید، وإسماعیل بن موسی، قالوا: ثنا شریک، عن أبی إسحاق، عن حبشی بن جناده، قال: سمعت رسول الله| یقول: علی منی وأنا منه. ولا یؤی عنی إلا علی. ۱۲۰- حدثنا محمد بن إسماعیل الرازی. ثنا عبید الله بن موسی. أنبأنا العلاء ابن صالح، عن المنهال، عن عباد بن عبدالله، قال: قال علی: أنا عبدالله، وأخو رسوله|. وأنا الصدیق الأکبر. لا یقولها بعدی إلا کذاب. صلیت قبل الناس لسبع سنین. فی الزوائد: هذا إسناد صحیح. رجاله ثقات. رواه الحاکم فی المستدرک عن المنهال. و قال: صحیح علی شرط الشیخین. این حدیث صحیح است ص۳۰، بیت الأفکار الدّولیّه. ۱۲۱- حدثنا علی بن محمد ثنا أبو معاویه ثنا موسی بن مسلم، عن ابن سابط، وهو عبد الرحمن، عن سعد بن أبی وقاص، قال: قدم معاویه فی بعض حجاته، فدخل علیه سعد، فذکروا علیا فنال منه. فغضب سعد، وقال: تقول هذا لرجل سمعت رسول الله| یقول من کنت مولاه فعلی مولاه وسمعته یقول أنت منی بمنزله هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی. وسمعته یقول لأعطین الرایه الیوم رجلا یحب الله ورسوله؟ (محقق) - الکتب الستهْ؛ سنن ابن ماجه، ص۲۴۸۴ - ۲۴۸۳ و دارالکفر ج۱، ص۴۵- ۴۲.

در بخش «فضل سلمان و أبی ذرّ و المقداد»، روایتی هست که در آن فضیلتی از امام×دیده می شود:

«... قال رسول الله |: إنّ الله در بخش «فضل سلمان و أبی ذرّ و المقداد»، روایتی هست که در آن فضیلتی از امام×دیده می شود:

«... قـال رسول الله |: إنّ الله أمرنی بحبّ أربعه وأخبرنی أنّه یحبّهم. قیـل: یا رسول الله من هُم؟ قال: علیٌّ منهم، یقول ذلک ثلاثا، وابوذرّ وسلمان ومقداد»((۱)).

روایتی در «کتاب الصلاهْ؛ باب الاشارهْ فی التشهد» نقل شده است که می توان آن را از فضائل امام× برشمرد:

«... عن أبی موسـی قال: صـلّی بنا علیٌ یوم الجمل؛ صـلاهً ذکرّنا صلاه رسول الله |. فإمّا أن نکون نسیناها وإمّا أن نکون ترکناها، فسلّم علی یمینه وعلی شماله».((۲))

ص: ۲۵۳

۱- الکتب الستهْ؛ سنن ابن ماجه؛ ص۲۴۸۶، ح ۱۴۹.

۲- همان؛ ص۲۵۳۱، ح ۹۱۷.

حدیث شماره ۵۵۲ نیز در فضیلت امام× است((۱)).

در «أبواب الأحکام؛ بابُ ذکر القضاهْ» نیزیک روایت در فضیلت آن امام همام به چشم می خورد:

«... عن علیّ قـال: بعثنی رسول الله | إلی الیمن. فقلت: یـا رسول الله تبعثنی وأنـا شـابّ أقضـی بینهم، ولا ـ أدری مـا القضـاء؟ قال، فضرب بیده فی صدری، ثم قال: «اللهم اهدِ قلبه وثبّت لسانه»، قال: فما شککتُ بعدُ فی قضاءٍ بین اثنین».((۲))

روایت شماره ۲۸۳۵ در «ابواب الجهاد؛ باب المبارزهْ والسلب»، نیز بیانگر فضیلت حضرت امیرالمؤمنین علی× است.((۳))

ب – فضائل حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین(ع):

ابن مـاجه، در باب فضائل یاران پیامبر، عنوانی را به دختر پیامبر | اختصاص نـداده؛ ولی زیر عنوان «فضل الحسن والحسـین ابنی علیّ بن أبی طالب رضی الله

ص: ۲۵۴

۱– همان؛ ص۲۵۰۹.

۲– همان؛ ص۲۶۱۵، ح ۲۳۱۰.

۳– حدثنا یحیی بن حکیم وحفص بن عمرو، قالا: ثنا عبد الرحمن ابن مهدی. ح وحدثنا محمدبن إسـماعیل. أنبأنا وکیع قالا: ثنا سفیان عن أبی هاشم الرمانی) قال أبو عبد الله: هو یحیی بن الأسود (عن أبی مجلز، عن قیس بن عباد، قال: سـمعت أبا ذر یقسم: لنزلت هذه الآیه فی هؤاء الرهط السـته یوم بدر) هذان خصـمان اختصموا فی ربهم (إلی قوله) إن الله یفعل ما یرید (فی حمزه بن عبد المطلب، وعلی بن أبی طالب، و... اختصـموا فی الحجج، یوم بدر. سـنن ابن ماجه، محمد بن یزید القزوینی، دارالفکر، ج۲، ص۹۴۶. (محقق) همان؛ ص۲۶۴۸.

عنه»

، چهار روایت آورده که یک روایت در فضیلت امام حسن×، یک روایت در فضیلت امام حسین×، یک روایت در فضیلت هر دوی ایشان و یک روایت در فضیلت حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام است.((۱))

این چهار روایت چنین است:

۱۴۲- حدثنا أحمد بن عبده. ثنا سفیان بن عیینه، عن

عبید الله بن أبی یزید، عن نافع بن جبیر، عن أبی هریره، أن النبی صلی علیه وسلم قال للحسن: «اللهم إنی أحبه. فأحبه وأحب من یحبه» قال وضمه إلی صدره.

۱۴۳- حدثنا علی بن محمد. ثنا وکیع، عن سفیان، عن داود بن أبی عوف أبی الجحاف، وکان مرضیا، عن أبی حازم، عن أبی هریره، قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: «من أحب الحسن والحسین فقد أحبنی، ومن أبغضهما فقد أبغضنی». فی الزوائد إسناده صحیح، رجاله ثقات.

۱۴۴- «... وقال: حسین منی وأنا من حسین، أحب الله من أحبّ حسینا، حسین سبط من الأسباط».

۱۴۵- ... قال رسول الله | لعلیّ وفاطمه والحسن والحسین: «أنا سلم لمن سالمتم وحرب لمن حاربتم».((۲))

۱- همان؛ صص ۲۴۸۵- ۲۴۸۶.

۲- همان؛ ص۲۴۸۶- نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ج۱- ص۵۱. (محقق)

دو روایت به شماره های ۱۹۹۸ و ۱۹۹۹ در بیان فضیلت حضرت فاطمه÷ است که هر دوی آنها را یک روایت می توان برشمرد.((۱))

همچنین در «أبواب ما جاء فی الجنائز؛ بابُ من جاء فی ذکر مرض رسول الله|»، شماره روایت ۱۶۲۱ از فضائل فاطمه÷ شمرده می شود:

«... ألا تَرْضَیْنَ أن تکونی سیّده نساء المؤمنین، أو نساء هذه الأمّه...».((۲))

این حدیث صحیح است.

در «أبواب الطّب؛ باب ما عوّذ به النبی| وما عوّذ به»، حدیث شماره ۳۵۲۵ را می توان یک روایت در فضائل امام حسن و امام حسین ‘ شمرد((۳)).

نیز در «کتاب اللباس؛ باب لبس الأحمر للرجال»، روایت شماره ۳۶۰۰ در فضائل آن دو بزرگوار است:

«... رأیت رسول الله| یخطب. فأقبل حسن و حسین. علیها قمیصان أحمران. یعثران ویقومان. منزل النبی|، فأخذهما فوضعهما فی حجره... ثم أخذ فی خطبته»((۴))

۱- همان؛ ص۲۵۹۶، «فإنما هی بضعه منی. یریبنی ما رابها، ویؤذینن ما آذاها»، نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ج۱، ص۶۴۴. (محقق)

۲- همان؛ ص۲۵۷۳.

۳- همان؛ ص۲۶۸۹.

۴- همان؛ ص۲۶۹۳.

روایت شماره ۱۹۱۱ «ابواب النکاح؛ باب الولیمهْ» را می توان بیانگر فضائل فاطمه÷ برشمرد:

«... فما رأینا عُرسا أحسن من عُرس فاطمه»((۱)).

روایت شماره ۳۹۲۳، «أبواب تعبیر الرؤایا؛ باب التعبیر الرؤیا»؛ در فضیلت هر دو امام یا هر یک از آن دو' است.((۲))

روایت شماره ۳۶۶۶ از «أبواب الأدب؛ باب بر الوالد والاحسان إلی البنات»، روایتی در فضیلت دو امام' است((۳)).

ج – فضائل اهل بیت(ع):

ابن ماجه در «کتاب الصلاهْ؛ باب الصلاهْ علی النبیّ|»، چهار روایت آورده که می توان آنها را در شمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام شمرد، که البته مضمون همه آنها با اندکی تفاوت، یکی است و یک روایت به شمار می آید؛ از جمله آنها روایت شماره ۹۰۶ است.

«... عن عبدالله بن مسعود قال: إذا صلّیتم علی رسول

ص: ۲۵۷

۱- همان؛ ص ۲۵۹۱.

۲- قال: قالت أم الفضل: یا رسول الله ! رأیت کأن فی بیتی عضوا من أعضائک. قال خیرا رأیت. تلد فاطمه غلاما فترضعیه فولدت حسینا أو حسنا. فأرضعته بلبن فثم. قالت: فجئت به إلی النبی|، فوضعته فی حجره فبال. فضربت کتفه. فقال النبی| أوجعت ابنی. رحمک الله! همان؛ ص ۲۷۱۱، و نسخه چاپ بیروت، دارالکفر، ج ۲، ص ۱۲۹۳. (محقق)

۳- همان؛ ص ۲۶۹۶.

الله| فأحسنوا الصلاه علیه، فإنکم لاتدرون لعل ذلک یُعرض علیه ... قالوا: اللهم اجعل صلاتک ورحمتک وبرکاتک علی سیّد المرسلین وإمام المتّقین وخاتم النبیّین، محمدٍ عبدک ورسولک، إمام الخیرِ وقائد الخیر ورسول الرّحمه، اللهم ابعثه مقاما محمودا یغبطه به الاوّلون والأخرون. أللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم وعلی آل إبراهیم إنک حمید مجید، أللهم بارک علی محمّد وعلی آل محمد کما بارکت علی إبراهیم وعلی آل إبراهیم

إنک حمید مجید»((۱)).

روایت شماره ۴۰۸۷ نیز در «کتاب الفتن» دیده می شود در «باب خروج المهدی» که در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است:

«... عن أنس بن مالک قال: سمعت رسول الله| یقول: نحن ولد عبدالمطلب ساده أهل الجنّه، أنا وحمزه وعلیّ وجعفر والحسن والحسین والمهدّی»((۲))؛

این روایت از فضائل هر یک از ایشان به شمار می رود.

روایت شماره ۱۴۰ نیز در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است:

«... وَالله لایدخلُ قلبَ رجلٍ الایمانُ حتی یُحبّهم((۳)) لله

۱- همان، ص ۲۵۳۰.

۲- ص ۲۷۲۵.

۳- یعنی اهل بیت علیهم السلام را.

ولِقرابتهم منّی»((۱))

حدیث شماره ۴۰۸۲ در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است:

«... بینما نحن عند رسول الله إذ أقبل فتیه من بنی هاشم، فلما رأهم النبیّ| اغرو رقت عیناه((۲)) وتغیّر لونه. قال: قلت: ما نزال نری فی وجهک شیئا نکرهه. فقال: إنا أهل بیتٍ اختار الله لنا الأخره علی الدنیا وإن اهل بیتی سیلقون بعدی بلاءً وتشریدا وتطریدا. حتی یأتی قومٌ من قبل المشرق معهم رایاتُ سود، فیسألون الخیر، فَلا یعطونه، فیقاتلون فینصرون، فیعطون ما سألوا، فلا یقبلونه حتّی یدفعهوها إلی رجل من أهل بیت، فیملأها قسطا کما مَلأوها جورا. فمن

أدرک ذلک منکم فلیأتهم ولو حبوا علی الثلج»((۳))

این روایت را می توان از فضائل حضرت مهدی× برشمرد.

روایت شماره ۲۷۷۹ نیز در فضائل اهل بیت علیهم السلام است که می توان آن را از فضائل حضرت مهدی× دانست. این روایت در «ابواب الجهاد؛ باب ذکر الدیلم وفضل قزوین» آمده:

«... لو لم یبق من الدنیا یومٌ لطوّله الله عزّ و جل حتی یملک

۱- سنن ابن ماجه، ص۲۴۸۵ دارالسلام.

۲- یعنی چشمانش اشک بار شد.

۳- همان، ص۲۷۲۵.

رجل من أهل بیتی، یملک [جبل] دیلم والقسطنطنیه»((۱)).

د – فضائل حضرت مهدی(ع):

روایات شماره ۴۰۸۲، ۴۰۸۳، ۴۰۸۴، ۴۰۸۵، ۴۰۸۶، ۴۰۸۷ و ۴۰۸۸ را می توان در فضیلت آن وجود نازنین دانست.((۲))

این روایت را از فضائل فاطمه÷ نیز می توان برشمرد.

ص: ۲۶۰

۱- همان؛ ص۲۶۴۴.

۲- همان، ص۲۷۲۵؛ ۴۰۸۳- حدثنا نصر بن علی الجهضمی. ثنا محمد بن مروان العقیلی. ثنا عماره بن أبی حفصه عن زید العمی، عن أبی صدیق الناجی، عن أبی سعید الخدری، أن النبی| قال یکون فی أمتی المهدی إن قصر، فسبع وإلا فتسع. فتنعم فیه أمتی نعمه لم ینعموا مثلها قط. تؤی أکلها ولا تدخر منهم شیئا والمال یومئذ کدوس فیقوم الرجل فیقول: یا مهدی ! أعطنی. فیقول: خذ. ۴۰۸۴ – حدثنا محمد بن یحیی وأحمد بن یوسف، قالا: ثنا عبد الرزاق عن سفیان الثوری، عن خالد الحذاء، عن أبی قلابه، عن أبی أسماء الرحبی، عن ثوبان، قال: قال رسول الله|: «یقتتل عند کنزکم ثلاثه کلهم ابن خلیفه ثم لا یصیر إلی واحد منهم. ثم تطلع الرایات السود من قبل المشرق. فیقتلونکم قتلا لم یقتله قوم. ثم ذکر شیئا لا أحفظه. فقال فإذا رأیتموه فبایعوه ولو حبوا علی الثلج. فإنه خلیفه الله، المهدی. فی الزوائد: هذا إسناد صحیح. رجاله ثقات. ورواه الحاکم فی المستدرک، وقال: صحیح علی شرط الشیخین. ۴۰۸۵- «...المهدی منّا أهل البیت، یُصلِحُه الله فی لیلهٍ». ۴۰۸۶- «...المهدی من ولد فاطمه».بیروت دارالکفر، ج۲، ص۱۳۶۸ – ۴۰۸۷ ۱۳۶۶- حدثنا هدیه بن عبد الوهاب ثنا سعد بن عبد الحمید بن جعفر، عن علی بن زیاد الیمامی، عن عکرمه بن عمار، عن إسحاق بن عبد الله بن أبی طلحه، عن أنس بن مالک، قال: سمعت رسول الله| یقول: «نحن ولد عبد المطلب، ساده أهل الجنه. أنا وحمزه وعلی وجعفر والحسن والحسین والمهدی». ۴۰۸۸- حدثنا حرمله بن یحیی المصری، وإبراهیم بن سعید الجوهری، قالا: ثنا أبو صالح عبد الغفار بن داود الحرانی. ثنا ابن لهیعه عن أبی زرعه عمرو بن جابر الحضرمی، عن عبد الله بن الحرث بن جزء الزبیدی، قال: قال رسول الله|: «یخرج ناس من المشرق، فیوطئون للمهدی یعنی سلطانه». (محقق)

۴- سنن ابی داود (م ۲۷۵ ه-.ق)

اشاره

او در سنن خود کتابی دارد به نام «کتاب السنن» که در آن ابوابی است، مانند: «باب فی التفضیل»، «باب فی الخلفاء» و «باب فی فضل أصحاب النبیّ |»((۱)).

در هیچ یک از این بخش ها، روایتی ویژه حضرت علی و فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام دیده نمی شود.

الف - فضائل حضرت علی بن ابی طالب(ع):

در «کتاب الصلاة؛ باب تمام التکبیر»

روایت شماره ۸۳۵ در فضیلت امام علی× است.((۲))

روایت شماره ۳۵۸۲ در «کتاب القضاء؛ باب کیف القضاء» بیانگر یکی دیگر از فضائل ایشان است: «... إنّ الله سیهدی قلبک ویهدی لسانک ...».((۳))

حدیث شماره ۴۰۷۳ در «کتاب اللباس» را نیز می توان از فضائل امام× دانست:

«... رأیت رسول الله | بمنیً یخطب علی بغله وعلیه برد أحمر، وعلیّ أمامه یُعبّر عنه»((۴))

روایت شماره ۴۳۹۹ از «کتاب الحدود؛ باب فی المجنون یسرق أیصیب حدّا»

۱- الکتب الستهْ، سنن أبی داود؛ صص ۱۵۶۳ و ۱۵۶۵.

۲- همان؛ ص ۱۲۸۴.

۳- همان؛ ص ۱۴۸۸.

۴- همان؛ ص ۱۵۲۰.

را می توان از فضائل امام× دانست. در این روایت علی× به عمر، فقه یاد می دهد((۱)).

این حدیث صحیح است.

ب – فضائل حضرت فاطمه(ع) دختر پیامبر اکرم(ص):

روایت شماره ۵۲۱۷ از «کتاب الأدب؛ باب فی القیام» در فضیلت فاطمه زهرا÷ است:

«... عن أمّ المؤمنین عـائشه أنها قالت: ما رأیت أحـدا کان أشـبه سـمتا ودَلاًّ وهـدْیا ... برسول الله| من فاطمه – کرم الله وجهها – کانت إذا دخل علیها قامت إلیه فأخذت بیده فقبلته وأجلسته فی مجلسها».((۲))

این روایت صحیح است.

بخشی از روایت شماره ۲۰۷۱ در «کتـاب النکـاح؛ باب مایکره أن یجمع بینهن من النساء» فضـیلتی از سـرور زنان هر دو جهان است.((۳))

۱– همان؛ ص۱۵۴۴؛ – حدثنا عثمان بن أبی شیبه، ثنا جریر، عن الأعمش، عن أبی ظبیان، عن ابن عباس، قال: أتی عمر بمجنونه قد زنت، فاستشار فیها أناسا فأمر بها أن ترجم، فمر بها علی بن أبی طالب رضوان الله علیه، فقال: ما شأن هذه؟ قالوا: مجنونه بنی فلاـن زنت فـأمر بهـا عمر أن ترجم، قـال: فقـال: ارجعوا بهـا، ثم أتـاه فقال: یا أمیر المؤمنین، أما علمت أن القلم قـد رفع عن ثلاثه: عن المجنون حتی یبرأ، وعن النائم حتی یستیقظ، وعن الصبی حتی یعقل؟ قال: بلی، قال: فما بال هذه ترجم؟ قال: لا شئ، قال: فأرسلها، قال: فأرسلها، قال: فجعل یکبر. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه‍.ق، ج۲، صص ۳۳۹– ۳۳۸. (محقق)

۲– همان؛ ص۱۶۰۴.

۳– همان؛ ص۱۳۷۵؛ – حدثنا أحمد بن یونس وقتیبه بن سعید، المعنی، قال أحمد: ثنا اللیث، حدثنی عبد الله بن عبید الله بن أبی ملیکه القرشـی التیمی، أن المسور بن مخرمه حدثه، أنه سمع رسول الله| علی المنبر یقول: إن بنی هشام بن المغیره استأذنونی أن ینکحوا ابنتهم من علی بن أبی طـالب، فلاـ آذن، ثم لاـ اذن ثم لا آذن إلا أن یریـد ابن أبی طالب أن یطلق ابنتی وینکـح ابنتهم، فإنما ابنتی بضـعه منی، یریبنی ما أرابها، ویؤذینن ما آذاها. نسـخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه‍.ق، ج۱، ص۴۶۰ و نیز نگاه کنید به روایت شماره ۲۰۶۹. (محقق)

در روایت شماره ۴۲۱۳ در «کتاب الترجل؛ باب فی الانتفاع بالعاج» آمده است:

«... کان رسول الله | إذا سافر کان آخر عهده بانسان من أهله فاطمه واوّل من یدخل علیهاإذا قدم فاطمه ...»((۱))

در روایت شماره ۵۰۶۳ از «کتاب الأدب؛ باب فی التسبیح عند النوم»، آمده است:

«... ألا أحدثک عنی وعن فاطمه بنت رسول الله | وکانت أحبّ أهله إلیه ...»((۲))

و روایات ۵۰۶۲ و ۲۹۸۸((۳))

و ۴۲۸۴((۴))

نیز در همین موضوع آمده است.

ج – فضائل امام حسن و امام حسین‘:

روایت شماره ۱۱۰۹ در «کتاب الصلاة؛ باب الامام یقطع الخطبهْ للأمر یحدث» در فضیلت هر دوی ایشان آمده است.((۵))

ص: ۲۶۳

۱- همان؛ ص۱۵۲۹.

۲-) همان، ص۱۵۹۳.

۳- همان؛ ص۱۴۴۷؛ کتاب الخراج.

۴- همان؛ ص۱۵۳۵ (المهدی من عترتی من ولد فاطمهْ).

۵- همان؛ ص۱۳۰۵.

روایت شماره ۴۷۳۷ در «کتاب السنهْ؛ باب فی القرآن» در فضیلت امام حسن و امام حسین× است.((۱))

روایت شماره ۴۱۳۱ در «کتاب اللباس؛ باب فی جلود النمور والسباع» هست که هم می توان بخشی از آن را تنها فضیلتی برای امام حسن× دانست و هم فضیلتی برای هر دو امام‘. روایت چنین است:

«... وفد المقدام بن معدیکرب و عمرو بن الأسود ورجلٌ من بنی أسد من أهل قِنَّسرین إلی معاویه بن أبی سفیان، فقال معاویه للمقدام: أعلمت أنّ الحسن بن علی توفّی، فرجّع المقدام((۲))، فقال له فلانٌ: أتعدّها مصیبهً؟ فقال له: ولم لا أراها مصیبه وقد وضعه رسول الله| فی حجره فقال: «هذا منّی وحسینٌ من علیّ»، ... ثم قال: یا معاویه! إن أنا صدقت فصدّقنی، وإن أنا کذبت فکذّبنی. قال: أفعل. قال: فأنشدک بالله! هل سمعت رسول الله| ینهی عن لُبس جلود السّباع والرکوب علیها؟ قال: نعم. قال: فوالله! لقد رأیت هذا کلّه فی بیتک یا معاویه! فقال

ص: ۲۶۴

۱- همان؛ ۱۵۷۱؛ - حدثنا عثمان بن أبی شیبه، ثنا جریر، عن منصور، عن المنهال بن عمرو، عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس، قال: کان النبی| یعوذ الحسن والحسین أعیذکما بکلمات التامه، من کل شیطان وهامه، ومن کل عین لامه ثم یقول: (کان أبوکم یعوذ بهما إسماعیل وإسحاق). و نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه-.ق، ج۲، ص۴۲۱. (محقق)

۲- یعنی لب به «إنا لله وإنا إلیه راجعون» گفتن گشود.

معاویه: قد علمتُ أنّی لن أنجو منک یا مقدام! ...»((۱)).

این حدیث صحیح است.

روایت شماره ۴۲۹۰، نیز درباره امام حسن×

است.((۲))

روایت شماره ۵۲۱۸ در «کتاب الأدب، باب فی قبلة الرجل ولده»، در فضیلت امام حسین×است.((۳))

روایت شماره ۵۲۲۱ در همان کتاب «باب قبلةْ الخد» روایتی هست که می توان آن را از فضائل امام حسن× دانست.((۴))

روایت شماره ۵۱۰۵ نیز در همان کتاب «باب فی المولود یؤذن فی أذنه»، یک روایت به شمار می آید.((۵))

ص: ۲۶۵

۱- همان؛ ص۱۵۲۴.

۲- همان؛ ص۱۵۳۵؛ - قال أبو داود: حدثت عن هارون بن المغیره، قال: ثنا عمرو بن أبی قیس، عن شعیب بن خالد، عن أبی إسحاق، قال: قال علی رضی الله عنه ونظر إلی ابنه الحسن فقال: إن ابنی هذا سید کما سماه النبی| وسیخرج من صلبه رجل یسمی باسم نبیکم یشبهه فی الخلق ولا یشبهه فی الخلق، ثم ذکر قصه: یملأ الأرض عدلا. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه-.ق، ج۲، ص۳۱۱. (محقق)

۳- همان؛ ص۱۶۰۴؛ - حدثنا مسدد، ثنا سفیان، عن الزهری، عن أبی سلمه، عن أبی هریره أن الأقرع بن حابس أبصر النبی| وهو یقبل حسینا فقال: إن لی عشره من الولد ما فعلت هذا بواحد منهم، فقال رسول الله|: من لا یَرحم لا یُرحم». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه-.ق، ج ۲، ص۵۲۲. (محقق)

۴- همان.

۵- همان؛ ص۱۵۹۷؛ - حدثنا مسدد، ثنا یحیی، عن سفیان، قال: حدثنی عاصم بن عبید الله، عن عبید الله بن أبی رافع، عن أبیه، قال: رأیت رسول الله| أذن فی أذن الحسن بن علی حین ولدته فاطمه بالصلاه. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه-.ق، ج۲، ص۴۹۹. (محقق)

روایت شماره ۲۸۴۱، در فضیلت هر دو امام× است.((۱))

در «کتاب السنّهْ؛ باب ما یدل علی ترک الکلام فی الفتنهْ» روایت شماره ۴۶۶۲، در فضیلت امام حسن× است:

«...إنّ ابنی هذا سیدٌ و إنّی ارجو أن یصلح الله بین فئتین من امتی...»؛ ((۲))

د – فضائل اهل بیت(ع):

در «کتاب الصلاهْ؛ باب الصلاهْ علی النبی| بعد التشهد»، هفت روایت آمده که همه ی آنها را می توان یک روایت در فضیلت اهل بیت علیهم السلام دانست((۳)).

۱– همان؛ ۱۴۳۵؛ – حدثنا أبو معمر عبد الله بن عمرو، ثنا عبد الوارث، ثنا أیوب، عن عکرمه، عن ابن عباس، أن رسول الله| عق عن الحسن والحسین کبشا کبشا. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه–.ق، ج۱، ص۶۴۸. (محقق)

۲– همان؛ ص۱۵۶۶. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه–.ق، ج۲، ص۴۰۵. (محقق)

۳– همان؛ ص۱۲۹۵. ۹۷۶– حدثنا حفص بن عمر، ثنا شعبه، عن الحکم، عن ابن أبی لیلی، عن کعب بن عجره، قال:قلنا، أو قالوا، یا رسول الله، أمرتنا أن نصلی علیک وأن نسلم علیک فأما السلام فقد عرفناه، فکیف نصلی علیک؟ قال: قولوا: اللهم صل علی محمد وآل محمد، کما صلیت علی إبراهیم، وبارک علی محمد وآل محمد، کما بارکت علی آل إبراهیم، إنک حمید مجید. ۹۷۷– حدثنا مسدد، ثنا یزید بن زریع، ثنا شعبه، بهذا الحدیث قال: صل علی محمد وعلی آل محمد، کما صلیت علی إبراهیم. ۹۷۸– حدثنا محمد بن العلاء، ثنا ابن بشر، عن مسعر، عن الحکم، بإسناده بهذاقال: اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد، کما صلیت علی إبراهیم، إنک حمید مجید، اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد، کما بارکت علی آل إبراهیم إنک حمید مجید قال أبو داود: رواه الزبیر بن عدی عن ابن أبی لیلی کما رواه مسعر إلا أنه قال: کما صلیت علی آل إبراهیم إنک حمید مجید، وبارک علی محمد وساق مثله. ۹۸۰– القعنبی، عن مالک، عن نعیم بن عبد الله المجمر، أن محمد بن عبد الله بن زید – و عبد الله بن زید هو الذی أری النداء بالصلاه – أخبره عن أبی مسعود الأنصاری أنه قال: أتانا رسول الله| فی مجلس سعد بن عباده فقال له بشیر بن سعد: أمرنا الله أن نصلی علیک یا رسول الله فکیف نصلی علیک؟ فسکت رسول الله| حتی تمنینا أنه لم یسأله ثم قال رسول الله|: قولوا فذکر معنی حدیث کعب بن عجره زاد فی آخره: فی العالمین إنک حمید مجید. ۹۸۱– حدثنا أحمدبن یونس، ثنا زهیر، ثنا محمد بن إسحاق، ثنا محمدبن إبراهیم بن الحارث، عن محمدبن عبدالله بن زید، عن عقبه بن عمرو، بهذا الخبر قال: قولوا اللهم صل علی محمدالنبی الأمی وعلی آل محمد. ۹۸۲– حدثنا موسی بن إسماعیل، ثنا حبان بن یسار الکلابی، حدثنی أبو مطرف عبید الله بن طلحه بن عبید الله بن کریز، حدثنی محمد بن علی الهاشمی، عن المجمر، عن أبی هریره، عن النبی| قال: من سره أن یکتال بالمکیال الأوفی إذا صلی علینا أهل البیت فلیقل: اللهم صلی علی محمد النبی... وذریته وأهل بیته کما صلیت علی آل إبراهیم إنک حمید مجید. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه–.ق، ج۱– صص ۲۲۲ و ۲۲۱، ح ۹۷۶– ۹۷۸ و ۹۸۰– ۹۸۵. (محقق)

روایت شماره ۲۹۸۲ نیز در «کتاب الخراج؛ باب فی بیان مواضع قسم الخمس وسهم ذی القربی».((۱))

روایت شماره ۲۹۸۰ را نیز می توان به شمار آورد.((۲))

۱- همان؛ ۱۴۴۶؛ - حدثنا أحمد بن صالح، ثنا عنبسه، ثنا یونس، عن ابن شهاب أخبرنی یزید بن هرمز أن نجده الحروری حین حج فی فتنه ابن الزبیر أرسل إلی ابن عباس یسأله عن سهم ذی القربی، ویقول: لمن تراه؟ قال ابن عباس: لقربی رسول الله|، قسمه لهم رسول الله|، وقد کان عمر عرض علینا من ذلک عرضا رأیناه دون حقنا فرددناه علیه وأبینا أن نقبله. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه-.ق، ج۲، ص۲۶.(محقق)

۲- - حدثنا مسدد، ثنا هشیم، عن محمد بن إسحاق، عن الزهری، عن سعید بن المسیب، أخبرنی جبیر بن مطعم، قال: لما کان یوم خیبر وضع رسول الله سهم ذی القربی فی بنی هاشم، وبنی المطلب، وترک بنی نوفل، وبنی عبد شمس، فانطلقت أنا وعثمان بن عفان حتی أتینا النبی|، فقلنا: یا رسول الله، هؤلاء بنو هاشم لا ننکر فضلهم للموضع الذی وضعک الله به منهم فما بال إخواننا بنی المطلب أعطیتهم وترکتنا، وقرابتنا واحده؟ فقال رسول الله|أنا وبنو المطلب لا نفترق فی جاهلیه ولا إسلام، وإنما نحن وهم شئ واحد وشبک بین أصابعه. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه-.ق، ج۲، ص۲۶. (محقق)

نیز روایت ۴۲۱۳ را که در فضائل فاطمه÷ گذشت، می توان یک روایت شمرد.((۱))

روایت ۴۲۹۰ را می توان یک روایت در فضیلت اهل بیت علیهم السلام دانست.((۲))

روایت ۴۲۸۲ و ۴۲۸۳، دو روایت در فضیلت اهل بیت علیهم السلام .((۳))

۱- حدثنا مسدد، ثنا عبد الوارث بن سعید، عن محمد بن جحاده، عن حمید الشامی، عن سلیمان المنبهی، عن ثوبان مولی رسول الله |: قال: کان رسول الله | إذا سافر کان آخر عهده بإنسان من أهله فاطمه، وأول من یدخل علیها إذا قدم فاطمه، فقدم من غراه له وقد علقت مسحا أو سترا علی بابها، وملت الحسن والحسین قلبین من فضه، فقدم فلم یدخل، فظنت أن ما منعه أن یدخل ما رأی، فهتکت الستر وفککت القلبین عن الصبیین، وقطعته بینهما، فانطلقا إلی رسول الله | وهما یبکیان، فأخذه منهما، وقال: یا ثوبان، اذهب بهذا إلی آل فلان (أهل بیت بالمدینه إن هؤلاء أهل بیتی أکره أن یأکلوا طیباتهم فی حیاتهم الدنیا. یا ثوبان، اشتر لفاطمه قلاده من عصب وسوارین من عاج). نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه-.ق، ج۲، صص ۲۹۲ - ۲۹۱. (محقق)

۲- همان؛ ص۱۵۳۵؛ - قال أبو داود: حدثت عن هارون بن المغیره، قال: ثنا عمرو بن أبی قیس، عن شعیب بن خالد، عن أبی إسحاق، قال: قال علی رضی الله عنه ونظر إلی ابنه الحسن فقال: إن ابنی هذا سید کما سماه النبی | وسیخرج من صلبه رجل یسمی باسم نبیکم یشبهه فی الخلق ولا یشبهه فی الخلق، ثم ذکر قصه یملأ الأرض عدلاً... . نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه-.ق، ج۲، ص۳۱۱. (محقق)

۳- همان؛ - حدثنا مسدد، أن عمر بن عبید حدثهم، وثنا محمد بن العلاء، ثنا أبو بکر یعنی ابن عیاش وثنا مسدد، ثنا یحیی، عن سفیان، وثنا أحمد بن إبراهیم، ثنا عبید الله بن موسی، أخبرنا زائده، وثنا أحمد بن إبراهیم، حدثنی عبید الله بن موسی، عن فطر، المعنی واحد کلهم عن عاصم، عن زر، عن عبد الله، عن النبی | قال: لو لم یبق من الدنیا إلا یوم قال زائده فی حدیثه: (لطول الله ذلک الیوم) ثم اتفقوا (حتی یبعث فیه رجلا منی) أو (من أهل بیتی، یواطئ اسمه اسمیواسم أبیه اسم أبی) زاد فی حدیث فطر (یملأ الأرض قسطا وعدلا کما ملئت ظلما وجورا) وقال فی حدیث سفیان: (لا تذهب، أو لا تنقضی، الدنیا حتی یملک العرب رجل من أهل بیتی، یواطئ اسمه اسمی) قال أبو داود: لفظ عمر وأبی بکر بمعنی سفیان. - حدثنا عثمان بن أبی شیبه، ثنا الفضل بن دکین، ثنا فطر عن القاسم بن أبی بزه عن أبی الطفیل، عن علی رضی الله تعالی عنه، عن النبی | قال: «لو لم یبق من الدهر إلا یوم لبعث الله رجلا من أهل بیتی یملأها عدلا کما ملئت جورا». (محقق)

ه – فضائل حضرت مهدی(ع):

ابوداود در سنن، کتابی به نام «کتاب المهدی» دارد. می توان گفت پنج روایت در فضائل امام مهدی× در این کتاب آمده است:

«... لاتذهب الدنیا أو لاتنقضی الدنیا حتی یَمْلک العرب رجل من أهل بیتی یواطیء اسمه اسمی». شماره ۴۲۸۲.

«... لو لم یبق من الدّهر إلّا یومٌ لبعث الله رجلًا من أهل بیتی یملأها عدلاً کما ملئت جورا». شماره ۴۲۸۳.

«... المهدی من عترتی من ولد فاطمه». شماره ۴۲۸۴.

این روایت را از فضائل فاطمه÷ نیز می توان دانست.((۱))

بخشی از روایت ۴۲۹۰ را می توان فضیلتی از فضائل امام حسن× دانست: «... إنّ ابنی هذا سیّدٌ کما سمّاه النبیّ | ...»، ادامه این روایت در فضیلت حضرت مهدی× است((۲)).

۱- حدثنا سهل بن تمام بن بزیع، ثنا عمران القطان، عن قتاده، عن أبی نضره، عن أبی سعید الخدری، قال: قال رسول الله |: المهدی منی أجلی الجبهه، أقنی الانف، یملأ الأرض قسطا وعدلا کما ملئت جورا وظلما، یملک سبع سنین. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه-.ق، ج۲، ص ۳۱۰، ح ۴۲۸۵. (محقق)

۲- همان، ص۱۵۳۵.

۵- جامع ترمذی (م ۲۷۹ ه-.ق)

اشاره

او در جامع ابوابی را با موضوعیت فضائل و مناقب به شرح ذیل آورده است:

۱- أبواب فضائل الجهاد؛

۲- أبواب فضائل القرآن؛

۳- أبواب المناقب.

الف – فضائل حضرت علی بن ابی طالب(ع):

در جامع ترمذی در «أبواب المناقب»، بابی است با این عنوان: «باب مناقب علی بن أبی طالب قدس سره ... وله کنیتان: أبو تراب وأبو الحسن»؛ در این باب چندین روایت از فضائل امام× بیان شده است.((۱))

ص: ۲۷۰

۱- همان؛ ص۲۰۳۴، ح ۳۷۱۲ به بعد؛ - حدثنا قتیبه بن سعید أخبرنا جعفر بن سلیمان الضبعی عن یزید الرشک بن مطرف بن عبدعن عمران بن حصین قال: بعث رسول الله | جیشا واستعمل علیهم علی بن أبی طالب ؛ فمضی فی السریه فأصاب جاریه فأنکروا علیه وتعاقد أربعه من أصحاب رسول الله | فقالوا أن لقینا رسول الله | أخبرناه بما صنع علی. وکان المسلمون إذا رجعوا من سفر بدأوا برسول الله | فسلموا علیه ثم انصرفوا إلی رحالهم، فلما قدمت السریه سلموا علی النبی |، فقام أحد الأربعه فقال یا رسول الله: ألم تر إلی علی بن أبی طالب صنع کذا وکذا فأعرض عنه رسول الله |، ثم قام الثانی فقال مثل مقالته فأعرض عنه، ثم قام إلیه الثالث فقال مثل مقالته فأعرض عنه، ثم قام الرابع فقال مثل ما قالوا فأقبل إلیه رسول الله | والغضب یعرف فی وجهه فقال ما تریدون من علی، ما تریدون من علی، ما تریدون من علی، إن علیا منی وأنا منه، وهو ولی کل مؤمن من بعدی. - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا محمد بن جعفر أخبرنا شعبه عن سلمه بن کهیل قال سمعت أبا الطفیل یحدث عن أبی سریحه أو زید بن أرقم شک شعبه عن النبی | قال: من کنت مولاه فعلی مولاه. هذا حدیث حسن. وروی شعبه هذا الحدیث عن میمون أبی عبد الله عن زید بن أرقم عن النبی | نحوه. وأبو سریحه هو حذیفه بن أسید صاحب النبی |. - حدثنا أبو الخطاب زیاد بن یحیی البصری أخبرنا أبو عتاب سهل بن حماد أخبرنا المختار بن نافع أخبرنا أبو حبان التیمی عن أبیه عن علی قال قال رسول الله |: ... رحم علیا؛ اللهم أدر الحق معه حیث دار. - حدثنا سفیان بن وکیع أخبرنا أبی عن شریک عن منصور عن ربعی بن حراش قال أخبرنا علی بن أبی طالب بالرحبه فقال: لما کان یوم الحدیبیه خرج إلینا ناس من المشرکین فیهم سهیل بن عمرو وأناس من رؤساء المشرکین فقالوا یا رسول الله خرج إلیک ناس من أبنائنا وإخواننا وأرقائنا ولیس لهم فقه فی الدین، وإنما خرجوا فرارا من أموالنا وضیاعنا فارددهم إلینا فإن لم یکن لهم فقه فی الدین سنفقههم؟ فقال النبی |: یا معشر قریش لتنتهن أو لیبعثن الله علیکم من یضرب رقابکم بالسیف علی الدین، قد امتحن الله قلوبهم علی الایمان، قالوا من هو یا رسول الله فقال له أبوبکر: من هو یا رسول

الله؟ وقال عمر: من هو يا رسول الله؟ قال هو خاصف النعل وكان أعطى عليا نعله يخصفها، قال ثم التفت إلينا على فقال إن رسول الله | قال: من كذب على متعمدا فليتبوأ معقده من النار. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا قتيبه أخبرنا جعفر بن سليمان عن أبى هارون العبدى عن أبى سعيد الخدرى قال: إن كنا لنعرف المنافقين نحن معشر الأنصار ببغضهم على بن أبى طالب ... وقد تكلم شعبه فى أبى هارون العبدى وقد روى هذا عن الأعمش عن أبى صالح عن أبى سعيد. - حدثنا واصل بن عبد الأعلى أخبرنا محمد بن فضيل عن عبدالله بن عبدالرحمن أبى نصر عن المساور الحميرى عن أمه قالت: دخلت على أم سلمه فسمعتها تقول كان رسول الله | يقول لا يحب عليا منافق، ولا يبغضه مؤمن. وفى الباب عن على. هذا حديث حسن. - حدثنا إسماعيل بن موسى الفزارى ابن بنت السدى أخبرنا شريك عن أبى ربيعه عن ابن بريده عن أبيه قال قال رسول الله |: إن الله أمرنى بحب أربعه وأخبرنى أنه يحبهم، قيل يا رسول الله سمهم لنا؟ قال على منهم يقول ذلك ثلاث وأبو ذر والمقداد وسلمان وأمرنى بحبهم وأخبرنى أنه يحبهم. هذا حديث حسن... . - حدثنا إسماعيل بن موسى أخبرنا شريك عن أبى إسحاق عن حبشى بن جناده قال قال رسول الله |: على منى وأنا من على ولا يؤدى عنى إلا أنا أو على. هذا حديث حسن ... صحيح. - حدثنا يوسف بن موسى القطان البغدادى أخبرنا على ابن قادم أخبرنا على بن صالح بن حى عن حكيم بن جبير عن جميع بن عمير التيمى عن ابن عمر قال: آخى رسول الله | بين أصحابه فجاء على تدمع عيناه فقال يا رسول الله آخيت بين أصحابك ولم تؤخ بينى وبين أحد، فقال له رسول الله | أنت أخى فى الدنيا والآخره. هذا حديث حسن... وفيه عن زيد بن أبى أوفى. - حدثنا سفيان بن وكيع أخبرنا عبيد الله بن موسى عن عيسى بن عمر عن السدى عن أنس بن مالك قال: كان عند النبى | طير فقال اللهم ائتنى بأحب خلقك إليك يأكل معى هذا الطير فجاء على فأكل معه ... والسدى اسمه إسماعيل ابن عبد الرحمن وقد أدرك أنس بن مالك ورأى الحسين بن على. - حدثنا خلاد بن أسلم البغدادى أخبرنا النضر بن شميل أخبرنا عوف عن عبد الله بن عمرو بن هند الجملى قال: قال على كنت إذا سألت رسول الله | أعطانى وإذا سكت ابتدأنى. هذا حديث حسن. - حدثنا إسماعيل بن موسى أخبرنا محمد بن عمر بن الرومى أخبرنا شريك عن سلمه بن كهيل عن سويد بن غفله عن الصنابحى عن على قال قال رسول الله |: أنا دار الحكمه وعلى بابها. - حدثنا قتيبه أخبرنا حاتم بن إسماعيل عن بكير ابن مسمار عن عامر بن سعد بن أبى وقاص عن أبيه قال: أمر معاويه بن أبى سفيان سعدا فقال ما منعك أن تسب أبا تراب ؟ قال أما ما ذكرت ؛ ثلاثا قالهن رسول الله | فلن أسبه لان تكون لى واحده منهن أحب إلى من حمر النعم، سمعت رسول الله | يقول لعلى وخلفه فى بعض مغازيه؟ فقال له يا رسول الله تخلفنى مع النساء والصبيان؟ فقال له رسول الله |: أما ترضى أن تكون منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبوه بعدى. وسمعته يقول يوم خيبر لأعطين الرايه رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله. قال فتطاولنا لها فقال ادعوا لى علياقال فأتاه وبه رمد فبصق فى عينه فدفع الرايه إليه ففتح الله عليه وأنزلت هذه الآيه ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم الآيه دعا رسول الله | عليا وفاطمه وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء أهلى. هذا حديث حسن... صحيح من هذا الوجه. - حدثنا عبدالله بن أبى زياد أخبرنا الأحوص بن جواب عن يونس بن أبى إسحاق عن أبى إسحاق عن البراء قال: بعث النبى | جيشين وأمر على أحدهما على بن أبى طالب وعلى الآخر خالدبن الوليد وقال إذا كان القتال فعلى، قال فافتتح على حصنا فأخذ منه جاريه فكتب معى خالد كتابا إلى النبى | بشئ به، قال فقدمت على النبى | فقرأ الكتاب فتغير لونه ثم قال ما ترى فى رجلا يحب الله ورسوله ويحبه ورسوله، قال قلت أعوذ بالله من غضب الله ومن غضب رسوله وإنما أنا رسول فسكت. هذا حديث حسن. - حدثنا على بن المنذر الكوفى أخبرنا محمد بن فضيل عن الأجلح عن أبى الزبير عن جابر قال: دعا رسول الله | عليا يوم الطائف فانتجاه فقال الناس لقد طال نجواه مع ابن عمه فقال رسول الله | ما انتجيته ولكن الله انتجاه. هذا حديث حسن غريب لا نعرفه إلا من حديث الأجلح وقد رواه غير ابن فضيل عن الأجلح. ومعنى قوله: ولكن الله انتجاه يقول إن الله أمرنى أن أنتجى معه. - حدثنا على بن المنذر أخبرنا ابن فضيل عن سالم ابن

أبى حفصه عن عطيه عن أبى سعيد قال قال رسول الله | لعلى: يا على لا يحل لاحد أن يجنب فى هذا المسجد غيرى وغيرك. قال على بن المنذر قلت لضرار بن صرد ما معنى هذا الحديث؟ قال لا يحل لاحد يستطرقه جنبا غيرى وغيرك به. هذا حديث حسن - حدثنا إسماعيل بن مؤسى أخبرنا على بن عابس عن مسلم الملائى عن أنس بن مالك قال: بعث النبى | يوم الاثنين وصلى وعلى يوم الثلاثاء... وقد روى هذا الحديث عن مسلم عن حبه عن على نحو هذا. - حدثنا القاسم بن دينار الكوفى أخبرنا أبو نعيم عن عبدالسلام بن حرب عن يحيى بن سعيد عن سعيد بن المسيب عن سعد بن أبى وقاص أن النبى | قال لعلى: أنت منى بمنزله هارون من موسى. هذا حديث حسن صحيح وقد روى من غير وجه عن سعد عن النبى | و يستغرب هذا الحديث من حديث يحيى بن سعيد الأنصارى. - حدثنا محمود بن غيلان أخبرنا أبو أحمد الزبيرى عن شريک عن عبد الله بن محمد بن عقيل عن جابر بن عبد الله أن النبى | قال لعلى: أنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبى بعدى. هذا حديث حسن. وفى الباب عن سعد وزيد بن أرقم وأبى هريره وأم سلمه. - حدثنا محمد بن حميد الرازى أخبرنا إبراهيم بن المختار عن شعبه عن أبى بلج عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس: أن النبى | أمر بسد الأبواب إلا باب على. - حدثنا نصر بن على الجهضمى أخبرنا على بن جعفر بن محمد بن على قال أخبرنى أخى موسى بن جعفر بن محمد عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن على عن أبيه على بن الحسين عن أبيه عن جده على بن أبى طالب: أن النبى | أخذ بيد حسن وحسين قال من أحبنى وأحب هذين وأباهما وأمهما كان معى فى درجتى يوم القيامه. هذا حديث حسن. - حدثنا محمد بن حميد أخبرنا إبراهيم بن المختار عن شعبه عن أبى بلج عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس قال: أول من صلى على. - حدثنا محمد بن بشار ومحمد بن المثنى قالا أخبرنا محمد بن جعفر أخبرنا شعبه عن عمرو بن مره عن أبى حمزه عن رجل من الأنصارى عن زيد بن أرقم قال: أول من أسلم على. - حدثنا عيسى بن عثمان بن أخى يحيى بن عيسى الرملى أخبرنا يحيى بن عيسى الرملى عن الأعمش عن عدى بن ثابت عن زر بن حبيش عن على قال: لقد عهد إلى النبى | النبى الأمى أنه لا يحبك إلا مومن ولا يبغضك إلا منافق. قال عدى بن ثابت: أنا من القرن الذين دعا لهم النبى |. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا محمد بن بشار ويعقوب بن إبراهيم وغير واحد قالوا أخبرنا أبو عاصم عن أبى الجراح قال حدثنى جابر بن صبيح قال حدثتنى أم شراحيل قالت حدثتنى أم عطيه قالت: بعث النبى | جيشا فيهم على، قالت فسمعت رسول الله | وهو رافع يديه ويقول: اللهم لا تمتنى حتى ترينى عليا. هذا حديث حسن إنما نعرفه من هذا الوجه. و نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ١٤٠٣ ه‍-.ق، ج٥، صص ٣٠٧- ٢٩٥، ح ٣٨٢٠- ٣٧٩٦. (محقق)

پس از این بـاب، ابواب دیگری آمـده که در آنها فضائل امام× دیـده می شود؛ که روی هم ۲۰ حـدیث است که البته چندتای آن از نظر متن نزدیک به هم اند و می توان آنها را تکراری دانست((۱)).

یکی از این حدیث ها افزون بر فضیلت امام×، دربر گیرنده فضیلتی برای حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز

نیزهست.

حدیث این چنین است:

۳۷۳۳- «... أنّ النـبیّ|، أخـذ بیـد حسـن وحسـین، قـال((۲)): مـن أحبّنی هـذین وأباهمـا واُمّهمـا، کـان معی فی درجتی یـوم القیامه»((۳))

این حدیث صحیحی است؛ راویان آن ائمه اطهار علیهم السلام هستند؛

حدیث دیگری از این احادیث چنین است:

۳۷۲۱- «... کان عند النبیّ طیرٌ، فقال: اللهمّ ائتنی بأحبّ خلقک إلیک، یأ کل معی هذا الطّیر»، فجاء علیّ فأکل معه»((۴))

۱- همان؛ صص ۲۰۳۵- ۲۰۳۷.

۲- گویا باید «وقال ...» درست باشد.

۳- همان؛ ص ۲۰۳۶.

۴- همان؛ ص ۲۰۳۵

روایت شماره ۳۳۰۰ را نیز می توان بیانگر

یکی از فضائل امام× دانست:

«... قال(۱): فبی خفّف الله عن هذه الأمّه»(۲)

روایت دیگر در مناقب سلمان فارسی است که دربر گیرنده فضیلتی برای امام× نیز هست:

«... إن الجنّه تشتاق إلی ثلاثه: علیّ وعمّار وسلمان»(۳)

روایت شماره ۱۷۰۴ در «أبواب الجهاد؛ باب [ما جاء] من یستعمل علی الحرب» آورده است:(۴)

روایت شماره ۳۰۹۰:

«... بعث النبیّ| ببراءه مع أبی بکر، ثمّ دعا فقال: «لا ینبغی لأحدٍ أن یُبلّغ هذا إلاّ رجلٌ من أهلی»؛ فدعا علیّا

۱- علی×.

۲- همان؛ ص۱۹۸۹.

۳- همان؛ ۲۰۴۲.

۴- همان؛ ص۱۸۲۶؛ - حدثنا عبد الله بن أبی زیاد حدثنا الأحوص بن جواب عن أبو الجواب عن یونس بن أبی إسحاق عن أبی إسحاق عن البراء أن النبی| بعث جیشین وأمر علی أحدهما علی بن أبی طالب، وعلی الآخر خالد بن الولید، وقال: إذا کان القتال فعلی. قال: فافتتح علی حصنا فأخذ منه جاریه، فکتب معی خالد إلی النبی| یشی به، فقدمت علی النبی صلی علیه وسلم فقرأ الکتاب فتغیر لونه ثم قال: ما تری فی رجل یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله؟ قلت: أعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله وإنما أنا رسول، فسکت. و فی الباب عن ابن عمر. هذا حدیث حسن... معنی قوله یشی به یعنی النمیمه. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج۳، ص۱۲۴ - ۱۲۳، ح ۱۷۵۶. (محقق)

فأعطاه إيّاها»؛([(۱)])

روایت شماره ۳۸۱۹؛ «ابواب المناقب؛ باب مناقب أسامة بن زید([(۲)]) رضی الله عنه» نیز به همین مضمون آمده است.

ب – فضائل حضرت فاطمه(ع):

در جامع، بابی با این عنوان دیده می شود:

«باب ما جاء فی فضل فاطمهْ بنت محمّد|».

در این باب هفت روایت نقل شده است.([(۳)])

۱- همان؛ ص۱۹۶۳.

۲- همان؛ ص۲۰۴۴؛ و سنن ترمذی، بیروت دارالفکر، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج۵، ص۳۴۲و روایت شماره ۳۹۰۸.

۳- همان؛ ۲۰۴۸، - حدثنا قتیبه، أخبرنا اللیث، عن ابن أبی ملیکه، عن المسور بن مخرمه قال: سمعت النبی ' یقول وهو علی المنبر: إن بنی هشام بن المغیره استأذنونی فی أن ینکحوا ابنتهم علی بن أبی طالب فلا آذن ثم لا آذن ثم لا آذن: إلا أن یرید ابن أبی طالب أن یطلق ابنتی وینکح ابنتهم، فإنها بضعه منی، یریبنی ما رابها، ویؤذینن ما آذاها. هذا حدیث حسن صحیح. - حدثنا إبراهیم بن سعید الجوهری، أخبرنا الأسود بن عامر، عن جعفر الأحمر، عن عبد الله بن عطاء، عن ابن بریده، عن أبیه قال: کان أحب النساء إلی رسول الله| فاطمه ومن الرجال علی... هذا حدیث حسن.... - حدثنا أحمد بن منیع، أخبرنا إسماعیل بن علیه، عن أیوب عن ابن أبی ملیکه عن عبد الله بن الزبیر... فقال النبی| إنّما فاطمه بضعه منی، یوینی ما آذاها، وینصبنی ما أنصبها. هذا حدیث حسن صحیح. هکذا قال أیوب عن ابن أبی ملیکه عن ابن الزبیر، وقال غیر واحد عن ابن أبی ملیکه عن المسور بن مخرمه، ویحتمل أن یکون ابن أبی ملیکه روی عنهما جمیعا، وقد رواه عمرو ابن دینار عن ابن ملیکه عن المسور بن مخرمه نحو حدیث اللیث. - حدثنا سلیمان بن عبد الجبار البغدادی، أخبرنا علی بن قادم، أخبرنا أسباط بن نصر الهمدانی، عن السدی، عن صبیح مولی أم سلمه عن زید بن أرقم، أن رسول الله| قال لعلی وفاطمه والحسن والحسین: أنا حرب لمن حاربتم، وسلم لمن سالمتم. - حدثنا محمود بن غیلان، أخبرنا أبو أحمد الزبیری، أخبرنا سفیان عن زبید عن شهر بن حوشب عن أم سلمه أن النبی صلی الله علیه و سلم جلل علی الحسن و الحسین و علی و فاطمه کساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بیتی و حامتی؛ أذهب هذا حدیث حسن. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج۵، صص ۳۶۲ - ۳۵۹، ح ۳۹۵۹- ۳۹۶۵. (محقق)

در «أبواب تفسير القرآن»، تفسير سوره احزاب، روايات شماره ۳۲۰۵ و ۳۲۰۶ نيز نقل شده است.((۱))

روايت شماره ۳۸۷۸ نيز در زير عنوان «باب فضل خديجة رضى الله عنه» ديده مى شود كه گذشته از اينكه فضيلتى براى ام المؤمنين خديجه÷ است، فضيلتى براى ام الأئمه عليهم السلام نيز هست:

«حسبك من نساء العالمين: مريم بنت عمران وخديجه

ص: ۲۷۷

۱- همان؛ ص۱۹۷۹؛ - حدثنا قتيبه أخبرنا محمد بن سليمان بن الأصبهانى عن يحيى بن عبيد عن عطاء بن أبى رباح عن عمر بن أبى سلمه ربيب النبى| قال لما نزلت هذه الآيه على النبى| إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا فى بيت أم سلمه فدعا فاطمه وحسنا وحسينا فجللهم بكساء و علىٌ خلف ظهره فجلله بكساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتى فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيرا. قالت أم سلمه: وأنا معهم يا نبى الله، قال أنت على مكانك وأنت على خير. - حدثنا عبد بن حميد أخبرنا عفان بن مسلم أخبرنا حماد بن سلمه أخبرنا على بن زيد عن أنس بن مالك: أن رسول الله| كان يمر بباب فاطمه سته أشهر إذا خرج لصلاه الفجر يقول: الصلاه يا أهل البيت إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا. هذا حديث حسن... . نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج۵، صص ۳۱- ۳۰، ح ۳۲۵۸ - ۳۲۵۹. (محقق)

بنت خویلد وفاطمه بنت محمد وآسیه امرأه فرعون»((۱))

ابو عیسی می گوید: «هذا حدیث صحیحٌ».

در اینجا بایـد گفت که هرآنچه در فضـیلت حضـرت خدیجه است در فضل حضـرت فاطمه÷ نیزهست چرا که این دختر از آن مادر است؛ مانند روایت ۳۸۷۶ (۳۹۷۹، چاپ دارالفکر بیروت).

روایت شماره ۳۸۹۳ در «باب فضل ازواج النبیّ|» آمده است: «... ثم أخبرنی أنی سیّده نساء أهل الجنّه ...».((۲))

در روایت شماره ۳۸۱۹ نیز آمده است:

«أیّ أهلک أحبّ إلیک؟ قال: فاطمه بنت محمّد»؛ (ابواب المناقب؛ باب مناقب أسامه بن زید((۳)) رضی الله عنه.)

ج – فضائل امام حسن و امام حسین‘:

ترمذی در بابی به مناقب امام حسن و امام حسین‘ پرداخته است: «باب مناقب أبی محمد

الحسن بن علی بن أبی طالب والحسین بن علی ابن أبی طالب»((۴)).

در این باب ۱۸ روایت در فضیلت امام حسن و امام حسین‘ ذکر شده است.((۵))

۱- همان؛ ۲۰۴۹؛ و سنن ترمذی، ج۵، ص۳۶۷ روایت ۳۹۸۱، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۳ ه-.ق.(محقق)

۲- همان؛ ص ۲۰۵۰؛ نسخه چاپ دارالکفر بیروت، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج۵، ص۳۶۸، به شماره روایت ۳۹۸۴.

۳- همان؛ ص۲۰۴۴، نسخه چاپ دارالکفر بیروت، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج۵، ص۳۴۲، به شماره روایت ۳۹۰۸.

۴- همان؛ ص۲۰۳۹، نسخه چاپ دارالکفر بیروت، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج۵، ص ۳۲۱.

۵-) همان؛ ۲۰۴۰؛ – حدثنا محمود بن غیلان أخبرنا أبو داود الحفری عن سفیان عن یزید بن أبی زیاد عن ابن أبی نعم عن أبی سعید قال: قال رسول الله صلی الله علیه و سلم: الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنه. – حدثنا سفیان بن وکیع أخبرنا جریر وابن فضیل عن یزید نحوه. هذا حدیث صحیح حسن. وابن أبی نعم هو عبد الرحمن بن أبی نعم البجلی الکوفی. – حدثنا سفیان بن وکیع وعبد بن حمید قالا أخبرنا خالد بن مخلد أخبرنا موسی بن یعقوب الزمعی عن عبد الله بن أبی بکر بن زید بن المهاجر قال أخبرنی مسلم بن أبی سهل النبال قال أخبرنی الحسن بن أسامه بن زید قال أخبرنی أبی أسامه بن زید قال: طرقت النبی| ذات لیله فی بعض الحاجه فخرج النبی| وهو مشتمل علی شئ لا أدری ما هو، فلما فرغت من حاجتی قلت: ما هذا الذی أنت مشتمل علیه فکشفه فإذا حسن وحسین علی ورکیه. فقال: هذان ابنای وابنا ابنتی اللهم إنی أحبهما فأحبهما وأحب من یحبهما. هذا حدیث حسن. – حدثنا عقبه بن مکرم البصری العمی أخبرنا وهب بن جریر بن حازم أخبرنا أبی عن محمد بن أبی یعقوب عن عبد الرحمن بن أبی نعم: أن رجلاـ من أهل العراق سأل ابن عمر عن دم البعوض یصیب الثوب، فقال ابن عمر: انظروا إلی

هذا يسأل عن دم البعوض وقد قتلوا ابن رسول الله |؛ وسمعت رسول الله | يقول إن الحسن والحسين هما ريحانتاى من الدنيا. هذا حديث صحيح. وقد رواه شعبه عن محمد بن أبى يعقوب. وقد روى أبو هريره عن النبى | نحو هذا. وابن أبى نعم هو عبد الرحمن بن أبى نعم البجلى - حدثنا أبو سعيد الأشج أخبرنا أبو خالد الأحمر أخبرنا رزين قال حدثتنى سلمى قالت: دخلت على أم سلمه وهى تبكى فقلت ما يبكيك؟ قالت رأيت رسول الله | تعنى فى المنام وعلى رأسه ولحيته التراب فقلت مالك يا رسول الله قال شهدت قتل الحسين آنفا. - حدثنا أبو سعيد الأشج أخبرنا عقبه بن خالد حدثنى يوسف بن إبراهيم أنه سمع أنس بن مالك يقول: سئل رسول الله | أى أهل بيتك أحب إليك ؟ قال الحسن والحسين وكان يقول لفاطمه ادعى لى ابنى فيشمهما ويضمهما إليه. - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا محمد بن عبد الله الأنصارى أخبرنا الأشعث هو. ابن عبد الملك عن الحسن عن أبى بره قال: صعد رسول الله صلى الله عليه سلم المنبر فقال: إن ابنى هذا سيد يصلح الله على يديه بين فئتين. هذا حديث حسن صحيح. قال يعنى الحسن بن على. - حدثنا الحسين بن حريث أخبرنا على بن الحسين ابن واقد حدثنى أبى حدثنى عبد الله بن بريده قال: سمعت أبا بريده يقول :كان رسول الله | يخطبنا إذ جاء الحسن والحسين عليهما قميصان أحمران يمشيان ويعثران فنزل رسول الله | من المنبر فحملهما ووضعهما بين يديه ثم قال: صدق الله إنما أموالكم وأولادكم فتنه نظرت إلى هذين الصبيين يمشيان ويعثران فلم أصبر حتى قطعت حديثى ورفعتهما. هذا حديث حسن. - حدثنا الحسن بن عرفه أخبرنا إسماعيل بن عياش. عن عبد الله بن عثمان بن خثيم عن سعيد بن راشد عن يعلى بن مره قال قال رسول الله |: حسين منى وأنا من حسين، أحب الله من أحب حسينا، حسين سبط من الأسباط. هذا حديث حسن. - حدثنا محمد بن يحيى أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن الزهرى عن أنس بن مالك قال :لم يكن أحد منهم أشبه برسول الله | من الحسن بن على. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا يحيى بن سعيد أخبرنا إسماعيل بن أبى خالد عن أبى جحيفه قال: رأيت رسول الله | فكان الحسن بن على يشبهه. هذا حديث حسن صحيح. وفى الباب عن أبى بكر وابن عباس وابن الزبير. - حدثنا خلاد بن أسلم البغدادى أخبرنا النضر بن شميل أخبرنا هشام بن حسان عن حفصه بنت سيرين قالت حدثنى أنس بن مالك قال: كنت عند ابن زياد فجئ برأس الحسين فجعل يقول بقضيب فى أنفه ويقول ما رأيت مثل هذا حسنا لم يذكر قال قلت أما إنه كان من أشبههم برسول الله |. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن أخبرنا عبيد الله ابن موسى عن إسرائيل عن أبى إسحاق عن هانئ بن هانئ عن على قال: الحسن أشبه برسول الله | ما بين الصدر إلى الرأس، والحسين أشبه برسول الله | ما كان أسفل من ذلك. هذا حديث حسن. - حدثنا واصل بن عبد الأعلى أخبرنا أبو معاويه عن الأعمش عن عماره بن عمير قال:لما جئ برأس عبيد الله ابن زياد وأصحابه نضدت فى المسجد فى الرحبه فانتهيت إليهم وهم يقولون قد جاءت قد جاءت فإذا حيه قد جاءت تخلل الرؤس حتى دخلت فى منخرى عبيد الله بن زياد فمكثت هنيهه ثم خرجت فذهبت حتى تغيبت ثم قالوا قد جاءت قد جاءت ففعلت ذلك مرتين أو ثلاثا. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا عبد الله بن عبد الرحمن وإسحاق بن منصور قالا أخبرنا محمد بن يوسف عن إسرائيل عن ميسره بن حبيب عن نهال بن عمرو عن زر بن حبيش عن حذيفه قال: سألتنى أمى متى عهدك؟ تعنى بالنبى |؛ فقلت مالى به عهد منذ كذا وكذا، فنالت منى فقلت لها دعينى آتى النبى | فأصلى معه المغرب وأسأله أن يستغفر لى ولك ؛ فأتيت النبى | فصليت معه المغرب فصلى حتى صلى العشاء ثم انفتل فتبعته فسمع صوتى فقال من هذا حذيفه؟ قلت نعم. قال ما حاجتك غفر الله لك ولامك؟ قال إن هذا ملك لم ينزل الأرض قط قبل هذه الليله، استأذن ربه أن يسلم على ويبشرنى بأن فاطمه سيده نساء أهل الجنه، وأن الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنه. هذا حديث حسن. - حدثنا محمود بن غيلان أخبرنا أبو أسامه عن فضيل ابن مرزوق عن عدى بن ثابت عن البراء: أن رسول الله | أبصر حسنا وحسينا فقال اللهم إنى أحبهما فأحبهما. هذا حديث حسن صحيح. - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا أبو عامر العقدى أخبرنا زمعه بن صالح عن سلمه بن وهرام عن عكرمه عن ابن

عباس قال: كان رسول الله| حامل الحسن بن على على عاتقه فقال رجل نعم المركب ركبت يا غلام. فقال النبى| ونعم الراكب هو. - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا محمد بن جعفر أخبرنا شعبه عن عدى بن ثابت قال سمعت البراء بن عازب قال: رأيت النبى| واضع الحسن بن على على عاتقه وهو يقول اللهم إنى أحبه فأحبه. هذا حديث حسن صحيح. نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۳ ه‍.ق، ج۵، صص ۳۲۷- ۳۲۱، ح ۳۸۷۳ - ۳۸۵۶. (محقق)

ابو عیسی، پس از این باب روایات دیگری را نیز در فضائل ایشان آورده است که تعداد آنها به نه روایت می رسد؛ که می توان پنج روایت را از فضائل دانست که سه روایت در فضیلت هر دوی ایشان، یک روایت درباره امام حسن× و یک روایت درباره امام حسین× است؛((۱))

(أبواب الأدب؛ باب ما جاء فی العدۀ).

ص: ۲۸۱

۱- همان؛ ص۱۹۳۵، ح ۲۹۸۳. - «حدثنا واصل بن عبد الأعلی الکوفی، أخبرنا محمد بن فضیل عن إسماعیل بن أبی خالد عن أبی جحیفه، قال: رأیت رسول الله| أبیض قد شاب وکان الحسن بن علی یشبهه،... هذا حدیث حسن. وقد روی مروان بن معاویه هذا الحدیث بإسناد له عن أبی جحیفه نحو هذا. وقد روی غیر واحد عن إسماعیل بن أبی خالد عن أبی جحیفه قال: رأیت رسول| وکان الحسن بن علی یشبهه ولم یزیدوا علی هذا». - «حدثنا محمد بن بشار، أخبرنا یحیی بن سعید عن إسماعیل ابن أبی خالدأخبرنا أبو جحیفه قال: رأیت النبی| وکان الحسن بن علی یشبهه. وهکذا روی غیر واحد عن إسماعیل ابن أبی خالد نحو هذا. وفی الباب عن جابر وأبو جحیفه وهب السوأئی». چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج۴، ص۲۱۰، روایات ۲۹۸۳ و ۲۹۸۴. (محقق)

یک روایت نیز در «ابواب الطب؛ باب [کیف یعوذ الصبیان]» در فضیلت هر دو امام‘ است؛((۱))

دو روایت نیز در «أبواب الأضاحی؛ باب

الأذان فی أذن المولود وباب [العقیقهْ بشاهْ]» در فضیلت سبط اکبر× است؛((۲))

یک روایت هم از «أبواب الأدب؛ باب ما جاء فی رکوب ثلاثهْ علی الدابهْ»، درباره هر دو امام‘ است.((۳))

ص: ۲۸۲

۱- همان؛ ص۱۸۵۸، ح ۲۰۶۰. «حدثنا محمود بن غیلان، أخبرنا عبد الرزاق ویعلی عن سفیان عن منصور عن المنهال بن عمرو عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: «کان رسول الله | یعوذ الحسن والحسین یقول: «أعیذ کما بکلمات الله التامه من کل شیطان وهامه ومن کل عین لامه ویقول: هکذا کان إبراهیم یعوذ إسحاق وإسماعیل». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج۳، ص۲۶۷، ح ۲۱۳۸. (محقق)

۲- همان؛ ص۱۸۰۷، ح ۱۵۱۴ و ۱۵۱۹. - «حدثنا محمد بن بشار حدثنا یحیی بن سعید و عبد الرحمن بن مهدی قالا حدثنا سفیان عن عاصم بن عبید الله بن أبی رافع عن أبیه قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه و سلم أذّن فی أذن الحسن بن علی حین ولدته فاطمه بالصلاه. هذا حدیث صحیح و العمل علیه... وروی عن النبی | أیضا: أنه عق عن الحسن ابن علی بشاه و قد ذهب بعض أهل العلم إلی هذا الحدیث». - «حدثنا محمد بن یحیی القطعی حدثنا عبد الاعلی عن محمد بن إسحاق عن عبد الله بن أبی بکر عن محمد بن علی بن الحسین عن علی بن أبی طالب قال: عق رسول الله صلی الله علیه و سلم عن الحسن بشاه و قال یا فاطمه احلقی رأسه و تصدقی بزنه شعره فضه، فوزنته، فکان وزنه درهما أو بعض درهم. هذا حدیث حسن». چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج ۳، صص۳۶ - ۳۷، ح۱۵۵۳و۱۵۵۶. (محقق)

۳- همان؛ ص۱۹۳۱، ح ۲۷۷۵. - «حدثنا عباس بن عبد العظیم العنبری، أخبرنا النضر بن محمد، حدثنا عکرمه بن عمار عن إیاس بن سلمه، عن أبیه قال: لقد قدت بنبی الله | والحسن والحسین علی بغلته الشهباء حتی أدخلته حجره النبی |، هذا قدامه وهذا خلفه. وفی الباب عن ابن عباس و عبد الله بن جعفر. هذا حدیث حسن صحیح». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ه-.ق، ج۴، ص۱۹۱-۱۹۰، ح ۲۹۲۵. (محقق)

د – فضائل اهل بیت(ع):

ترمذی در جامع در «أبواب المناقب»، بخشی را به مناقب أهل بیت پیامبر | اختصاص داده که در زیر عنوان [باب فی] مناقب اهل بیت النبیّ |»، چهار روایت نقل شده است.((۱))

ص: ۲۸۳

۱– همان، ص۲۰۴۱، ح ۳۷۸۶ به بعد. – «حدثنا نصر بن عبد الرحمن الکوفی أخبرنا زید بن الحسن عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جابر بن عبد الله قال: رأیت رسول الله | فی حجته یوم عرفه وهو علی ناقته القصواء یخطب فسمعته یقول: یا أیها الناس إنی ترکت فیکم من [ما] إن أخذتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی أهل بیتی. وفی الباب عن أبی ذر وأبی سعید وزید بن أرقم وحذیفه بن أسید. هذا حدیث حسن من هذا الوجه. وزید بن الحسن قد روی عنه سعید بن سلیمان وغیر واحد من أهل العلم». – «حدثنا قتیبه بن سعید أخبرنا محمد بن سلیمان بن الأصبهانی عن یحیی بن عبید عن عطاء عن عمر بن أبی سلمه ربیب النبی | قال نزلت هذه الآیه علی النبی | إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا فی بیت أم سلمه، فدعا النبی | فاطمه وحسنا وحسینا فجللهم بکساء وعلی خلف ظهره فجلله بکساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بیتی فأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا. قالت أم سلمه وأنا معهم یا رسول الله؟ قال أنت علی مکانک وأنت إلی خیر. وفی الباب عن أم سلمه ومعقل بن یسار وأبی الحمراء وأنس بن مالک». – «حدثنا علی بن المنذر الکوفی أخبرنا محمد بن فضیل أخبرنا الأعمش عن عطیه عن أبی سعید والأعمش عن حبیب ابن أبی ثابت عن زید بن أرقم قال قال رسول الله | إنی تارک فیکم ما إن تمسکتم به لن تضلوا بعدی؛ أحدهما أعظم من الآخر؛ کتاب الله حبل ممدود من السماء إلی الأرض وعترتی أهل بیتی ولن یتفرقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما» هذا حدیث حسن... . – «حدثنا ابن أبی عمر أخبرنا سفیان عن کثیر النواء عن أبی إدریس عن المسیب بن نجبه قال قال علی بن أبی طالب قال النبی | إن کل نبی أعطی سبعه نجباء رفقاء أو قال رقباء وأعطیت أنا أربعه عشر، قلنا من هم؟ قال أنا وابنای وجعفر وحمزه و... وبلال و سلمان و عمار و المقداد و حذیفه و عبد الله بن مسعود هذا حدیث حسن...». – «حدثنا أبو داود سلیمان بن الأشعث أخبرنا یحیی ابن معین أخبرنا هشام بن یوسف عن عبد الله بن سلیمان النوفلی عن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس عن أبیه عن ابن عباس قال قال رسول الله | أحبوا الله لما یغذوکم من نعمه، وأحبونی بحب الله، وأحبوا أهل بیتی بحبی هذا حدیث حسن...» چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه‍–.ق، ج۵، صص ۳۲۹– ۳۲۷، روایات ۳۸۷۴ تا ۳۸۷۸. (محقق)

دو حـدیث نیز در «أبواب الفتن؛ باب ما جاء فی المهدی» آمده است که می توان آن را هم از فضائل اهل بیت علیهم السـلام و هم از فضائل حضرت مهدی× دانست:((۱))

در «أبواب کتاب التفسیر»، تفسیر سوره احزاب روایتی در فضیلت اهل بیت علیهم السـلام و روایتی در فضیلت حضرت علی و حضـرت فاطمه و امام دو حدیث نیز در «أبواب الفتن؛ باب ما جاء فی المهدی» آمده است که می توان آن را هم از فضائل اهل بیت علیهم السلام و هم از فضائل حضرت مهدی× دانست:((۲))

در «أبواب کتاب التفسیر»، تفسیر سوره احزاب روایتی در فضیلت اهل بیت علیهم السـلام و روایتی در فضیلت حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام آمده است.((۳))

۱- همان، ص۱۸۷۶، ح ۲۲۳۰ و ۲۲۳۱؛ - حدثنا عبید بن أسـباط بن محمد القرشی، أخبرنا أبی أخبرنا سفیان الثوری عن عصام بن بهـدله عن زر عن عبـد الله قال: قال رسول الله| لا تـذهب الـدنیا حتی یملک العرب رجل من أهل بیتی یواطئ اسـمه اسـمی. وفی الباب عن علی وأبی سعید وأم سـلمه وأبی هریره، هذا حدیث صـحیح. - حدثنا عبد الجبار بن العلاء العطار، أخبرنا سفیان بن عیینه عن عاصم عن زر عن عبد الله عن النبی| قال: یلی رجل من أهل بیتی یواطئ اسـمه اسمی، قال عاصم: أخبرنا أبو صالح عن أبی هریره، قال لو لم یبق من الدنیا إلا یوما لطول الله ذلک الیوم حتی یلی. هذا حدیث حسن صـحیح. و نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج۳، ص۳۴۳، ح ۲۳۳۱ تا ۲۲۳۲.(محقق)

۲- همان، ص۱۸۷۶، ح ۲۲۳۰ و ۲۲۳۱؛ - حدثنا عبید بن أسـباط بن محمد القرشی، أخبرنا أبی أخبرنا سفیان الثوری عن عصام بن بهـدله عن زر عن عبـد الله قال: قال رسول الله| لا تـذهب الـدنیا حتی یملک العرب رجل من أهل بیتی یواطئ اسـمه اسـمی. وفی الباب عن علی وأبی سعید وأم سـلمه وأبی هریره، هذا حدیث صـحیح. - حدثنا عبد الجبار بن العلاء العطار، أخبرنا سفیان بن عیینه عن عاصم عن زر عن عبد الله عن النبی| قال: یلی رجل من أهل بیتی یواطئ اسـمه اسمی، قال عاصم: أخبرنا أبو صالح عن أبی هریره، قال لو لم یبق من الدنیا إلا یوما لطول الله ذلک الیوم حتی یلی. هذا حدیث حسن صـحیح. و نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج۳، ص۳۴۳، ح ۲۳۳۱ تا ۲۲۳۲.(محقق)

۳- همان؛ ۱۹۷۹- ح ۳۲۰۵ و ۳۲۰۶؛ - حدثنا قتیبه أخبرنا محمد بن سلیمان بن الأصـبهانی عن یحیی بن عبید عن عطاء بن أبی ربـاح عن عمر بن أبی سلمه ربیب النبی| قـال لمـا نزلت هـذه الآـیه علی النبی| إنما یریـد الله لیـذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا فی بیت أم سلمه فدعا فاطمه وحسنا وحسینا فجللهم بکساء وعلی خلف ظهره فجلله بکساء ثم قال: اللهم هؤلاء أهـل بیتی فـأذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا. قالت أم سـلمه: وأنا معهم یا نبی الله، قال أنت علی مکانک وأنت علی خیر. - حـدثنا عبـد بن حمیـد أخبرنا عفان بن مسـلم أخبرنا حماد بن سـلمه أخبرنا علی بن زید عن أنس بن مالک: أن رسول الله| کان یمر بباب فاطمه سته أشـهر إذا خرج لصلاه الفجر یقول: الصـلاه یا أهل البیت (إنما یریـد الله لیـذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیرا) حسن... و فی البـاب عن أبی الحمراء معقـل بن یسـار وأم سـلمه. نسـخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج۵، صص ۳۱- ۳۰، ح ۳۲۵۸ و ۳۲۵۹. (محقق)

در تفسیر آیه ۲۳ سوره شوری {قل لاّ أسئلکم علیه أجرا إلاّ الموّده فی القربی}، نیز روایتی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام نقل شده است.((۱))

در تفسیر آیه مباهله از سوره آل عمران نیز روایتی در فضیلت حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام نقل شده است.((۲))

ص: ۲۸۵

۱- همان؛ ۱۹۸۴، ح ۳۲۵۱؛ - حدثنا محمد بن بشار أخبرنا محمد بن جعفر أخبرنا شعبه عن عبد الملک بن میسره قال سمعت طاؤا قال: سئل ابن عباس عن هذه الآیه قل لا أسألکم علیه أجرا إلا الموده فی القربی فقال سعید بن جبیر قربی آل محمد فقال ابن عباس. أعلمت أن رسول الله | لم یکن بطن من قریش إلاـ کان له فیهم قرابه فقال: إلا أن تصلوا ما بینی وبینکم من القرابه، هذا حدیث حسن صحیح وقد روی من غیر وجه عن ابن عباس. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج۵، ص۵۴، ح ۳۳۰۴.(محقق)

۲- همان؛ ص۱۹۵۳، ح ۲۹۹۹؛ - حدثنا قتیبه أخبرنا حاتم بن إسماعیل عن بکیر بن مسمار عن عامر بن سعد عن أبیه قال: لما نزلت هذه الآیه تعالوا ندع أبناءنا وأبناءکم ونساءنا ونساءکم الآیه دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم علیا و فاطمه و حسنا و حسینا، فقال: اللهم هؤلاء أهلی. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج۴، صص ۲۹۴ - ۲۹۳، ح ۴۰۸۵.(محقق)

این روایت نیز، از فضائل اهل بیت علیهم السلام به شمار می آید.((۱))

همچنین روایت شماره ۴۸۲ از «أبواب الصلاة؛ باب ما جاء فی صفة الصلاة علی النبیّ |»، بیانگر فضائل اهل بیت علیهم السلام است.((۲))

چهار روایت در باب فضل نبی | آمده که همگی در فضیلت اهل بیت علیهم السلام به شمار می آید.((۳))

ص: ۲۸۶

۱- همان؛ ۱۹۸۰، ح ۳۲۲۰؛ - حدثنا إسحاق بن موسی الأنصاری أخبرنا معن أخبرنا مالک بن أنس عن نعیم بن عبدالمجمر أن محمد بن عبد الله بن زید الأنصاری. و عبد الله بن زید الذی کان أدی النداء بالصلاه أخبره عن أبی مسعود الأنصاری أنه قال أتانا رسول الله | ونحن فی مجلس سعد بن عباده فقال له بشیر بن سعد أمرنا الله أن نصلی علیک فکیف نصلی علیک؟ قال فسکت رسول الله | حتی ظننا أنه لم یسأله. ثم قال رسول الله |: قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم وعلی آل إبراهیم وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی إبراهیم وعلی آل إبراهیم فی العالمین إنک حمید مجید، والسلام کما قد علمتم وفی الباب عن علی وأبی حمید وکعب ابن عجره وطلحه بن عبید الله وأبی سعید وزید بن خارجه ویقال ابن جاریه وبریده. هذا حدیث حسن صحیح. نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج۵، صص ۳۸ - ۳۷، ح ۳۲۷۳. (محقق)

۲- حدثنا محمود بن غیلان قال حدثنی أبو أسامه عن مسعر والأجلح ومالک بن مغول عن الحکم بن عتیبه عن عبد الرحمن بن أبی لیلی عن کعب بن عجره قال: قلنا یا رسول الله، هذا السلام علیک قد علمنا فکیف الصلاه علیک؟ قال: قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم إنک حمید مجید وبارک علی محمد کما بارکت علی إبراهیم إنک حمید مجید قال محمود قال أبو أسامه زادنی زائده عن الأعمش عن الحکم عن عبد الرحمن بن أبی لیلی قال: ونحن نقول: وعلینا معهم. وفی الباب عن علی وأبی حمید وأبی مسعود وطلحه وأبی سعید وبریده وزید بن خارجه، ویقال ابن جاریه وأبی هریره. قال أبو عیسی: حدیث کعب بن عجره حدیث حسن صحیح. سنن الترمذی، الترمذی، نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ ه-.ق، ج ۱، صص ۳۰۲ - ۳۰۱، ح ۴۸۲.(محقق)

۳- همان؛ ص۲۰۲۳ (أبواب المناقب؛ باب ما جاء فی فضل النبیّ |)، ح ۳۶۰۵ تا ۳۶۰۸؛ - حدثنا خلاد بن أسلم البغدادی أخبرنا محمد بن مصعب أخبرنا الأوزاعی عن أبی عمار عن واثله بن الأسقع قال قال رسول الله |: إن الله اصطفی من ولد إبراهیم إسماعیل، واصطفی من ولد إسماعیل بنی کنانه، واصطفی من بنی کنانه قریشا، واصطفی من قریش بنی هاشم، واصطفانی من بنی هاشم. هذا حدیث حسن صحیح. - حدثنا یوسف بن موسی القطان البغدادی أخبرنا عبید الله بن موسی عن إسماعیل بن أبی خالد عن یزید بن أبی زیاد عن عبد الله بن الحارث عن العباس بن عبد المطلب قال: قلت یا رسول إن قریشا جلسوا فتذاکروا أحسابهم بینهم فجعلوا مثلک مثل نخله فی کبوه من الأرض. فقال النبی |: إن الله خلق الخلق فجعلنی من خیر فرقهم وخیر الفریقین، ثم خیر القبائل فجعلنی من خیر القبیله، ثم خیر البیوت فجعلنی من خیر بیوتهم فأنا خیرهم نفسا وخیرهم بیتا. هذا حدیث حسن. و عبد الله ابن الحارث هو ابن نوفل. - حدثنا محمود بن غیلان أخبرنا أبو أحمد أخبرنا سفیان عن یزید بن أبی زیاد عن عبد الله بن الحارث عن المطلب بن أبی وداعه قال: جاء العباس إلی رسول الله | وکأنه سمع شیئا، فقام النبی | علی المنبر

فقـال: من أنـا؟ فقـالوا أنت رسول الله عليـک السـلام، قال أنا محمـد بن عبـد الله بن عبـد المطلب. إن الله خلق الخلق فجعلنی فی خيرهم، ثم جعلهم فرقتين فجعلنی فی خيرهم فرقه، ثم جعلهم قبائـل فجعلنی فی خيرهم قبيله، ثم جعلهم بيوتا فجعلنی فی خيرهم بيتا وخيرهم نفسا. هذا حديث حسن صـحيح. وروی عن سفيان الثوری عن يزيد بن أبی زياد نحو حديث إسماعيل بن أبی خالد عن يزيـد بن أبی زياد عن عبد الله بن الحارث عن العباس ابن عبد المطلب. - حدثنا محمد بن إسـماعيل أخبرنا سـليمان بن عبد الرحمن الدمشـقی أخبرنا الوليد بن مسـلم أخبرنا الأوزاعی أخبرنا شداد أبو عمار حدثنی واثله بن الأسقع قال قال رسول الله: إن الله اصـطفی کنانه من ولد إسماعيل واصطفی قريشا من کنانه، واصطفی هاشما من قريش، واصطفانی من بنی هاشم. هذا حديث حسن صحيح. نسخه چاپ بيروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ه‍.ق، ج۵، ص۲۴۵- ۲۴۳، ح ۳۶۸۴ تا ۳۶۸۷.(محقق)

در روایت سوم آن آمده است: «... فأنا خیرهم نفسا...»؛ باید گفت خداوند در قرآن علی× را نفس رسول| خوانده است.

حدیث شماره ۲۱۵۴ از «أبواب القدر؛ باب إعظام أمر الإیمان بالقدر» در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است:

«...ستّه لعنتُهم لعنَهم الله وکلّ بنیّ کان: الزائد فی کتاب الله و المکذّب بقَدَر الله والمتَسلّط بالجبروت لیُعِزَّ بذلک من

ص: ۲۸۷

أذلّ الله و يذلّ من أعزّ الله والمستحلّ لحُرَم الله والمستحلّ من عترتی ما حرّم الله والتارک لسنّتی»((۱))

ه – فضائل حضرت مهدی(ع):

در «أبواب الفتن، باب فی عیش المهدی وعطائه»، سه روایت آمده است.((۲))

در روایت سوم آن آمده است: «... فأنا خیرهم نفسا...»؛ باید گفت خداوند در قرآن علی× را نفس رسول| خوانده است.

حدیث شماره ۲۱۵۴ از «أبواب القدر؛ باب إعظام أمر الإیمان بالقدر» در فضیلت اهل بیت علیهم السلام است:

«...ستّه لعنتُهم لعنَهم الله وکلّ بنیّ کان: الزائد فی کتاب الله و المکذّب بقَدَر الله والمتَسلّط بالجبروت لیُعِزَّ بذلک من أذلّ الله و یذلّ من أعزّ الله والمستحلّ لحُرَم الله والمستحلّ من عترتی ما حرّم الله والتارک لسنّتی»((۳))

ه – فضائل حضرت مهدی×:

در «أبواب الفتن، باب فی عیش المهدی وعطائه»، سه روایت آمده است.((۴))

۶– سنن نسائی (م ۳۰۳ ه–.ق)

اشاره

در «مجتبی» با ۵۷۶۱((۵))

یا ۵۷۵۸((۶))

روایت،کتاب یا بخش ویژه ی فضائل یا

۱– همان؛ ۱۸۶۸.

۲– همان، ص۱۸۷۶، ح ۲۲۳۰ تا ۲۲۳۲؛ – حدثنا عبید بن أسباط بن محمد القرشی، أخبرنا أبی أخبرنا سفیان الثوری عن عصام بن بهدله عن زر عن عبد الله قال: قال رسول الله| لا تذهب الدنیا حتی یملک العرب رجل من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی. وفی الباب عن علی وأبی سعید وأم سلمه وأبی هریره، هذا حدیث صحیح . – حدثنا عبد الجبار بن العلاء العطار، أخبرنا سفیان بن عیینه عن عاصم عن زر عن عبد الله عن النبی| قال: (یلی رجل من أهل بیتی یواطئ اسمه اسمی)، قال عاصم: أخبرنا أبو صالح عن أبی هریره، قال لو لم یبق من الدنیا إلا یوما لطول الله ذلک الیوم حتی یلی. هذا حدیث حسن صحیح. – حدثنا محمد بن بشار، حدثنا محمد بن جعفر، أخبرنا شعبه قال سمعت زیدا العمی، قال سمعت أبا الصدیق الناجی یحدث عن أبی سعید الخدری قال: خشینا أن یکون بعد نبینا حدث فسألنا نبی الله| فقال إن فی أمتی المهدی یخرج یعیش خمسا أو سبعا أو تسعا –

زيـد الشـاك - قـال قلنـا ومـا ذاك. قـال سـنين، قال: فيجئ إليه الرجل فيقول يا مهـدى أعطنى أعطنى، قال فيحثى له فى ثوبه ما استطاع أن يحمله هذا حديث حسن. وقد روى من غير وجه عن أبى سعيد عن النبى|. وأبو الصديق الناجى اسمه بكر بن عمرو، ويقال بكر بن قيس. نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۳ه‍-.ق، ج۳، صص۳۴۴-۳۴۲، ح ۲۳۳۱تا ۲۳۳۳.(محقق)

۳- همان؛ ۱۸۶۸.

۴- همان، ص۱۸۷۶، ح ۲۲۳۰ تا ۲۲۳۲؛ - حدثنا عبيد بن أسباط بن محمد القرشى، أخبرنا أبى أخبرنا سفيان الثورى عن عصام بن بهـدله عن زر عن عبـد الله قال: قال رسول الله| لا تـذهب الـدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتى يواطئ اسـمه اسـمى. وفى الباب عن على وأبى سـعيد وأم سـلمه وأبى هريره، هذا حديث صحيح . - حدثنا عبد الجبار بن العلاء العطار، أخبرنا سفيان بن عيينه عن عـاصم عن زر عن عبـد الله عن النبى| قـال: (يلى رجـل من أهـل بيتى يواطئ اسـمه اسـمى)، قال عاصم: أخبرنا أبو صالح عن أبى هريره، قال لو لم يبق من الدنيا إلا يوما لطول الله ذلك اليوم حتى يلى. هذا حديث حسن صـحيح. - حدثنا محمد بن بشار، حـدثنا محمـد بن جعفر، أخبرنا شعبه قال سـمعت زيـدا العمى، قال سـمعت أبا الصـديق الناجى يحدث عن أبى سـعيد الخـدرى قال: خشـينا أن يكون بعد نبينا حدث فسألنا نبى الله| فقال إن فى أمتى المهدى يخرج يعيش خمسا أو سبعا أو تسـعا - زيـد الشـاك - قـال قلنـا ومـا ذاك. قـال سـنين، قال: فيجئ إليه الرجل فيقول يا مهـدى أعطنى أعطنى، قال فيحثى له فى ثوبه ما استطاع أن يحمله هذا حديث حسن. وقد روى من غير وجه عن أبى سعيد عن النبى|. وأبو الصديق الناجى اسمه بكر بن عمرو، ويقال بكر بن قيس. نسخه چاپ بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۳ه‍-.ق، ج۳، صص۳۴۴-۳۴۲، ح ۲۳۳۱تا ۲۳۳۳.(محقق)

۵- الكتب الستّهْ؛ سنن النسائى الصغرى دارالسلام.

۶- المجتبى من السنن المشهور بِ-«سنن النسائى» (بيت الأفكار الدّوليّهْ).

مناقب دیده نمی شود، ولی در لابه لای کتاب های دیگر و به مناسبت های گوناگون فضائل اهل بیت علیهم السلام ذکر شده است.((۱))

ولی در «کبری» این چنین نیست. این کتاب برای نخستین بار در سال ۱۴۱۱ هجری قمری (۱۹۹۱ م)، به وسیله ی «دار الکتب العلمیّهْ» در بیروت چاپ شده است و بار دیگر «مؤسسهْ الرسالهْ» نیز آن را به چاپ رسانده است. پس از چاپ «کبری» همین کتاب را نیز از صحاح می دانند؛ هرچند که مشهور همان «مجتبی» یا «صغری» است.

«عبدالغفار سلیمان البنداری»، محقق نخستین چاپ «کبری» می گوید:

«... أما بعد ... فالیوم أشرقت الدنیا بمولد هذا

المصنّف الکبیر ... بعد أن کان حبیسا مفقودا حینا من الزمان غائبا عن عیون أهله وذویه ... والیوم ... أهنی ء المسلمین قاطبه فی شتی بقاع الأرض أزفُّ إلیهم هذا السّفر القیم خارجا فی أحسن ثوب وأجمل حله.

والیوم یحق لی أن أقلّب بأناملی فی الترتیب الثابت دهرا لمصنفات السنّه الستّه، کی أضع هذا المرجع القیم فی مکانه وموضعه لیکون مکانه فی مدرج الأهمیّه بین کتب السنّه الخامس، ولیصبر بکل فخر وجداره ترتیب کتب السنّه الجدید فی صحیفه تاریخیه یشهد الزمان مولدها الآن هو:

۱- صحیح البخاری ...؛

ص: ۲۸۹

۱- مانند پنج کتاب دیگر.

۲- صحیح مسلم ...؛

۳- سنن أبی داود ...؛

۴- سنن الترمذی ...؛

۵- السنن الکبری ...؛

۶- المجتبی ...؛

۷- سنن ابن ماجه»((۱)).

باید گفت به سختی بتوان این دیدگاه را مورد پذیرش بیشتر دانشمندان دانست. در جای دیگر می خوانیم:

«... فإن کتاب «السنن الکبری» للامام النسائی أحد الکتب السّته الأصول...»((۲)).

در بخش نخست، درباره اینکه آیا «مجتبی» از مصنفات خود نسائی است یا اینکه از شاگردش «ابن السُّنّی» است، سخن به میان آمد؛ برای بیشتر دانستن درباره این چالش می توان به پیشگفتار «حسن عبد المنعم شَلبی»، پژوهشگر «کبری» روی آورد. او پژوهشگرانه می گوید «مجتبی» نیز کار نسائی است و ابن السنی تنها راوی «مجتبی» است.((۳))

۱- کتاب السنن الکبری؛ ج ۱، ص ۳ دارالکتب العلمیّهْ.

۲- کتاب السنن الکبری؛ ج ۱، ص ۵ مؤسسهْ الرسالهْ.

۳- همان؛ صص ۲۱- ۳۲.

باید گفت: آنچه از کتاب ها ستّه است «مجتبی» است و نه «کبری». از سده های گذشته مجتبی را پنجمین کتاب از صحاح می دانسته اند به ویژه اینکه «کبری» نیز در دسترس نبوده و آنچه را دانشمندان دانش حدیث داشته اند همان «صغری» بوده است. ((۱)) از این رو در اینجا به «مجتبی» پرداخته می شود.

الف – فضائل حضرت علی بن ابی طالب(ع):

در «کتاب الایمان وشرایعه؛ علامهْ الایمان»، آمده است:

«... قال علی: إنّه لعهد النّبی الأمّیّ | إلیّ أنّه لایُحبّک إلا مؤمنٌ ولا یُبغِضُکَ إلاّ منافق»((۲))

این حدیث صحیح است. در همان کتاب «علامه المنافق»، همین روایت با اندک تفاوتی آمده.((۳))

این حدیث نیز صحیح است.

در روایت «کتاب النکاح؛ تزوج المرأهْ مثلها فی السن»، آمده است:

«... خطب أبوبکر وعمرُ رضـی الله عنه فاطمه فقال رسول الله |: «إنها صـغیره». فخطبها علیُّ فزوّجها منه»((۴)). این حدیث صحیح است.

در «کتاب السهو؛ التنحنح فی الصلاهْ» سه روایت دیده می شود که همه را

۱- نک: بخش نخست سنن نسائی.

۲- الکتب الستّهْ؛ سنن النسائی؛ ص۲۴۱۱، ح ۵۰۲۱.

۳- همان، ۵۰۲۵.

۴- همان؛ ص۲۲۹۶، ح ۳۲۲۳.

می توان یک فضیلت دانست:

«... قـال لی علی× کـانت لی منزله من رسول الله| لم تکن لأحـد من الخلائق، فکنت آتیه کلّ سـحر فأقول: السـلام علیک یانبیّ الله! فإن تنحنح انصرفت إلی أهلی وإلاّ دخلت علیه»((۱)).

یک روایت را در «کتاب التطبیق، باب التکبیر للسجود» می توان از فضائل آن حضرت برشمرد.((۲))

نیز روایت دیگری از «کتاب الطهارة؛ التوقیت فی المسح علی الخفین للمقیم»، در فضیلت آن حضرت به شمار می آید.((۳))

در روایت شماره ۸۳۵ از «کتاب الصلاة؛ الائتمام بالإمام یصلی قاعدا»، آمده است:

«... فدخلت علی ابن عباس فقلت: ألا أعرض علیک ما

۱- همان؛ ص۲۱۶۶، ح ۱۲۱۴.

۲- همان، ص۲۱۵۷، ح ۱۰۸۳؛ «أخبرنا یحیی بن حبیب بن عربی قال حدثنا حماد عن غیلان بن جریر عن مطرف قال صـلیت أنا وعمران بن حصـین خلف علی بن أبی طـالب فکـان إذا سـجد کبر وإذا رفع رأسه من السـجود کبر وإذا نهض من الرکعتین کبر فلما قضی صلاته أخذ عمران بیدی فقال لقد ذکرنی هذا قال کلمه یعنی صلاه محمد|». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ه-.ق، ج ۲، صص ۲۰۵- ۲۰۴.(محقق)

۳- همان، ح ۱۲۹؛ «أخبرنـا هنـاد بن السـری عن أبی معاویه عن الأعمش عن الحکم عن القاسم بن مخیمره عن شـریح بن هانئ قال سألت عائشه رضـی الله عنها عن المسح علی الخفین فقالت أئت علیا فإنه أعلم بذلک منّی...» نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ ه-.ق، ج ۱، ص ۸۴. (محقق)

حدّثتنی عائشه عن مرض رسول الله ؟ قال: نعم، فحدّثته فما أنکر منه شیئا غیر أنّه قال: أ سمّت لک الرّجل الذی کان مع العبّاس؟ قلت: لا، قال: هو علیّ کرم الله وجهَهُ»((1))

روایت صحیح است و مسلم و بخاری نیز آن را آورده اند. نیشابوری به شماره های ۹۳۶، ۹۳۷ و ۹۳۸ و محمد بن اسماعیل به شماره های بسیاری مانند ۱۹، ۶۶۵، ۶۸۷، ۲۵۸، ۴۴۴۲ و ۵۷۱۴ آن رانقل کرده اند.((2))

ب – فضائل حضرت فاطمه÷ دختر پیامبراعظم (ص):

روایت «کتاب الزینة؛ الکراهیة للنساء فی إظهار الحلی والذهب» را می توان از فضائل دانست:

«... الحمدلله الذی أنجی فاطمه من النار»((3))

این روایت صحیح است، هرچند که درباره متن آن سخن است.

ج – فضائل امام حسن و امام حسین:

روایتی در «کتاب التطبق، باب هل یجوز أن تکون سجدة أطول من سجدة»،

ص: ۲۹۳

۱– همان؛ ص ۲۱۴۰.

۲–) شماره ها از: «موسوعه الحدیث الشریف؛ الکتب الستّة».

۳– همان؛ ص۲۴۱۸، ح ۵۱۴۳.

نقل شده است که بیانگر فضیلت امام حسن یا امام حسین علیه السلام است.((۱))

یک روایت در فضیلت هر دو امام است که در «کتاب العقیقهْ؛ کم یعق عن الجاریهْ» نقل شده است.((۲))

در «کتاب الجمعهْ؛ مخاطبهْ الامام رعیته وهو علی المنبر» آمده است:

«... لقد رأیت رسول الله | علی المنبر والحسن وهو یقبل علی الناس مره وعلیه مره ویقول: إنّ ابنی هذا سیّد ولعلّ الله أن یُصلح به بین فئتین من المسلمین عظیمتین»((۳))

روایت شماره ۱۴۱۴ از «کتاب الجمعهْ؛ باب نزول الامام عن المنبر قبل فراغه

ص: ۲۹۴

۱- همان، ص۲۱۶۱، ح ۱۱۴۲؛ - «أخبرنا عبد الرحمان بن محمد بن سلام قال حدثنا یزید بن هارون قال أنبأنا جریر ابن حازم قال حدثنا محمد بن أبی یعقوب البصری عن عبد الله بن شداد عن أبیه قال: خرج علینا رسول | فی إحدی صلاتی العشاء وهو حامل حسنا أو حسین افتقدم رسول | فوضعه ثم کبر للصلاه فصلی فسجد بین ظهرانی صلاته سجده أطالها قال أبی فرفعت رأسی وإذا الصبی علی ظهر رسول الله | وهو ساجد فرجعت إلی سجودی فلما قضی رسول الله | الصلاه قال الناس یا رسول الله إنک سجدت بین ظهرانی صلاتک سجده أطلتها حتی ظننا أنه قد حدث أمر أو أنه یوحی إلیک قال کل ذلک لم یکن ولکن ابنی ارتحلنی فکرهت ان أعجله حتی یقضی حاجته». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ ه-.ق، ج۲، صص ۲۳۰- ۲۲۹. (محقق)

۲- همان، ص۲۳۶۴ - ح ۱۱۴۲؛ - «أخبرنا أحمد بن حفص بن عبد الله قال حدثنی أبی قال حدثنی إبراهیم هو ابن طهمان عن الحجاج بن الحجاج عن قتاده عن عکرمه عن ابن عباس قال: عقّ رسول الله | عن الحسن والحسین رضی الله عنهما بکبشین کبشین» نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ ه-.ق، ج۷، صص ۱۶۶- ۱۶۵.(محقق)

۳- همان؛ ص ۲۱۸۰، ح ۱۴۱۱- ج۳، ص۱۰۷، دارالفکر، بیروت، ۱۳۴۸ ه-.ق.

من الخطبهْ...» نیز در فضیلت هر دو امام است.((۱))

روایت شماره ۱۵۸۶، «کتاب صلاهْ العیدین؛ نزول الامام عن المنبر قبل فراغه من الخطبهْ»، در فضیلت هر دو امام است که مضمون همان روایت قبل را دارد.

د – فضائل اهل بیت(ع):

در «کتاب السهو؛ باب کیف الصلاهْ علی النبی|»، نُه روایت آمده است که همه آن ها درباره یک موضوع است.((۲))

ص: ۲۹۵

۱- همان. – «أخبرنا محمد بن عبد العزیز قال حدثنا الفضل بن موسی عن حسین بن واقد عن عبد الله بن بریده عن أبیه قال کان النبی| یخطب فجاء الحسن والحسین رضی الله عنهما وعلیهما قمیصان أحمران یعثران فیهما فنزل النبی| فقطع کلامه فحملهما ثم عاد إلی المنبر ثم قال صدق الله إنما أموالکم وأولادکم فتنه رأیت هذین یعثران فی قمیصیهما فلم أصبر حتی قطعت کلامی فحملتهما» نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ ه-.ق، ج۳، ص۱۰۸. (محقق)

۲- «أخبرنا القاسم بن زکریا بن دینار من کتابه قال حدثنا حسین بن علی عن زائده عن سلیمان عن عمرو بن مره عن عبد الرحمن بن أبی لیلی عن کعب بن عجره قال: قلنا یا رسول الله السلام علیک قد عرفناه فکیف الصلاه قال: قولوا اللهم صلی علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی آل إبراهیم إنک حمید مجید اللهم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی آل إبراهیم إنک حمید مجید قال ابن أبی لیلی ونحن نقول وعلینا معهم». – «أخبرنا القاسم بن زکریا قال حدثنا حسین عن زائده عن سلیمان عن الحکم عن عبد الرحمن بن أبی لیلی عن کعب ابن عجره قال قلنا یا رسول الله السلام علیک قد عرفناه فکیف الصلاه علیک قال: قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم وآل إبراهیم إنک حمید مجید وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی إبراهیم وآل إبراهیم إنک حمید مجید قال عبد الرحمن ونحن نقول وعلینا معهم». – «أخبرنا سوید ابن نصر قال حدثنا عبد الله عن شعبه عن الحکم عن ابن أبی لیلی قال قال لی کعب ابن عجره ألا أهدی لک هدیه قلنا یا رسول الله قد عرفنا کیف السلام علیک فکیف نصلی علیک قال: قولوا اللهم صلی علی محمد وآل محمد کما صلیت علی آل إبراهیم إنک حمید مجید اللهم بارک علی محمد وآل محمد کما بارکت علی آل إبراهیم إنک حمید مجید». – «أخبرنا إسحق بن إبراهیم قال أنبأنا محمد بن بشر قال حدثنا مجمع بن یحیی عن عثمان ابن موهب عن موسی بن طلحه عن أبیه قال قلنا یا رسول الله کیف الصلاه علیک قال قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم وآل إبراهیم إنک حمید مجید وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی إبراهیم وآل إبراهیم إنک حمید مجید». – «أخبرنا عبید الله بن سعد بن إبراهیم بن سعد قال حدثنا عمی قال حدثنا شریک عن عثمان بن موهب عن موسی بن طلحه عن أبیه أن رجلا أتی نبی الله| فقال کیف نصلی علیک یا نبی الله قال: قولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی إبراهیم إنک حمید مجید وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی إبراهیم إنک حمید مجید». – «أخبرنا سعید بن یحیی بن سعید الأموی فی حدیثه عن أبیه عن عثمان بن حکیم عن خالد بن سلمه عن موسی بن طلحه قال سألت زید بن خارجه قال أنا سألت رسول الله| فقال: صلوا علی واجتهدوا فی الدعاء وقولوا اللهم صل علی محمد وعلی آل

محمد». - «أخبرنا قتیبه قال حدثنا بکر وهو ابن مضر عن ابن الهاد عن عبد الله بن خباب عن أبی سعید الخدری قال قلنا یا رسول الله السلام علیک قد عرفناه فکیف الصلاه علیک قال: قولوا اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک کما صلیت علی إبراهیم وبارک علی محمد وآل محمد کما بارکت علی إبراهیم». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ ه-.ق، ج۳ - صص ۴۹- ۴۷. (محقق)

روایت ۱۲۸۶ نیز مانند همین روایات نه گانه است.((۱))

روایت شماره ۴۱۳۸، «کتاب قسم الفی»، را می توان یک روایت در فضائل اهل بیت علیهم السلام دانست.((۲))

۱- همان؛ ص۲۱۷۱؛ اما متأسفانه با وجود این روایات، پیروان مکتب خلفا به دستور پیامبراکرم| عمل نکردند و بعد از نام رسول خدا|، آل آن حضرت را در صلوات های خود ذکر نمی کنند.

۲- همان، ص۲۳۵۸؛ «... عن عباده بن الصامت قال اخذ رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم حنین وبره من جنب بعیرٍ فقال یا ایها الناس انه لا ـ یحل لی مما آفاء الله علیکم قدر هذه الاّ الخمس و الخمس مردودٌ علیکم». «... عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده أن الرسول الله صلی علیه و سلم أتی بعیرا فأخذ من سنامه وبره بین اصبعیه ثم قال انه لیس لی من الفی ء شی ء و لا هذه الاّ الخمس و الخمس مردودٌ فیکم». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ ه-.ق، ج۷، ص۱۳۱.(محقق)

روایت ۴۱۴۲ را نیز می توان از فضائل اهل بیت علیهم السلام دانست:((۱))

جدول های آماری روایات در هر یک از صحاح

اشاره

اکنون با ارائه ی جدول هایی، از آمارهایی که گذشت، بهتر می توان بهره برد. یادآوری می شود که منظور از روایات اهل بیت علیهم السلام ، یا روایاتی است که در آنها لفظ، اهل، عترت، آل، قربی و اهل بیت آمده یا اینکه روایت در بیان فضیلت آل عبا علیهم السلام است.

در پایان هر جدول، شماره ی روایات نیز برای آسان شدن رجوع به صحاح آورده شده است.

در اینجا نیز از بخاری آغاز و به نسائی ختم می کنیم.

ص: ۲۹۷

۱- همان؛ «أخبرنا محمد بن المثنی قال حدثنا یزید بن هارون قال أنبأنا محمد بن إسحاق عن الزهری عن سعید بن المسیب عن جبیر بن مطعم قال لما قسم رسول الله | سهم ذی القربی بین بنی هاشم وبنی المطلب أتیته أنا وعثمان بن عفان فقلنا یا رسول الله هؤلاء بنو هاشم لا ننکر فضلهم لمکانک الذی جعلک الله به منهم أرأیت بنی المطلب أعطیتهم ومنعتنا فإنما نحن وهم منک بمنزله فقال رسول الله | إنهم لم یفارقونی فی جاهلیه ولا اسلام إنما بنو هاشم وبنو المطلب شئ واحد وشبک بین أصابعه». نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۳۴۸ ه-.ق، ج۷- ص ۱۳۱- ۱۳۰. (محقق)

۱– صحیح بخاری:

نام حضرت علی اکبر

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی×

۸

۷

۳۰

۱۱

۳۸

حضرت فاطمه

زهرا÷

۶

۴

۱۰

۴

۱۶

امام حسن و امام حسین‘

–

۲

–

۳

۵

امام حسن×

۶

۵

۱۲

۶

۱۸

امام حسین×

–

۱

–

–

۱

اهل بیت علیهم السلام

۲

۱

۱۰

۳

۱۲

حضرت مهدی

-

-

-

۱

۱

حضرت علی بن الحسین×

-

-

-

۱

۱

جمع کل:

۹۲

۱- شماره ی روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب×:

ص ۳۰۲ (روایت شماره ندارد) / ص ۳۰۲

(روایت شماره ندارد) / ۱۹۸ / ۳۶۹ / ۴۴۱ / ۶۶۵ / ۶۸۷ / ۷۸۴ / ۷۸۶ / ۲۵۸۸ / ۲۶۹۸ / ۲۶۹۹ / ۲۹۴۲ / ۲۹۷۵/ ۳۰۰۹ / ۳۷۰۱ / ۳۷۰۲ / ۳۷۰۳ / ۳۷۰۴ / ۳۷۰۵ / ۳۷۰۶ / ۳۹۶۵ / ۳۹۶۷ / ۴۲۰۹/ ۴۲۱۰ / ۴۲۵۱ / ۴۴۱۶ / ۴۴۴۲ / ۴۴۸۱ / ۴۶۵۵ / ۴۶۵۶ / ۵۷۱۴ / ۶۲۰۴ / ۶۲۸۰.

۲- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه÷ دختر پیامبر|:

ص ۳۰۳ (روایت بدون شماره) / ص ۳۰۶ (روایت بدون شماره) / ۳۱۱۰ / ۳۱۱۳ / ۳۶۱۸ / ۳۶۲۳ / ۳۶۲۴ / ۳۶۲۵ / ۳۷۱۳ / ۳۷۱۴ / ۳۷۱۵ / ۳۷۲۹ / ۳۷۶۷/

ص: ۲۹۸

۵۲۳۰ / ۵۳۶۱ / ۶۲۸۵ / ۶۲۸۶.

۳- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام حسین ٔ یا یکی از ایشان:

ص ۳۰۵ (روایت شماره ندارد) / ۱۴۸۵ / ۲۱۲۲ / ۲۷۰۴ / ۳۰۷۲ / ۳۳۷۱ / ۳۵۴۲ / ۳۵۴۳ / ۳۵۴۴ / ۳۶۲۹ / ۳۷۳۵ / ۳۷۴۶ / ۳۷۴۷ / ۳۷۴۸ / ۳۷۴۹ / ۳۷۵۰/ ۳۷۵۱ / ۳۷۵۲ / ۳۷۵۳ / ۵۸۸۴ / ۵۹۹۴ / ۵۹۹۷ / ۶۰۰۳ / ۷۱۰۹.

۴- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

۱۴۸۵ / ۱۴۹۱ / ۳۰۷۱ / ۳۳۷۰ / ۳۴۹۷ / ۳۷۱۳ / ۳۷۵۱ / ۴۸۱۸/۴۷۹۸/۴۷۹۷/ ۶۳۵۷ / ۶۳۵۸.

۵- شماره ی روایت فضیلت حضرت مهدی×:

۳۴۴۹.

۶- شماره ی روایت فضیلت حضرت علی بن الحسین×:

۲۵۱۷.

ص: ۲۹۹

۲– صحیح مسلم:

نام

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع

روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی×

۱۲

۶

۸

۵

۲۰

حضرت فاطمه

زهرا÷

۹

۴

۲

۱

۱۱

امام حسن و امام حسین‘

-

۳

۲

۱

۵

امام حسن×

۶

۳

۳

۲

۹

امام حسین×

-

۲

۲

۱

۴

اهل بیت علیهم السلام

-

۳

۷

۳

۱۰

حضرت مهدی

-

-

۲

۱

۲

حضرت علی بن الحسین×

-

-

-

۱

۱

جمع کل:

۱- شماره های روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب×:

۲۴۰ / ۶۳۹ / ۶۴۱ / ۹۳۶ / ۹۳۷ / ۹۳۸ / ۴۶۷۸ / ۶۲۱۷ / ۶۲۱۸/۶۲۲۰/۶۲۲۱ / ۶۲۲۲ / ۶۲۲۳ / ۶۲۲۴ / ۶۲۲۵ / ۶۲۲۹ / ۶۲۶۱ / ۷۵۶۲.

۲- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه÷ دختر پیامبر|:

۶۲۲۰/ ۶۲۶۱ / ۶۳۰۷ / ۶۳۰۸ / ۶۳۰۹ / ۶۳۱۰ / ۶۳۱۲ / ۶۳۱۳/۶۳۱۴/۶۹۱۵ / ۶۹۱۸.

۳- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام

حسین' یا یکی از ایشان:

۲۴۷۳ / ۶۲۵۶ / ۶۲۵۷ / ۶۲۵۸ / ۶۲۵۹ / ۶۲۶۱ / ۶۲۲۰ / ۶۲۶۸ / ۶۲۶۹.

ص: ۳۰۰

۴- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

۹۰۷ / ۹۰۸ / ۹۱۱ / ۲۴۸۱ / ۲۴۷۳/ ۲۴۸۲ / ۵۹۳۸ / ۶۲۲۰ / ۶۲۲۱ / ۶۲۲۵.

۵- شماره ی روایات فضائل حضرت مهدی×:

۳۹۲ / ۳۹۴.

۶- شماره ی روایت فضیلت حضرت علی بن الحسین×:

۳۷۹۸.

۳- سنن ابن ماجه:

نام

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع

روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی×

۱۲

۹

-

۷

۱۹

حضرت فاطمه

زهرا÷

-

۱

۵

۴

۶

امام حسن و امام حسین‘

-

۲

-

۳

۵

امام حسن×

-

۲

-

۲

۴

امام حسین×

–

۲

–

۲

۴

امام حسین×

–

۲

–

۲

۴

اهل بیت علیهم السلام

–

۱

۱۰

۷

۱۱

حضرت مهدی

-

۹

۷

۹

جمع کل:

۵۸

۱- شماره ی روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب×:

۱۱۴ / ۱۱۵ / ۱۱۶ / ۱۱۷ / ۱۱۸ / ۱۱۹ / ۱۲۰ / ۱۲۱ / ۱۴۵ / ۱۴۹/۵۵۲/۹۱۷/ ۲۳۱۰ / ۲۸۳۵ / ۴۰۸۷ / ۴۰۹۴.

ص: ۳۰۱

۲- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه÷ دختر پیامبر|:

۱۴۵ / ۱۶۲۱ / ۱۹۱۱ / ۱۹۹۸ / ۱۹۹۹ / ۴۰۸۶.

۳- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام حسین' یا یکی از ایشان:

۱۴۲ / ۱۴۳ / ۱۴۴ / ۱۴۵ / ۳۹۲۳ / ۳۵۲۵ / ۳۶۰۰ / ۳۶۶۶ / ۴۰۸۷.

۴- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

۱۴۰ / ۱۴۵ / ۹۰۳ / ۹۰۴ / ۹۰۵ / ۹۰۶ / ۲۷۷۹ / ۴۰۸۲ / ۴۰۸۵ / ۴۰۸۷.

۵- شماره ی روایات فضائل حضرت مهدی×:

۲۷۷۹ / ۴۰۸۲ / ۴۰۸۳ / ۴۰۸۴ / ۴۰۸۵ / ۴۰۸۶ / ۴۰۸۸.

۴- سنن ابوداود:

نام

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع

روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی×

-

-

-

۷

۷

حضرت فاطمه

زهرا÷

-

-

۸

۶

۸

امام حسن و

امام حسین‘

-

-

-

۴

۴

امام حسن×

-

-

۶

۵

۶

امام حسین×

-

-

-

۲

۲

اهل بیت علیهم السلام

-

-

۱۳

۷

۱۳

حضرت مهدی

-

-

۶

۴

۶

جمع کل:

۴۶

۱- شماره ی روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب×:

۸۳۵ / ۱۷۶۶ / ۲۶۰۲ / ۲۷۹۰ / ۳۵۸۲ / ۴۰۷۳ / ۴۳۹۹.

۲- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه÷ دختر پیامبر|:

۲۰۶۹ / ۲۰۷۱ / ۲۹۸۸ / ۴۲۱۳ / ۴۲۸۴ / ۵۰۶۲ / ۵۰۶۳ / ۵۲۱۷.

۳- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام حسین' یا یکی از ایشان:

۱۱۰۹ / ۲۸۴۱ / ۴۱۳۱ / ۴۶۶۲ / ۴۷۳۷ / ۵۱۰۵ / ۵۲۲۱ / ۵۲۱۸ / ۴۲۱۳ / ۴۲۹۰.

۴- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

۹۷۶ / ۹۷۷ / ۹۷۸ / ۹۷۹ / ۹۸۰ / ۹۸۱ / ۹۸۲ / ۲۹۸۰ / ۲۹۸۲ /۴۲۱۳/۴۲۸۲ / ۴۲۸۳ / ۴۲۹۰ (دومین روایت).

۵- شماره ی روایات فضائل حضرت مهدی×:

۴۲۸۲ / ۴۲۸۳ / ۴۲۸۴ / ۴۲۸۵ / ۴۲۸۶ / ۴۲۹۰ (دومین روایت).

۵- جامع ترمذی:

نام

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع

روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی×

۲۸

۱۰

۹

۴۵

حضرت فاطمه

زهرا÷

۱۲

۸

۵

۴

۸

امام حسن و

امام حسین‘

۱۰

۸

–

۲

۱۲

امام حسن×

۹

۶

۸

۴

۱۷

امام حسین×

۷

۶

۳

۲

۱۰

اهل بیت علیهم السلام

۴

۳

۱۲

۷

۱۶

حضرت مهدی

–

–

۳

۲

۳

جمع کل:

۱۲۰

ص: ۳۰۳

۱- شماره ی روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب×:

۳۷۱۲ / ۳۷۱۳ / ۳۷۱۴ / ۳۷۱۵ / ۳۷۱۶ / ۳۷۱۷ (بخش نخست) ۳۷۱۷ (بخش دوم) / ۷۸۷ / ۱۷۰۴ / ۲۹۹۹ / ۳۲۰۵ / ۳۲۰۶ / ۳۰۹۰ / ۳۳۰۰ / ۳۴۴۶ / ۳۵۶۴ / ۳۷۱۸ / ۳۷۲۰ / ۳۷۱۹ / ۳۷۲۱ / ۳۷۲۲ / ۳۷۲۳ / ۳۷۲۴ / ۳۷۲۵ / ۳۷۲۶ / ۳۷۲۷ / ۳۷۲۸ / ۳۷۲۹ / ۳۷۳۰ / ۳۷۳۱ / ۳۷۳۲ / ۳۷۳۳ / ۳۷۳۴ / ۳۷۳۵ / ۳۷۳۶ / ۳۷۳۷ / ۳۸۱۹ / ۳۸۶۸ / ۳۸۷۰ / ۳۸۷۱ / ۳۸۷۴ / ۳۷۸۵/ ۳۷۹۷.

۲- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه÷ دختر پیامبر|:

۲۹۹۹ / ۳۲۰۵ / ۳۲۰۶ / ۳۷۳۳ / ۳۸۱۹ / ۳۸۶۷ / ۳۸۶۸ / ۳۸۶۹ / ۳۸۷۰ / ۳۸۷۱ / ۳۸۷۲ / ۳۸۷۳ / ۳۸۷۴ / ۳۸۷۸ / ۳۸۹۳.

۳- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام حسین' یا یکی از ایشان:

۳۷۷۳/۳۷۷۶ / ۳۷۷۸ / ۳۷۸۳ / ۳۷۸۴ / ۳۸۷۰ / ۳۸۷۱ (در چاپ «دار السلام»، این روایت در فضیلت امام حسن× است) / ۳۸۷۰ / ۳۸۷۱ / ۳۷۷۱ / ۳۷۷۵ / ۳۷۸۰ / ۳۷۸۴ / ۳۷۸۷ / (در چاپ «بیت الافکار الدولیة»، این روایت در فضیلت امام حسین× است) / ۱۵۱۴ / ۱۵۱۹ / ۲۰۶۰ / ۲۷۷۵ / ۲۸۲۶ / ۲۸۲۷ / ۲۹۹۹ / ۳۲۰۵ / ۳۲۰۶ / ۳۷۳۳ / ۳۷۶۸ / ۳۷۶۹ / ۳۷۷۰ / ۳۷۷۲ / ۳۷۷۴ / ۳۷۷۹ / ۳۷۸۱ / ۳۷۸۲ / ۳۷۸۵.

۴- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

۴۸۳ / ۲۱۵۴ / ۲۲۳۰ / ۲۲۳۱ / ۲۹۹۹ / ۳۲۰۵ / ۳۲۵۱ / ۳۶۰۵ / ۳۶۰۶ / ۳۶۰۷ / ۳۶۰۸ / ۳۷۸۶ / ۳۷۸۷ / ۳۷۸۸ / ۳۷۸۹.

۵- شماره ی روایات فضائل حضرت مهدی×:

۲۲۳۰ / ۲۲۳۱ / ۲۲۳۲.

۶- سنن نسائی:

- سنن نسائی:

نام

آمار روایات بخش مناقب

آمار روایات بخش های دیگر

جمع روایات

باتکرار

بی تکرار

باتکرار

بی تکرار

حضرت علی×--۹۷۹

حضرت فاطمه زهرا÷---۱۱

امام حسن و امام حسین‘--۳۲۳

امام حسن×---۲۲

امام حسین×---۱۱

اهل بیت علیهم السلام --۱۲۳۱۲

جمع کل:۲۸

۱- شماره ی روایات فضائل حضرت علی بن ابی طالب×:

۱۲۹ / ۸۳۵ / ۱۰۸۳ / ۱۲۱۲ / ۱۲۱۳ / ۱۲۱۴ / ۳۲۲۳ / ۵۰۲۱ / ۵۰۲۵ .

۲- شماره ی روایات فضائل حضرت فاطمه÷ دختر پیامبر|:

۵۱۴۳.

۳- شماره ی روایات فضائل امام حسن و امام حسین' یا یکی از ایشان:

۱۱۴۲ / ۱۴۱۱ / ۱۴۱۴ / ۱۵۸۶ / ۴۲۲۴.

۴- شماره ی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام :

۱۲۸۶ / ۱۲۸۷ / ۱۲۸۸ / ۱۲۸۹ / ۱۲۹۰ / ۱۲۹۱ / ۱۲۹۲ / ۱۲۹۳ / ۱۲۹۴ / ۱۲۹۵ / ۴۱۳۸ / ۴۱۴۲.

ص: ۳۰۵

خواننده ی گرامی بداند که این آمارها، آمار کلی و با شمارش روایات تکراری در فضیلت هر یک از اهل بیت علیهم السلام یا اهل بیت به طور کلی است؛ از این رو نباید تنها به ارائه آمار بسنده کرد بلکه در بخش آینده که به بررسی این آمار پرداخته خواهد شد آمار حقیقی و واقعی به دست خواهد آمد که برپایه ی آن می توان قضاوت کرد.

در اینجا به این بخش پایان می دهیم.

ص: ۳۰۶

بخش چهارم:بررسی آماری روایات

اشاره

ص: ۳۰۷

بررسی آماری روایات

در بخش پیشین، به آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح پرداخته شد. اکنون و در این بخش به بررسی آماری این روایات پرداخته خواهد شد؛ بدین معنی که خواهیم دید، آماری که در بخش سوم گذشت یک روی سکّه است و روی دیگر سکّه، بسیار با آن ناهمگون است.

پس از این بررسی، به این پرسش خواهیم رسید که آیا روایاتی که در صحاح آمده، همه ی آن چیزی است که می بایست بیاید؟ یا اینکه صاحبان صحاح برخی روایات را به جهت برخی علل و دلایل نیاورده و از آنها چشم پوشی کرده اند؟

اگر پاسخ پرسش نخست «منفی» و پاسخ پرسش

دوّم «مثبت» است؛ انگیزه آنها چه بوده است؟

خواننده ی گرامی در این بخش، افزون بر دریافت پاسخ این گونه پرسش ها - همچون بخش های پیشین - مطالبی را خواهد خواند که در افزایش دانش حدیثی وی، تأثیرگذار خواهد بود.

از این رو و به یاری خداوند تعالی به عنوان نمونه به سراغ صحیح بخاری می رویم و آن را از نظر آماری بررسی خواهیم کرد و به آمار واقعی روایات

فضائل اهل بیت علیهم السلام ، دست خواهیم یافت و سپس به پرسش های پیش آمده می پردازیم.((۱))

تکرار روایات

اشاره

باید گفت که بیشترین تکرارِ روایات فضائل، در صحیح بخاری آمده است. برای نمونه چند روایت را بررسی می کنیم؛

الف – تکرار روایت

«قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: لأعطین الرایه أو لیأخذن الرایه غدا رجلا یحبه الله و رسوله أو قال یحب الله ورسوله یفتح الله علیه فإذا نحن بعلی وما نرجوه فقالوا هذا علی فأعطاه رسول الله صلی الله علیه وسلم ففتح الله علیه»((۲))

بخاری این روایت را در مناقب امام× به شماره های ۳۷۰۱ و ۳۷۰۲ آورده است؛ همچنین این روایات در همه جای این کتاب به چشم می خورد.((۳))

در کل هفت بار این روایت تکرار شده است. روشن است که باید این هفت روایت را تنها یک روایت به شمار آورد.

ص: ۳۱۰

۱- یادآوری می شود که شماره ی روایات مانند بخش پیش بر اساس کتاب «موسوعه الحدیث الشریف؛ الکتب السته» است.

۲- صحیح البخاری، البخاری، ج۴، ص۲۰۷، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه–.ق. (محقق)

۳- از جمله روایات به شماره های: ۲۹۴۲، ۳۰۰۹، ۴۲۰۹، ۴۲۱۰، ۲۹۷۵.

ب – تکرار روایت

«ان عائشه قالت: لما ثقل النبی صلی الله علیه وسلم واشتد به وجعه استأذن أزواجه فی أن یمرض فی بیتی فأذن له فخرج النبی صلی الله علیه وسلم بین رجلین تخط رجلاه فی الأرض بین عباس ورجل آخر قال عبید الله فأخبرت عبد الله بن عباس فقال: أتدری من الرجل الآخر؟ قلت: لا، قال: هو علی».((۱))

و روایت

«حدثنا إبراهیم بن موسی قال أخبرنا هشام بن یوسف عن معمر عن الزهری قال أخبرنی عبیدالله بن عبد الله قال قالت عائشه: لما ثقل النبی صلی الله علیه

وسلم واشتد وجعه استأذن أزواجه ان یمرض فی بیتی فأذن له فخرج بین رجلین تخط رجلاه الأرض وکان بین العباس ورجل آخر، قال عبیدالله بن عبدالله: فذکرت ذلک لابن عباس ما قالت عائشه فقال لی: وهل تدری من الرجل الذی لم تسم عائشه؟ قلت: لا، قال: هو علی بن أبی طالب».((۲))

این روایت برای نخستین بار به شماره ی ۱۹۸ در صحیح نقل شده است. مضمون روایت این است که پیامبر | در زمان بیماری خود، گاهی که از خانه

ص: ۳۱۱

۱- صحیح البخاری، البخاری، ج۱، ص۵۷، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ه-.ق.(محقق)

۲- صحیح البخاری، البخاری، ج۱، ص۱۶۲، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ه-.ق.(محقق)

بیرون می شد، به عباس و حضرت علی× تکیه داده بود و عایشه در نقل این داستان نام علی× را پنهان می کرد؛ ولی ابن عباس برای مردم می گفت که: «هو علیّ».

این روایت به شماره های: ۶۶۵، ۶۸۷، ۲۵۸۸،

۴۴۴۲ و ۵۷۱۴ تکرار شده است و این شش روایت را باید تنها یک روایت به شمار آورد.

ج – تکرار روایت

«... فقال النبی صلی الله علیه وسلم أین ابن عمک قالت فی المسجد فخرج إلیه فوجد رداءه قد سقط عن ظهره وخلص التراب إلی ظهره فجعل یمسح التراب عن ظهره فیقول: اجلس یا أبا تراب مرتین»((۱))

این روایت یکبار در مناقب امام× به شماره ی ۳۷۰۳ آمده و در جاهای دیگر به شماره های ۴۴۱، ۶۲۰۴ و ۶۲۸۰ تکرار شده که یک روایت بیشتر نیست.

د – تکرار روایت

«ان رسول الله صلی الله علیه وسلم

قال: فاطمه بضعه منی فمن أغضبها أغضبنی»((۲))

این روایت نیز به دفعات تکرار شده؛ دو بار در مناقب به شماره ۳۷۱۴ و

۱- صحیح البخاری، البخاری، ج۴، ص۲۰۸، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه-.ق.(محقق)

۲- همان، ج۴، ص ۲۱۰، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه-.ق.(محقق)

۳۷۶۷ و سه بار دیگر در جاهای گوناگون به شماره ۳۱۱۰، ۳۷۲۹ و ۵۲۳۰؛ که این پنج روایت نیز یک روایت بیشتر نیست.

ه- - تکرار روایت

«قال النبی|: فاطمه سیده نساء اهل الجنّة...»:

دو بار در مناقب بی شماره، و در جاهای دیگر به شماره های: ۳۶۲۴، ۶۲۸۵ و ۶۲۸۶ آمده، که همگی یک روایت به شمار می آید.

و - تکرار روایت

«رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم علی المنبر والحسن ابن علی إلی جنبه وهو یقبل علی

الناس مره وعلیه أخری ویقول: إن ابنی هذا سید ولعل الله ان یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین».((۱))

این روایت که در فضیلت امام حسن× است؛ چهار بار و در شماره های: ۳۷۴۶، ۲۷۰۴، ۳۶۲۹ و ۷۱۰۹ تکرار شده که همگی یک روایت بیش نیست.

بسیاری دیگر از روایات نیز در صحیح بخاری تکرار شده است که در شمارش آنها، باید مکررات حذف شود؛ روایاتی مانند صلوات بر محمد و آل محمد؛ حرمت صدقه بر آل محمد؛ شباهت امام حسن× به پیامبر|؛ دوست

۱- صحیح بخاری، البخاری، ج۳، ص ۱۷۰، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه-.ق.(محقق)

داشتن پیامبر| امام حسن و امام حسین' را و... .

نکته ای دیگر:

نکته ای بسیار مهم وجود دارد که نباید از آن غافل بود و آن اینکه در بخش پیشین و درشمارش روایات هر یک از کتابهای ششگانه، روایاتی به چشم می خورد که با اینکه یک روایت بیش نبود؛ ولی می توان آن را از فضائل چندین نفر دانست. از این رو، این گونه روایات چندین بار تکرار شده اند. برای نمونه روایات «ارقبوا محمدا فی أهل بیته»، در صحیح بخاری، تحت عنوان «باب مناقب قرابهْ رسول الله صلی الله علیه و سلم و منقبهْ فاطمهْ÷ بنت النّبی صلی الله علیه و سلم...» آمده است، که در بخش سوّم، یکبار در فضائل اهل بیت علیهم السلام به صورت کلی و یکبار در فضائل فاطمه÷، به شمار آمده است.

نمونه ای دیگر و بهتر روایتی است که در ترمذی آمده است:

«...أنّ رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لعلیّ وفاطمه والحسن والحسین: أنا حرب لمن

حاربتم و سلمٌ لمن سالمتم»((۱))

درست است که این، یک روایت بیشتر نیست؛ ولی در بخش سوّم، این روایت چهار بار تکرار شده؛ یک روایت در فضیلت امام امیرالمؤمنین×، یکی در فضیلت فاطمه÷، و نیز در فضیلت امام حسن و امام حسین علیهم السلام . چرا که

۱- صحیح ترمذی، ح ۳۸۷۰. نسخه دارالکفر، بیروت، ج۵، ص ۳۶۰، ح ۳۹۶۲. (محقق)

هدف ما در بخش سوم، بیان آمار روایات فضائل هر یک از ایشان بود((۱)).

پرسش کلیدی:

اکنون یک پرسش خودنمایی می کند؛ و آن اینکه، صحیح بخاری بر پایه ی دقیق ترین شمارش ها((۲))

۷۵۶۳، مسلم ۷۵۶۳، ابن ماجه ۴۳۴۱، ابوداود ۴۲۷۴، ترمذی ۳۹۵۶ و مجتبی ۵۷۶۱

روایت هستند؛ که در کل ۳۴۴۵۸ روایت می شوند؛ آیا آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام با توجه به این تعداد روایت، کم نیست؟ اگر پاسخ مثبت است؛ چرا؟

برای رسیدن به پاسخ این سؤال به نکات ذیل توجه کنید:

اعتراف به برتری علی بن ابی طالب(ع) بر اصحاب:

سخنی از احمد، صاحب مسند:

حاکم در مستدرک((۳))، «کتاب معرفهْ الصحابهْ؛ و من مناقب أمیرالمؤمنین علی بن أبی طالب رضی الله عنه مما لم یخرجاه»؛ نخستین روایتش چنین است:

«سمعت القاضی أبا الحسن علی بن الحسین الجراحی و أبا الحسین محمد بن المظفر الحافظ یقولان: سمعنا أبا حامد

۱- یا اینکه روایت «المهدی من ولد فاطمه» که در ابن ماجه آمده، دو بار شمارش شده، یکبار در فضائل مهدی× و یک بار در فضائل فاطمه‘.

۲- موسوعه الحدیث الشریف الکتب الستّه.

۳- ج۳، ص۱۰۷ دارالمعرفهْ.

محمد بن هارون الحضرمی

یقول: سمعت محمد بن منصور الطوسی یقول: سمعت أحمد بن حنبل یقول:

ما جاء لأحد من أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الفضائل ما جاء لعلی بن أبی طالب رضی الله عنه».

قرطبی((۱)) در «الاستیعاب فی معرفهْ الأصحاب»((۲))، روایت را این گونه آورده:

«وقال أحمد بن حنبل و إسماعیل بن اسحاق القاضی: لم یرو فی فضائل أحدٍ من الصحابه بالأسانید الحسان مارُوی فی فضائل علیّ بن أبی طالب. و کذلک قال أحمد بن شعیب بن علی النسائی»

او همچنین می گوید:

«وفضائلَه لایحیط بها کتاب،

وقد أکثر الناس من جمعها»((۳))

ابن حجر عسقلانی، «ابوعلی نیشابوری» را نیز بر ناقلان این سخن افزوده و می گوید:

«قال أحمد وإسماعیل القاضی والنسائی وأبوعلی

ص: ۳۱۶

۱- ابن عبد البرّ.
۲- ج۳، ص۲۱۳.
۳- همان.

النیسابوری لم یرد فی حقّ أحد من الصحابه بأسانید الجیاد، اکثر ممّا جاء فی علی...»((1))

سخنی از عمرو بن عاص:

از عمرو بن عاص نقل شده است که فضائل هیچ یک از صحابه به پای فضائل علی× نمی رسد:

«وذکروا أن رجلًا من همدان یقال له برد، قدم علی معاویه، فسمع عمرا یقع فی علیّ، فقال له: یا عمرو! إن أشیاخنا سمعوا رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول: من کنت مولاه فعلیّ مولاه، فحقّ ذلک أم باطل؟ فقال عمرو: حقّ، وأنا أزیدک أنه لیس أحد من صحابه رسول الله له مناقب مثل مناقب علیّ؛ ففزع الفتی...»((2))

روایاتی از ابن عباس رضی الله عنه:

خطیب، در شرح حال «إسماعیل بن محمّد...» در روایت شماره ی ۳۲۷۵ می گوید:

«...حدّثنا إسماعیل بن محمّد بن عبدالرحمن المدائنی، عن جویبر، عن الضحاک، عن ابن عبّاس قال: نزلت فی علیّ ثلاثمائه آیه»((3))

۱- فضائل الصحابه من فتح الباری بشرح البخاری؛ خالد عبدالفتاح شبل، ص۱۴۲.

۲- ألامامه والسیاسه؛ ابن قتیبهْ؛ ج۱، ص۱۰۹.

۳- خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج۶، ص۲۱۹.

ابن عساکر نیز از ابن عباس روایت می کند که:

«ما نزل فی أحد من کتاب الله

ما نزل فی علیّ»((1))

طبرانی در کبیر، می گوید:

«... عن ابن عباس رضی الله عنه قال: ما أنزل الله (یا أیها الذین آمنوا) إلاّ علیّ أمیرها و شریفها، ولقد عاتب الله أصحاب محمد صلی الله علیه و سلم فی غیر مکان و ما ذکر علیا إلا بخیر»((2)).

نیز در اواسط روایت کرده و می گوید:

«... عن ابن عباس قال: کانت لعلی بن أبی طالب ثمانیه عشر منقبه؛ لو لم یکن له إلا واحده منها لنجابها. ولقد کانت له ثلاث عشره منقبه ما کانت لأحد من هذه الأمّه»((3)).

پاسخ و پرسش:

با توجه به مطالب عنوان شده، بدین نتیجه می رسیم که علی× هم افضلِ صحابه بوده و هم بیشترین تعداد روایات، در فضیلت ایشان بوده است. بسیاری از فضائل امام×، دربرگیرنده ی فضائل أهل بیت علیهم السلام نیز می باشد؛ همچنان که در

۱- مختصر تاریخ دمشق؛ ابن منظور، ج۱۸، ص۱۱.
۲- المعجم الکبیر؛ ج۱۸، ص۲۱۱، ح ۱۱۶۸۷.
۳- المعجم الأوسط؛ ج۹، ص۱۹۸، ح ۸۴۲۷، (مکتبة المعارف).

بسیاری از روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام ، فضیلت امام× نیز به شمار می آید.

آری امام× را می توان بزرگ اهل بیت علیهم السلام دانست، پس اگر در این بخش، با موضوعیت ایشان، پیش رویم به پاسخ پرسشها خواهیم رسید.

پاسخ این پرسش که «آیا آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام با توجه به تعداد روایات صحاح کم نیست؟» مثبت است.

سخن احمد حنبل کجا و روایات انگشت شمار فضائل امام و اهل بیت علیهم السلام در صحاح کجا؟ در این میان آمار صحیح بخاری و مسلم از همه اسفناک تر است((۱))؛

(۲۸ روایت صحیح بخاری و ۱۸ روایت صحیح مسلم).

چرا؟

چرا آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح اندک است؟ برای پاسخ گفتن به این پرسش باید به ژرفای تاریخ اسلام و حدیث رجوع کرد. باید معنای درست فضیلت و نیز اهمیت آن را دانست. باید به نقشی که فضائل بازی کرده اند، پی برد. باید با بخاری و مسلم، نه با شخص شان که با شخصیّت و ذهنیت ایشان آشنا شد؛ نخست به اهمیت بیان فضیلت و فضائل با توجه به متون معتبر تاریخی پرداخته می شود؛ و سپس به علل و انگیزه های کلی و نیز شخصی و جزئی پرداخته خواهد شد.

۱- به زودی، علت روشن خواهد شد.

اهمیت فضائل

فضائل، جمع فضیلت و به معنای برتری است. «زید افضل از عمرو است»؛ یعنی زید برتر ازعمرو است.

علامه ابن منظور در «لسان العرب» می گوید:

«فضل: افضل والفضیله معروف: ضدّ النقص والنقیصه... والفضیله: الدّرجه الرفیعه فی الفضل.... وفضّلهُ: مزّاهُ. التفاضل بین القوم: أن یکون بعضهم أفضل من بعض. ورجل فاضِل: ذوفضل. ورجل مفضول: قد فضله غیره. ویقال: فضل فلان علی غیره، إذا غلب بالفضل علیهم...»((۱))

او همچنین در ماده ی «نقب» می گوید:

«... والمنقبه: کَرَمُ الفعال... والمنقبه: ضدّ المثلبه... وقولهم: فی فلانٍ مناقب جمیله، أی اخلاقٌ. و هو حسن النقیبه، أی جمیل الخلیقه...»((۲))

پس از آنکه پیامبراکرم | چشم از جهان فرو بست((۳))؛

گروهی بی توجه به فرمایش های پیامبر | درباره ی ولایت و خلافت حضرت علی× که بزرگ اهل بیت علیهم السلام بود؛ در سقیفه کسی دیگر را به جانشینی پیامبر | برگزیدند. بعدها

۱- لسان العرب، ابن منظور، ج ۱۱، ص ۵۴۲، فصل الفاء. (محقق)
۲- لسان العرب، ابن منظور، ج ۱، ص۷۶۸، فصل النون. (محقق)
۳- به پیشگفتار نگاه کنید.

گفتند: پیامبر| کسی را به عنوان جانشین خود تعیین نکرد و بی جانشین از جهان رفت؛ پس باید کسی را برمی گزیدیم.

چه کسی باید در سقیفه، جانشین پیامبر| می شد و سپس مردم او را می پذیرفتند؟ پاسخ روشن است. آن کس که برتر بود و شایسته تر. از این روست که اگر کسی داستان های سقیفه و تاریخ آن روز شوم را بخواند، خواهد دید که فضل فروشان بی فضائل چه نقشی بازی کرده اند. در فرهنگ عرب تفاخر جای خود را دارد. عرب حتی به راستِ اسب خود نیز تفاخر می کند، تاآنجا که مفاخر کاذب را جایگزین مناقب و فضائل الاهی نمودند.

فضل فروشی و سقیفه ی بنی ساعده

اکنون کتاب قطور تاریخ اسلام را باز می کنیم و آنچه را در سقیفه گذشت می خوانیم تا نقش فضائل را بدانیم.

طبری در تاریخ، زیر عنوان «ذکر الخبر عما جری بین المهاجرین والأنصار فی أمر الامارهْ فی سقیفهْ بنی ساعدهْ» می گوید:

«... أنّ النبیّ صلی الله علیه و سلم لما قبض اجتمعت الأنصار فی سقیفه بنی ساعده، فقالوا: نُولّی هذه الامر بعد محمد× سعدَ بن عباده... فقال بعد أن حمدالله و أثنی علیه: یا معشر الأنصار لکم سابقه فی الدین و فضیله فی الاسلام لیست لقبیله من العرب...»((۱))

۱- ج۳، ص۲۱۸.

این سخن سعد است. به واژه ی «الإمارهْ»، ترکیب «هذا الأمر» و گزاره ی «لکم سابقهْ فی الدین وفضیلهْ فی الاسلام»، توجه کنید.

سعد، ادامه داده و می گوید:

«... حتی إذا أراد بکم الفضیله وساق إلیکم الکرامه وخصّکم بالنعمه وتوفّاه الله وهو عنکم راض...»((1))

به واژه ی «الفضیلهْ» توجه شود.

پس انصار به سعد می گویند: اگر مهاجران قریش امارت و ولایت تو را نپذیرفتند چه؟

خبر به عمر می رسد. به ابوبکر می گوید که چه نشسته ای که انصار در سقیفه ی بنی ساعده برآنند تا امیری برای مسلمانان برگزینند. پس هر دو بی درنگ آهنگ سقیفه کردند و در راه ابوعبیده ی جراح را دیده، او را نیز با خود بردند... ابوبکر در سقیفه، سخن آغازکرد و گفت:

«... فخصّ الله المهاجرین الأولین من قومه بتصدیقه، والایمان به، والمؤاساه له، والصبر معه علی شدّه أذی قومهم لهم... فهم أوّل من عبدالله فی الأرض و آمن بالله وبالرسول؛ وهم أولیاؤه و عشیرته وأحق النّاس بهذا الأمر؛ ولا ینازعهم ذلک إلاّ ظالم، وأنتم یا معشر الأنصار، من لا ینکر فضلهم فی الدین، ولا سابقتهم العظیمه فی

۱- همان.

الاسلام... فنحن الأمراء و أنتم الوزراء...»((1))

آری! آنچه مهم است فضل فروشی است. گویا مهاجر و انصار در سقیفه گرد آمده بودند تا فضائل یکدیگر را به رخ بکشند و بر اساس آن امیر و وزیر را برگزینند.

اکنون گاهِ «حباب بن منـذر» است تا برخیزد و از فضائل انصار بگوید و مهاجران را بر سـر جای خویش نشاند. پس برمی خیزد و با فریاد((2))

می گوید:

«... یا معشر الأنصار، املِکوا علیکم أمرکم؛ فإنّ الناس فی فیئکم و فی ظلکم... أنتم أهل العزّ والثروه... ذو والبأس والنجده... فمنا امیر و منهم امیر»((3))

نوبت عمر است که او نیز چیزی بگوید:

«.. هیهـات! لایجتمع اثنان فی قرن! والله لاترضـی العرب أن یؤمرّوکم ونبیها من غیرکم... من ذا ینازعنا سـلطان محمّـد و إمارته، ونحن أولیائه وعشیرته...»((4))

بار دیگر حباب برمی خیزد و باز از فضائل انصار می گوید:

«... یا معشر الأنصار! املکوا علی أیدیکم، ولا تسمعوا

۱- همان؛ صص ۲۱۹- ۲۲۰.

۲- مقام، مقام فریاد است؛ وگرنه در تاریخ طبری ننوشته که با فریاد می گوید.

۳- همان؛ ص ۲۲۰.

۴- همان.

مقاله هـذا و أصـحابه فيذهبوا بنصـيبكم من هذا الأمر؛ فإن أبوا عليكم ما سألتموه، فاجلوهم عن هذه البلاد... فأنتم والله أحقّ بهذا الأمر منهم؛ فانّه بأسيافكم دان لهذا الدين من دان ممّن لم يكن يدين...»((۱))

پس از کشمکش هایی چند، بار دیگر ابوبکر برمی خیزد و می گوید:

«... هـذا عمر، وهـذا أبو عبيـده، فأيهما شـئتم فبايعوا. فقالا: لا والله لانتولّى هذا الأمر عليك؛ فإنك أفضل المهاجرين وثانى اثنين إذهما فى الغار، وخليفه رسول الله على الصلاه... ابسط يدك نبايعك...»((۲))

عمرو ابن عبیده و اوسیان به سبب اختلاف دیرینه خود با خزرج و اینکه سعدبن عباده از خزرج بود، با ابوبکر بیعت کردند و او را جانشین پیامبر خواندند و شد آنچه شد و نمی بایست که می شد.((۳))

«افإن مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم»؟!((۴))

۱- همان.

۲- همان؛ ص ۲۲۱.

۳- نیز نـک: الکامـل فی التاریـخ؛ ابن الأثیر؛ ج۲، ص۱۸۹ و المنتظم فی تاریـخ الأـمم و الملـوک؛ ابن الجـوزی؛ ج۴، ص۶۴ و تاریخ الاسلام؛ الذهبی، ج۳ عهد الخلفاء الراشدین ص۵ و شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحدید؛ ج۱، ص۱۷۱.(محقق)

۴- برای اطلاع بیشتر درباره ی با وقایع سقیفه و پیامدهای کوتاه مدت و بلند مدت آن در اسلام و موضع گیری حضرت علی× به کتاب «امام علی× و سقیفه» که به همت مجمع جهانی شیعه شناسی چاپ و منتشر شده مراجعه کنید.(محقق)

مجریان سقیفه، مانعان وصیت پیامبر(ع)

در جریان سقیفه این مطلب به روشنی پیداست که هر کدام از طرفین با دلایل خود به هر صورت که شده سعی می کردند که خلافت را نصیب خود کنند و اگر مطلبی هم بیان شده در راستای این هدف بوده است، اما یک سؤال اساسی و مهم در این میان به ذهن انسان حقیقت جو خطور می کند و آن این که، همانطور که طرفین در سقیفه تلاش می کردند خود را دلسوز امت و نگران آینده رهبری اسلام نشان دهند آیا پیامبر اکرم| نسبت به این امر مهم غفلت کرده؟ و آیا خدای تعالی که دین اسلام را کامل معرفی کرده و نعمت را بر مسلمانان تمام کرده((۱))

برای جلوگیری از اختلاف بین مسلمانان، رهبری را برای بعد رسول خود مشخص نکرده؟!! شخصی که عالم به تمام حقایق قرآن و سنت باشد و لازم نباشد

که برای فهم احکام دین به دیگری پناه ببرد!!

تاریخ گواه است که علی بن ابی طالب× تنها کسی است که مرجع سؤال دیگران بوده و در فهم دین از هیچ کس بعد از پیامبر اکرم| استعانت نجسته است؛ او که مصداق آیه {وکل شی ء احصیناه فی امام مبین}((۲)) و آیه {ومن عنده علم الکتاب}((۳)) و آیه {ولکل قوم هاد}((۴)) بود. همان شخصی که طبق آیه قرآن و

۱- {الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا}. (المائده / ۳) (محقق)

۲- یاسین / ۱۲. (محقق)

۳- {قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب}. (الرعد / ۴۳) (محقق)

۴- {ویقول الذین کفروا لولا انزل علیه آیه من ربه انما انت منذر ولکل قوم هاد}. (الرعد / ۷) (محقق)

به تصدیق مفسران در جریان مباهله نفس پیامبر اکرم| معرفی شد((۱)).

عظمت علمی آن حضرت به حدی بود که بارها خلفا برای فهم احکام دین به او مراجعه کردند تا حدی که می گفتند اگر علی نبود ما هلاک می شدیم((۲)).

اساسا اگر چنین شخصیتی برای تبیین حقایق قرآن و رهبری جهان اسلام بعد از رسول خدا| نباشد نزول قرآن عبث می شد.

از آنچه بیان شد روشن می شود که نگرانی پیامبر اکرم| در زمان وفات چه بوده و چرا اصرار داشته اند که برای مسلمانان وصیتی بنویسند که بعد از آن حضرت هرگز گمراه نشوند، همانطور که قبلاً گمراه نشدن را در تمسک به ثقلین معرفی کرده بودند.((۳))

۱- {فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنه الله علی الکاذبین}. (آل عمران / ۶۱) (محقق)

۲- «لولا علی لهلک عمر»، تفسیر الکبیر، الرازی، سورهٔ الاسراء، ج۲۱، ص۱۸ - تفسیر سمعانی، سورهٔ الاحقاف، ج۵، ص۱۵۲ - فیض القدیر، حرف السین، ج۴، ص۳۵۷. (محقق)

۳-عن أبی الطفیل عن زید بن أرقم رضی الله عنه قال: لما رجع رسول الله ' من حجه الوداع و نزل غدیر خم امر بدوحات فقممن فقال: کأنی قد دعیت فأجبت انی قد ترکت فیکم الثقلین أحدهما أکبر من الآخر کتاب الله تعالی و عترتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض ثم قال: ان الله عزوجل مولای و انا مولی کل مؤمن ثم اخذ بید علی رضی الله عنه فقال: من کنت مولاه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و ذکر الحدیث بطوله. هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه بطوله». المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج۳، ص۱۰۹. -عن مسلم بن صبیح عن زید بن أرقم رضی الله عنه قال قال رسول الله': انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض. هذا حدیث صحیح الاسناد علی شرط الشیخین ولم یخرجاه. المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج۳، ص۱۴۸. - قال لما رجع رسول الله' عن حجه الوداع و نزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن ثم قال: کأنی قد دعیت فأجبت انی قد ترکت فیکم الثقلین احدهما أکبر من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فانهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض ثم قال: ان الله مولای و أنا ولی کل مؤمن ثم اخذ بیدی علی فقال: من کنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. فضائل الصحابه، النسائی، ص۱۵. - ... قال رسول الله| انی قد ترکت فیکم ما ان أخذتم به لن تضلوا بعدی الثقلین أحدهما أکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء إلی الأرض وعترتی أهل بیتی الا وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ج۳، ص۵۹. - ۳۸۷۴ ... قال: رأیت رسول الله| فی حجته یوم عرفه وهو علی ناقته القصواء یخطب فسمعته یقول: یا أیها الناس إنی ترکت فیکم من [ما] إن أخذتم به لن تضلوا کتاب وعترتی أهل بیتی. سنن الترمذی، الترمذی مناقب أهل بیت النبی|، ج۵، صص ۳۲۸ - ۳۲۷. - ۳۸۷۶ ... قال رسول الله| إنی تارک فیکم ما إن تمسکتم به لن تضلوا بعدی؛ أحدهما أعظم من الآخر؛ کتاب الله حبل ممدود من السماء إلی الأرض وعترتی أهل بیتی ولن یتفرقا حتی یردا علی الحوض

فانظروا کیف تخلفونی فیهما هذا حدیث حسن غریب. سنن الترمذی، الترمذی، ج۵، صص ۳۲۹ – ۳۲۸. - ... ثم قام خطیبا فحمد الله وأثنی علیه وذکر ووعظ فقال ما شاء الله أن یقول ثم قال أیها الناس انی تارک فیکم أمرین لن تضلوا ان اتبعتموهما وهما کتاب الله وأهل بیتی عترتی ثم قال أتعلمون انی أولی بالمؤمنین من أنفسهم ثلاث مرات قالوا نعم فقال رسول الله صلی الله علیه وآله من کنت مولاه فعلی مولاه. المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج۳، ص۱۱۰. - ... عن زید بن أرقم رضی الله عنه قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم حتی انتهینا إلی غدیر خم فأمر بروح فکسح فی یوم ما أتی علینا یوم کان أشد حرا منه فحمد الله وأثنی علیه وقال یا أیها الناس انه لم یبعث نبی قط الا ما عاش نصف ما عاش الذی کان قبله وانی أوشک ان ادعی فأجیب وانی تارک فیکم ما لن تضلوا بعده کتاب الله عز وجل ثم قام فاخذ بید علی رضیعنه فقال یا أیها الناس من أولی بکم من أنفسکم قالوا الله ورسوله اعلم قال من کنت مولاه فعلی مولاه؛ هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه. المستدرک، الحاکم النیسابوری، ج۳، ص۵۳۳؛ بخش کوچکی از روایات کتب معتبر اهل سنت در اینجا ذکر شده است که محققان می توانند برای اطلاع بیشتر به منابع روایی آنها رجوع کنند. (محقق)

و معلوم می شود که چرا عمر به سختی در مقابل این سخن رسول خدا

ص: ۳۲۷

ایستاد و نگذاشت که آن حضرت وصیت خود را بنویسند و جالب اینکه چطور قبل از اینکه پیامبر وصیت خود را بنویسند گفت: «حسبنا کتاب الله» و بالاخره این کار منجر به اختلاف بین مسلمانان شد تا حدی که پیامبر اکرم| به غضب در آمد و همه صحابه را به جز علی بن ابی طالب× از منزل بیرون کردند و ابن عباس از این واقعه به عنوان بزرگترین مصیبت یاد کرده است.((۱))

آنچه به نقل کتاب ها تاریخی ملاحظه کردید جریانات بعد از بیرون آمدن از نزد رسول خدا| و متعاقب آن وفات آن حضرت بوده است.

ص: ۳۲۸

۱- - ... عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما حضر رسول الله' و فی البیت رجال فقال النبی' هلموا اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعده فقال بعضهم ان رسول الله' قد غلبه الوجع و عندکم القرآن حسبنا کتاب الله فاختلف اهل البیت و اختصوا فمنهم من یقول قربوا یکتب لکم کتابا لاتضلوا بعده و منهم من یقول غیر ذلک فلما اکثروا اللغو و الاختلاف قال رسول الله' قوموا. قال عبید الله فکان یقول ابن عباس ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله ' و بین ان یکتب لهم ذلک الکتاب لاختلافهم ولغطهم. صحیح البخاری، البخاری، ج۵، باب مرض نبی| و وفاته، صص۱۳۷- ۱۳۸. - ... عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما حضر رسول الله| و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب قال النبی| هلم اکتب لکم کتابا لاتضلوا بعده فقال عمر ان النبی| قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حسبنا کتاب فاختلف اهل البیت فاختصموا منهم من یقول قربوا یکتب لکم النبی| کتابا لن تضلوا بعده و منهم من یقول ما قال عمر فلما اکثروا اللغو و الاختلاف عند النبی| قال رسول الله| قوموا قال عبید الله و کان ابن عباس یقول ان الرزیه کل الرزیه ما حال بین رسول الله| و بین ان یکتب لهم ذلک الکتاب من اختلافهم و لغطهم. صحیح بخاری، البخاری، باب قول المریض قوموا عنی، ج۷، ص۹. این جریان در قسمت های دیگر کتاب بخاری و مسلم روایت شده و یکی از مسلمات روایی و تاریخی است. صحیح بخاری، ج۱، کتاب العلم، باب کتابهْ العلم، صص ۳۶ و ۳۷ و ج۸، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنهْ، باب کراهیهْ الخلاف، ص۱۶۱، دارالفکر، بیروت؛ صحیح مسلم، ج۵، صص ۷۵ و ۷۶، دارالفکر، بیروت. (محقق)

ذهبی در «دُوَل الاسلام» درباره ی خلافت ابوبکر چیزهایی گفته که گویا می خواهد به خواننده القا کند ابوبکر افضل بوده که به عنوان خلیفه ی اوّل برگزیده شد: «... بایع المسلمون بالأمر بعده لخلیفه علی الصلاه بالناس أیام مرضه».((۱))

آری! اهمیت فضل فروشی قبیله ای و نقش آن در سیاست و امارت و حکومت به خوبی روشن است. هر کس که برتر است شایستگی جانشینی پیامبر| را دارد و اوست که باید زمام امور را دردست بگیرد. اگر فضیلت واقعی داشت که هیچ مشکلی نبود، مشکل اینجاست که برای او فضائلی بافته می شد.

سیاست و فضیلت، علل و انگیزه های دشمنی ها

اشاره

پیامبر اسلام|، علی× را به عنوان جانشین و خلیفه ی پس از خود معرفی کردند و ایشان را امام و پیشوای مسلمانان قرار دادند و مردم را به پیروی از ایشان و اهل بیت علیهم السلام سفارش کردند؛((۲))

ولی مردم از حضرت علی× و اهل بیت علیهم السلام

منحرف شدند و پس از ابوبکر، به خلافت عمر و عثمان، تن دادند.

در حکومت کوتاه مدت حضرت علی×، عایشه، طلحه، زبیر و معاویه و خوارج بر طبل مخالفت کوبیدند و جنگ های جمل، صفین و نهروان را بر علی× تحمیل کردند. پس از شهادت امام×، حکومت فرزندش حضرت امام حسن×

۱- ج۱، ص۷.

۲- نک: المراجعات؛ عبدالحسین شرف الدین و الغدیر؛ علامه ی امینی؛ ج۱.

نیز دیری نپایید و ایشان ناچار به صلح با معاویه شدند. قدرت و حکومت در دست معاویه بود. او افزون بر این که دشمن علی×بود؛ مشروعیت حکومت و خلافت خود را در مشروعیت خلفای پیش از علی× می دید. از طرفی بر پایه ی دشمنی خود با حضرت علی×، بر آن شد تا از گسترش فضائل آن امام و اهل بیت علیهم السلام جلوگیری کند. خوارج نیز به وجود آمده بودند. آنها نیز دشمن حضرت علی× و اهل بیتش بودند. تدوین نشدن حدیث و جلوگیری از نوشتن و گسترش آن پس از پیامبر| تا زمان تدوین حدیث نیز سبب شد تا بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام یا فراموش

شود یا اینکه به طور درست نقل نشود.((۱))

در این میان معاویه برای مشروعیت بخشیدن به خلافت خلفای سه گانه و نیز خود و حزب اموی اش، دست به جعل حدیث زد و احادیث سیاسی فضائل به وجود آمد. در زمان عباسیان نیز چنین بود؛ سیاست عباسی نیز اقتضا می کرد تا به خلافت خلفای سه گانه مشروعیت ببخشند و فضائل علی× و اهل بیت علیهم السلام را مخفی نگه دارند؛ زیرا با روشن شدن فضائل اهل بیت علیهم السلام ، برتر بودن و حقانیت آنها نسبت به خلافت و حکومت بیشتر روشن می شد.

اینها همه افزون بر دشمنی بسیاری از قریش و اهل مدینه با علی× و اهل بیت، حتی در زمان خود پیامبر| بود.

۱- در این باره در کتاب عوامل سقوط و فروپاشی امویان که به همت جهانی شیعه شناسی چاپ و منتشر شده بخش اصلاحات عمربن عبد العزیز قسمت آزاد کردن نقل احادیث پیامبر اکرم| توضیحاتی داده شده که به برای خوانندگان محترم مفید است. (محقق)

این مطالب را می توان به عنوان «علل کلی

یا سیاسی کمی آمار روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح» دانست.

در اینجا با بررسی تاریخی و حدیثی، به تک تکِ آنها می پردازیم.

۱. دشمنی و حسادت نسبت به حضرت علی و اهل بیت(ع) در زمان پیامبر(ص):

الف – ترمذی در حدیث شماره ی ۳۷۱۲، رویدادی را نقل کرده که نشان دهنده ی این است که علی×، حتی در زمان خود رسول خدا| دشمنان و حسودانی داشته است.

در پایان این روایت پیامبر| به کسانی که نسبت به علی×چیزی در سینه داشتند می گوید:

«ما تریدون من علیّ؟ إنّ علیّا منّی وأنا منه، وهو ولیّ کلّ مؤمن بعدی»((۱))

بنابر روایت ترمذی، پیامبر| این سخنان را در حالی که بسیار خشمناک بوده اند، بیان

کرده اند. از شدّت بیان پیامبر|، برمی آید که علی× در همان زمان هم، دشمنان بسیار داشته است.

ب – او همچنین از زبان انصار روایت کرده و می گوید:

«إنّا کنّا لنعرف المنافقین... ببغضهم علیّ بن أبی طالب»((۲))

۱– ص۲۰۳۴.

۲– ص۲۰۳۵، ح ۳۷۱۷.

روشن است که این منافقان همگی از کسانی بوده اند که با پیامبر| مصاحبت داشته و بعدها علی الاطلاق صحابه نامیده شدند!؟!

ج - دشمنی «جابر بن نصر بن حارث بن کلده عبدری» یا «حارث بن نعمان فهری» با علی× در حضور پیامبر|.

این رویداد را علامه ی امینی در کتاب «الغدیر» آورده است.((۱))

داستان این گونه است که جابر یا حارث بر ولایت علی× که پیامبر| آنرا در روز غدیر، آشکارا بیان کرد، راضی نشد و بر او عذاب نازل شد و کشته شد و این آیات نازل شد:

{سأل سائل بعذاب واقع * للكافرين ليس له دافع * من الله ذى المعارج}((۲))

مرحوم امینی می گوید:

«و قد أذعَنت له الشیعه، وجاءمثبتا فی کتب التفسیر والحدیث لمن لا يُستهان بهم من علماء أهل السنّه...»((۳))

این آیه که علاوه بر اعتقاد شیعه به آن، جمعی از علمای سنی که شخصیت شان مورد تصدیق است آن را در کتاب ها تفسیر و حدیث ثبت نموده اند.

۱- الغدیر، ج۱، ص۲۴۰، باب نزول آیه {سئل سائل بعذاب واقع}، دارالکتب العربی، بیروت ۱۳۹۷ ه-.ق. (محقق)
۲- المعارج / ۱- ۳.
۳- نک: الغدیر؛ ج۱، صص ۴۶۰- ۵۰۱ مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیهْ.

۲- عایشه و پنهان کردن فضیلت حضرت علی(ع):

پیش از این گذشت که بنابر روایت بخاری، عایشه از اینکه فضیلت حضرت علی× را پنهان کند، پرهیزی نداشت.

او زمانی که چگونگی رفتن پیامبر| به مسجد، در هنگام بیماری را بازگو می کند می گوید:

«فخرج النبی صلی الله علیه وسلم نبی رجلین تخطّ رجلاه فی الارض، بین عبّاس و رجل آخر...»((۱))

عایشه نام حضرت علی× را نمی برد و از او به «مردی دیگر» و به صورت گمنام تعبیر می کند. چرا؟! زیرا فضیلتی برای امام× محسوب می شود.

دشمنی عایشه با امام× چیزی نیست که بتوان آنرا پنهان کرد. او با حضرت علی× که امام زمانش بود به جنگ پرداخت. وقتی که خبر شهادت امیرالمؤمنین علی× را شنید اظهار خوشحالی کرد؛

«ولمّا انتهی إلی عائشه قتل علی - رضی الله عنه - قالت:

فألقت عصاها و استقرت بها النوی کما قرّ عینا بالایاب المسافر

فمن قتله؟ رجل من مراد، فقالت:

فإن بک نائیا فلقد نعاه غلام لیس فی فیه الترابُ

۱- صحیح بخاری، ص۱۹، حدیث شماره ی ۱۹۸؛ ج۱، ص۵۷، کتاب الوضوء، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه-.ق.

فقالت زینب ابنه أبی سلمه: ألعلی تقولین هذه؟!!...»((۱)).((۲))

۳- جلوگیری عمر از نوشته شدن سفارش پیامبر(ص):

بنابر روایت بخاری در صحیح، عمر از نوشته شدن وصیت پیامبر|، نزدیک رحلتش، جلوگیری کرد و پیامبر| را به هذیان گویی متهم کرده است:

۱۱۴- «عن ابن عبّاس قال: لمّا اشتدّ بالنّبی صلی الله علیه وسلم وجعه قال: «ائتونی بکتاب أکتب لکم کتابا لن تضلّوا بعدی»، قال عمر: إنّ النّبی صلی الله علیه وسلم غلبه الوجع وعندنا کتاب الله حسبُنا، فاختلوا وکثر اللّغط، قال: قوموا عنّی ولا ینبغی عندی التنازع، فخرج ابنُ عباسٍ یقول: إنّ الرزیّه کل الرزیّه ما حال بین رسول الله صلی الله علیه وسلم و بین کتابه»((۳)).

آری! ابن عباس از این واقعه به «رزیه» تعبیر می کند و در این مصیبت می گرید.

۱- تاریخ الأمم و الملوک؛ الطبری، ج۶، ص۶۶.

۲-) ابن ابی الحدید معتزلی در کتاب شرح نهج البلاغه اش فصلی را در موضع گیری عایشه با حضرت علی× اختصاص داده و در آنجا می گوید: «کانت عائشه منها اشد الناس علیه عثمان ثألیبا و تحریضا، فقالت: «ابعده الله!» لما سمعت قتله و أملت أن تکون الخلافه فی طلحه فتعود الامره تیمیه، کما کانت أولا، فعدل الناس عنه الی علی بن ابی طالب، فلما سمعت ذلک صرحت: «وا عثماناه قتل عثمان مظلوما» و ثار فی الانفس، حتی تولد من ذلک یوم الجمل و ما بعده». (محقق)

۳- ص۱۲.

روشن است که چرا عمر و حزب او((۱))

از نوشته شدن این وصیت به دست پیامبر| جلوگیری کردند. پیامبر| پیش از این گفته بود قرآن و عترت یعنی اهل بیت علیهم السلام ، از گمراهی جلوگیری می کنند؛ پس روشن بود اکنون نیز چه چیزی را می خواست بنویسد.

بر طبق این روایت هر آن کس از مسلمانان که گمراه شده و می شوند و نیز گمراهی تمام غیر مسلمانان به تبع آن، بر عهده عمر است.

۴- حزب اموی و فضائل اهل بیت(ع) و دشمنی با آنان:

اشاره

عثمان نخستین فرد از امویان بود که قدرت را دردست گرفت. پس از او و پس از شهادت امیرالمؤمنین علی× و صلح بین امام حسن× و معاویه که حکومت به دست او رسید، فرصتی پیش آمد تا امویان پایه های حکومت خود را مستحکم کنند.

امام علی× دیگر نبود. امام حسن× نیز پس از صلح به مدینه رفته بود و همه ی عراق افزون بر شامات در دست امویان بود؛ حجاز نیز کم کم به قلمرو حکومت اموی افزوده شد. معاویه بود و کینه ای که از علی× دردل داشت. او شبها در خوابگاهش و پیش از خواب، به مرور آنچه از بنی هاشم به او و پدران و خاندانش رسیده بود می پرداخت: کشته شدن خویشانش در بدر و احد و احزاب،

۱- در روایتی دیگر به شماره ی ۵۶۶۸ می خوانیم: «... ومنهم من یقول ما قال عمر...»؛ صحیح البخاری؛ ص۴۸۵.

فتح مکّه و خواری آل ابی سفیان و مشهور شدن آنها به «طلقا» از سوی پیامبر| ، کشته شدن عثمان،

صفین و...

اکنون - و به هر جهت - حکومت در دست او بود. در عراق کسانی بودند که به آنها شیعه ی علی و اهل بیت علیهم السلام می گفتند، یعنی کسانی که دوستدار آل علی× بودند و دشمن امویان و معاویه. برخی از ایشان بر این باور بودند که علی افضل از ابوبکر و عمر و عثمان بوده و برخی دیگر علی× را مطابق نصب رسول خدا| خلیفه ی اول می دانستند و بر آن بودند که این سه نفر، غاصب خلافت علی× بوده اند.

بسیاری دیگر از مردم - که کم هم نبودند - عثمان را گناه کار می دانستند و می گفتند: او چوب خلافهای خود را خورد و به دست خود کشته شد. اینها همه برای معاویه انگیزه ای بود تا در صدد کم رنگ کردن یا بی رنگ کردن شخصیت حضرت علی× برآید و جایگاه خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را از نظر شرعی و سیاسی مستحکم کند تا به این صورت و در حقیقت پایگاه و جایگاه حکومت خود او از

نظر شرعی و سیاسی استوار شود.

نخستین و مهم ترین و نیز خطرناک ترین امری که معاویه را به خود مشغول کرد جایگاه و پایگاه اهل بیت علیهم السلام و در پیشاپیش آنها حضرت علی× بود. بسیاری از فضائل امام و اهل بیت علیهم السلام در زمان زمامداری امیر المؤمنین× دهان به دهان گشته بود و این پس از دوران خفقان در زمان سه حاکم اوّل بود. حضرت علی× در مدت نزدیک به پنج ساله ی حکومتشان از هر فرصتی برای

یادآوری جایگاه و فضیلت خود و اهل بیت علیهم السلام استفاده می کرد؛ که بسیاری از خطبه های ایشان نشان دهنده ی این مطلب است. خطبه هایی مانند «شقشقیه» که در پیشگفتار گذشت و نیز این خطبه:

«الخطبه التی رواها أبو الحسن علیّ بن محمد المدائنّی، عن عبدالله بن جُناده، قال: قدمتُ من الحجاز أرید العراق؛ فی أوّل إماره علی× فمررت بمکه، فاعتمرت،

ثمّ قدمت المدینه، فدخلت مسجد رسول الله|؛ إذ نودی: الصلاه جامعه، فاجتمع النّاس، و خرج علیّ× متقلّدا سیفه، فشخصت الأبصار نحوه، فحمد الله وصلیّ علی رسوله| ثم قال: أما بعد، فإنّه لمّا قبض الله نبیّه| قلنا: نحن أهله وورثته وعترته وأولیاؤه من دون النّاس((۱))، لاینازعنا سلطانه أحد، ولا ـ یطمع فی حقّنا طامع؛ إذا انبری قومنا فغصبونا سلطان نبیّنا، فصارت الإمره لغیرنا، وسرنا سوقه؛ یطمع فینا الضعیف، ویتعزّز علینا الذلیل، فبکت الأعین منا لذلک، وخشنت الصدور، وجزعت النفوس. وایم الله لو لا مخافه الفرقه بین المسلمین وأن یعود الکفر و یبور الدین،

لکنّا علی غیر ما کنّا علیه، فولی الأمر ولاه لم یألوا الناس خیرا...»((۲))

۱-) بنگرید که امام× چگونه به فضائل اهل بیت علیهم السلام اشاره می کند.

۲- شرح نهج البلاغه؛ إبن ابی الحدید؛ ج۱، ص۱۴۲.

ابوبکر و عمر با حضرت فاطمه÷ درافتاده بودند؛ عمر، ندانم کاری های زیادی داشت؛ عثمان در دوران حکومتش خرابکاری کرده بود؛ حضرت علی× در زمان سه حاکم اوّل گاه و بیگاه و به مناسبت هایی، ناخشنودی خود را نشان می داد؛ امام حسن× نیز در ابتدی حکومتش با معاویه جنگید؛ امام حسین× نیز کسی نبود که آرام بگیرد؛ او فرزند دختر رسول الله| بود و مسلمانان احترام فوق العاده ای برای وی قائل بودند.

پس معاویه باید کاری می کرد و تا زنده بود و حاکم، از قدرت استفاده می کرد تا هر آنچه می تواند از فضائل اهل بیت علیهم السلام بکاهد و دشمنی ایشان را در دلها بکارد. نیز باید حاکمان پیش از حضرت علی× و پس از وی را

چهره ای نورانی و مقدس ببخشد. در این راه زر و سیم و آهن بود که حرف اول را می زد. اگر کسی به سکه راضی می شود که هیچ، وگرنه شمشیر را حواله اش می کردند. افزون بر همه ی اینها خوارج را نیز نباید فراموش کرد که به آنها نیز می پردازیم.

در اینجا نمی خواهیم تاریخ سیاسی اسلام را بنویسیم. امّا می توان از این تاریخ استفاده کرد و از لابه لای آن پاسخ پرسش را به دست آورد. از این رو به گوشه هایی از آن اشاره می شود تا روشن شود که چرا فضائل اهل بیت علیهم السلام و به ویژه امام امیرالمؤمنین علی× از طریق محدثانی که سر سپرده به خلفا بودند، کم نقل شده است؟

بار دیگر یادآوری می شود که مواردی که به آنها اشاره می شود را می توان، یا شاید باید، از علل و اسباب کلی کمی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح

دانست. در جای دیگر به علل و اسباب و انگیزه های جزئی و شخصی

پرداخته خواهد شد.

۱- ۴- معاویه و نسبت قتل عثمان به حضرت علی(ع):

ابن ابی الحدید می گوید:

«وکان معاویه علی اُسّ الدهر مبغضا لعلیّ×، شدید الانحراف عنه، و کیف لایبغضه وقد قتل أخاه حنظله یوم بدر، وخاله ولید بن عتبه... وقتل من بنی عمّه عبدشمس نفرا کثیرا من أعیانهم وأماثلهم؛ ثم جاءت الطامّه الکبری، واقعه عثمان، فنسبها کلّها إلیه بشبهه إمساکه عنه».

او همچنین می گوید: معاویه حتی در زمان عثمان، برای حضرت علی× نامه های خشن می نوشت و او را به جنگ می طلبید((۱))

معاویه در نامه ای به امام×، صراحتاً او راقاتل عثمان می خواند؛ آنجا که می نویسد:

«سلام الله علی من اتبع الهدی. أما بعد... حتی طمعت یابن أبی طالب فتغیرت، وأصبحت تعد نفسک قویا علی ما عاداک بطعام أهل الحجاز، وأوباش أهل العراق وحمقی الفسطاط و غوغاء السواد... قتلت عثمان بن عفّان... والسلام علی أولیاء الله»((۲))

۱- همان؛ ص۱۵۶.

۲- ألإمامه والسیاسه؛ إبن قتیبة؛ ج۱، ص۸۰.

این نامه سراسر اهانت است. نخست اینکه او نامه را با «سلام الله علی من اتبع الهدی» آغاز می کند؛ یعنی اینکه امیر المؤمنین× پیرو هدایت نیست و گمراه است!! همچنان که نامه را با «والسلام علی أولیاء الله» پایان می دهد؛ یعنی علی× از اولیاء الله نیست و از اعداءالله است!!

او همچنین در این نامه دشمنی خود رانسبت به حجاز و عراق اعلام می کند. و این آغاز جنایات امویان نسبت به اهل حجاز و عراق است.

۲- ۴- فضائل حضرت علی(ع) و سفیر معاویه:

از جمله کسانی را که معاویه به سوی حضرت علی× فرستاد و امام را به جنگ تهدید کرد، فردی از قبیله ی «عبس» است. او پس از رساندن نامه ی معاویه به حضرت علی× با شنیدن فضائل او، گویا به خود آمد:

«... وإنّ العبسيّ أقام بالعراق عند عليّ حتى اتهمه معاويه، ولقيد المهاجرون والأنصار، فأشربوه حبّ عليّ، وحدّ ثوه عن فضائله، حتى شك في أمره»((۱))

آری! همین فضائل بود که معاویه را سخت آزار می داد.

۳- ۴- بسر بن ارطاهْ و شیعیان حضرت علی(ع) در یمن:

بُسر از بندگان حلقه به گوش معاویه بود؛ معاویه او را به یمن فرستاد تا هر آن کس را که پیرو و مطیع حضرت علی× بود بکشد. او نیز این کار را کرد و از

۱- همان؛ ص۸۴.

جمله دو پسر عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب را، که کودک بودند، کشت:

«بعثه معاویه إلی الیمن فی جیش کثیف، وأمره أن یقتل کلّ من کان فی طاعه علیّ×، فقتل خلقا کثیرا، وقتل فیمن قتل ابنی عبیدالله بن العباس بن عبدالمطلب وکانا غلامین صغیرین، فقالت أمهما ترثیهما: «یا من أحسّ بُنَیَّیَ اللذین هُما کالدّرتین تشظّی عنهما الصّدَفُ»((۱))

اعتراف می کند که با خواندن این بیت شعر، گریستم.

یادآوری می شود که داستان بُسر و کشتار او در یمن در زمان حکومت امام امیر المؤمنین× بود و نه بعد از شهادت ایشان.

در اینکه معاویه، بسر را به یمن فرستاد تا این کار را بکند؛ گفته اند که در صنعای یمن گروهی از شیعیان عثمان زندگی می کردند که کشته شدن عثمان آنها را بسیار گران و بزرگ آمده بود و با علی× از روی ناچاری بیعت کرده بودند؛ ولی زمانی که اختلاف مردم عراق را با امام× دیدند و محمد بن ابی بکر نیز در مصر کشته شد... آنها نیز از خونخواهی عثمان دم زدند... معاویه نیز بسر را راهی یمن کرد.((۲))

۴- ۴- معاویه امر به دشنام دادن بر علی× می کند:

لعن و دشنام دادن به امیر المؤمنین× که از میراث شوم معاویه است بر کسی پوشیده نیست. او مردم عراق و شام و جاهای دیگر را به ناسزاگویی نسبت به

۱- شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص۱۵۸.

۲- همان؛ ص۱۶۳.

امام× وادار می کرد و کاری کرد که این موضوع به صورت سنتی اسلامی جلوه کند. خطبا بر فراز منبرها امام× را بد می گفتند و از او بیزاری می جستند. پیران با لعن حضرت علی× مردند و کودکان با آن پیر شدند. این کار تا زمان عمر بن عبدالعزیز به شدت هرچه تمام تر ادامه داشت و با روی کار آمدن او تنها و تنها برای دو سال آن هم در ظاهر ممنوع شد. یعنی از زمان حکومت مطلقه ی معاویه و حتی پیش از آن، تا روی کار آمدن عمر در ۹۹ هجری به مدت ۶۰ سال حضرت علی× را آشکارا در مساجد و جمعه و جماعات لعن می کردند؛ که البته این کار پس از عمربن عبد العزیز بار دیگر از سر گرفته شد.

معاویه خود بر منبر می رفت و حضرت علی× را سب و لعن می کرد.((۱))

آنها حتی روزی را در ایام حجّ، ویژه ی لعن امام× قرار داده بودند((۲)).

علت این کار را خود معاویه توضیح می دهد. روزی تعدادی از امویان به او گفتند: ای معاویه! قدرت را در دست گرفتی و علی را خوار کردی؛ بد نیست که دیگر دست از او برداری و از لعنش درگذری. معاویه در پاسخ آنها گفت:

«لا والله حتی یربو علیه الصغیر و یهرم علیه الکبیر ولا یذکر له ذاکرٌ فضلاً»((۳))

ص: ۳۴۲

۱- همان؛ ص۴۷۴؛ (ج ۴، ص۵۷، فصل فی ما روی من سب معاویه و... دار احیاء الکتب العربیهْ). (محقق)

۲- همان.

۳- همان؛ ص۴۷۵.

۵– ۴– بیزاری حتی از نام حضرت علی(ع):

کار به جایی رسیده بود که کسی نام «علی»

را بر فرزند خود نمی گذاشت و آن را عار و ننگ می دانستند. روزی کسی به حجاج – که هم خود لعن می کرد و هم امر به لعن – گفت:

«إنّ أهلی عقّونی فسمّونی عليّا فغيّر اسمی...»((۱))

۶– ۴– اگر مردم فضائل حضرت علی× را بدانند از ما پیروی نمی کنند:

عمر بن عبدالعزیز در زمان حاکمیت پدرش بر مدینه از پدر می پرسد: چرا علی را لعن می کنی؟ و او در پاسخ عمر می گوید:

«إنّ من ترى تحت منبرنا من أهل الشام وغيرهم، لو علموا من فضل هذا الرجل ما يعلمه أبوك، لم يتبعنا منهم أحد...»((۲))

۷– ۴– آنها حضرت فاطمه وامام حسن وامام حسین ^ را نیز لعن می کردند:

عبدالله بن هانی اَودی – که از شیعیان حجاج بود – می گوید:

«ومنّا نسوه نـذرن إن قتل الحسين بن علی أن تنحر كلّ واحـده عشر قلائص، ففعلن... وما منّا رجل عُرض عليه شتم أبی تراب ولعنه إلاّ فعل وزاد ابنيه حسناً وحسيناً وأمهما فاطمه...».((۳))

ص: ۳۴۳

۱– همان.

۲– همان.

۳– شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۴، ص۶۱، فصل فی ماروی من سب معاویه و...، داراحیاء الکتب العربیه. (محقق)

و اینها همه افزون بر دشمنی عبدالله بن زبیر با حضرت علی× بود که بیش از یک دهه[(۱)]

قدرت را در حجاز و عراق و ایران و هند در دست داشت. او کسی است که به عبدالله بن عباس گفت: «إنّی لأکتم بغضکم أهلَ هذا البیت منذأربعین سنه...»[(۲)]. بنابراین نباید فراموش کرد که او فرزند زبیر است که با حضرت علی× دشمنی کرد.

ابن ابی الحدید داستانی خواندنی را در شرح نهج البلاغه بین محمد بن حنفیه و عبدالله بن زبیر آورده که نشان دهنده ی شدت دشمنی او با امام× است.[(۳)]

۴-۸جعل حدیث در مذهت امام :

امویان درهم و دینار می دادند و حدیث می خریدند؛ آنهم از کسانی مانند ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیرهْ بن شعبه و عروهْ بن زبیر.

ابن ابی الحدید معتزلی که یکی از علمای بزرگ اهل سنت است در کتاب خود فصلی را به عنوان «بیان احادیث جعلی در ذم علی×»

اختصاص داده است و در آن بعضی از این روایات ذکر شده است:

از «زهری» از عروهْ بن زبیر از عایشه نقل شده است:

«کنت عند رسول الله، إذ أقبل العباس و علیّ، فقال: یا

۱- ۶۱- ۷۳ ه-.ق.

۲- همان؛ ص۴۷۷، (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۴، ص۶۲، فصل فی ما روی من سب معاویه و حزبه لعلی×، و ج۲۰، ص۱۴۸، داراحیاء الکتب العربیه، به نقل از مروج الذهب، ج۳، ص۹۹). (محقق)

۳- همان.

عائشه، إن هذين يموتان على غير ملتى، أو قال دينى»

يا اين حديث:

«يا عائشه؛ إن سرّكِ أن تنظرى إلى رجلين من أهل النار فانظرى إلى هذين قد طلعا؛ فإذا العباس وعلىّ بن أبى طالب»((۱))

و نيز روايت ابوهريره که علی× دختر ابوجهل را خواستگاری کرد؛ که در بیشترکتاب های حدیثی دسته اوّل آمده است((۲)).

در «عام الجماعهْ»، ابوهريره با معاويه وارد کوفه شد. ابوهريره به مسجد رفت و در آنجا خطبه ايراد کرده، گفت:

«يا أهل العراق، أتزعمون أنّى أكذب على الله و رسوله، وأحرق نفسى بالنار؟! والله لقد سمعت رسول الله... يقول: «إنّ لكل نبّى حرما و إنّ حرمى بالمدينه ما بين عَيْر إلى ثور، فمن أحدث فيها حدثا فعليه لعنه الله و الملائكه والناس أجمعين» و أشهد بالله أنّ عليّا أحدث فيها»

خبر به گوش معاويه رسيد؛ ابوهريره را جايزه داد، اکرام کرد و او را امير مدينه قرار داد.((۳))

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد، ج۴، ص۶۴، فصل فى ذكر الاحاديث الموضوعه. (محقق)

۲- نک: شرح نهج البلاغه؛ ج۱، ص۴۷۷- ۴۸۸. (ج ۴، ص۶۴، فصل فى ذكر الاحاديث الموضوعه فى ذم على× داراحياء الكتب العربيه). (محقق)

۳- همان؛ ص۴۷۹. (ج ۴، ص۶۷، فصل فى ذكر الاحاديث الموضوعه فى ذم على× داراحياء الكتب العربيه).

۹- ۴- خوشحالی مروان حکم از کشته شدن امام حسین(ع):

عبیدالله بن زیاد به مدینه نوشت که ما کار حسین× بساختیم. مروان خبردار شد و گفت:

یا حبّذا بردُک فی الیدین وحُمرهٌ تجری علی الخدین

کأنّما بتّ بمسجدین

پس به قبر رسول خدا| اشاره کرد و گفت: «یومٌ بیوم بدر»((۱)).

۱۰- ۴- روایت شأن نزول آیه ی قرآن در مذمت علی(ع):

معاویه به «سمرهْ بن جُندب» ۰۰۰/۱۰۰ درهم داد تا بگوید: آیه ی {ومن الناس من یعجبک

قوله فی الحیاه الدنّیا ویُشهد الله علی ما فی قلبه وهو ألدّ الخصام * وإذا تولّی سعی فی الأرض لیفسد فیها ویهلک الحرث والنسل والله لایجب الفساد}((۲)) درباره ی علی× و آیه ی {ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله}((۳)) درباره ی ابن ملجم نازل شده است.

سمره به صد هزار راضی نشد؛ معاویه ۰۰۰/۲۰۰ پیشنهاد کرد، باز راضی نشد؛ ۰۰۰/۳۰۰ پیشنهاد داد، راضی نشد؛ ۰۰۰/۴۰۰ داد، پذیرفت.((۴))

۱- همان؛ ص۴۸۱. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۴، ص۷۲، فصل فی ذکر الاحادیث الموضوعه فی ذم علی×، داراحیاء الکتب العربیه). (محقق)

۲- بقره / ۲۰۴ و ۲۰۵.

۳- بقره / ۲۰۷.

۴-) همان.

۱۱– ۴– تجاهل معاویه نسبت به فضائل امام(ع):

در سال ۵۵ هجری یعنی پانزده سال پس از جنگ صفین و شهادت امیر المؤمنین×، زمانی که معاویه از سعد بن ابی وقاص می پرسد چرا همراه ما با علی نجنگیدی؟ سعد پاسخ داد که: «ما کنت لُأقاتل رجلاً قال له رسول الله صلی الله علیه وسلم «انت منّی بمنزله هارون من موسی غیر أنّه لانبی بعدی». معاویه به سعد می گوید: چه کسی این را با تو شنیده؟ سعد می گوید: فلان و فلان و ام سلمه. معاویه می گوید: «أما إنّی لو سمعته منه صلی الله علیه وسلم لما قاتلت علیّا»((۱))

هرچند معاویه به دروغ وانمود می کرد که این روایت را نشنیده؛ لیکن از این داستان، نخست، اهمیت نقش روایات فضائل به خوبی دانسته می شود؛ و دوّم اهمیت تدوین و نشر احادیث؛ چه آنکه اگر از تدوین حدیث و نشر آن جلوگیری نمی شد دیگر معاویه نمی توانست ادعای نادانی نسبت به این روایت کند.

۱۲– ۴– شادی معاویه در قتل امام حسن(ع):

اینکه امام حسن× به دسیسه ی معاویه مسموم

و شهید شدند از متواترات تاریخی است. او نه تنها امام× را به واسطه ی همسر ایشان می کشد، بلکه در مرگ ایشان نیز از خود شادمانی نشان می دهد که این نشان دهنده ی اوج دشمنی معاویه و حزب اموی با اهل بیت علیهم السلام است.

۱– شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۲، ص۲۶۴، قصهْ التحکیم...، داراحیاء الکتب العربیهْ – البدایه و النهایه، ابن کثیر، ج۸، ص۸۴، فضالهْ بن عبید الانصاری الاوسی، داراحیاء التراث العربی، بیروت. (محقق)

در تاریخ می خوانیم که او از شدت خوشحالی در مرگ امام× سجده ی شکر بجا می آورد: «لمّا بلغ معاویه موت الحسن بن عليّ خرّ ساجدا لله!!»((۱))

۱۳- ۴- جلوگیری مروان از دفن امام حسن(ع) در کنار پیامبر اکرم |:

در هنگام دفن امام× در خانه ی پیامبر| مروان که قلبی مالامال از بغض علی× و آل علی علیهم السلام دارد؛ از این کار جلوگیری می کند و می گوید: «ما كنت لأدع ابن أبی تراب يدفن مع رسول الله، قد دفن عثمان بالبقيع...»((۲))

مروان لفظ «ابی تراب» را به قصد اهانت به علی× به کار می برد.

۱۴- ۴- زیاد بن ابیه و کشتن شیعیان آل علی(ع):

او که والی کوفه و بصره بود هرکه را که از دوستداران و شیعیان اهل بیت علیهم السلام می دید یا می کشت یا زندانی می کرد و حتی خانه های ایشان را نیز خراب می کرد.((۳))

در تاریخ می خوانیم:

«بلغ الحسنَ بن على، أن زيادا يتتبّع شيعه على بالبصره فيقتلهم...»((۴))

۱- مروج الذهب، ج۲، ص۳۳۹، فی ترجمهْ الامام الحسن× و تحت الرقم ۱۵۵. (محقق)

۲- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱۳، ص۲۸۸، الحسن بن علی بن ابی طالب×، دارالفکر، بیروت. (محقق)

۳- مختصر تاریخ دمشق؛ ابن منظور، ج۹، ص۸۶.

۴- همان؛ ص۸۸.

زیاد، نخستین کسی بود که والی کوفه و بصره، باهم شد: «وهو أوّل من جُمع له المصران»((۱))

زیاد، شش ماه در کوفه بود و شش ماه در بصره زمانی که به کوفه می رفت «سمرهٔ بن جندب» را به جای خود می نشاند. سمره نیز به غلامان حلقه به گوش معاویه در بصره بود به کوفه می رفت و در شش ماهی که زیاد در کوفه بود به بصره.((۲))

از جمله کسانی که به وسیله ی زیاد کشته شدند «حجر بن عدی» و «عمرو بن حمق»اند. طبری داستان آنها را در تاریخ خود آورده است.((۳))

علت اصلی کشته شدن حجر این بود که «مغیرة بن شعبه» که پیش از زیاد والی کوفه بود از حضرت علی× بد می گفت و حجر تاب این سخنان را نمی آورد و اعتراض می کرد.

طبری می گوید:

«إنّ معاویه بن أبی سفیان لما ولی المغیره بن شعبه الکوفه فی جمادی سنه إحدی وأربعین (۴۱ ه-.ق) دعاه، فحمد الله و أثنی علیه ثم قال: أمّا بعد... لاتتحمَّ عن شتم علیّ وذمّه و الترحم علی عثمان و الاستغفار له و العیب علی

ص: ۳۴۹

۱- همان؛ ص ۷۲.

۲- تاریخ الأمم والملوک؛ الطبری؛ ج ۶، ص ۱۶۱.

۳- همان؛ ص ۱۶۸.

أصحاب عليّ و الاقصاء لهم وترك الاستماع منهم، وبإطراء شيعه عثمان رضوان الله عليه والإدناء لهم والاستماع منهم...»(1)

مغیره نیز همه ی اینها را مو به مو اجرا می کرد. پس از مغیره که زیاد والی کوفه شد؛ او نیز همین کار را می کرد. عمرو نیز در ادامه ی جریان حجر کشته شد. او یکی از اصحاب بزرگ بود که پس از کشتن او، سر از تنش جدا کردند و آن را برای معاویه

فرستادند و گویند که این نخستین سری است که در اسلام حمل شد و از جایی به جای دیگر برده شد. زیاد، حجر و یارانش را به شام فرستاد و تا آخرین لحظات از آنها خواسته می شد که از علی× بیزاری جویند و او را لعن کنند تا زنده بمانند؛ ولی آنها این کار را نکردند و بالاخره آن بزرگوار و یارانش را در «مرج عذرا» یعنی همان جایی که خودش آنرا فتح کرده بود به شهادت رساندند.

دیگر از کسانی که به وسیله ی زیاد کشته شدند و جرمشان دوستی علی و آل علی× بود و به اصطلاح شیعه ی علی× بودند «مسلم بن زیمر» و «عبدالله بن نُجّی»اند.

در «کتاب المحبّر» می خوانیم:

«وصلب زیاد بن أبیه (مسلم) بن زیمر، و (عبدالله) بن نُجیَ الحضرمیّین علی أبوابهما أیّاما بالکوفه. وكانا شیعیّین. و ذلک بأمر معاویه. وقد عدّهما الحسین بن عليّ

۱- همان.

رضی الله عنهما علی معاویه فی کتابه إلیه: «ألست صاحب حجر و الحضرمیین اللذین کتب إلیک ابن سمیه أنهما علی دین علیّ و رأیه، فکتبت إلیه من کان علی دین علیّ و رأیه فاقتله و امثل به، فقتلهما ومثل بأمرک بهما؟ و دین علیّ و ابن عم علیّ الذی کان یضرب علیه أباک - یضربه علیه أبوک، أجلسک مجلسک الذی أنت فیه. ولو لا ذلک کان أفضل شرفک و شرف أبیک تجشم الرحلتین اللتین بنا منّ الله علیک بوضعهما عنکم...»((۱))

اینها همه گوشه ای از آن چیزی است که در زمان زیاد و معاویه بر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ودوستداران آنها گذشت. در زمان معاویه و پیش از شهادت امیر المؤمنین× مالک اشتر و محمد بن أبی بکر نیز به دسیسه های معاویه کشته شدند.

پس از مرگ معاویه و روی کار آمدن یزید نیز، وضع همان بود که گذشت. امام حسین× با آن وضع فجیع در کربلا شهید شد و اهل بیت علیهم السلام به اسیری گرفته شدند و در شهرهای اسلامی آنها را گرداندند و خارجیان خواندند.

پس از آن فتنه ی ابن زبیر به پا خواست. پس از مروان و عبدالله بن زبیر که کار به دست عبدالملک رسید و خیالش از کابوس وحشتناک عبدالله آسوده گشت بار دیگر فشارها بر اهل بیت علیهم السلام و شیعیان با شدتی دوچندان آغاز شد.

۱- ص۴۷۹ (این کتاب نوشته ی أبی جعفر محمد بن حبیب ابن امیهْ بن عمرو الهاشمی البغدادی متوفی به سال ۲۴۵ه‍-.ق است؛ به روایت أبی سعید الحسن بن الحسین السّکری).

۱۵- ۴- عبدالملک، حجاج و سیاست اموی:

اگر معاویه نزدیک به بیست سال تمام قدرت مطلق را دردست داشت؛ عبدالملك مروان - ششمین حاکم اموی - نیز بیش از بیست سال درگیر کشمکش با عبدالله بن زبیر بود که در فاصله ی سال های ۶۱- ۷۳ ه-.ق خلیفه اش می خواندند.

در سال ۷۳ ه-.ق که همه سرزمین های اسلامی زیر پرچم حکومت اموی - مروانی عبدالملك درآمد بار دیگر سیاست معاویه به وسیله ی او، این بار به واسطه ی «حجاج»((۱))

- به جای زیاد بن ابیه - پیگیری شد.

عبدالملك، پس از پدرش مروان، حجاج را روانه ی حجاز کرد تا کار عبدالله بن زبیر را بسازد. حجاج از عهده ی این کار به خوبی برآمد و کار عبدالله بساخت. پس از آن عبدالملك، حجاج را زمامدار عراق کرد((۲)).

پس از مرگ عبدالملك، پسرش «ولید» روی کار آمد (۸۶- ۹۶ ه-.ق).

سی سال حکومت عبدالملك و ولید را می توان

عصر اختناق برای اهل بیت علیهم السلام و شیعیان دانست. امام علی بن الحسین و محمد بن علی؛ در این دوران زندگی می کردند.

بنی امیه، حسین بن علی× را کشته بودند و وحشتی عجیب در دلها ایجاد

ص: ۳۵۲

۱- حجاج بن یوسف بن الحکم... بن سعد بن عوف بن ثقیف تاریخ مدینهٔ دمشق؛ ابن عساکر؛ ج۱۲، ص۱۱۳.

۲- همان.

کرده بودند. مردم می اندیشیدند بنی امیه که از کشتن امام حسین× که از بزرگان صحابه و فرزند رسول خدا| و خامس اصحاب کسا بود، نگذشتند؛ حتما از ریختن خون آنان و نیز سایر اهل بیت علیهم السلام ، باکی ندارند.

اندیشه ی مردم درست بود. نشانه ی آن هم کشتار فجیع اهل مدینه بود که به واقعه ی «حرّه» مشهور است.((1))

آری! امامت امام زین العابدین× در چنین جوی آغاز شد که شیعیان پراکنده شده بودند و دیگر امیدی به آنها نبود. امام× نیز امامت را به صورت مخفی و همراه با تقیه ی

شدید دنبال می کرد.

«مسعودی»((2))

می گوید:

«وقام ابومحمد علی بن الحسین× بالأمر مستخفیا علی تقیه شدیده فی زمان صعب»((3))

امام سجاد× می فرمود:

«ما بمکه والمدینه عشرون رجلاً یحبّنا»((4))

۱- ذیحجه سال ۶۳ ه-.ق.

۲- ابوالحسن علی بن الحسین بن علی الهذلی م ۳۴۶ ه-.ق.

۳- اثبات الوصیه؛ ص۱۶۸.

۴- بحارالانوار، ج۳۴، ص۲۹۷، باب الرابع و الثلاثون، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۴، ص۱۰۴، فصل فی ذکر المنحرفین عن علی×، داراحیاء الکتب العربیهْ. (محقق)

۱۶- ۴- حجاج؛ زیاد بن ابیه دوّم:

حجاج که از غلامـان حلقه به گـوش عبـدالملک و ولیـد بود همچون خود عبـدالملک فردی سـفاک و خونریز بود. مسـعودی درباره ی عبدالملک می گوید:

«... وکـان له إقـدام علی الـدماء، وکـان عمّـاله علی مثـل مـذهبه، کالحجّـاج بـالعراق، والمهلّب بخراسـان، وهشـام بن إسـماعیل بالمدینه، وغیرهم بغیرها، وکان الحجاج من أظلمهم وأسفکهم للدماء...»((۱))

ولید هم مانند پدر و به سفارش او فردی خونریز بود. مسعودی می گوید:

«.. دخل الولیـد علی أبیه عبـدالملک عنـد وفاته، فجعل یبکی علیه... انّ عبـدالملک نظر إلی الولیـد و هو یبکی علیه عنـد رأسـه فقال: یا هـذا، أحنین الحمامه؟ إذا أنا متُّ فشـمّر و اتزْر، والبس جلد نمر، وضع سـیفک علی عاتقک، فمن أبدی ذات نفسه لک فاضرب عنقه...((۲)). کان الولید جبارا عنیدا، ظلوماغشوما...»((۳)).

در اینجـا به جنایات حجاج می پردازیم؛ چرا که او آنقـدر جنایت کرد که جنایات دیگر مزدوران حاکمان مروانی را کم رنگ کرد. البته نباید از جنایات دیگر مزدوران مانند «هشام بن اسماعیل» غافل شد.

۱- مروج الذهب ومعادن الجوهر؛ ج۳، ص ۹۱.

۲- همان؛ ص ۱۶۰.

۳- همان؛ ص ۱۵۷.

ابن سعد در «طبقات» می گوید:

«... كان هشام بن إسماعيل يؤذى على بن حسين و أهل بيته، يخطب بذلک على المنبر، وينال من علیّ...»((۱))

آری! همین آزارها نسبت به اهل بیت علیهم السلام بود که امام زین العابدین× را واداشت تا این سخنان را بر زبان آورد:

«... أصبحنا فی قومنا بمنزله بنی إسرائیل فی آل فرعون، إذ کونوا یُذبّحون أبناءهم ویستحیون نساءهم، وأصبح شیخنا وسیّدنا یُتقرّب إلی عدوّنا بشتمه أو سبّه علی المنابر، وأصبحت قریش تَعُدّ أنّ لها الفضل علی العرب لأنّ محمّدا صلی الله علیه وسلم منها، لایُعدّ لها فضلٌ إلاّ به، وأصبحت العربُ مقرّه لهم بذلک، وأصبحت العرب تَعُدّ أنّ لها الفضل علی العجم لأنّ محمدا صلی الله علیه وسلم منها لایُعَدّ لها فضل إلاّ به، وأصبحت العجم مقرّه لهم بذلک. فلئن کانت العرب صدقت أنّ لها الفضل علی العجم وصدقت قریش أنّ لها الفضل علی العرب لأنّ محمدا صلی الله علیه وسلم منها، إنّ لنا أهل البیت الفضل علی قریش لأنّ محمّدا صلی الله علیه وسلم منّا، فاصبحوا یأخذون بحقّنا ولا یعرفون لنا حقّا. فهکذا أصبحنا إذ لم تعلم کیف أصبحنا.

۱- ج۵، ص ۲۲۰ دار صادر.

قال([(۱)]): فظننت أنّه أراد أن يُسمِع من فی البیت»([(۲)])

این سخنان را امام× در پاسخ به «منهال» که به ایشان گفته بود: «کیف أصبحت أصلحک الله؟»، بیان فرمودند.

امام محمد بن علی باقر' نیز در سخنانی، آنچه را که از غاصبان خلافت اهل بیت علیهم السلام بر آنها آمده، این چنین بیان می کنند:

«... قال لبعض أصحابه: یا فلان، ما لقینا من ظلم قریش إیّانا وتظاهرهم علینا وما لقی شیعتنا ومحبونا من الناس!

إنّ رسول الله| قُبض وقد أخبر أنّا أولی النّاس بالناس، فتمالأت علینا قریش حتّی أخرجت الأمر عن معدنه، واحتجّت علی الأنصار بحقّنا وحجّتنا، ثمّ تداولتْها قریش، واحدٌ بعد واحد، حتی رجعت إلینا، فنکثت بیعتنا و نصب الحرب لنا... ثم لم نزل - أهل البیت - نُستَذَلّ و نُستضام ونقشی و نمتهن و نحرم و نقتل ونَخاف ولا نأمن علی دِمائنا و دماء أولیاءنا. و وجود الکاذبون الجاحدون لکذبهم وجحودهم موضعا یتقرّبون به إلی أولیائهم وقضاه السوء و عمّال السوء فی کلّ بلده؛ فحدّثوهم بالأحادیث الموضوعه المکذوبه و روَوْا عنّا مالم نقله ومالم نفعلْه لیبغْضونا إلی الناس، وکان عُظْمُ ذلک و کُبره زمنَ معاویه

۱- گوینده «منهال بن عمرو» است.

۲- همان؛ صص ۲۱۹- ۲۲۰.

بعد موت الحسن×، فقتلت شيعتنا بكل بلده، وقطعت الأيدی والأرجل علی الظّنّه، و كان من يذكر بحبّناوالإنقطاع إلينا سُجن أو نهب ماله، أو هُدمت دارُه، ثم لم يزل البلاء يشتدّ و يزداد إلی زمان عبيدالله بن زياد قاتل الحسين×، ثم جاء الحجاج فقتلهم كلّ قِتْله و أخذهم بكلّ ظنّه و تهمه، حتّی إنّ الرجل ليقال له: زنديق أو كافر، أحبّ إليه من أن يقال: شيعه عليّ، وحتّی صار الرجل الذی يذكر بالخير – و لعلّه يكون ودعاء صدوقا – بحدّث بأحاديث عظيمه عجيبه من تفضيل بعض من قد سَلَف من الولاه، ولم يخلق الله تعالی شيئا منها ولا كانت ولا وقعت و هو يحسب أنّه حقٌّ، لكثره من قد رواها ممّن لم يعرف بكذب ولا بقلّه ودع»((۱)).

سخنان امام× ديگر جای هيچ گونه سخن را

باقی نمی گذارد؛ با اين همه به برخی از جنايات حجاج اشاره می شود؛ پيش از آن و برای بيشتر فهميدن سخنان امام باقر× به نقل سخنان «علی بن محمد مداينی»((۲))

در «كتاب الأحداث» كه ابن

ص: ۳۵۷

۱- شرح نهج البلاغه؛ ابن ابی الحديد؛ ج۳، صص ۲۷۹- ۲۸۰.
۲- ... أبوالحسن الإخباریّ صاحب التصانيف... وهو صاحب الأخبار... فقال أحمد بن أبی خَيْثمه: كان أبی وابن معين و مصعب الزبيری يجلسون علی باب مصعب، فمرّ رجل... فسلم و خصّ بسلامه يحيی، فقال له: يا أبا الحسن! أالی أين؟ قال: إلی دار هذا الكريم الذی يملأ كُمیّ دنانير و دراهم: إسحاق الموصلی. فلما وَلیّ قال يحيی: ثقه ثقه ثقه. فسألت أبی مَن هذا؟ فقال: هذا المدائنی. مات المدائنی سنه ۲۲۴ أو ۲۲۵ ه-.ق عن ۷۳ سنه؛ ميزان الاعتدال؛ الذهبی؛ ج۳، ص۱۵۳.

ابی الحدید آنها را آورده، می پردازیم:

«... کتب معاویه نسخه واحده إلی عمّاله بعد عام الجماعه: أنا برئت الذمّه ممن روی شیئا من فضل أبی تراب و أهل بیته، فقامت الخطباء فی کلّ کوره وعلی کلّ منبر، یلعنون علیّا و یبرأون منه و یقعون فیه وفی

أهل بیته؛ وکان أشدّ بلاء حینئذ أهل الکوفه؛ لکثره مَن بها من شیعه علیّ×، فاستعمل علیهم زیاد بن سمیّه... فکان یتتبّع الشیعه وهو بهم عارف؛ لأنّه کان منهم أیّام علی×؛ فقتلهم تحت کل حَجَر ومَدَر، وأخافهم، وقطع الأیدی والأرجل و سَمَل العیون وصلبهم علی جذوع النخل...

و کتب معاویه إلی عمّاله فی جمیع الآفاق: ألا یجیزوا لأحدٍ من شعیه علیّ و أهل بیته شهاده، وکتب إلیهم: أن أنظروا من قبلکم من شیعه عثمان و محبّیه و أهل ولایته، والذین یروون فضائله ومناقبه، فأدنوا مجالسهم وقرّبوهم و أکرموهم، واکتبوا لی بکلّ ما یروی کلّ رجل منهم و اسمه و اسم ابیه وعشیرته.

ففعلوا ذلک، حتی أکثروا فی فضائل عثمان و مناقبه... فلیس یجی ء أحد مردود من الناس عاملاً من عمّال معاویه، فیروی فی عثمان فضیله أو منقبه إلاّ کتب اسمه و قرّبه وشفّعه...

ثم کتب إلی عمّاله: أن الحدیث فی عثمان قد کثرُ و فَشا...

فإذا جاءكم كتابى هـذا فادعوا الناس إلى الروايه فى فضائل الصـحابه والخلفاء الأولين، ولا تتركوا خبرا يرويه أحدٌ من المسـلمين فى أبى تراب إلاّ و تأتونى بمناقصٍ له فى الصحابه...

... فرويت أخبـار كثيره فى منـاقب الصـحابه مفتعله لاحقيقه لها... فعلّموا صبيانهم و غلمانهم من ذلك الكثير الواسع حتّى رووه و تعلّموه كما يتعلّمون القرآن، و حتى علّموه بناتهم ونساءهم و خدمهم و حشمَهم...

ثم كتب إلى عماله نسـخه واحـده إلى جميع البلـدان: انظروا من قامت عليه البيّنه أنّه يحب عليّا و أهل بيته، فامحوه من الديوان و أسقطوا عطاءه ورزقه...

... فظهر حديث كثير موضوع و بهتان منتشر ومضى على ذلك الفقهاء والقضاه والولاه...

... حتى انتقلت تلك الأخبار والأحاديث إلى أيدى الديانين الذين لايستحلّون الكذب والبهتان فقبلوها و رووها و هم يظنّون أنّها حق، ولو علموا أنّها باطله لما رووها ولا تديّنوا بها...

فلم يزل الأمر كـذلك حتى مات الحسن بن على×، فازداد البلاء والفتنه، فلم يبق أحـدٌ من هذا القبيل إلاّ هو خائف على دمه، أو طريد فى الأرض. ثم تفاقم الأمر بعد قتل الحسين× وولّى عبدالملك بن مروان فاشتدّ على

الشیعه وولّی الحجاح بن یوسف فتقرّب إلیه أهل النّسک والصلاح والدّین ببغض علیّ و موالاه أعدائه... فأکثروا فی الروایه فی فضلهم و سوابقهم و مناقبهم، وأکثروا من البغض من علیّ× و عیبه والطعن فیه و الشنأن له...»((۱)).

ابن ابی الحدید در ادامه ی این نقل قول می گوید:

«و قد روی ابنُ عرفه المعروف بنفطویه -و هو من أکابر المحدّثین و أعلامهم - فی تاریخه... إنّ اکثر الأحادیث الموضوعه فی فضائل الصحابه افتُعلت فی أیّام بنی أمیه

تقربا إلیهم بما یظنّون أنّهم یُرغمون به أنوف بنی هاشم»((۲)).

با این مقدمه به جنایات حجاج می پردازیم.

ابن عساکر در تاریخش به بیان جنایات او پرداخته و حدود نود صفحه درباره او نوشته است. ابن عساکر داستانی از فریبکاری حجاج نقل می کند؛ او می گوید: آنگاه که سپاه حجاج، عبدالله بن زبیر را در مسجد الحرام محاصره کرده بودند، سپاهیان حجاج از روی کوه «ابی قبیس» با منجنیق کعبه و مسجدالحرام را سنگباران می کردند و این رجز را می خواندند:

خطاره مثل الفنیق المزبد أرمی بها عوّاذ هذا المسجدِ

۱- همان؛ صص ۲۸۰- ۲۸۱.

۲- همان؛ ص ۲۸۱.

که ناگهان صاعقه ای آمد و آنها را هلاک کرد. دیگر سپاهیان ترسیده، از سنگباران کردن کعبه سرباز زدند؛ پس حجاج خطبه ای خواند و گفت:

«ألم تعلموا أن بنی إسرائیل کانوا إذا قربوا قربانا فجاءت نار فأکلتها علموا أنه قد تقبّل منهم، و إن لم تأکلها قالوا لم تقبل. فلم یزل یخدعهم حتی عادوا فرموا...»((۱))؟!

حجاج زمانی که وارد کوفه شد، خطبه ای خواند و گفت:

«... وإنّی لأدی رؤوسا قد أیعت وقد حان قطافها»((۲))

یعنی من سرهایی را می بینم که رسیده اند و زمان چیدنشان است! روشن است که حجاج چه سرهایی را می گوید. سرهایی که در آنها هوای علی بن ابی طالب علیهم السلام و دشمنی بنی امیه بود. حجاج پس از کشتن ابن زبیر، به مدینه رفت؛چرا که عبدالملک او را والی هر دو شهر قرار داده بود. زمانی که به مدینه وارد شد، مردم آن جا را بسیار اذیت کرد و آنها را خوار ساخت.

در تاریخ می خوانیم:

«... فلما قدم المدینه أقام بها شهرا و شهرین فأساء إلی أهلها و استخفّ بهم و قال: أنتم قتله أمیر المؤمنین عثمان...»((۳))

۱- ج۱۲، ص۱۲۰، شماره ۱۲۱۷.
۲- الکامل فی التاریخ؛ ابن الأثیر؛ ج۴، ص۱۳۸.
۳- همان، ص۱۲۷.

او بر دست گروهی از صحابه با سرب، داغ نهاد و هدف او خوار کردن آنها بود:

«... و ختم أیـدی جامعه من الصـحابه بالرصاص اسـتخفافا بهـم کما یفعل بأهل الـذمّه، منهم جابر بن عبـدالله و أنس بن مالک و سهل بن سعد»((۱))

او هنگام ترک مدینه چنان به قبر و منبر و شهر رسول خدا| اهانت کرد که هر مسلمانی را شرمنده می کند:

«.. ثم عاد إلی مکه، فقال حین خرج منها: الحمدلله الذی أخرجنی من أم نتن أحلها أخبث بلدٍ وأغشه لأمیر المؤمنین وأسدهم له علی نعمه الله، والله لولاـ کـانت تـأتینی کتب أمیر المؤمنین فیهم، لجعلتها مثل جوف الحمار، أعوادا یعودون بها، ورمه قـد بلیت، یقولون: منبر رسول الله و قبر رسول الله...»((۲))

ابن قتیبه می گوید:

حجاج در روز جمعه وارد بصره شد و در همان روز سرها را از تن ها جدا کرد. او در همان روز خطبه ایراد کرد و گفت:

«... أیها الناس إنّ أمیر المؤمنین عبدالملک، أمیر استخلفه الله فی بلاده و ارتضاه إماما علی عباده، وقد ولّانی

ص: ۳۶۲

۱- همان، ص۱۲۸.

۲- همان.

مصـرکم و تسـمه فیئکم... وأخبرکم أنه قلدنی بسـیفین... سـیف رحمه و سـیف عذاب و نقمه؛ فأمّا سیف الرّحمه فسقط منّی فی الطریق، و أما سیف النقمه فهو هذا... فقتل منهم بضعه و سبعین ألفا، حتی سالت الدّماء، إلی باب المسجد وإلی السلك»((۱))

او بسـیاری از شـیعیان آل علی× ماننـد کمیـل بن زیـاد نخعی، قنبر غلام علی×، عبـدالرحمن بن ابی لیلای انصاری، یحیی بن ام طویل و سعید بن جبیر را کشت و دست و پا برید.

حجاج در ۹۵ ه‍.ق در ۵۴ سالگی هلاك شد. او

بیست سال زمامـدار عراق بود. ۰۰۰/۱۲۰ نفر بر اثر شـکنجه های او و مأمورانش در زنـدانها کشـته شدنـد و اینها غیر از کسانی بودند که در جنگهای او و به وسـیله ی سپاهیان کشته شدند. زمانی که مُرد ۰۰۰/۵۰ مَرد در زنـدان های عراق بودند؛ ۰۰۰/۳۰ زن نیز در زنـدانها بودند که ۰۰۰/۱۶ تن از آنهـا عریـان بودنـد. او زنـان و مردان را در یک زنـدان قرار داده بود، در حالی که میان آنها پرده ای نبود. زندانیان از گرمی آفتاب و از سرمای زمستان و باران در امان نبودند.

آری! حجـاج حکـومت رعب و وحشت را در عراق برپـا کرده بـود؛ دیگر حاکمـان عبـدالملك و ولیـد نیز این گونه بودنـد؛ و روشن است که در این چنین فضایی مجالی برای ذکر فضائل اهل بیت علیهم السلام باقی نمی ماند.

۱- الامامه والسیاسه؛ ج۲، ص۳۲.

۱۷- ۴- حکومت هشام بن عبدالملک:

یکی از مروانیان که حکومتش به درازا کشید، «هشام» است. پس از مرگ ولید در ۹۶

ه-.ق ، برادرش سلیمان بن عبدالملک روی کار آمد. او بیش از سه سال حکومت نکرد (۹۶- ۹۹ ه-.ق). پس از او عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید. او نیز زیاد دوام نیاورد و پس از دو سال در ۱۰۱ ه-.ق درگذشت.((۱))

پس از وی یکی دیگر از فرزندان عبدالملک به نام یزید چهار سال بر تخت نشست (۱۰۱- ۱۰۵ ه-.ق) و بعد نوبت به هشام رسید. او را از ۱۰۵ تا ۱۲۵ ه-.ق خلیفه می خواندند؛ یعنی بیست سال تمام.

امام باقر× عمده ی دوران امامت خود را در زمان هشام گذراند. هشام مقتدرانه حکومت کرد؛ از این رو وضع همان گونه بود که گذشت. پس از مرگ هشام بود که کم کم بنی امیه رو به ضعف گزاردند و مردم چهار تن دیگر از آنها را خلیفه خواندند:

۱- ولید بن یزید بن عبدالملک (۱۲۵- ۱۲۶

ه-.ق)

۲- یزید بن ولید (۱۲۶ ه-.ق)

۳- ابراهیم بن ولید (تنها ۷۰ روز از ۱۲۶ ه-.ق)

۴- مروان بن محمد (۱۲۶- ۱۳۲ ه-.ق).

درست است که در دوران عمر بن عبدالعزیز کمی وضع بهتر شد؛ ولی دولت

۱- و شاید کشته شد؟!

مستعجل بود و پس از او و با روی کار آمدن یزید و هشام بار دیگر ورق برگشت و باز ظلم و جنایت بود که نسبت به اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان روا می داشتند.

در ۱۳۲ ه-.ق با کشته شدن مروان حمار، طومار خلافت اموی، مروانی، پیچیده شد.

پس از امویان عباسیان روی کار آمدند. اکنون باید دوران آن تا تدوین صحاح را بررسی کرد تا بدانیم صحاح در چه محیطی گردآوری شده اند.

۵- عباسیان و اهل بیت(ع):

اشاره

عباسیان، فرزندان عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر| بودند. علی بن عبدالله بن عباس (م ۱۱۸ ه-.ق)، در زمان ولید بن عبدالملک دوبار به زندان افتاد. او پس از آزادی از زندان، در «حُمیمه» که روستایی در جنوب «بحر المیت» است زندگی را سپری می کرد. این دهکده بر سر راه کاروان جنوب - شمال، و در مسیر کاروان های حج بود؛ و از عراق که مرکز تحرّکات شیعی و مخالف امویان بود، دور بود. از این رو عباسیان در پناه امنیت و با بهره گیری از موقعیت حساس حُمیمه با شرق و غرب جهان اسلام، زمینه ی یکی از مهمترین تحولات سیاسی را در تاریخ اسلام فراهم آوردند.((۱))

عباسیان در توجیه استحقاق خویش برای خلافت، مدعی شدند که آن را از

۱- تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه؛ احمدرضا خضری؛ ص۱.

طریق «محمـدبن حنفیه» به ارث برده انـد. این ادعا مبتنی بر روایت مشـهوری است که اکثر مورّخان آن را آورده اند. بر پایه ی این روایت، پیروان شیعه، کسانی که معتقدند که امامت پس از امام علی و فرزندانش، امام حسن و امام حسین ‘، حق محمد بن حنفیه است و این حق پس از وی به فرزنـدش، ابوهـاشم عبـدالله، رسـیده است. ابوهـاشم برای به دست آوردن خلافت فعالیت هـایی را در عراق انجام داد و به همین سـبب در سال ۹۸ ه-.ق به دربار اموی فراخوانـده شـد و در باز گشت، به دست عاملان سلیمان بن عبـدالملک، مسـموم شـد. بنابر همین روایت، وی هنگامی که مرگ خویش را نزدیک دیـد، نزد محمد بن علی بن عبدالله بن عباس به حُمیمه رفت و حق امامت را به او تفویض کرد و رموز دعوت و اسامی مبلّغان و داعیان خویش را در اختیار او نهاد و یارانش را به پیروی از این امام جدید سفارش کرد.

گویا عباسـیان، پس از دستیابی به قدرت،این داسـتان را بزرگ جلوه دادند تا برای دور ساختن علویان از خلافت و تقویت پایه های حکومت خود، حجتی استوار داشته باشند.

پس از ملاقـات ابوهـاشم با محمـد بن عبـدالله در سال ۹۸ ه-.ق ، مقـدمات دعوت عباسـی فراهم گردیـد و در سـال ۱۰۰ ه-.ق دعوت رسما آغاز شد و پس از ۳۲ سال تبلیغ و کوشش مستمر و منظم رهبران و داعیان عباسی به پیروزی رسید.((۱))

۱- همان؛ صص ۲ – ۳.

۱ – ۵– نکته ای مهم:

همان گونه که دیدیم عباسیان در سال ۱۰۰ ه–.ق رسماً دعوت خود را آغاز کردند و این یعنی در اوج حکومت هشام (۱۰۵–۱۲۵ ه–.ق). روشن است که داعیان عباسی که امامت خود را ادامه ی امامت حضرت علی، امام حسن، امام حسین علیهم السلام و محمد بن حنفیه می دانستند، تلاش می کردند تا برای تقویت موضع خود، به فضائل اهل بیت علیهم السلام دست بیاویزند و این همان چیزی بود

که هشام به هیچ وجه زیر بار آن نمی رفت؛ زیرا که گذشته از آنکه امویان اساسا با آل علی× دشمنی داشتند، عباسیان را نیز دشمن بزرگ خود می دانستند، از اینرو از گسترش فضائل اهل بیت علیهم السلام با شدتی بیشتر از گذشته، جلوگیری می کردند.

۲ – ۵– بهره برداری سیاسی عباسیان از اهل بیت(ع):

در اینکه عباسیان در دعوت خود، از اهل بیت علیهم السلام و مظلومیت آنها سوء استفاده های سیاسی کردند سخنی نیست. آنها در هرجا از کشته شدن امام حسین× به وسیله ی امویان سخن می گفتند و خود را خونخواه او و منتقم مظلومیت آل علی علیهم السلام می دانستند. از این رو شعار دعوت آنها «الرضا من آل محمد» بود.((۱))

ولی پس از روی کار آمدن و استوار شدن قدرتشان آنها نیز اهل بیت علیهم السلام را مانع کار خود می دانستند و همچون بنی امیه، آنها را درتنگنا و فشار قرار دادند و شیعیان ایشان را می کشتند. در اینجا به نمونه هایی از جنایات عباسیان که در حق اهل بیت علیهم السلام و شیعیان روا داشتند، می پردازیم.

۱– همان، ص۵.

۳- ۵- ابوالعباس سفاح عباسی و اهل بیت(ع):

نخستین فرد از عباسیان که او را خلیفه خواندند «ابوالعباس سفاح»((۱))بود.

او عمویش عبدالله بن علی را مأمور کشتن مروان حمار، آخرین حاکم اموی، کرده بود. مروان در مصر دستگیر و کشته شد. سر او را از بدنش جدا کرده، برای سفاح فرستادند. سفاح با دیدن سر مروان سجده ی شکر به جا آورد:

«... فلمّا وضع بین یدیه خرّ لله ساجدا، ثم رفع رأسه وقال: الحمدلله الذی أظهرنی علیک وأظفرنی بک ولم یُبقِ ثأری قِبَلک و قِبَل رَهْطِك أعداءالدین؛ ثمّ تمثّل قول ذی الاصبَع العدوانّی:

لویَشربون دَمی لم یَرْدِ شاربَهم ولا دِماؤهمُ للغیظ تُروینی((۲))

سفاح همچنین بسیاری از مردگان بنی امیه را از قبر بیرون آورد و سوزاند. او سر مروان حمار را مورد خطاب قرار داد و گفت:

«... ما أبالی متی طرقنی الموت، قد قتلت بالحسین و بنی أبیه من بنی أمیّه مائتین، و أحرقت شلو هشام بابن عمی زید بن علی، و قتلت مروان بأخی إبراهیم...»((۳))

روزی از روزها، در آغاز حکومتش بسیاری از بنی امیه را در دربار خود کشت

ص: ۳۶۸

۱- عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس.

۲- الأغانی؛ لأبی الفرج الاصفهانی.

۳- مروج الذهب، المسعودی؛ ج۳، ص۲۵۷.

و سپس برروی جسدهای آنان سفره پهن کرد و بر روی آن سفره نشست؛ و این در حالی بود که برخی از امویان که نیمه جانی در بدن داشتند و زیر سفره ی سفاح دست و پا می زدند. او پس از خوردن غذایش گفت: به یاد ندارم غذایی را لذیذتر از این غذا. سپس گفت: این کشته ها را در کوچه بیندازید تا مردم لعنشان کنند همان گونه که در حال حیات، ایشان را لعن می کردند.

آنها را به کوچه ها انداختند؛ سگها می آمدند و آنها را به دندان گرفته، می بردند و بر روی زمین می کشیدند.((۱))

آری! دوران سفاح به انتقام کشی از امویان و مروانیان گذشت. او ۴ سال و ۹ ماه و ۲۰ روز بیشتر برتخت ننشست و در «انبار»، شهری که خود ساخته بود، به ۱۳۶ ه–.ق در سن ۳۳ سالگی درگذشت.((۲))

گویا سبب مرگش بیماری آبله بوده است.((۳))

هرچند که او فرصت چندانی نیافت تا به اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان بپردازد ولی در همان مدت، از اذیت ایشان چشم پوشی نکرد.

امام صادق× چون به نیّات آنها آگاه بود نامه ی «ابوسلمه» کارگزار و اوّل وزیر عباسیان که او را «وزیر آل محمد|» می خواندند را در آتش سوزانده بود و این به گوش سفاح رسیده بود.

۱– الأغانی؛ همان؛ ص۳۴۱ ترجمه با دخل و تصرف از نگارنده است.

۲– مروج الذهب؛ همان؛ ص ۲۵۱.

۳– تاریخ اسلام؛ علی اکبر فیاض؛ ص۱۷۸.

امام× به «محمد بن عبدالرحمان» فرستاده ی «ابوسلمه ی خلّال» گفته بودند:

«... و ما أنا و أبو سلمه؟ و أبو سلمه شیعه لغیری... ثم أنشأ یقول متمثلاً بقول الکمیت بن زید:

أیا موقدا نارا لغیرک ضوءها و یا حاطبا فی غیر حبلک تحطب»((۱))

آری! امام× از همان آغاز مخالفت خود را با عباسیان آشکار کرد. از اینرو بود که گویا سفاح، امام× را مدتی به عراق خواند تا ایشان را زیرنظر بگیرد. این مطلب از روایت کلینی در کافی روشن می شود. او در روایتی می گوید:

«سهل بن زیاد، عن علیّ بن الحکم، عن رفاعه، عن رجل، عن أبی عبدالله × قال: دخلت علی أبی العباس بالحیوه، فقال: یا أبا عبدالله ما تقول فی الصِّیام الیوم؟ فقلت: ذاک إلی الامام، إن صمت صمنا و إن أفطرت أفطرنا. فقال: یا غلام علیّ بالمائده، فأکلت معه وأنا أعلم والله إنّه یوم من شهر رمضان، فکان إفطاری یوما وقضاؤه أیسر علیّ من أن یضرب عنقی ولا یُعبد الله»((۲))

کلینی روایت دیگری را نیز به همین مضمون آورده که در آن به «... عن رجل من أصحابنا عن أبی عبدالله × أنّه قال – و هو بحیره((۳)) فی زمان أبی

۱- مروج الذهب؛ همان؛ ص۲۵۴.
۲- فروع کافی؛ الکلینی؛ ج۴، ص۸۵ (کتاب الصیام، باب الیوم الذی یشک فیه من شهر رمضان هو أو من شعبان).
۳- حیره، شهری در نزدیکی کوفه است.

العباس-...» اشاره و استناد کرده.((۱))

از این روایت شدت سختگیری سفاح بر امام× روشن می شود. امام×، سفاح را «امام» می خواند و از کشته شدن خود در صورت مخالفت با سفاح در مسئله ای فقهی - سیاسی خبر می دهد.

در هر صورت، کار عباسیان در زمان ابوالعباس استوار شد و پس از او حکومت بردوش برادرش ابو جعفر منصور افتاد.

۴- ۵- ابوجعفر، منصور عباسی و اهل بیت(ع):

کار دوّمین زمامدار عباسیان یعنی منصوردوانیقی((۲)) به درازا کشید. مردم او را به مدت ۲۰ سال (۱۳۷- ۱۵۸ه-) خلیفه می خواندند. او چندی پیش از دعوت عباسی در حُمیمه به دنیا آمد و با آنکه از سفاح بزرگتر بود، ابراهیم امام، ابوالعباس را بر او مقدّم کرد؛ چرا که مادر منصور، «سلّامه» کنیزی بربری بود.((۳))

منصور هنگام مرگ برادرش سفاح در سفر حج بود و در راه مکه خبر مرگش را شنید. او که ولیعهد سفاح بود بی درنگ به عراق بازگشت و بر تخت نشست.((۴))

دوران منصور، از تاریک ترین دورانهای حکومت عباسیان است. در مدت حکومت او اهل بیت علیهم السلام و نیز شیعیانشان، سخت ترین اوضاع را سپری می کردند.

۱- همان.

۲- در تاریخ، نام او را نیز چون برادرش سفاح، «عبدالله» آورده اند.

۳- مادر سفاح، زن عبدالملک مروان بود.

۴- تاریخ خلافت عباسی؛ ص۲۱.

او قیام «نفس زکیّه» یعنی محمد بن عبدالله

بن حسن بن حسن بن علی×، در حجاز را سرکوب کرد (۱۴ رمضان ۱۴۵ه-). همچنین برادر نفس زکیه یعنی ابراهیم نماینده ی او در بصره را نیز مانند محمد به قتل رساند (ذیقعده ی ۱۴۵ه-). قتل ابراهیم در «باخمری» بود؛ و او به قتیل باخمری مشهور شد.((۱))

قیام نفس زکیه؛ نخستین قیام علویان برضد عباسیان بود. از این به بعد قیام های دیگری نیز صورت گرفت ولی بی فایده بود و عباسیان حساب کار خود را کردند و با شدت هرچه تمام تر بر علویان و در رأس آنان اهل بیت علیهم السلام و نیز شیعیان سخت گرفتند. روشن است در چنین محیط و فضای سیاسی نمی شد فضائل اهل بیت علیهم السلام منتشر شود.

منصور از کشتن اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان هیچ باکی نداشت. او حجاج را شخصی دلسوز برای مروانیان می دانست که به کشتار علویان و شیعیان پرداخته بود: «... فالله ما رأیت رجلاً أنصح من الحجاج لبنی مروان...». مسیب بن زهیر که یکی از درباریان منصور بود به او گفت:

«... والله ما خلق الله علی جدید الارض خلقا أعز علینا من نبیّنا، وقد أمرتنا بقتل أولاده فأطعناک و فعلنا ذلک، فهل نصحناک أم لا؟»((۲))

او عبدالله بن حسن بن حسن بن علی× و بسیاری دیگر از علویان را در

ص: ۳۷۲

۱- همان؛ ص ۳۱.

۲- مروج الذهب؛ همان؛ ص۲۹۸.

کوفه در سردابی زندانی کرد که در آن، شب از روز تشخیص داده نمی شد. آنها آنقدر در آن زندان ماندند تا همگی مردند و پس از آن زندان را بر اجساد آنان خراب کردند و همگی در همانجا دفن شدند.

بدن های علویان در زندان های عراق متعفن می شد. تعفن از پاهای آنها شروع می شد وآنقدر گسترش می یافت تا به قلب می رسید و می مردند.((۱))

منصور در خطبه ای، امام حسن× را خلیفه ای بی کفایت خواند و به آن حضرت افترا زد.((۲))

ابوالفرج اصفهانی((۳))

در کتاب «مقاتل الطالبیّین» به کسانی که از آل علی× در زمان عباسیان و از جمله منصور کشته شدند، اشاره کرده است.((۴))

منصور، «محمد بن ابراهیم بن حسن» معروف به «دیباج اصغر» را در سال ۱۴۴ ه- وبه طرز فجیعی کشت. او دستور داد برروی سر محمد استوانه ای بنا کنند تا او بمیرد:

«... و أحضر المنصور محمد بن ابراهیم بن الحسن – و

کان أحسن الناس صوره – فقال له: أنت الدیباج الاصغر؟ قال: نعم. قال: لأقتلنّك قتله لم أقتلها أحدا؛ ثم أمر به فبنی

۱- همان؛ ص۲۹۹.

۲- همان؛ ص ۳۰۰.

۳- علی بن الحسین بن محمد مروانی ۲۸۴ – ۳۵۶ ه-؛ او از دودمان مروان حمار است.

۴- مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، صص ۱۶۶- ۳۴۰.

علیه أسطوانه و هو حی فمات فیها...»((۱)).

منصور به گونه ای با علویان برخورد کرده بود که علویان تا «سند» نیز فرار می کردند. از جمله ی آنها فرزند ابراهیم طباطبایی علوی پسر ابراهیم دیباج بود. او به «مولتان» در هند گریخت در حالی که از زیادی راه رفتن پایش خون آلوده شده بود.

«مقریزی»((۲))می گوید:

«... وکان لأبی القاسم الوسی بن إبراهیم طباطبا بن إسماعیل الدیباج ضیعه بالمدینه یقال لها «الرس»، فلم یسمح له أبوجعفربالمقام بها حتّی طلبه، ففرّ إلی السند و قال:

لم یروه ما أراق البغی من دمنا فی کل أرض ولم یقصر عن الطلب

ولیس یشفی غلیلا فی حشاه سوی ألاّ یری فوقها ابن لبنت نبی و کتب صاحب السند إلی أبی جعفر أنه وجود فی خان بالمولتان مکتوبا یقول: «أبو» القاسم بن ابراهیم العلوی، إنتهیت إلی هذا الموضع بعد أن انتعلت الدم من المشی...»((۳))

«ریطهْ»، دختر سفاح، کلید خانه ای را به همسر فرزندش داد و او را قسم داد تا

۱- الکامل فی التاریخ؛ ابن الاثیر، ج۵، ص۱۴۶.

۲- تقی الدین أحمد بن علی المقریزی ۷۶۶- ۸۴۵ ه-.

۳- کتاب النزاع والتخاصم فیما بین بینی أمیّه و بنی هاشم؛ صص ۱۰۲ - ۱۰۳.

زمانی که منصور زنده است در آن خانه را باز نکند. هنگامی که منصور مرد و پسرش محمد، ملقب به مهدی برتخت نشست، در آن خانه را

باز کرده، با اجسادی از آل ابی طالب مواجه شدند که نسب آنها بر روی کاغذ نوشته شده بود و به گوش هایشان آویزان بود. در میان آنها کودکان خردسالی نیز به چشم می خورد. مهدی عباسی دستور داد گودالی کندند و آنان را در آن دفن کردند:

«... فإذا فیه من قتل من الطالبیین و فی آذانهم وقاع فیها أنسابهم و فیهم أطفال، فأمر المهدی فحضرت لهم حفیره و دفنوا فیها»((۱))

با این اوضاع، آیا می توان توقع داشت که منصور در مدت طولانی بیست و یک ساله ی حکومت خود اجازه ی نشر فضائل اهل بیت علیهم السلام را بدهد؟

منصور، در سال ۸۰ یا ۸۳ ه- بزرگترین جنایت خود را انجام داد و امام جعفر بن محمد صادق× را به شهادت رساند.((۲))

۵- ۵- قیام حسین بن علی بن الحسن (شهید فخّ):

پس از هلاکت منصور در سال ۱۵۸ ه-، فرزندش مهدی عباسی یازده سال حکومت کرد (۱۵۸- ۱۶۹ ه-). پس از او فرزندش موسی، ملقب به هادی تا سال ۱۷۰ ه- بر مسند خلافت تکیه زد. هرچند کار او به درازا نکشید؛ امّا در همان روزگار و در آغاز خلافت هادی؛ علویانِ منطقه ی حجاز به پیشوایی حسین بن

۱- همان؛ ص۱۰۳.

۲- تاریخ خلافت عباسی؛ ص۳۴.

علی بن حسن بن حسن بن علی× قیام کردند. او در ذی قعده ی ۱۶۹ ه-، در مدینه مردم را به یاری اهل بیت فراخواند. بسیاری از علویان که پس از قیام نفس زکیه به دنبال پیشوایی دیگر بودند دعوت او را پاسخ دادند.

دلیل قیام حسین بن علی را «یعقوبی»((۱))

این گونه می نویسد:

«... وذلک أنّ موسی، ألحّ فی طلب الطالبیّین و أخافهم خوفا شدیدا وقطع ما کان من المهدی یجریه لهم من الارزاق و الأعطیه، وکتب إلی الآفاق فی طلبهم وحملهم، فلّما اشتدّ خوفهم وکثر من یطلبهم وبحث علیهم، عزم الشیعه و غیرهم إلی الحسین بن علیّ...»((۲))

حسین یازده روز مدینه را دردست گرفت و پس از آن به سوی مکّه روانه شد. نرسیده به مکه در جایی به نام «فخّ» با سپاه عباسی رو به رو شد و به قتل رسید. بنابر گفته ی مسعودی، بدنهای حسین و یارانش سه روز بر روی زمین فخ ماند و درندگان و پرندگان آنها را خوردند:

«... و أقاموا ثلاثه أیام لم یواروا حتی أکلتهم السباع والطیر»((۳))

«خیزُران»، همسر مهدی عباسی و مادر هادی و هارون، علاقه ی بیشتری به

۱- أحمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب ابن واضح، الکاتب العباسی، م ۲۹۲ ه-.

۲- تاریخ الیعقوبی؛ ج۲؛ ص۴۰۴.

۳- مروج الذهب؛ ج۳، ص۳۲۷.

هارون داشت و می خواست پس از مهـدی، هارون به خلافت برسـد؛ ولی این کار نشد و پس از مهدی، پسـرش هادی برتخت نشست و هارون ولیعهد او شد.

در زمان حکومت هادی، او خواست تا هارون را خلع کنـد و فرزنـد خردسالش، جعفر را به جای او بنشاند؛ از این رو کار را بر هارون و پیروانش سـخت گرفت و یحیی برمکی را به زنـدان انـداخت و خواست تا هارون را خلع کند؛ اما خیزران که کینه ی هـادی را در دل داشـت؛ کنیزان را وا داشـت تـا نیمـه شـبی هـادی را خفـه کردنـد و بـدین ترتیـب حکـومت بـه دست هـارون افتاد((۱)).

۶ –۵ هارون الرشید واهل بیت (ع):

همان شب که هادی را کشتند، برای هارون بیعت گرفته شد و او را خلیفه خواندند.

ازپسـر هادی، جعفر نیز به زور و تهدیـد بیعت گرفتنـد. هارون خلافت خود را مـدیون تلاشـهای مادرش خیزران و کوششـهای «یحیی بن خالد برمکی» می دانست. هارون، یحیی را «پدر» خطاب می کرد:

«... ولمـا أفضت الخلافه إلی الرشـید؛ دعـا بیحیی بن خالـد فقال له: یا أبت، أنت أجلسـتنی فی هـذا المجلس ببرکتك ویُمنك وحسن تدبیرك، وقد قلدتک الأمر؛ ودفع خاتمه إلیه»((۲))

کار هارون به درازا کشید و ۲۳ سال (۱۷۰- ۱۹۳ه-) برتخت بود. تا سال

۱- تاریخ خلافت عباسی؛ صص ۴۱- ۴۲ با دخل و تصرف در عبارات.

۲- مروج الذهب؛ ج۳، ص۳۳۷.

۱۷۳ه-، که خیرزان درگذشت؛((۱))

کار دربار به دست او بود ولی پس از آن همه کارها به دست برمکیان افتاد.

هارون نیز مانند پدرانش بزرگی علویان واهل بیت علیهم السلام را نمی توانست بپذیرد؛ از این رو علویان در زمان حکومت او نیز در فشار بودند.

هارون «یحیی بن عبدالله بن حسن بن حسن×» را، که برادر نفس زکیه بود، به خیانت و فریب کشت. یحیی که در ری و طبرستان به کار دعوت مشغول بود؛ به دیار دیلم رفت و مردم آنجا را به رهبری خود در حمایت از اهل بیت علیهم السلام فراخواند. آنان پذیرفتند و با او بیعت کرده و او را فرمانروای دیلم خواندند. کار یحیی بالاگرفت. هارون که به هراس افتاده بود فرزند یحیی برمکی، یعنی «فضل» را با ۵۰/۰۰۰ سپاهی برای سرکوب او فرستاد. فضل با یحیی صلحنامه نوشتند و هارون به دست خود امان نامه ای برای او نوشت. یحیی به همراه فضل به بغداد آمد؛ ولی هارون پس از چند روز، او را در خانه اش بازداشت کرد و فقیهان و قاضیان را به صدور فتوایی مبنی بر مشروعیت نقض آن امان نامه وادار کرد؛ وپس از آن و در سال ۱۷۶ ه- یحیی را به قتل رساند.((۲))

از دیگر کارهای هارون این بود که دشمنان اهل بیت علیهم السلام را حاکم شهرها می کرد. طبری می گوید:

«... بکار بن عبدالله بن مصعب بن ثابت بن عبدالله بن

۱- همان.

۲- نک: تاریخ الأمم و الملوک، الطبری، ج۸، ص۲۴۲ و تاریخ یعقوبی؛ ج۲، ص۴۰۸.

الزبیر - و کان بکّار شدید البغض لآل أبی طالب، و کان یبلّغ هارون عنهم، و یسیء بأخبارهم، وکان الرّشید ولّاه المدینه، وأمر، بالتضییق علیهم - ...»((۱))

هـارون نیز در آخر مانـند جـدّش منصور، جنایت عظمای خود را مرتکب شـد و یکی دیگر از ائمه ی اهل بیت علیهم السـلام ، یعنی امام هفتم، حضرت موسی بن جعفر×را در سال ۱۸۳ ه-.ق به شهادت رساند.

یعقوبی می نویسد:

«... وتوفّی موسی بن جعفر... سنه ۱۸۳، وسنّه ۵۸ سنه، وکان ببغداد فی حبس الرشید قِبل السندی بن شاهک...»((۲))

۷- ۵- مأمون عباسی و رواج اندیشه ی معتزلی:

پس از مرگ هارون در ۱۹۳ ه-.ق ، پسـرش محمد، ملقب به امین، بر تخت نشـست. پنج سال حکومت او به جنگ با برادرش عبدالله، ملقب به مأمون گذشت. مأمون، امین را شکست داد و ۲۰ سال (۱۹۸- ۲۱۸ ه-) حکومت کرد.

تاریخ، مأمون را دانشمندی معتزلی مشرب معرفی کرده است. او را افزون بر اینکه خلیفه می دانستند؛ دانشمندی بزرگ، که در فقه و ادب و حدیث و کلام و حکمت دستی بر آتش داشت، نیز می شناختند.((۳))

ص: ۳۷۹

۱- ج۸، ص۲۴۴.
۲- ج۲، ص۴۱۴.
۳- نک: تاریخ مدینه دمشق؛ ابن عساکر؛ ج۳۳، ص۲۷۵ و تاریخ الخلفاء؛ السیوطی، ص۳۰۶.

سیوطی گوید:

«... وبرع فی الفقه والعربیه وأیـام النـاس ولمـا کبر عنی بالفلسـفه وعلوم الأوائل ومَهَرَ فیها؛ فجرّه ذلک إلی القول بخلق القرآن... وکان أفضل رجال بنی العباس حزما وعزما وحلما وعلما ورأیا ودهاء وهیبه وشـجاعه وسؤددا وسماحه، وله محاسن وسیره طویله لولا ما أتاه من محنه الناس فی القول بخلق القرآن، ولم یل الخلافه من بنی العباس أعلم منه...»((۱)) سیوطی همچنین می گوید:

«... وفی سـنه ۲۱۱ أمر المـأمون بـأن ینـادی: برئت الـذمّه ممن ذکر معاویه بخیر،و أن أفضل الخلق بعـد رسول الله صـلی الله علیه وسلم علی بن أبی طالب×.

وفی سنه ۲۱۲ أظهر المأمون القول بخلق القرآن مضافا إلی تفضـیل علی× علی أبی بکر و عمر فاشمأزّت النفوس منه و کاد البلد یفتتن، ولم یلتئم له من ذلک ما أراد، فکف عنه إلی سنه ۲۱۸»((۲))

نیز می گوید:

«... وفی سنه ۲۱۸ امتحن الناس بالقول بخلق القرآن ...((۳))

۱- همان.

۲- همان؛ ص۳۰۸.

۳- همان؛ نیزنک: تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام؛ الذهبی، ج۱۵، صص ۲۰ و ۲۵.

و کتب المأمون إلیه([(۱)]) فی إشخاص سبعه أنفس و هم: محمدبن سعد کاتب الواقدی، و یحیی بن مَعین و أبو خیثمه و

أبو مسلم مستملی یزید بن هارون، و إسماعیل بن داود و إسماعیل بن أبی مسعود و أحمد بن إبراهیم الدودقی، فأشخصوا إلیه، فامتحنهم بخلق القرآن، فأجابوه، فردّهم من الرّقه إلی بغداد و سبب طلبهم أنهم توقفوا أولاً ثم أجابوه تقیّهً.

وکتب إلی إسحاق بن إبراهیم بأن یحضر الفقهاء ومشایخ الحدیث و یخبرهم بما أجاب به هؤلاء السبعه، ففعل ذلک، فأجابه طائفه وامتنع آخرون، فکان یحیی بن مَعین و غیره یقولون: أجبنا خوفا من السیف.

ثم کتب المأمون کتابا آخر من جنس الأوّل إلی إسحاق، وأمر، بإحضار من امتنع، فأحضر جماعه منهم: أحمد بن جنبل و... وعلی بن الجعد و...

وقتیبه بن سعید... ثم قال لأحمد بن حنبل: ما تقول؟ قال: کلام الله، قال: أمخلوق هو؟ قال: هو کلام الله، لاأزید علی هذا...([(۲)]) ثم بلغ المأمون أن الذین أجابوا إنّما أجابوا مکرهین، فغضب وأمر بإحضارهم إلیه، فحملوا إلیه، فبلغتهم وفاه المأمون قبل وصولهم إلیه»([(۳)])

ص: ۳۸۱

۱- یعنی به «اسحاق بن ابراهیم خزامی» نائبش در بغداد.

۲- همان؛ صص ۳۰۹- ۳۱۰.

۳- همان، ص۳۱۲.

پس از مأمون، عصر دوّم خلافت عباسی با روی کار آمدن «معتصم» در سال (۲۱۸- ۲۲۷ه-) آغاز شد. او برادر مأمون بود و شیوه ی او را دنبال می کرد.((۱))

عصر اوّل عباسی به سبب نفوذ عناصر ایرانی از دوره های بعد متمایز است. این عصر از خلافت سفّاح آغاز شد و تا پایان عمر مأمون به درازا کشید؛ امّا از زمان معتصم و به دلیل دگرگونی اوضاع خلافت، دورانی جدید با مشخصاتی نو پدید آمد. از مهمترین مشخصات این دوره، زوال قدرت خلفا و اقتدار روزافزون غلامان و درباریانی بود که خلفای ناتوان عباسی را در چنگ خود گرفته و آنان را گرفتار زندان و شکنجه می کردند و گاه به گونه ای فجیع می کشتند.((۲))

البته باید گفت که این اوضاع پس از قتل متوکل عباسی بیشتر نمایان شد. معتصم نیز فتنه ی «محنت» را ادامه داد. ذهبی در این باره می گوید:

«... کتب المعتصم إلی نائبه علی مصر، کُنْدر، وإلی قاضی مصر هارون بن عبدالله الزُهری، کتابا بخطّ الفضل بن مروان یمتحن فیه الناس بخلق القرآن... و اُمر المعلّمون

أن یُعلّموا الصّبیان لَتعلیم القرآن، یعنی القول بخلق القرآن...»((۳))

پس از معتصم، پسرش هارون، ملقب به «الواثق بالله» بر تخت نشست (۲۲۷- ۲۳۲

۱- تاریخ خلافت عباسی؛ ص۷۳.

۲- محمد بن هارون رشید.

۳- تاریخ الإسلام؛ ج۵، ص۲۵۲ دارالغرب الإسلامی.

ه-). پای ترکان از زمان معتصم به دربار باز شد((۱)) و در دوران واثق بازتر شد.

واثق از دوران جوانی عهده دار مسئولیت هایی شد که پدر به او واگذار کرده بود. از اینرو با روش و سیاست معتصم در به کارگیری سپاهان ترک آشنا بود و مانند پدر به ترکان روی آورد. او برای نخستین بار مقام «سلطانی» را در دستگاه خلافت به وجود آورد و آن مقام را با امارتِ سرزمینهای غربی خلافت، از قصر خلیفه گرفته تا آخرین نقطه ی مغرب، همراه با تشریف و خلعت و تاج

و جواهر و کمربند، به «اشناسِ» ترک واگذار کرد و امارت خراسان و سند و ناحیه های دجله را به «ایتاخ» سپرد. همچنین «وصیف» را حاجب خود ساخت و «بغا» را به فرماندهی سپاه برگزید. امارت مناطقی از قلمرو عباسی را به سرداران ترک سپرد، به شرط آنکه هر سال خراج معینی بپردازند. از این رو حکومت آن مناطق در واقع مستقل و تنها در ظاهر تابع خلیفه بود.((۲))

واثق نیز در اعتزال شیوه ی پدر و عمویش را دنبال کرد. از این رو سالهای ۱۹۸ تا ۲۳۲ه- را عصر طلایی معتزله نامیده اند که با مرگ واثق به پایان رسید.((۳))

ذهبی می گوید:

«... وبقیت المحنه إلی أن وَلِیَ الخلافهَ المتوکّلُ سنهَ

۲۳۲ه-»((۴))

ص: ۳۸۳

۱- سیوطی می گوید: «... هو أوّل خلیفه أدخل الأتراک فی الدیوان»؛ تاریخ الخلفاء؛ ص۳۳۵.

۲- تاریخ خلافت عباسی؛ صص ۸۸ - ۸۹.

۳- تاریخ فرق اسلامی؛ صابری؛ ج۱، ص۱۳۳.

۴- تاریخ الاسلام؛ همان.

۸- ۵- احمد بن حنبل و جریان محنت:

از جمله کسانی که تاریخ زندگی او با جریان محنت و خلق قرآن به سختی گره خورده احمد حنبل، امام حنبلیان است. او با معتصم در جریان محنت درافتاد و بر رأی خود پافشاری کرد تا اینکه او را تازیانه زدند.

مسعودی در حوادث سال ۲۱۹ ه- می نویسد:

«... وفیها ضرب المعتصم، أحمد بن حنبل ثمانیه وثلاثین سوطا لیقول بخلق القرآن»((۱))

ذهبی و سیوطی این واقعه را در سال ۲۲۰ه- گفته اند.

۹- ۵- ابن ابی دؤاد (۱۶۰- ۲۴۰ه-) و نقش او در نشر اعتزال:

تاریخ به ما می گوید که «ابن ابی دؤاد»((۲))

نقش بزرگی در نشر اعتزال در دوران طلایی معتزله داشته است. ابن ندیم درباره ی او می گوید:

«... من أفاضل المعتزله و ممّن جرّد فی إظهار المذهب والذبّ عن أهله والعنایه به... مولده بالبصره. من صنایع یحیی بن أکثم، و هو وصله بالمأمون، و من جهه المأمون اتصل بالمعتصم... توفی... فی خلافه المتوکل من فالج لحقه...»((۳))

ص: ۳۸۴

۱- مروج الذهب؛ ج۳، ص۴۶۴؛ نیز نک: تاریخ الإسلام؛ الذهبی؛ ج۵، ص۲۵۴ دارالغرب الإسلامی؛ تاریخ الاسلام، ج۵، ص۲۵۵؛ تاریخ الخلفاء، ص۳۳۵.

۲- ابو عبدالله أحمد بن أبی دؤاد بن جریر بن مالک... بن نزار بن معد م ۲۴۰ ه-؛ الفهرست؛ ابن الندیم؛ ص۲۹۶ (دار الکتب العلمیة).

۳-) همان.

او منفور اهل حدیث بوده و هست. ذهبی در

مرگ او از واژه ی «هَلَکَ» استفاده کرده؛ و درباره او می گوید: «... جَهمی بغیض...»((1))

ابن حجر درباره اش چنین می گوید:

«... قال الخطیب: ولی القضاء للمعتصم و الواثق، وکان موصوفا بالجود و حسن الخلق و وفور الأدب، غیر أنه أعلن بمذهب الجهمیّه، و حمل النّاس علی امتحان الناس بخلق القرآن. قال الدار قطنی: هو الذی کان یمتحن العلماء فی زمانه... ولدت سنه ۱۶۰ه... و یقال: إن أحمد بن حنبل کان یطلق علیه الکفر...»((2))

سیوطی بسیار از او به بدی یاد کرده و می گوید: «... فلا آجره الله!...»؛((3)) در جایی

دیگر می گوید: «... قبحه الله...»؛((4)) و در جای دیگر می گوید:

«... مات فی أیام خلافه المتوکل من الأعلام... و ابن أبی دؤاد ذاک الکلب لارحمه الله...»((5))

لازم به یادآوری است که سیوطی به نقل از خطیب، قول ضعیفی را درباره ی اینکه او پیش از مرگش از اعتقاد به خلق قرآن دست برداشته، آورده است که

۱- میزان الاعتدال؛ ج ۱، ص ۹۶، شماره ی ۳۷۴.

۲-) لسان المیزان؛ ج ۱، ص ۲۷۴.

۳- تاریخ الخلفا؛ ص ۳۴۷.

۴- همان؛ ص ۳۴۱.

۵- همان؛ ص ۳۵۶.

نمی توان آن را پذیرفت؛ مگر آنکه گفته شود بر اثر فشارهای متوکل او از روی تقیه و در ظاهر از این رأی برگشته باشد.

کلام سیوطی چنین است:

«... قال الخطیب: کان أحمد بن أبی دؤاد قد استولی علی الواثق و حمله علی التشـدّدفی المحنه، و دعا الناس إلی القول بخلق القرآن، ویقال: إنه رجع عنه قبل موته»((۱))

۱۰- ۵- اعتزال و بحث تفضیل:

آراء بسیاری از معتزله، بیانگر فضیلت حضرت علی× بر همه ی صحابه است. آنها می گویند: علی× هرچند که پس از عثمان به خلافت رسید ولی از سه خلیفه ی بیش از خود برتر و افضل است. از این رو ابن ابی الحدید در مقدمه ی شرح خود بر نهج البلاغه می گوید:

«... الحمد لله الواحد العدل، الحمدلله الذی تفرّد بالکمال... وقدّم المفضول علی الأفضل لمصلحه اقتضاها التکلیف...»((۲))

او همچنین فصلی را به بحث امامت و تفضیل، اختصاص داده و زیر عنوان «اقول فیما یذهب

إلیه أصحابنا المعتزله فی الامامهْ والتفضیل والبغاهْ والخوارج» می گوید:

«إتفق شیوخنا کافّه رحمهم الله، المتقدّمون و المتأخّرون والبصریّون و البغدادیّون علی أنّ بیعه أبی بکر الصدیق

۱- همان؛ ص ۳۴۱.

۲- ج ۱، ص ۱۰.

بیعه صحیحه شرعیه، و أنّها لم تکن عن نصّ و انّما کانت بالاختیار الذی ثبت بالاجماع، و بغیر الإجماع کونه طریقا إلی الامامه.

و اختلفوا فی التفضیل، فقال قدماء البصریین([(۱)])... إنّ أبابکر أفضل من علیّ×؛ و هؤلاء یجعلون ترتیب الأربعه فی الفضل کترتیبهم فی الخلافه.

و قال البغدادیّون قاطبه؛ قدماءهم و متأخّروهم کَ...

وأبی جعفر الاسکافّی... إنّ علیّا أفضل من أبی بکر.

و إلی هذا المذهب، ذهب من البصریین أبوعلی محمد بن عبدالوهاب الجبّائی أخیرا، و کان من قبل من المتوقّفین...

و ذهب کثیر من الشیوخ رحمهم الله إلی التوقف فیهما؛ و هو قول أبی حذیفه واصل بن عطاء([(۲)])، و أبی الهذیل العلاّف([(۳)])؛ من المتقدّمین. هما - و إن ذهبا إلی التوقّف بینه× و بین أبی بکر و عمر - قاطعان علی تفضیله علی عثمان.

... وأمّا نحن فنذهب إلی مایذهب إلیه شیوخنا البغدادیّون

ص: ۳۸۷

۱- ابن ابی الحدید نام بسیاری از آنها را آورده؛ نک: ص۱۱.

۲-) م ۱۳۱ ه-.

۳- م ۲۳۵ یا ۲۳۶ ه- البته یادآور می شود که «عبدالله بن محمد الناشی ء» معروف به «الناشیء الاکبر م۲۹۳ در کتاب مسائل الإمامهْ، ص۵۲ گفته: «زعم أبو الهذیل و ابراهیم النظام... أنّ ابابکر کان أفضل الناس بعد النّبی...».

من تفضیله×... و أمّا القول فی البغاه علیه و الخوارج، فهو علی ما أذکره لک:

أمـا أصـحاب الجمل فهم عنـد أصـحابناها لکون کلّهم إلا عائشه وطلحه و الزبیر؛ رحمهم الله، فانّهم تابوا، ولولا التوبه لحُکِم لهم بالنّار لاصرارهم علی البغی.

و أما عسـکر الشام بصـفّین فانّهم هالکون کلّهم عند أصـحابنا لایُحکَم لأحد منهم إلا بالنّار، لإصرارهم علی البغی و موتهم علیه؛ رؤساؤهم والأتباع جمیعا.

و أما الخوارج فإنّهم مرقوا عن الدین بالخبر النبوی المجمع علیه؛ ولا یختلف أصحابنا فی أنهم من أهل النار.

و جمله الأمر أن أصـحابنا یحکمون بالنّار لکلّ فاسق مات علی فسـقه... وقد بری ء کثیر من أصحابنا من قوم من الصحابه أحبطوا ثوابهم کالمغیره بن شعبه»(۱)

همـان گـونه که از سـخنان ابن ابی الحدیـد روشن می شـود بسـیاری دیگر از معـتزله، هم در افضـلیت علی× بر عثمـان، شـکی نداشتند.

می دانیم که مرکز خلافت عباسـیان و از جمله مـأمون، معتصم و واثق، بغـداد بود و طبیعی است که آنهـا تحت تـأثیر باورهای معتزله ی بغداد بوده اند و اساساً مرکز ثقل محنت در بغداد بود. نیز می دانیم که بغداد افزون بر مرکزیت سیاسی، دارای

۱- همان؛ صص ۱۱- ۱۲.

مرکزیت علمی و فرهنگی نیز بوده است. از اینرو باید در دوران طلایی اعتزال، مکتب اعتزال بغداد، مرکز کار واقع شود؛ به ویژه در بحث تفضیل صحابه.

همه معتزله ی بغداد، قائل به افضلیت علی× بودند. از اهل بصره نیز کسانی بودند که علی× را افضل صحابه می دانستند، از جمله «ابو علی جبّائیّ». البته او در دوران طلایی معتزله نمی زیست. ابن حجر می گوید:

۷۷۷۹- «محمد بن عبدالوهّاب بن سلام... الجبائیّ، أبو علی: رأی المعتزله «و کبیرهم» و من انتهت إلیه ریاستهم... و کان من رأیه تقدیم أبی بکر و عمر و عثمان، و الوقف علی أبی بکر و علیّ((۱)). توفی سنه ۳۳۰ و له ۶۳ سنه. و ذکر الندیم له سبعین تصنیفا منها «الرّد علی الأشعری فی الروایه»، و هو من العجائب؛ لأن الأشعری کان من تلامذته،

ثم خالفه...»((۲))

از جمله کسانی که از سران معتزله به شمار می آیند «ابو هذیل علاّف» است. همان گونه که در حکام ابن ابی الحدید گذشت، او هرچند در تفضیل علی× و ابوبکر و عمر متوقف بود؛ ولی قائل به افضلیت علی× نسبت به عثمان بود.

ابن حجر درباره اش می گوید:

۸۲۱۵- «محمد بن الهُذیل بن عبدالله بن المکحول البصری،

۱- ابن ابی الحدید گفته که او در اخر به افضلیت علی× معقتد شد و مُرد؛ همان.

۲- لسان المیزان؛ ج۵، ص۲۷۱.

أبو الهذیل العلاف: ... شیخ المعتزله ومصنف الکتب الکثیره فی مذاهبهم... وقال الخطیب: ... وکان خبیث القول، فارق إجماع المسلمین، و ردّ نص الکتاب، وجحد صفات الله، تعالی الله عمّا یقول علوّا کبیرا... وقال ابن قُتیبه فی اختلاف الحدیث:

وکان أبو الهذیل کذّابا أفّاکا...»((۱))

اکنون به بزرگان معتزله ی بغداد در دوران محنت اهل حدیث می پردازیم:

۱۱- ۵- سران معتزله ی بغداد:

الف - بشر بن معتمر کوفی (م ۲۱۰ ه-):

ابن حجر درباره او می نویسد:

«... ویقال بغدادی، یکنی أبا سهل من کبار المعتزله، إنتهت إلیه رئاستهم ببغداد، توفی سنه ۲۱۰ ه-...»((۲)).

ابن ابی دؤاد شاگرد او بوده است((۳)).

گویند او قصیده ای را که شامل ۴۰/۰۰۰ بیت بوده، سروده و در ردّ مخالفان نظریاتی را مطرح کرده بود.((۴))

به هارون الرشید گفته شد که رافضی است؛ پس هارون او را به زندان افکند. او در زندان شعری گفت و هارون آزادش کرد.

۱- لسان المیزان؛ ص۴۰۷.

۲- لسان المیزان، ج۲، ص۴۰، ح ۱۶۵۱.

۳- دانشنامه جهان اسلام؛ ج۳، ص۴۵۴.

۴- کتاب طبقات المعتزله؛ أحمد بن یحیی بن المرتضی ۷۶۴ - ۸۴۰ ه-؛ ص۵۲.

شعر او، این بود:

لسنا من الرافضه الغُلاهِ ولا من المرجئه الحفاهِ

لا مفرطین بل نری الصدّیقا مقدّما و المرتضی الفاروقا

نبرأ من عمرو و من معاویه((۱))

او در باب توحید با شیعیان اختلاف داشته است. از این رو در شعری خطاب به «هشام بن حکم» می گوید:

تلعّبتُ بالتوحید حتّی کأنّما تُحدّثُ عن غُول ببیداء سَمْلَقِ((۲))

از مطالبی که گفته شد، روشن می شود که در زمان هارون نیز مشرب اعتزال در بغداد وجود

داشته و هارون نیز مشربی معتزلی داشته است. بشر در شعر خود از عمرو بن عاص و معاویه بیزاری جسته و هارون او را آزاد کرده است.

دیگر آنکه روشن می شود بشر علی× را افضل از ابوبکر و عمر می دانسته و زمانی که به زندان افتاده، چاره ای جز این ندیده تا برخلاف دیدگاه خود شعری بگوید تا آزاد شود.

بشر آنقدر مورد توجه دستگاه خلافت بوده که او را از امضا کنندگان حکم ولایتعهدی امام رضا× دانسته اند.((۳))

۱- همان.

۲- همان.

۳- دانشنامه جهان اسلام؛ ج۳، ص۴۵۴.

ب – عیسی بن صَبیح (م ۲۲۶ه–):

او شاگرد بشر بود. ابن حجر می گوید:

«من کبار المعتزله، مات سنه ۲۲۶ ه–. أخذ عن بشر بن المعتمر... قال المسعودی: کان من کبارهم و أهل الدیانه منهم»((۱))

در «طلبان المعتزلهْ» می خوانیم:

«... و کنیته ابوموسی بن المردار((۲))... و من جهه ابی موسی انتشر الاعتزال ببغداد...»((۳))

در این مورد به جعفر بن مبشر ثقفی (م ۲۳۴ه–) و جعفر بن حرب همدانی (م۲۳۶ ه–.ق) نیز باید اشاره کرد.((۴))

ج – اسکافی (م ۲۴۰ه–):

ابن حجر می گوید:

«محمد بن عبدالله الاسکافی البغدادی، أبو جعفر: أحد متکلّمی المعتزله... وکان المعتصم یعظمه جدّا. مات سنه

ص: ۳۹۲

۱– لسان المیزان؛ ج۴، ص۴۶۳ شماره ی ۶۴۷۴.

۲– در لسان المیزان «مدرار» گفته.

۳– طلبان المعتزله، ص ۷۰.

۴– نک: لسان المیزان؛ ج۲، ص۱۴۳ و ص۱۵۲.

۲۴۰ه- و کـان ابنه جعفر کاتبـا بلیغا»((۱)) فی تفضـیل علی×... کتـاب الرّد علی من أنکر خلق القرآن... کتـاب فضائـل علی×... کتاب علی هشام...»((۲))

باید گفت از عنوان کتاب هایی که او نوشـته، همه چیز روشن است. بنابر نقل ابن ندیم، اسـکافی، فرزندی به نام «جعفر» داشته که او نیز مورد توجه معتصم عباسی بوده است. او کتابی با عنوان «المعیار والموازنهْ فی الامامهْ» دارد.((۳))

دانشـمند گرامی، جناب آقای شـیخ محمـدباقر محمودی، در تحقیق خود بر این کتاب، آن را به اسـکافیِ پـدر، یعنی محمد بن عبدالله نسبت داده است.

دکتر محمود مهدوی دامغانی، در ترجمه ی

کتاب «المعیار والموازنهْ» به این مسـئله اشاره کرده و به خواننده رسانده است که ابن ندیم این کتاب را از نوشـته های اسـکافیِ پسر دانسته و گفته است:

«... ابن نـدیم این کتاب را از تألیفات پـدر می دانـد و... می نویسـد... معتصم عباسـی، که از سال ۲۱۸ تا ۲۲۷ هجری بر مسند خلافت عباسـی است، سـرپرستی یکی از دیوانهای خلافت را به او سپرد ... جعفر... هم بایـد متولد پیش از قرن سوم باشد، زیرا لازمه ی واگذاری سرپرستی دیوان به او از سوی معتصم، که آخرین

۱- لسان المیزان؛ ج۵، ص۲۲۵.

۲- همان، ص۲۹۷.

۳- لسان المیزان، ص۲۹۸.

سال حکومتش ۲۴۷ هجری است، این است که او به حد کمال نسبی رسیده باشد و اگر عمر او را به هنگام سرپرستی دیوان خلافت ۳۰ سال بدانیم، تولدش حدود سال ۲۰۰ خواهد بود. در این صورت اگر کتاب المعیار و الموازنه را از مؤلفات پسر بدانیم، باز هم از لحاظ قدمت چیزی از ارزش آن کاسته نمی شود»((۱))

بنابر نقل دکتر دامغانی، مسعودی در «مروج الذهب» درباره ی ابوجعفر اسکافی می گوید:

«مردی از مشایخ معتزله و سران ایشان که اهل دین و پارسایی و معتقد به برتری علی× بر دیگران و در همان حال معتقد بر درستی امامت مفضول بوده است... که بر کتاب جاحظ به نام «العثمانیهْ» ردی نوشته که به «نقص العثمانیهْ» معروف است...»((۲))

باید گفت: اسکافی در میان معتزله، جایگاه ویژه ای داشته و از این روست که گروهی از ایشان را «اسکافیه» می گویند. شهرستانی گوید:

«...وکذلک الاسکافیه، أصحاب

أبی جعفر الاسکافی...»((۳))

مکتب فکری اسکافی تا شش قرن پس از او پایدار بوده و پیروان آن تا سده ی

۱- ترجمه کتاب المعیار و الموازنه، ص۱۴.

۲- صص ۱۵- ۱۶.

۳- ابوالفتح، محمد بن عبدالکریم م ۵۴۸ ه-.

نهم هجری در مصر باقی بوده اند. مقریزی در کتاب «خطط» خود ضمن برشمردن پیروان مذاهب فکری مسلمانان مصر چنین نوشته است: «ششم، اسکافیه...»((۱))

در کتاب «مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین»، اثر ابوالحسن اشعری،((۲))

می توان به فراوانی، دیدگاه های اسکافی را در موضوعات گوناگون در برابر دیدگاه ه های دیگران دید.((۳))

همان گونه که گذشت، اسکافی ردّیه بر جاحظ عثمانی((۴))

نوشت. جناب آقای حسین طیبیان درکتابی با عنوان «مناظره ی دو عالم اهل سنت (اسکافی) و (جاحظ) پیرامون برتری علی×»، به آن پرداخته است. البته ایشان باید می نوشت: دو عالم معتزلی؛ زیرا در اصطلاح نه اسکافی از اهل سنت بوده و نه جاحظ؛ مگر آنکه مؤلف اندیشه ی خاصّی را لحاظ کرده باشد و ما نمی دانیم یا این که واژه ی اهل سنت را در برابر شیعه گرفته باشد.

اگر کسی این کتاب را بخواند به اهمیت روایات فضائل و نقش آنها بیش از پیش آشنا خواهد شد.

ص: ۳۹۵

۱- المعیار والموازنه؛ ترجمه ی دکتر دامغانی؛ ص۱۷.

۲- علی بن اسماعیل م ۳۲۴ ه-.

۳- همان.

۴- عمرو بن بحر الجاحظ، وکنیته أبوعثمان... أخذ عن النّظام... مات... سنه ۲۵۵ ه- فی أیّام المهتدی؛ طبقات المعتزله؛ أحمد بن یحیی بن المرتضی؛ ص۶۷.

جمع بندی و دیدگاه نگارنده:

از آنچه تاکنون درباره ی اعتزال دربار عباسی در فاصله ی سالهای ۱۹۸-۲۳۲ه-، و حتی پیش و پس از آن گفته شد روشن می شود که در این سالها با توجه به پشتیبانی قدرت حاکمه از مشرب اعتزال، اهل حدیث نیز در عزلت

بوده اند. سران معتزله در دربار آمد و شد داشتند و دیگر مجالی برای عرض اندام اهل حدیث نبود. آنها در دو مورد به شدت و سختی در فشار بودند؛

۱- قرآن،

۲- صفات خداوند.

بیشتر معتزله، چه کسانی که علی× را افضل صحابه می دانستند و چه کسانی که اینگونه نبودند، در گمراهی اهل جمل و صفین شکی نداشتند. تقریبا همه آنان مخلوق بودن قرآن را فریاد می زدند. اینها همه افزون بر موارد دیگری بود که معتزله با اهل حدیث درافتاده بودند، مواردی مانند: توحید، رؤیت، صفات خداوند، عدل، امامت و غیره. در این بین بسیاری از اهل حدیث مورد تعقیب قرار گرفتند؛ بسیاری از ایشان به زندان افتاده، گروهی نیز کشته شدند. از جمله ی ایشان «احمد بن نضر خزاعی» است.((۱))

وی از بزرگان اهل حدیث در زمان خود بود، هرچند که زیاد روایت نمی کرد؛ امّا شاگردی مالك و استادی یحیی بن مَعین را یدك می کشید. او به طرز فجیعی در زمان واثق و در سال ۲۳۱ ه- کشته شد. او

۱- أحمد بن نصر بن مالك... أبو عبدالله الخزاعی... ترجمه ی او را در: تاریخ بغداد؛ ج۵، ص۳۸۲، شماره ی ۲۹۳۹ و نیز تهذیب الکمال؛ ج۱،ص ۵۰۵، شماره ی ۱۱۹ مؤسسهْ الرسالهْ ببینید.

را می توان کشته دوران محنت نام نهاد. گناه او این بود که به مخلوق بودن قرآن اعتراف نکرد.

خطیب گوید:

«قلت: وكان قتله في خلافه الواثق لامتناعه عن القول بخلق القرآن»((۱))

احمد و یارانش را در حالی که به بند کشیده شده بودند به سامرا، که در آن روزگار دربار واثق در آنجا بود، بردند و

واثق، خود از او درباره ی قرآن پرسید و سرانجام او را کشت:

«... ودعا الواثق بالصمصامه وقال: إذا قمت إليه فلا يقومن أحد معى، فإنى أحتسب خطاى إلى هذا الكافر الذى يعبد ربّا لانعبده ولا نعرفه بالصفه التى وصفه بها. ثم أمر بالنطع فأجلس عليه و هو مقيّد، و أمر بشدّ رأسه بحبل و أمرهم أن يمدوه و مشى إليه حتّى ضرب عنقه، و أمر بحمل رأسه إلى بغداد، فنصب فى الجانب الشرقى أياما و فى الجانب الغربى أيّاما و تتبع رؤساء أصحابه فوضعوا فى الحبوس».((۲))

این متن، به این سبب آورده شد تا شدت محنت اهل حدیث روشن تر شود.

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۵، ص۳۸۴.

۲- تاریخ البغداد، ج۵، ص۳۸۵.

این متن بیانگرشدت اختلاف دیدگاه معتزله و اهل حدیث درباره ی صفات خداوند است؛ تا آنجا که واثق می گوید: خدایی را که احمد می پرستد نه ما می پرستیم و نه اساساً می شناسیم. واثق، احمد را کافر می خواند؛ و پس از کشتن او به جای آنکه دستور دهد سر او را در سامرا آویزان کنند، دستور می دهد آن را به بغداد ببرند و در آنجا بیاویزند تا دیگر اهل حدیث حساب کار خود را بکنند.

این حادثه در سال ۲۳۱ ه- اتفاق افتاد. یعنی یکسال پیش از مرگ واثق. پس روشن می شود که تا آخرین روزها و سالهای دوران محنت، اهل حدیث در سخت ترین وضعیت بوده اند.

آری! سر احمد در بغداد آویزان بود به گوش او، دست نوشته ای را گوشواره کرده بودند که:

«بسم الله الرحمن الرحیم، هذا رأی أحمد بن نصر بن مالك، دعاه عبدالله الامام هارون - وهو الواثق بالله أمیر المؤمنین - إلی القول بخلق القرآن و نفی التشبیه، فأبی إلا المعانده، فجعله الله إلی ناره...»((۱))

البته، اهل حدیث، پس از پایان محنت، بی کار ننشستند و درباره ی او و نیز احمد بن حنبل مطالبی بیان کرده اند، از جمله اینکه سر او قرآن خوانده((۲))

یا اینکه ابن ابی دؤاد به متوکل گفت: خدا مرا به فالج مبتلا کند اگر احمد، کافر کشته

۱- همان، ص۳۸۶.

۲- همان، ص۳۸۷.

نشد؛ و از قضا او به فالج مبتلا شد و مرد.((۱))

گویا پس از آنکه ابن ابی دؤاد به فالج مبتلا شد، اهل حدیث از بیماری او سوء استفاده کرده اند و داستان میان او و متوکل را بافته اند؟

نیز گفته اند کسی از اهل حدیث او را به خواب دید و گفت: خدایت با تو چه کرد؟ و او نیز گفت:

«ما كانت إلّا غفوه حتّى لقيت الله فضحك إلىّ»((۲))

گویا او پس از مرگ هم از عقیده به تجسیم و تشبیه و رؤیت دست بر نداشت؟!! دیگر چیزی که از جریان احمد بن نصر روشن می شود این است که پس از واثق، که متوکل بر تخت نشست، به سرعت ورق به سود اهل حدیث برنگشت؛ بلکه سالها پس از رسیدن متوکل به قدرت، رفته رفته این کار صورت گرفت. سیوطی در این باره می گوید:

«... . أمر بحمل رأسه إلى بغداد، فصلب بها، و صلبت جثته فى سر من رأى، واستمرّ ذلك ست سنين، إلى أن ولى المتوكل، فأنزله ودفنه...»((۳))

یعنی اینکه احمد را در سال ۲۳۷ ه- دفن کردند و این پنج سال پس از قدرت متوکل است. روشن است که اگر به محض رسیدن متوکل به قدرت، ورق به

۱- همان، ص۳۸۶.

۲- همان، ص۳۸۷.

۳- تاریخ الخلفاء؛ ص۳۴۱؛ نیز نک: تاریخ بغداد؛ ج۵، ص۳۸۸.

سود اهـل حـدیث برمی گشت؛ او را در همـان سال ۲۳۲ ه- که متوکـل به قـدرت رسـید دفن می کردنـد. در هر صورت، و با توجه به متون تـاریخی، بحث قرآن بیش از سـایر موارد جنجـال آفرین بود؛ و بحث تفضـیل به انـدازه ی آن برای اهل حـدیث دردسـر فراهـم نکرد؛ چرا که هرچنـد معـتزله در افضـلیت علی× اختلاـف داشـتند ولی امـامت مفضـول بر فاضـل را درست می دانسـتند و به خلافت ابوبکر و عمر و عثمان اعتقاد داشتند و خلافت آنها را شرعی می انگاشتند. از این رو اهل حدیث هم زیاد متّه به خشخاش نمی گذاشتند؛ زیرا که اوّلاً در آن زمان بحث افضلیت هنوز ریشه دار نشده بود

و دیگر آنکه موضوع قرآن آنقدر برای آنها مهم بود که، موضوع افضلیت را تحت الشعاع قرار دهد. از طرفی خلفای عباسی نه می توانستند خلافت خلفای سه گانه را زیر سؤال ببرند و نه به نفع آنها بود.

آنها می دانسـتند که مشـروعیت خلافت آنان در سایه ی مشـروعیت خلفای سه گانه است. آنان در سایه ی مشـروعیت خلافت مفضـولی، که از دیـدگاه هـای معـتزله بود؛ احسـاس مصونیت می کردنـد. از این روست که یکی از علـل حمـایت عباسـیان از معتزله را می توان همین اعتقاد به امامت مفضول دانست.

دیگر از مواردی را که می توان از علل حمایت عباسـیان از معتزله برشمرد، این است که در هر صورت میان دانشمندان، چه از اهل حدیث و چه از متکلّمان و معتزله، کسانی بودند که اگر ذهن شان به چیزی مشـغول نبود به فکر خلافت می افتادند که آیا فلان خلیفه در خور خلافت است یا نه؟ آیا او به درستی به وظایفش عمل می کند یا نه؟ و... از اینرو خلفای عباسی باید چیزی را که بسیار

حساسیت زا بود، مطرح می کردند تا خواصّ جامعه را بدان مشغول کنند؛ و چه چیزی بهتر از بحث خلق قرآن. بحثی که ریشه ای تاریخی داشت و احمد بن حنبل حاضر بود به خاطر آن تازیه بخورد و احمد بن نضر سر دهد.

آیا در عصر طلایی اعتزال، فضائل اهل بیت(ع) منتشر شد؟

شاید با توجه به آنچه گذشت، این ذهنیت برای خواننده پدید آید که در زمان محنت، معتزله با استفاده از عصر طلایی خود به انتشار احادیث فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداختند و هر آنچه را که می دانستند برای مردم گفتند؛ به ویژه اینکه کسانی مانند اسکافی - پدر باشد یا پسر - کتابی مانند «المعیار و الموازنهْ» می نویسد یا اینکه ردّی بر رساله ی عثمانیه ی جاحظ نوشته می شود. با این همه باید گفت پاسخ پرسش بالا، منفی است؛ و آن به دلایل زیر است:

۱- سران معتزله ی بصره در زمان محنت، همچون، ابواسحاق ابراهیم بن سیار نظّام (۱۶۰- ۲۳۱ه-)؛ ابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ (۱۵۰- ۲۵۵ه-) و... بیکار نبودند و در دفاع از عقیده ی خود در افضلیت ابوبکر و عمر و عثمان بر علی× می گفتند و می نوشتند؛ زیرا همان گونه که گفته شد آنها ترتیب در فضل را به ترتیب خلافت می دانستند. برای نمونه اگر کسی به نوشته های جاحظ در این زمینه نگاه کند؛ خواهد فهمید که معتزله ی بصره به شدت از این عقیده دفاع می کردند و هرگز هم زیر فشار حکومت نبوده اند. جاحظ در «رسالهْ فی النابقهْ»((۱))

۱- رسائل الجاحظ؛ ج۲، صص ۷- ۲۳.

که برای فرزنـد ابن ابی دؤاد یعنی «ابو الولیـد، محمد بن احمد» نوشـته؛ آن چنان روضه ای در مقتل عثمان خوانده که هر کس بشنود و نداند موضوع این مقتل عثمان است؛ گمان خواهد کرد که مقتل حسین× است. او در پایان روضه اش می گوید:

«... وما سمعنا بدم بعدوم یحیی بن زکریّا× غلا غلیانه وقتل سافحه وأدرک بطائلته وبلغ کلّ محنته، کدمه علیه»((۱))

او همچنین نوشته ای دیگر با عنوان «مقالهْ العثمانیهْ»((۲))

دارد که در آن به شدت از افضلیت ابوبکر و عمر و عثمان دفاع کرده است. در آغاز این رساله می گوید:

«زعمت العثمانیه أنّ أفضل هذه الأمّه و أولاها بالامامه أبوبکر بن أبی قحافه...»

اگر کسی همه ی این رساله را بخواند با فضای فکری آن روزگار کمابیش آشنا خواهدشد.

۲- سران معتزله ی بغداد هم چیز چشم گیری از فضائل اهل بیت علیهم السلام از خود برجای نگذاشتند. بنابر گفته ی ابن ندیم در فهرست، بشر بن معتمر کتابی به نام «الامامة» داشت((۳)).

از عنوان این کتاب فی الجمله روشن می شود که او در آن چه

۱- همان؛ ص۹.

۲- همان؛ ج۴، صص ۱۹- ۴۳.

۳- الفهرست، ابن ندیم، ص۲۸۷.

گفته است، امّا آیا در آن به نقل روایات فضائل پرداخته باشد یا نه؟ روشن نیست.

ابن ندیم همچنین بیش از سی کتاب از نوشته های عیسی بن صبیح را نام می برد؛ ولی از کتاب فضائل خبری نیست.

او تنها برای جعفر اسکافی دو کتاب با عنوانهای «المقامات فی تفصیل علیّ×»((۱)) و «فضائل علی×»((۲))

نام برده است.

در کتاب «المعیار و الموازنهْ» هم که در

دسترس است؛ روایات قابل توجهی، بیش از آنکه در صحاح آمده، به ندرت دیده می شود.

از جعفر بن حرب نیز چیزی در دسترس نیست و اساساً ابن نـدیم که او را رئیس معتزله ی بغـداد در زمان خود خوانده – انتهت إلیه الرئاسه فی وقته – وقتی از کتاب های او نام می برد می گوید:

«... ولد من الکتب؛ کتاب متشابه القرآن، کتاب الاستقصاء، کتاب الأصول، کتاب الرّد علی أصحاب الطبائع»((۳))

می بینیم که خبری از کتابی با عنوان فضائل یا امامت نیست.

از جعفربن مبشّر نیز که ابن ندیم درباره وی می گوید:

«... وله خطابه وبلاغه و ریاسه فی أصحابه...»؛ چیزی در دسترس نیست. ابن

۱- الفهرست، ابن ندیم، ص۲۹۷.

۲- همان.

۳- همان، ص۲۹۷.

ندیم بیش از بیست عنوان از آثار او را نام برده ولی باز خبری از کتابی با عنوان فضائل یا امامت نیست.((۱))

از همه ی اینها روشن می شود که درست است بغدادی ها، علی× را افضل می دانستند ولی به اندازه ی لازم و کافی به نشر فضائل او نپرداختند. وانگهی اهل بیت علیهم السلام تنها در علی×خلاصه نمی شوند. آنها حتی اگر در جدلهای لفظی فضائل امام× را بر زبان می راندند ولی دیگر با فضائل حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام ، چندان کاری نداشتند.

۳- برخی از سران معتزله ی بصره هم از نزدیکان خلفا بودند؛ و این نشان دهنده ی نفوذ آنها در دربار بود. برای نمونه درباره ی «ثمامهْ بن اشرس» می خوانیم.

«... من کبار المعتزله و رؤوس الضلاله. کان له اتصال بالرشید، ثم بالمأمون... وقال النّدیم: کان المأمون أراد أن یستوزره فاستعفاه... و کان مع المأمون ب–«خراسان» ومشهد فی کتاب العهد منه لعلی بن موسی... ان الواثق لمّا قتل أحمد بن نصر الخزاعی، وکان ثمامه ممن سعی فی قتله...»((۲))

۴- در صورت نشر زیاد فضائل اهل بیت علیهم السلام ، مشروعیت خلفای سه گانه پیش

۱- همان، ص ۲۹۰.

۲- لسان المیزان؛ ابن حجر؛ ج۲، ص۱۰۱. نیز نک: کتاب طبقات المعتزله؛ أحمد بن یحیی بن المرتضی؛ ص۶۲.

از علی× زیر سؤال می رفت و این به سود خلفای عباسی نبود. از این رو فضائل تا حدی مطرح می شد که خطری را متوجه قدرت حاکم نکند.

۵- بیشتر توان متکلمان و اهل حدیث صرف قرآن و صفات خداوند و دیگر مسائل کلامی شده بود؛ و معتزله بیشتر همّ خود را برای اثبات و ترویج اصول مذهب خود یعنی: ۱- اصل توحید، ۲- اصل عدل، ۳- اصل وعد و وعید، ۴-

اصل «المنزلهْ بین المنزلتین» و ۵- اصل امر به معروف و نهی از منکر،((۱))

خرج می کردند.

۶- در میان خود معتزله، افزون بر بحث افضلیت، اختلافات عقیدتی و فکری شدیدی بود که گاه منجر به تکفیر گروهی از طرف گروه دیگر می شد؛ که خود این اختلافات هم بسیاری از فرصت ها و توان آنان را از بین برد.((۲))

«ملطی» می گوید:

«... و بین معتزله بغداد و معتزله بصره اختلاف کثیر فاحش یکفر بعضهم بعضا...»((۳))

۷- دوران طلایی معتزله، آنقدر طولانی نبود

که بشود در آن انتظار داشت معجزه ای در زمینه ی نشر فضائل اهل بیت علیهم السلام صورت بگیرد.

۱- «... و الاصول التی هم علیها خمسه وهی: العدل و التوحید و الوعید و المنزله بین المنزلتین والأمر بالمعروف والنهی عن المنکر...»؛ التنبیه و الرّد علی أهل الأحواء والبدع؛ محمد بن أحمد الملکی م۳۷۷ ه-؛ ص۴۹.

۲- نک: الانتصار و الرّد علی ابن الراوندی الملحد؛ محمد بن عثمان الخیّاط، صص ۱۹- ۲۸.

۳- التنبیه والرّد؛ ص۵۳.

۸- بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام از طریق خود اهل بیت علیهم السلام و یاران ایشان به آن دوران رسیده بود که معتزله با بسیاری از یاران اهل بیت علیهم السلام سر دشمنی داشتند و آنان را رافضه می خواندند؛ و روشن است که نمی توانستند بنشینند و روایات را از آنان بگیرند.((۱))

۹- اساساً کارهایی که در زمان امویان و مروانیان و حتی خود عباسیان درباره ی منع نشر و رواج فضائل اهل بیت علیهم السلام صورت گرفت و به آنها اشاره شد، دست معتزله را از روایات خالی کرده بود. در هر صورت باید روایات به دست و گوش معتزله ی بغداد می رسید و می خورد تا آنها را بازگو کنند؛ ولی روایاتی در کار نبود؛ زیرا بسیاری از آنها به دست فراموشی سپرده شده بود و حتی به معتزله هم

نرسیده بود.

۱۰- بسیاری از دشمنان درباری و دوران طلایی معتزله، دشمنی خود با امامان اهل بیت علیهم السلام را بروز می دادند. دشمنی ابن ابی دؤاد و یحیی بن اکثم با امام جواد× مشهور و معروف است. یحیی در مناظره ای با امام× از فضائل جعلی ابوبکر و عمر سخن به میان می آورد و امام× همه ی آنها را با برهان قاطع رد کرد. این مناظره که در زمان مأمون رخ داد نشان دهنده ی این است که، دربار عباسی به هیچ عنوان حاضر به گسترش فضائل اهل بیت علیهم السلام یا منع گسترش فضائل ابوبکر و عمر نبوده است.

۱- نک: رسائل الجاحظ؛ ج۴ (من کتابه فی مقالهْ الزیدیهْ والرافضهْ)، صص ۳۱۱- ۳۲۳.

حسـد و کینه توزی ابن ابی دؤاد، از اینکه امـام× او و دیگر فقهـای درباری را شـکست می دهـد بیشتر شـد؛ او آن چنان از این شکست علمی ناراحت می شود که می گویـد: ای کاش! بیست سال پیش از این مرده بودم. او چند روز پس از این ماجرا، نزد معتصم رفت و گفت: از باب خیرخواهی، به شما تذکر می دهم

که جریـان چنـد روز قبـل به صـلاح حکومت شـما نبود؛ زیرا در حضور همه ی دانشـمندان و مقامـات عالی مملکتی فتوای ابو جعفر... که نیمی از مسلمانان او را خلیفه و شما را غاصب حق او می دانند، بر فتوای دیگران ترجیح دادی و این خبر میان مردم منتشر شد و خود دلیل قاطعی بر حقانیت او نزد شیعیان است.

معتصم که مایل به ابزار هر نوع دشـمنی با امام بود، از سـخنان او بیشتر تحریک شد و درصدد قتل امام برآمد و سرانجام... امام جواد× را توسط منشی یکی از وزرایش مسموم و شهید نمود.((۱))

ابن صباغ به شهادت ایشان اشاره کرده است:

«... ویقال إنّه مات مسموما»((۲))

مسعودی نیز می گوید:

«... قیل: إنّ أمّ الفضل بنت المأمون لمّا قدمت معه من

ص: ۴۰۷

۱- نک: سیره ی پیشوایان؛ مهدی پیشوایی؛ صص ۵۴۹- ۵۶۴ و تاریخ تشیّع از آغاز تا پایان غیبت صغری، غلامحسن محرمی؛ ص۱۲۲ و تذکره الخواص؛ سبط ابن الجوزی، ص۳۲۱ و فصول المهمه؛ ابن الصباغ؛ ج۲، ص۱۰۴۶.

۲- فصول المهمّه؛ ج۲، ص۱۰۵۸.

المدينه إلى المعتصم سمّته...»((۱)).((۲))

ص: ۴۰۸

۱- مروج الذهب؛ ج۳، ص۴۸۷.

۲- در انتهای کتاب بخش «دوستی و نقل روایات اهل بیت علیهم السلام و تهمت رفض و تشیع» توسط مؤلف محترم به این بحث پرداخته شده است. علاوه بر مطالب یاد شده باید به دو مطلب دیگر نیز توجه کرد. نخست اینکه چون ملاک ما در اینجا بررسی کتب صحاح سته است و نویسندگان این کتب از محدثان بودند و بیشتر آنها به لحاظ سیاست زمان خود در مقابل معتزله قرار گرفته بودند و چون آنها در معتزله احساس گرایش به اهل بیت علیهم السلام و افضلیت علی بن ابی طالب× را بر خلفای دیگر مشاهده کرده بودند لذا به این جهت و به منظور مخالفت با مرام آنها و به نوعی ضربه زدن به هدف آنها و نیز به سبب روحیاتی که ناشی از تربیت های دوران بنی امیه در خود داشتند روایاتی را که در فضائل اهل بیت علیهم السلام یا برتری حضرت علی× می دیدند به طرز شگفت آوری حذف یا تضعیف می کردند و به این صورت عقده های درونی خود را در کتابهایشان بروز می دادند. اما این رویه را در کتب معتزله مانند کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و کتاب ینابیع الموده شیخ سیلمان حنفی قندوزی معتزلی و حاکم حسکانی نمی بینیم و بلکه آنها روایات زیادی در این باب آورده اند. و مطلب دوم اینکه اساس پذیرفتن روایات از راویان حدیث و نیز جرح و تعدیل آنان بر بغض و کینه از شیعیان بوده است به طوری که کافی بود آنها بدانند فلان راوی شیعه بوده یا حتی اگر محبت بیشتری از اهل بیت علیهم السلام را در دل داشته همین کافی بوده تا او را تضعیف کنند و او را غالی یا رافضی یا شیعه بگویند و روایات او را به کناری بیندازند از طرفی اینها در زمان ائمه اطهار علیهم السلام زندگی می کردند و مسلماً روایات بسیاری را از آنان شنیده بودند، اما کمترین اشاره ای به آنها شده است که به گفته بخاری از بین بیش از ۶۰۰۰۰۰ روایت تقریباً ۷۵۰۰ روایت را بپذیرد یا مسلم از بین بیش از ۳۰۰۰۰۰ روایت به این تعداد بسنده کند و نام آن را صحیح بگذارد و باقیه را صحیح نداند و این رویه نیز در دیگر صحاح جریان داشته است و فراموش نکنیم که رونق اهل حدیث از زمان متوکل و بخواست و تشویق او بوده است. (محقق)

خلافت متوکل (۲۳۲- ۲۴۷ ه-)، محنت معتزله و رونق اهل حدیث

پس از مرگ واثق در سال ۲۳۲ ه-، جعفر بن معتصم با لقب المتوکّل علی الله، بنا به میل و خواست ترکان بر تخت نشست. او در سال ۲۰۶ ه- در «فَمُ الصّلح»، شهری بر کنار دجله و در نزدیکی «واسط» چشم به جهان گشود.

متوکّل از سوی مادر نسب به ترکان می برد و با حمایت و پشتیبانی آنان مقام خلافت را به دست آورد؛ از این رو برای جلب رضایت و خشنودی سپاهیان ترک، حقوق و عطایای هشت ماه را به آنان پرداخت کرد و دست سردارانی چون «وصیف»، «ایتاخ» و «بغای کبیر» را در امور سیاسی و نظامی بازگذاشت. با وجودخلافت متوکل (۲۳۲- ۲۴۷ ه-)، محنت معتزله و رونق اهل حدیث پس از مرگ واثق در سال ۲۳۲ ه-، جعفر بن معتصم با لقب المتوکّل علی الله، بنا به میل و خواست ترکان بر تخت نشست. او در سال ۲۰۶ ه- در «فَمُ الصّلح»، شهری بر کنار دجله و در نزدیکی «واسط» چشم به جهان گشود.

متوکّل از سوی مادر نسب به ترکان می برد و با حمایت و پشتیبانی آنان مقام خلافت را به دست آورد؛ از این رو برای جلب رضایت و خشنودی سپاهیان ترک، حقوق و عطایای هشت ماه را به آنان پرداخت کرد و دست سردارانی چون «وصیف»، «ایتاخ» و «بغای کبیر» را در امور سیاسی و نظامی بازگذاشت. با وجوداین، خیلی زود از این سیاست روی گردان شد و در صدد برآمد تا آنان را از دخالت در امور باز دارد((۱)).

در آغاز خلافت او، هنوز معتزله قدرت را در دست داشتند.

ابن ابی دؤاد هنوز همه کاره بود.

ص: ۴۰۹

۱- تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه؛ خضری؛ ص۹۱.

مسعودی درباره ی چگونگی ملقب شدن متوکل می گوید:

«... ولقب، المنتصر بالله، فلما کان فی الیوم الثانی لقبه أحمد بن أبی دؤاد المتوکل علی الله...»((۱))

از اینکه احمد، لقب او را تغییر می دهد و لقب پیشنهادی او مورد پذیرش قرار می گیرد، روشن می شود که او هنوز حرفش، حرف بوده است. بنابر گزارش طبری، اساسا ابن ابی دواد متوکل را به خلافت برگزید:

«... أن الواثق لما توفّی، حضر الدار أحمد بن أبی دواد و إیتاخ و وصیف... و ابن الزّیات... فعزموا علی البیعه لمحمد بن الواثق؛ وهو غلامٌ أمرد، فألبسوه درّاعه سوداء وقلنسوه رُصافیه، فإذا هو قصیر، فقال لهم وصیف: أما تتقون الله! تولّون مثل هذه الخلافه؟ وهو لایجوز معه الصلاه!

... فمردت((۲)) بجعفر المتوکل، فإذا هو فی قمیص و سرْوال، قاعد مع أبناء الأتراک... فألبسه أحمد بن أبی دواد الطویله و عمّمه و قبّله بین عینیه وقال: السلام علیک یا أمیر المؤمنین و رحمه الله و

برکاته...»((۳))

ص: ۴۱۰

۱- مروج الذهب؛ ج۴، ص۳.
۲- گوینده، راوی است.
۳- تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۹، ص۱۵۴.

قتل محمد بن عبدالملک زیّات (۲۳۳ه-):

متوکل در نخستین سال خلافتش محمد بن عبدالملک زیّات را که در زمان مأمون شخصیتی درباری و در زمان معتصم و واثق وزیر دربار بود، کشت.

محمد زیات در خانواده ای متموّل پرورش یافت و از دوران کودکی با آداب و رسوم کشورداری آشنا شده بود و به همین سبب معتصم وی را به وزارت برگزیده بود. او مردی خودخواه، ستمگر، بدرفتار و سنگدل بود. واثق، از زمان ولایتعهدی، به این دلیل که ابن زیات معتصم را از دادن مالی به او بازداشته بود، کینه ی او را به دل گرفته و منتظر فرصتی مناسب برای انتقام جویی از وی بود؛ پس هنگامی که به خلافت رسید، خواست تا محمد را بکشد؛ امّا چون جانشین شایسته ای

برای او نیافت، از این کار صرف نظر کرد و همچنان وزارت را به او سپرد. با وجود این، محمد بن عبدالملک از توطئه ها و دسیسه های خود دست برنداشت و در دوره ی خلافت واثق، همواره متوکل را تحقیر و در تعیین جانشین برای واثق، از محمد فرزند او، جانبداری می کرد. از این رو متوکل در آغاز خلافتش به ایتاخ ترک فرمان داد تا او را در بند و اموالش را مصادره کند؛ سپس او را با شکنجه و عذاب سخت به قتل رساند.((۱))

قتل ابن زیات را شاید بتوان آغاز و شروع محنت معتزله دانست؛ زیرا او

۱- تاریخ خلافت عباسی؛ خضری، صص ۹۱- ۹۲؛ نیز نک: تاریخ الطبری؛ ج۹، ص۱۵۶ و مروج الذهب؛ المسعودی؛ ج۴، ص۶ و الکامل فی التاریخ؛ ابن الأثیر؛ ج۶، ص۹۶.

مشربی معتزلی داشت و هرچند که با ابن ابی دواد دشمن بود((۱))؛

ولی در هر صورت آغازی بود برای تفرقه بین معتزله و ضعف و سستی آنان.

مسعودی به دشمنی میان ابن ابی دواد و ابن زیات اشاره کرده و می گوید:

«... وقد کان أبو عبدالله أحمد بن أبی دواد فُلج بعد موت عوده ابن الزیات...»((۲))

خشم متوکل بر ابن ابی دواد:

در سال ۲۳۷ه- ، متوکل دشمنی خود را با ابن ابی دواد و فرزندش ابو الولید محمد بن احمد را بروز می دهد. مسعودی می گوید:

«... وسخط علی أحمد بن أبی دواد و ولده أبی الولید محمد بن أحمد...»((۳))

این رویداد ضربه ی سنگینی بر پیکر معتزله بود. البته متوکل دشمنی خود با معتزله را گام به گام بروز می داد. برای نمونه، زمانی که ابن ابی دواد در سال ۲۳۳ بیمار شد،

متوکل فرزندش محمد را به جای او نشاند تا اینکه در سال ۲۳۷ ه- او را نیز عزل کرد و بر پدر و پسر خشمگین شد. پسر در سال ۲۴۰ه- و پدرش ابن ابی دواد بیست روز پس از پسرش از دنیا رفت؛((۴))و اگر بگوییم از غصه مُرد بهتر است.

۱- أحمد بن حنبل، السیره والمذهب؛ سعدی أبو جیب؛ ص۲۱۵ پاورقی.

۲- مروج الذهب؛ ج۴، ص۱۴.

۳- همان.

۴- همان؛ نیز نک: أحمد بن حنبل، السیره والمذهب؛ أبو جیب؛ ص۲۱۶.

متوکل در سال ۲۳۹ ه- یحیی بن اکثم را، که او نیز معتزلی مشرب بود به قضاوت منصوب می کند((۱))

ولی در سال ۲۴۰ه- او را نیز عزل می کند:

«... فی هذا السنه عزل یحیی بن أکثم عن القضاء و قبض منه ما مبلغه خمسه و سبعون ألف دینار و أربعه آلاف جریب بالبصره...»((۲))

متوکل و رغبت او به احمد بن حنبل:

در سال ۲۳۷ ه- که متوکل دستور داد تا جسد أحمد بن نضر خزاعی را دفن کنند؛ احمد حنبل را نیز به دربار خود در سامرا فراخواند. فرزند احمد حنبل می گوید:

«... وکان قد حمل أبی إلی المتوکل سنه سبع و ثلاثین و مأتین، ثم مکث إلی سنه إحدی وأربعین، وکان قل یوم یمضی إلا و رسول المتوکّل یأتیه...»((۳))

متوکل دیگر ترسی از معتزله در دل نداشت و از شهرت اهل حدیث دفاع می کرد. او در میان اهل حدیث احمد حنبل را برگزید و بیشتر او را مورد توجه قرار داد؛ زیرا احمد در زمان محنت از خود مقاومت نشان داده بود و متوکل می توانست از او اسطوره ای بسازد و او را عَلَم کند.

از دیدگاه نگارنده میل متوکل به اهل حدیث جنبه ای سیاسی داشت. عموم

۱- مروج الذهب؛ المسعودی؛ ج۴، ص۱۴.

۲- الکامل فی التاریخ؛ ابن الأثیر؛ ج۶، ص۱۲۱.

۳- سیره الإمام أحمد بن حنبل؛ صالح بن أحمد بن حنبل؛ ص۱۲۱.

مردم که از سخنان معتزله سردر نمی آوردند و نیز اهل حدیث، به شدت از دست معتزله و کارها و افکارشان به تنگ آمده بودند؛ از اینرو متوکل با مخالفت با معتزله و حمایت از محدثان هم بر محبوبیت خود می افزود و هم با قدرت گرفتن و حمایت از سوی مردم می توانست ترکان را تحت فشار قرار دهند.((۱))

او در اجرای این سیاست موفق شد؛ از اینروست که سیوطی می گوید:

«... وتوفر دعاء الخلق للمتوکل، وبالغوا فی الثناء علیه و التعظیم له، حتی قال قائلهم: الخلافه ثلاثه: أبوبکر الصدیق رضی الله عنه فی قتل أهل الردّه، و عمر بن عبدالعزیز فی رد المظالم، و المتوکل فی إحیاء السنّه و إمامه التجهم، و قال أبوبکر بن الخبازه فی ذلک:

وبعدُ فإن السّنه الیوم أصبحت م-غززه حتی کأن ل-م تذلل

شف-ی الله منهم بالخلیفه جعف--ر خلیفه ذی السنه المتوکل»((۲))

آری چنین است. تا همین امروز نیز سنی های افراطی از او به نیکی یاد می کند و از مأمون و معتصم و واثق کینه ی دوران محنت را در دل دارند.

از سوی دیگر دشمنی متوکل با آل علی و اهل بیت علیهم السلام روشن است و می توان آنرا از متواترات تاریخ دانست. او نمی توانست دیدگاه معتزله ی بغداد در افضلیت علی× را تحمّل کند؛ از این رو بر ایشان سخت گرفت و به حمایت اهل

۱- الکامل فی التاریخ، ج۶، ص۱۰۳ ذکر قتل ایتاخ.

۲- تاریخ الخلفاء؛ ص۳۴۶.

حدیث، که افضلیت را به ترتیب خلافت می دانست و حتی در افضلیت علی× هم حرف داشتند؛ پرداخت. او محدثان را به سامرا فراخواند و درهم و دینار زیادی خرج آنها کرد تا حدیث بگویند و بنویسند و عقاید معتزله را با این احادیث سست و عقاید خود را تقویت کنند:

«.. فأظهر المیل إلی السنه، و نصر أهلها، و رفع المحنه وکتب بذلک إلی الآفاق... واستقدم المحدثین إلی سامراء، و أزل عطایاهم و أکرمهم، وأمرهم بأن یحدثوا بأحادیث الصفات و الرؤیه، وجلس أبوبکر بن أبی شیبه فی جامع الرصافه، وفاجتمع إلیه نحو من ثلاثین ألف نفس، وجلس أخوه عثمان فی جامع المنصور، فاجتمع إلیه أیضا نحو من ثلاثین ألف نفس...»((۱))

متوکل خلیفه ی ناصبی:

در ناصبی بودن متوکل اختلافی نیست؛ هرچند برخی خواسته اند او را از آن پاک کنند.

برای نمونه ذهبی که خود متهم است درباره ی متوکل می گوید:

«... وقد کان المتوکّل منهمکا فی اللّذات و الشُّرْب، فلعله رُحم بالسّنّه، ولم یصحّ عنه النصب»((۲))

۱- همان؛ نیز نک: مروج الذهب؛ المسعودی؛ ج۴، ص۳.

۲- تاریخ الإسلام؛ ج۱۸، ص۱۹۹ دار الکتب العربی.

ابوالفرج اصفهانی گوید:

«وكان المتوكل شديد الوطأه على آل أبى طالب، غليظا على جماعتهم، مهتما بأمورهم،([1]) شديد الغيظ والحقد عليهم، و سوء الظن و التهمه لهم، واتفق له أن عبيـدالله بن يحيى بن خاقـان وزيره يسـىء الرأى فيهم، فحسن له القبيـح فى معـاملتهم، فبلغ فيهم مالم يبلغه أحد من خلفاء بنى العباس قبله...»([2])

جنایات متوکل و سـختگیری های او نسـبت به اهل بیت علیهم السـلام ، بسـیار است و در اینجا تنها به گوشه ای از آن پرداخته شود:

جنایات متوکل:

۱- در دوران او بسیاری از علویان مانند «محمد بن صالح بن عبدالله» که از فرزندان امام حسن× بود تحت تعقیب قرار گرفت و زنـدانی شدنـد و تا پایان عمر در زندان بودند.([3]) «محمـد بن جعفر بن حسن» نیز که از فرزنـدان امام حسـین× بود به زنـدان افکنده شد و در آنجا بود تا از دنیا رفت.([4])

«احمد بن عیسی بن زید بن علی×» نیز همواره از دست مزدوران متوکل

۱- بسوء الرّای.

۲- مقاتل الطالبیین؛ ص۴۷۸.

۳- همان؛ ص ۴۸۰.

۴- همان؛ ص ۴۹۰.

گریزان بود؛تا اینکه در حال گریز و اختفا از دنیا رفت.((۱))

۲- او در سال ۲۳۶ یعنی تنها چهار سال پس از روی کار آمدنش دستور ویران کردن بارگاه امام حسین× را داد.

طبری گوید:

«... وفيها أمر المتوكّل بهـدم قبر الحسـين بن على، و هدم ما حوله من المنازل و الدّور، و أن يُحدث ويُبذر ويُسـقى موضع قبر، و أن يمنع الناس من إتيانه...»((۲))

۳- ابن اثیر می گوید:

«... وكان المتوكل شديـد البغض لعلى بن أبى طالب× ولأهل بيته، و كان يقصد من يبلغه عنه أنه يتولى عليّا وأهله بأخذ المال و الدّم...»؛وی در ادامه می گوید:

«... وكان من جمله نـدمائه عباده المخنث و كان يشـدّ على بطنه تحت ثيابه مخـدّه ويكشف رأسه و هو أصـلع ويرقص بين يدى المتوكل والمغنون يغنون: قد أقبل الأصلع البطين خليفه المسلمين، يحكى بذلك عليا×، والمتوكل يشرب ويضحك...»((۳))

۱- همان؛ ص۴۱۲.
۲- تاریخ الأمم والملوک؛ ج۹، ص۱۸۵.
۳- الکامل فی التاریخ؛ ج۶، ص۱۰۸.

یعنی اینکه، یکی از ندیمان متوکل که عبادهٔ نام داشت بر روی شکمش و زیر لباسهایش بالشی قرار می داد و در مجلس متوکل می رقصید و با این کار علی×را مسخره می کرد و این در حالی بود که مغنیان و آوازه خوانان می خواندند و متوکل می نوشید و می خندید((۱)).

گویا منتصر، پسر متوکل در این مجلس هم

بوده و به پدر درباره ی این کارها اعتراض کرده و متوکل در پاسخ او گفت: ای آوازه خوانان، این شعر را بخوانید:

غار الفتی لابن عمه رأس الفتی فی حرّ أمّه

یعنی: این جوان (منتصر)، برای پسر عمویش (علی×) به غیرت آمد؛ پس سر این جوان در فلان مادرش باد((۲)).

۴- او تمام کسانی را که از ناصبیان بودند، ندیمان و همنشینان خود برگزیده بود و آنها مدام او را علیه علویان و اهل بیت علیهم السلام بدبین و بدبین تر می کردند.

ابن اثیر گوید:

«... وقیل: إن المتوکل کان یبغض من تقدمه من الخلفاء، المأمون والمعتصم والواثق فی محبّه علی وأهل بیته و إنما کان ینادمه و یجالسه جماعه قد اشتهروا بالنصب والبغض

لعلی منهم علی بن الجهم الشاعر الشامی ... و عمروبن فرخ الرخجی ... و عبدالله بن محمد بن داود الهاشمی المعروف بابن

۱- ترجمه، به اختصار بیان شد.

۲- همان، ص۱۰۹.

أترجه، وكانوا يخوفونه من العلويين ويشيرون عليه بإبعادهم والاعراض عنهم والإساءه إليهم...»((۱))

آری! ذهبی می گوید: متوکل ناصبی نبوده و در او نصبی نیست. یعنی اینکه او نسبت به متوکل غیرت به خرج داده است. حال اگر کسی، شعری را که متوکل برای فرزندش خواند، برای ذهبی بخواند؛ چه باید کرد؟!

۵- او بسیاری از شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم السلام را به زجر کشت؛ که شاید مشهورترین آنان «ابن سکیت» باشد. ((۲))

سیوطی می گوید:

«وفی سنه ۲۴۴ ه-، قتل المتوکّل یعقوب بن السّکیت، الامام فی العربیه، فانّه ندبه إلی تعلیم أولاده، فنظر المتوکّل یوما إلی ولدیه المعتز والمؤید فقال لابن سکیت: من أحبّ إلیک أ هما أو الحسن والحسین؟ فقال قنبر - یعنی مولی علی - خیر منهما، فأمر الأتراک فداسوا بطنه حتی مات، وقیل: أمر بسلِّ لسانه فمات ... وکان ابن سکّیت رافضیا».((۳))

۱- همان.

۲- ابویوسف، یعقوب بن اسحاق ۱۸۶- ۲۴۴ ه-، لغوی، نحوی، راوای ایرانی تبار شیعی، سکیت لقب پدرش اسحاق بود که به سبب افراط در سکوت بدان ملقب گردید ... پس آموزش فرزندان بزرگان از جمله ... متوکل خلیفه عباسی را بر عهده گرفت ...؛ دائره المعارف بزرگ اسلامی؛ ج۳، ص۶۹۶.

۳- تاریخ الخلفاء؛ ص۳۴۸.

بله، جزای کسی که فرزندان پیامبر اکرم| را بر فرزندان متوکل مقدم بدارد این است

که او را باید به رافضی بودن متهم کرد!!!.

۶- او حتی به اهل حدیث هم رحم نکرد و اگر آنان دست از پا خطا می کردند حالشان را جامی آورد و بر جایشان می نشاند. برای نمونه کاری که او با «نصر بن علی جهضمی» کرد را می توان یادآور شد. نصر روایتی را در فضائل اهل بیت علیهم السلام ، نقل کرد که به گوش متوکل رسید و دستور داد ۱۰۰۰ تازیانه به او بزنند؛ و زمانی متوکل دست از او برداشت که شهادت داده شد او از اهل حدیث است.

مزّی گوید:

«... عبدالله بن أحمد بن حنبل، قال: حدثنی نصر بن علیّ، قال: أخبرنی علی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علیّ، قال: حدّثنی أخی موسی بن جعفر ... أن النبی| أخذ بید حسن و حسین، فقال: «من أحبّنی وأحبّ هذین وأباهما وأمهما کان معی فی درجتی یوم القیامه». قال عبدالله بن أحمد: لمّا حدّث نصر بن علیّ بهذا الحدیث، أمر المتوکّل بضربه ألف سوط، فکلّمه جعفر بن عبدالواحد و جعل یقول له: هذا الرجل من أهل السنّه، ولم یزل به حتی ترکه ... .

قال الحافظ أبوبکر: إنّما أمر المتوکّل بضربه لأنّه ظنّه رافضیا، فلما علم أنّه من أهل السنّه ترکه»((۱))

ص: ۴۲۰

۱- همان؛ ص ۳۶۰.

محاصره ی اقتصادی اهل بیت(ع) از سوی متوکل:

بر همه ی این جنایات، باید فشارهای اقتصادی را که متوکل و دربار او بر علویان و اهل بیت علیهم السلام وارد می کردند اضافه کرد. برای نمونه متوکل شخصی را که ناصبی بود، فرماندار مکه و مدینه کرد و او نیز تا آنجا که می توانست به آل علی× سخت می گرفت،به گونه ای که زنان علوی برای آنکه بتوانند نماز بگزارند، چون بیش از یک پیراهن نداشتند، به ترتیب نماز می خواندند.

ابوالفرج گوید:

«واستعمل علی المدینه و مکه عمرو بن الفرج الرخجی، فمنع آل أبی طالب من التعرض لمسأله الناس، و منع الناس من البرّ بهم، وکان لایبلغه أن أحدا أبر أحدا منهم بشی ء -و إن قلّ - إلاّ أنهکه عقوبه و أثقله غرما، حتی کان القمیص یکون بین جماعه من العلویات یصلین فیه واحده بعد واحده، ثم یرفعنه و یجلس علی معاز لهن عوادی حواسر...»((1))

متوکل همچنین «فدک»، را که همه دارایی علویان از آن بود، مصادره کرد و این درحالی بود که درآمد فدک ۲۴۰۰۰ دینار طلا بود. متوکل فدک را به «عبدالله بن عمر بازیار» که از دوستانش بود، بخشید.((2))

۱- مقاتل الطالبیین؛ ص۴۷۹.

۲- سیره الأئمه؛ مهدی البیشوایی؛ ص۵۲۷.

اینها همه در حالی بود که هزینه ی ریخت و پاش های دربار متوکل و ساختن کاخها سر به میلیون ها درهم و دینار می کشید.

یعقوبی می گوید:

«و بنی المتوكّل قصورا أنفق عليها أموالاً عظاما منها: الشاه، والعروس، و الشبداز، والبديع، والغريب، والبرج، وأنفق على البرج ۱/۷۰۰/۰۰۰ دينار»((۱))

متوکل تصمیم گرفت پسرش «عبدالله معتزّ» را ختنه کند و به این منظور تشریفات بسیار پرخرج و سرسام آوری به راه انداخت که مورخان به تفصیل نوشته اند((۲)).

برای نمونه فرشی را که طول آن یکصد ذراع و عرض آن پنجاه ذراع بود، برای تالار قصر که دارای همین ابعاد بود، تهیه کردند و برای پذیرایی از میهمانان ۴۰۰۰ صندلی از طلا و مرصع به جواهر در تالار قصر چیدند!.

به فرمان متوکل ۲۰/۰۰۰/۰۰۰ درهم که برای نثار آماده شده بود، بر سر زنان و خدام و حاشیه نشینان نثار کردند؛ و ۱/۰۰۰/۰۰۰ درهم که روی آنها عنوان جشن و مراسم ختنه کنان حک شده بود، بر سر آرایشگر و ختنه کننده و غلامان و پیشکاران مخصوص نثار گردید!

آن روز از ختنه کننده ی معتزّ پرسیده شد که تا موقع صرف غذا، چه مبلغی عائد تو گردید؟ گفت: هشتاد و چند هزار دینار، غیر از اشیای زرین و انگشتری

۱- تاريخ اليعقوبى؛ ج۲، ص۴۹۱.

۲- «ولمّا أعذر المتوكل ابنه المعتزّ...»؛ نک: مآثر الإنافه فى معالم الخلافه؛ القلقشندى، ج۳، ص۳۶۷.

و جواهر! وقتی که صورت مخارج جشن «ختنه کنان» به متوکل تسلیم

شد، بالغ بر ۸۶/۰۰۰/۰۰۰ درهم شده بود»((۱))

سیوطی می گوید:

«وقال المسعودی((۲)): لا یعلم أحد متقدم فی جد ولا هزل إلا وقد حظی فیدولته، ووصل إلیه نصیب وافر من المال، وکان منهمکا فی اللذت والشراب، وکان له أربعه آلاف سریه و وطی ء الجمیع»((۳)).

توصیف عمر متوکل در کلام خوارزمی

رساله ای از ابوبکر خوارزمی((۴))در دست است

که در آن به ظلم و جنایات عباسیان به ویژه متوکل نسبت به اهل بیت علیهم السلام اشاره می کند.

او در بخشی از این رساله می گوید:

«... ویموت إمام من أئمه الهدی و سید من سادات بیت المصطفی، فلا تتبع جنازته، ولا تجصص مقبرته، و یموت

۱- سیره ی پیشوایان؛ مهدی پیشوایی، ص۵۹۴.

۲- مروج الذهب؛ ج۴، ص ۴۰.

۳- تاریخ الخلفاء؛ ص۳۴۹.

۴- محمد بن عباس ۳۲۳ - ۳۸۳ ق، شاعر، کاتب و ادیب. از آنجا که زادگاه خود و پدرش، خوارزم و مادرش از مردم طبرستان بود، خود را گاه «خوارزمی» و گاه «طبری» معرفی می کرده... غالب منابع بر شیعی بودن او متفق القولند... گرایش وی به تشیع در بسیاری از رسائل وی به خصوص آنهایی که برای ابومحمد علوی نوشته... به چشم می خورد و حتی گاه آشکارا خود را شیعه معرفی می کند؛ دائره المعارف بزرگ اسلامی؛ ج۵، ص۲۴۹.

ضراط لهم أو لاعب أو مسخره أو ضارب، فتحضر جنازته العدول و القضاء، و يعمر مسجد التعزيه عنه القوّاد والولاه، و يسلم فيهم من يعرفونه دهريا أو سوفسطائيا و يسفكون دم من سمّى ابنه عليا... و أن بعض شعراء الشيعه يتكلّم فی ذکر مناقب الوصی بل فی ذکر معجزات النّبی صلی الله علیه و سلم فیقطع لسانه و یمزّق دیوانه... حتّی أن هارون ابن الخیزران و جعفر المتوکّل علی الشیطان لاعلی الرحمان،کانا لایعطیان مالاً ولا یبذلان نوالاً إلّا لمن شتم آل أبی طالب و نصر مذهب النواصب مثل عبدالله بن مصعب الزبیری و وهب بن وهب البختری... یمنعون آل أبی طالب میراث أمّهم و فیء جدّهم... یشتهی العلوی الأکله فیحرمها، و یقترح علی الأیام الشهوه فلا یطعمها، و خراج مصر و الأهواز و صدقات الحرمین و الحجاز تصرف إلی إبراهیم الموصلی... و المتوکل زعموا یتسری باثنی عشر ألف سریه، و السید من سادات أهل البیت یتعفف بزنجیه أو سندیه، و صفوه مال الخراج مقصوره علی أرزاق الصفا عنه و علی موائد المخاتنه... و یبخلون علی الفاطمی بأکله أو شربه... و القوم الذین أحل لهم الخمس و حرمت علیهم

الصدقه، و فرضت لهم الکرامه و المحبّه، یتکفّفون ضرّا و یهلکون فقرا، و یرهن أحدهم سیفه و یبیع ثوبه... لیس له ذنب إلّا أنّ جدّه النبی و أبوه الوصی و أمّه فاطمه و جدّته خدیجه

ص: ۴۲۴

و مذهبه الایمان و إمامه القرآن...

... و ماذا أقول فی قوم... حرثوا تربه الحسین بالفدان و نفوا زوّاره إلی البلدان...»((۱))

ترجمه: پیشوایی از پیشویان هـدایت و سـیدی از سادات خاندان نبوت از دنیا می رود؛ کسـی جنازه ی او را تشـییع نمی کند؛ و قبر او گچکاری نمی شود، امّا چون دلقک و مسخره ای و بازیگری از آل عباس بمیرد، تمام عدول

(عدول دارالقضاء) و قاضـیان، دهریان و سوفسـطائیان، در تشیع جنازه او شرکت می کنند و از شر ایشان (آل عباس) در امانند؛ لیکن آنها هر که را شیعه بدانند، به قتل می رسانند. هر کس نام پسرش را علی بگذارد، خونش را می ریزند. شاعر شیعه، چون در مناقب وصـی و معجزات نبی، شـعر بگوید، زبانش را می برند و دیوانش را پاره می کنند. هارون پسر خیزران (مقصود واثق خلیفه است) و جعفر متوکل، در صورتی به کسی عطا و بخشش می نمودند که به آل ابی طالب، دشنام گوید.

مذهب نصب کسانی چونان عبدالله بن مصعب زبیری و وهب بن وهب بختری مورد حمایت قرار گرفت. علویان از میراث مادر و فی ء جـدشان منع شدنـد. ایشان را از یک وعـده خوراک منع می کننـد در حالی که خراج مصر و اهواز و صـدقات حرمین شریفیـن و حجـاز به مصـرف خنیـاگرانی از قبیـل ابن ابی مریم مـدنی و ابراهیم موصـلی و ابن جـامع سـهمی و زلزل ضـارب و برموصا زامر (سرنا زن، نی زن) می رسد.

۱- رسائل أبی بکر الخوارزمی (وکتب إلی جماعه الشیعه نیسابور، لما قصدهم محمد بن إبراهیم و الیها)؛ صص ۱۶۰- ۱۷۲.

متوکل عباسی، ۱۲/۰۰۰ کنیز داشت؛ اما سیدی از سادات اهل بیت، فقط یک کنیز (خدمتکار) زنگی یا سندی داشت. اموال خالص و پاکیزه ی خراج به دلقک ها و مهمانی های مربوط به ختنه ی اطفال، سگ بازان، بوزینه داران، مخارق و... منحصر شده است. در حالی که یک وعده خوراک و یک جرعه آب را از اولاد فاطمه÷ دریغ می دارند. قومی که خمس بر آنان حلال و صدقه حرام است؛ و گواهی دادن به دوستی نسبت به ایشان فریضه است؛ از فقر، مشرف به هلاک هستند. یکی شمشیر خود را گرو می گذارد و دیگری جامه اش را می فروشد. گناهی ندارند، جز اینکه جدشان نبی و پدرشان وصی و مادرشان فاطمه و مادر مادرشان خدیجه و مذهبشان ایمان به خدا و راهنمایشان قرآن است.

من چه بگویم درباره ی قومی که تربت و قبر امام حسین× را شخم زدند و در محل آن زراعت کردند و زائران قبرش را به شهرها تبعید نمودند.»((۱))

دوران منتصر عباسی (۲۴۷– ۲۴۸ه–):

متوکل در سال ۲۴۷ ه– به قتل رسید و پس از او فرزندش «محمد بن جعفر» بر تخت نشست. قتل متوکّل، دستگاه خلافت عباسی را به هرج و مرج کشانید.

او نخستین کسی بود که درصدد کنار زدن ترکان و احیای قدرت مجدّد اعراب برآمد.((۲))رابطه ی دولت عباسی و اعراب، به ویژه اعراب شام به شدّت تیره

۱– ترجمه با برخی اضافات از کتاب آل بویه؛ علی اصغر فقیهی؛ ص۴۵۳.

۲– تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه؛ خضری؛ ص۹۵.

بود؛ چرا که آل عباس با کشتارهای جمعی بنی امیّه که سمبل قوم عرب بودند، حمایت و پشتیبانی اعراب را از دست دادند و حدود یک قرن بدون توجه به آنان و تنها به اتکای اقوام دیگری چون ایرانیان و

ترکان خلافت کرده بودند. از این رو زمانی که متوکل در شام بود (۲۴۳ه-) سپاهیان بر او شوریدند و عطایای خود را خواستند. از سوی دیگر سرداران ترک که مقصود متوکّل را دانسته بودند، وی را وادار کردند که به سامرّا باز گردد.((۱))

با کشته شدن او، اقتدار دستگاه خلافت و هیبت و حرمی که خلفا نزد ترکان داشتند از میان رفت، و قدرت و نفوذ ترکان هرچه بیشتر تثبیت و کشتن خلفا به وسیله ی سرداران ترک آسان شد((۲)).

آنان با شتاب خلفا را از مسند خلافت فرو کشیدند و سده ی پس از متوکل را در چنان آشفتگی فرو بردند که در آن مدّت، یازده خلیفه، که همگی دست نشانده ی ترکان بودند، بر روی کار آمدند که به وسیله ی آنان یا از کار برکنار شدند یا به قتل رسیدند. بدین ترتیب، پس از کشته شدن متوکّل، عظمت خلافت سنی نیز از میان رفت و برای خلیفه جز نامی که بر سکه ها ضرب یا در خطبه ها خوانده می شد، باقی نماند.((۳))

آری! محمد فرزند متوکل با لقب «المنتصر بالله» جای پدر نشست. کار او

۱- همان؛ ص۹۴.

۲- درباره ی قتل متوکل نک: تاریخ الطبری؛ ج۹، ص۲۲۲ و مروج الذهب؛ المسعودی، ج۴، ص۳۶ و الکامل فی التاریخ؛ ابن الأثیر؛ ج۶، ص۱۳۶.

۳- تاریخ خلافت عباسی؛ خضری؛ ص۹۵.

دیری نپایید. او برای اینکه ننگ پدرکشی را از خود دور کند، شایعه در انداخت که قاتل متوکل، فتح بن خاقان بوده و خلیفه او را به انتقام خون پدر به قتل رسانده است. با وجود این منتصر چون خلافت را با نیروی ترکان به دست آورده بود، در برابر آنان سست و بی اراده بود و چاره ای جز اطاعت از دستورها و فرمان های آنان چنانکه او را مجبور کردند تا برادرانش، معتز و مؤیّد را از ولایتعهدی خلع کند. این دو تن که از زمان متوکل به

ولیعهدی اوّل و دوّم منتصر انتخاب شده بودند، تهدیدی برای ترکان به شمار می آمدند؛ زیرا ترکان بیم آن داشتند که اگر خلافت به یکی از آن دو برسد، انتقام خون پدر را از آنان بگیرد.

به گفته ی طبری((۱))،

منتصر بر اثر اصرار ترکان، معتزّ و مؤیّد را بازداشت کرد و عده ای از سران قوم را بر آن داشت تا آن دو را وا دارند که به رغم میلشان از ولیعهدی استعفا کنند؛ از این رو، آنان نامه ای به خط خود نوشتند که مضمون آن چنین بود: «چون من عاجز و ناتوانم و از عهده ی ولیعهدی بر نمی آیم و نمی خواهم گناه این کار بر گردن متوکل باشد، از منتصر خواهشمندم که مرا از این مسئولیت معاف بدارد».

پس از این واقعه، منتصر نیز استبداد و سلطه ی ترکان را دریافت و به دنبال یافتن راه برای رهایی از شرّ آنان بود. از این رو، برای آنکه آنان را متفّرق سازد، وصیف را به طرسوس فرستاد و او را از سپاهیان جدا ساخت؛ امّا چون ترکان از

۱- تاریخ الأمم و الملوک؛ ج۹، ص۲۴۴.

مقصود خلیفه آگاه شدند، ۳۰/۰۰۰ دینار به «ابن طیفور»، طبیب دربار، رشوه دادند تا منتصر را با نشتر زهرآلود رگ زدند. در نتیجه او در ربیع الاول ۲۴۸ ه، پس از شش ماه مُرد و در واقع کشته شد.((۱))

منتصر و اهل بیت(ع):

شاید کسی تصور کند که بنا بر کینه ای که منتصر از پدر درباره ی اهانت های او نسبت به علی× داشت؛ او پس از روی کار آمدن، اوضاع را به سود علویان و اهل بیت علیهم السلام دگرگون کرد؛ حال آنکه این چنین نبود؛ زیرا نخست اینکه دوران او - همانگونه که گذشت - به سال هم

نکشید و در همان مدت نیم سال حکومتش، درگیر مسائل درون درباری و نزاع با ترکان بود. دوم اینکه دشمنی عباسیان با اهل بیت علیهم السلام شدت و ضعف داشت، ولی برطرف شدنی نبود. برای نمونه «کندی»((۲)) در کتاب «تاریخ ولاة مصر» می گوید:

«وتوفّی المتوکّل لیله الخمیس لخمس خلون من شوّال سنه ۲۴۷ و بویع محمد المنتصر و توفّی الفتح بن خاقان وأقرّ المنتصر یزید بن عبدالله علیها؛((۳))

ثمّ ورد کتاب المنتصر «بأن لایقبل علوی» ضیعه ولا یرکب فرسا ولایسافر من الفسطاط إلی طرف من

۱- تاریخ خلافت عباسی؛ خضری؛ ص۹۶ نیزنک: تاریخ الإسلام؛ الذهبی، ۱۸، ص۴۱۷.

۲- ابوعمر، محمد بن یوسف الکندی المصری م ۳۵۰ ه-.

۳- یعنی بر مصر.

أطرافها؛ و أن يُمنعوا من اتخاذ العبيد إلاّ العبد الواحد؛ وإن كانت

بينه وبين أحد من الطالبيين خصومه من سائر الناس، قُبل قول خصمه فيه ولم يُطالب ببيّنه. وكتب المنتصر إلى العمّال بذلك»((۱))

یعنی اینکه منتصر به حاکم خود در مصر دستور داد با علویان بر اساس قواعد زیر برخورد کند:

الف) به هیچ یک از علویان، هیچ گونه ملکی داده نشود.

ب) اجازه ی اسب سواری به آنها داده نشود.

ج) کسی از «فسطاط» به شهرهای دیگر مسافرت نکند.

د) به هیچ یک از علویان جواز داشتن بیش از یک برده داده نشود.

ه-) چنانچه دعوایی مابین یک علوی و غیرعلوی صورت گرفت، قاضی، نخست به سخن غیرعلوی گوش فرا دهد و پس از آن بدون گفت وگو با علوی آن را بپذیرد و بینه نخواهد.((۲))

همان گونه که مشاهده می شود منتصر این دستورها را برای همه ی عاملانش در سراسر سرزمین های اسلامی نیز نوشته است.

آری! شاید اگر حکومت منتصر استوار می شد و به درازا می کشید او نیز روی

۱- ص۱۵۹.

۲- ترجمه از کتاب «سیره ی پیشوایان»؛ مهدی پیشوایی؛ ص۵۹۳ (یادآور می شود که در این کتاب، این دستورها به اشتباه، به متوکل نسبت داده شده است!؟!).

پدرانش را در ظلم نسبت به اهل بیت علیهم السلام سپید می کرد.

پس نباید فریب سخن برخی را خورد که منتصر را دوستدار آل علی× می داند. برای نمونه، ابوالفرج اصفهانی می گوید:

«و کان المنتصر یظهر المیل إلی أهل هذا البیت، و یخالف أباه أفعاله، فلم یجر منه علی أحد منهم قتل أو حبس و لا مکروه فیما بلغنا، والله

أعلم»((۱))

درباره ی سخن ابوالفرج باید گفت:

نخست: همان گونه که یادآوری شد او به حاکم مصر و دیگر شهرها، نامه ی آن چنانی نوشت.

دوم: متوکل آنقدر نسبت به اهل بیت علیهم السلام جنایت کرد و مرتکب ظلم شد، که نرمی اندک منتصر با ایشان، بزرگ جلوه می کرد.

سوم: منتصر برای مدتی هم که شده، به حمایت اهل بیت علیهم السلام و علویان نیاز داشت تا کار ترکان را بسازد. یعنی نرمی او با آل علی× یک حرکت سیاسی بود و نه جز آن. از اینرو و بنابر گفته مسعودی او کارهایی را به نفع آل ابی طالب انجام داد.

در «مروج الذهب» می خوانیم:

«... و کان آل أبی طالب قبل خلافته فی محنه عظیمه وخوف علی دمائهم، قد مُنعوا زیاره قبر الحسین و الغریّ من أرض کوفه، و کذلک منع غیرهم من شیعتهم حضور

۱- مقاتل الطالبیین؛ ص۵۰۴.

هذه المشاهد و كان الأمر بذلك من المتوكل سنه ۲۳۶ه... و لم يزل الأمور على ما ذكرنا إلى أن استخلف المنتصر، فأمن الناس، و تقدم بالكف على آل أبى طالب وترك البحث من أخبارهم، و أن لايمنع أحد زياره الحيره لقبر الحسين رضى الله تعالى عنه، ولا قبر غيره من آل أبيطالب، و أمر بردّ فدك إلى ولد الحسن و الحسين وأطلق أوقاف آل أبى طالب، و ترك التعرض لشيعتهم ودفع الأذى عنهم...»((۱))

این را نیز نبایـد فراموش کرد که او قاتل پـدرش متوکل بود؛ و اگر بنا بود او نیزکارهای پدر را ادامه دهد انگشت اتهام همواره به سوی او دراز بود. از این رو او بر علویان آسان گرفت تا قتل پدر را بتواند توجیه کند.

در هر صورت، حتی اگر کارهـای منتصـر تنها به سـبب دوستی او با علویان بوده باشـد، کار او چنـدان نپاییـد و اثر چنـدانی در فضای سیاسی و اجتماعی آن روزگار نگذاشت.

دوران مستعین عباسی (۲۴۸– ۲۵۲ه–):

پس از منتصـر، پسـر عمویش، با گزینش سـرداران ترک، بر تخت نشـست. او را که احمد بن محمد بن معتصم بود «المسـتعین بالله» لقب دادند. او بسیار ضعیف و بی اراده بود و آنچنان بازیچه ی دست ترکان بود که شاعران او را ضرب المثل

۱- ج۴، ص۵۱.

کرده بودند. مسعودی گوید:

«... والمستعین لاأمر له، والأمر لبُغا و وصیف... و فی المستعین بالله یقول بعض الشعراء فی هذا العصر:

خلیفه فی قفصٍ بین وصیف و بُغا

یقول ما قالا له کما یقول الببّغا»

در دوران چهـار سـاله ی او، بـار دیگر علویـان و طالبیان در فشار قرار گرفتنـد. در همان سال نخست، یعنی ۲۴۸ه- ، «یحیی بن عمر»((۱))

که هم از پدر و هم از مادر، نسب از عبدالله بن جعفر طیار می بُرد، در کوفه کشـته شد و سـر از بدنش جدا گشت. بدنش را به دار کشیدند و سر را به بغداد نزد خلیفه بردند.

مستعین خود فرمان داد تا سر یحیی را از جایی بیاویزند.

أحمد بن طاهر شاعر در رثای او گفت:

سلام علی الاسلام فهو مودّع

أتجمع عینٌ بین نوم و مضجع

فقد أقفرت دار النّبی محمد

و قتّل آل المصطفی کیف تصطفی

لکم کل یوم مشرب من دمائهم

لکن مرتع فی دار آل محمّد

إذا ما مضی آل النّبی فودعوا

لابن رسول الله فی الترب مضجع

من الدین و الإسلام فالدار بلقَعُ

نفوسَهُمُ أمّ المنون فتتبع

و غلّتها من شربها لیس تنقع

و دارکم للترک و الجیش مرتع

ص: ۴۳۳

۱- دربـاره ی او نک: مقاتل الطالبین؛ الاصـفهانی، ص۵۰۶ (ابو الفرج قصـیده ای در رثـای یحیی، از علی بن عبـاس رومی «م ۲۸۳ ه-» آورده که بسیاری طولانی است - ۱۱۰ بیت).

سلام على الاسلام فهو مودّع

أتجمع عينٌ بين نوم و مضجع

فقد أقفرت دار النّبى محمد

و قتّل آل المصطفى كيف تصطفى

لكم كل يوم مشرب من دمائهم

لكن مرتع فى دار آل محمّد

إذا ما مضى آل النّبى فودعوا

لابن رسول الله فى الترب مضجع

من الدين و الإسلام فالدار بلقَعُ

نفوسَهُمُ أمّ المنون فتتبع

و غلّتها من شربها ليس تنقع

و داركم للترک و الجيش مرتع

و شاعر ديگر در رثايش چنين سرود:

بكت الخيل شجوهَا بعد يحيى

و بكه العراق شرقا و غربا

و ليحيى الفتى بقلبى غليلٌ

قتله مذكر لقتل على

فصلاه الاله وقفا عليهم

و بكاه المهنّد المصقولُ

و بكاه الكتاب و التنزيلُ

کیف یؤذی بالجسم ذاک الغلیلُ

و حسین و یوم أودی الرسول

ما بکی مرجَعٌ و حَنَّ ثکولُ((1))

در روزگار نه چندان طولانی مستعین، علویان زیادی شورش کردند که او همگی آنان را سرکوب کرد یا به زندان انداخت یا کشت. کسانی مانند: «حسن بن زید علوی»((2))،

«أحمد بن عیسی علوی»((3))

و «حسین بن محمد علوی»((4))

در زمان مستعین نیز، یزید بن عبدالله که دشمنی او با طالبیان مشهور است، هنوز والی مصر بود. او در سال ۲۵۰ه-، طی دو مرحله، یکی در ماه رمضان و دیگری در ماه رجب، گروهی از طالبیان را از مصر اخراج کرد و آنها را به عراق فرستاد.((5))

در هر صورت، ترکان مستعین را نیز پس از چهار سال، به قتل رساندند. اگر مستعین جنایتی را جز آنچه با یحیی بن عمر کرد، نکرده بود، کافی است تا شدت فشار بر طالبیان، از سوی حکومت او روشن شود.

۱- نک: همان؛ صص ۶۳ - ۶۵.

۲- همان؛ ص۶۸.

۳- همان؛ ص۶۹.

۴- همان.

۵- تاریخ ولاه مصر؛ الکندی؛ ص ۱۶۰.

اصفهانی، ورود اصحاب یحیی را در حال اسارت به بغداد این گونه می گوید:

«... وکونوا یساقون و هم حفاه، سوقا عنیفا، فمن تأخّر ضربت عنقه، فورد کتاب المستعین بتخلیه سبیلهم فخلوا، إلاّ رجلاً یعرف بإسحاق بن جناح، کان صاحب شرطه، یحیی بن عمر... فإنه لم یزل محبوسا حتی مات، فخرج توقیع محمد بن عبدالله بن طاهر((۱)) «فی أمره»: یدفن الرجل النجس، إسحاق بن جناح مع الیهود، ولا یدفن مع المسلمین، ولا یصلی علیه، ولا یغسل، ولا یکفن...»

اسحاق را پس از مرگ، بر روی زمین انداختند و دیواری را بر روی او خراب کردند.((۲))

دوران معتزّ عباسی (۲۵۲– ۲۵۵ه–):

پس از قتل مستعین، ترکان، زبیر بن متوکل((۳)) را با لقب «المعتز بالله»، بر تخت نشاندند. خلافت او با بیم و هراس آغاز گردید؛ زیرا پس از آنکه ترکان سه تن ازخلفای پیش از وی را به قتل رساندند، مسند خلافت براستی ناامن گردید. هم بدین سبب بود که معتز از ترس ترکان، هیچ گاه، حتی در خواب، سلاح از خود دور نمی کرد و با جامه ی خلافت می خوابید؛ و همواره می گفت: نمی دانم

۱- فرمانده ی لشکر مستعین.

۲- مقاتل الطالبیین؛ ص ۵۱۰.

۳- مروج الذهب؛ المسعودی، ج۴، ص ۸۱.

سرانجام سر من در دست بُغا یا سر او در دست من خواهد بود؛ و نیز می گفت: بیم آن دارم که بغا از آسمان یا از زیر زمین بر من درآید. این در حالی بود که سرداران ترک، هر کدام صاحب اختیار شده بودند و برای خود پیروان و طرفدارانی داشتند و برای به دست آوردن قدرت، همواره می جنگیدند؛ و هرچند یک بار، به نام مطالبه ی مستمری و مواجب، به وزیر و خزانه ی خالی هجوم می آوردند و اوضاع را بیش از پیش آشفته می کردند. معتز بر آن شد تا با استفاده از این اوضاع آشفته، خود را از سلطه ی ترکان نجات دهد؛ از این رو به سپاهیان مغربی روی آورد، امّا این کوشش نیز مانند کوششهای اسلاف او به نتیجه نرسید؛ لذا درصدد برآمد تا سران ترک را از میان

بردارد. در این زمان، سپاه خلیفه بر وصیفِ ترک بشوریدند و او را به قتل رساندند؛ و ولید مغربی به تحریک معتز، بغا را در سال ۲۵۴ ه- از پای درآورد. وقتی ترکان چنین دیدند، بر خلع و قتل خلیفه همداستان شدند؛ پس بی اجازه وارد قصر او شده و پایش را بگرفتند و تا درِ اتاق کشیدند و سر و تنش را با چماق فرو کوفتند و پیراهنش را دریدند و در صحن خانه، در مقابل آفتاب نگه داشتند. گرما چنان بود که خلیفه ی بیچاره از تفتیدگی زمین، یک پا را بر زمین می نهاد و دیگری را برمی داشت و ترکان سیلی اش می زدند و او چهره ی خود را با دست می پوشاند؛ آنگاه سه روز آب و غذا را از او باز داشتند و سپس زنده به گورش کردند((۱)).

در دوران سه ساله ی او نیز بسیاری از علویان و طالبیان یا کشته یا به زندان افکنده

۱- تاریخ خلافت عباسی، از آغاز تا آل بویه؛ خضری؛ ص۱۰۲.

یا آواره شدند؛ کسانی مانند: «أحمدبن عبدالله»، «حسن بن یوسف»، «جعفر بن عیسی»، «عیسی بن اسماعیل»، «جعفر بن محمد بن جعفر» و «احمد بن محمد»((۱))

اما بزرگترین جنایتی که در زمان معتز رخ داد، همانا شهادت امام دهم، علی بن محمد هادی× بود.((۲))

ابن صباغ مالکی گوید:

«... استشهد فی آخر ملکه أبو الحسن، لأنّه یقال إنه مات مسموما...»((۳))

دوران مهتدی عباسی (۲۵۵- ۲۵۶ ه-):

محمد بن واثق ملقب به «المهتدی بالله»، پس از معتز بر تخت نشست. هنگامی که او به حکومت رسید، فساد و تباهی، ارکان دولت عباسی را فرا گرفته بود و امنیت داخلی ویکپارچگی آن دستخوش ضعف و سستی شده بود. کارگزاران و سرداران سپاه به سبب سرگرم شدن به لذت های دنیوی و ارتکاب منکرات، در امور دولت اهمال می کردند.((۴))

تاریخ، مهتدی را خلیفه ای پرهیزگار معرفی کرده است. ابن ثیر می گوید:

«کان المهتدی بالله من أحسن الخلفاء مذهبا وأجملهم

۱- نک: مقاتل الطالبیین؛ الاصفهانی؛ صص۵۲۴-۵۲۶؛ نیز نک: مروج الذهب؛ المسعودی؛ ج۴، ص۹۴ و ۹۵.
۲- نور الأبصارق الشبلنجی؛ ص۳۷۷.
۳- الفصول المهمّه؛ ج۲، ص۱۰۷۵.
۴- تاریخ خلافت عباسی؛ خضری؛ ص۱۰۳.

طریقه و أظهرهم ودعا و اکثرهم عباده...»((۱))

ذهبی از او به «الخلیفهْ الصالح» یاد کرده است.((۲))

گویا مهتدی نیز سخت تحت تأثیر اهل حدیث و امام ایشان یعنی احمد بن حنبل بوده است.

«... رحم الله أحمد بن حنبل، والله لو جاز لی أن أتبرأ من

أبی، لتبرّأت منه»((۳))

گویا منظور او، معتزلی بودن پدرش واثق و اینکه او قائل به خلق قرآن بوده است. مسعودی، مهتدی را به عمر بن عبدالعزیز تشبیه کرده و می گوید:

«وکان ودعا، کاد أن یکون فی بنی العباس مثل عمر بن عبدالعزیز فی بنی أمیّه، هدیا و فضلاً و قصدا و دینا...»((۴))

از او نقل است که گفت:

«...إنّی أستحیی أن یکون بنی أمیّه مثله((۵)) ولا یکون فی بنی العباس»((۶))

در زمان مهتدی نیز علویان و طالبیان درفشار بودند؛ چرا که در عمل کار در

۱- الکامل فی التاریخ؛ ج۶، ص۲۲۳.

۲- تاریخ الإسلام؛ ج۱۹، ص۳۲۶.

۳- همان؛ ص۳۲۷.

۴- التنبیه و الإشراف؛ ص۳۳۴.

۵- یعنی مثل عمر بن عبدالعزیز.

۶- الفخری فی الأداب السلطانیه و الدول الإسلامیه؛ محمدبن علی بن طباطبا ابن الطقطقی / م ۷۰۹ه-؛ ص۲۴۶.

دست او نبود و در ثانی اساساً خلافت او به درازا نکشید و کوتاه بود.

یعقوبی خلافت مهتدی را از یکسال هم کمتر می داند:

«... و کانت خلافته سنه إلّا أحد عشر یوما»((۱))

ابو الفرج الاصفهانی به کسانی از طالبیان و علویان که در زمان مهتدی کشته یا به زندان افکنده شدند اشاره کرده است. از کسانی همچون: «علی بن زید بن الحسین» از فرزندان امام حسین×؛ «محمد بن قاسم» از فرزندان عباس×؛ «جعفر بن اسحاق بن موسی به جعفر×» و غیره.((۲))

او درباره ی «ابراهیم بن موسی» که از فرزندان امام حسن× بود، می گوید:

«... حبسه محمد بن أحمد بن عیسی بن المنصور، عامل المهتدی علی المدینه، فمات فی حبسه و دفن فی البقیع»((۳))

در هر صورت کار مهتدی نیز به درازا نکشید و راهی گور خویش شد. ترکان او را نیز مانند دیگر خلفای پیش از او کشتند و از سر راهشان برداشتند.

یعقوبی می گوید:

«... و تنکّر المهتدی للأتراک و عزم علی تقدیم الأبناء، فلمّا علموا بذلک، استوحشوا منه...»((۴))

۱- تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ۵۰۶.

۲- مقاتل الطالبیین؛ صص ۵۲۸ - ۵۳۳.

۳- همان؛ ص۵۳۲.

۴- تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص۵۰۶.

دوران معتمد عباسی (۲۵۶– ۲۷۹ه–):

پس از مهتدی، ترکان احمد بن متوکل را که در زندان به سر می برد، بر تخت نشاندند او را «المعتمد علی الله» خواندند. او در سال ۲۶۲ه– پایتخت را از سامرا به بغداد منتقل کرد((۱)).

معتمد بسیار بی کفایت بود و به همان میزان عیّاش و باده گسار؛ از اینرو، کارها به دست برادرش طلحه، مقلب به «موثق» بود. او مردی کاردان و با شهامت بود و جبران ضعف و سستی خلیفه را می کرد. ابن طقطقی گوید:

«... و کانت دوله المعتمد، دوله عجیبه الوضع، کان هو و أخوه الموثق طلحه، کالشریکین فی الخلافه، للمعتمد الخطبه و السکه و التسمّی بإمره المؤمنین، ولأخیه طلحه الأمور و النهی وقود العساکر و محاربه الأعداء و مرابطه الثغور و ترتیب الوزراء و الأمراء، و کان المعتمد مشغولاً عن ذلک بلذّاته»((۲))

موثق، برای چیره شدن بر مشکلات همواره تلاش می کرد. او با شایستگی، گروه های مختلف سپاه را گرد آورد و از آنان برای دفع شورشیان و مدعیان قدرت، سود جست. بدین ترتیب، او با مشغول کردن امرا و لشکریان ترک، آنان را از تهدید و تعرض نسبت به خلافت و خلیفه بازداشت و نیروی آنان را متوجه مخالفان کرد.((۳))

ص: ۴۴۰

۱– التنبیه والإشراف؛ المسعودی؛ ص۳۳۵.

۲– الفخری؛ ص ۲۵۰.

۳– تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه؛ خضری؛ ص۱۰۵.

همان گونه که گذشت، معتمد از ۲۵۶ تا ۲۷۹، یعنی نزدیک به ۲۳ سال خلیفه بود. مدتی بسیار طولانی. دوران خلافت او از مجموع خلافت متوکل، منتصر، مستعین، معتز ومهتدی هم بیشتر بود؛ ازاینرو شایسته است تا به او و دورانش بیشتر پرداخته شود تا روشن شود درمدت طولانی حکومت او وبرادرش موثق، چه گذشت.

وزارت وزیر متوکل:

معتمد فرزند متوکل بود و متوکل، ناصبی. از اینکه معتمد وزیر متوکل را مجدداً به وزارت منسوب کرد برمی آید که او نیز هم کاسه ی پدربوده است.

یعقوبی می گوید:

«و صيّر المعتمد، عبيدالله بن يحيى بن خاقان وزيرا، وقلّده أموره...»((۱))

مسعودی نیز می گوید:

«ولمّا أفضت الخلافه إلى المعتمد على الله استوزر عبيدالله بن يحيى بن خاقان وزير المتوكل...»((۲))

۱- تاریخ الیعقوبی؛ ج۲، ص۵۰۷.

۲- مروج الذهب؛ ج۴، ص۱۱۱.

خروج «صاحب الزنج» (۲۵۵ه–):

در دوران مهتدی و در شوال سال ۲۵۵ه– کسی

که خود را «علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب×»((۱))

می خواند در بصره شورش کرد. البته در نسب او تردید است؛ و بنابر نقل ابن اثیر از ابو جعفر طبری، او «علی بن محمد بن عبدالرحیم» و از طایفه ی «عبد القیس» بوده.((۲))

البته طبری، تاریخ او را زیر عنوان «خروج أوّل علوی بالبصرة» نقل کرده است.

در ترجمه تاریخ ابن اثیر می خوانیم: «... مردی در فرات بصره ظهور و ادعا کرد که نامش محمد((۳))

بن احمد... است. او زنگیان را (سپاهیانی که اغلب آنها بنده ی زرخرید بودند)((۴))

که ساکن (یا کارگر زمین های شوره زار، چنانکه در تاریخ طبری آمده)شوره زار بودند، گرد خود جمع و به پیروی از خود دعوت نمود. (او مردی علوی، شجاع، ادیب و دارای شهامت و عزت نفس بود. از ایران به عراق رفت و بنی العبّاس منکر نسب او بودند؛ زیرا خلافت آنها را متزلزل کرد و نزدیک بود منقرض کند. اغلب سرداران و مشاوران او ایرانی بودند و نهضت او ایرانی محسوب می شد ولی اغلب سپاهیانش سیاه پوست بودند که به نام تساوی نژاد و آزادی بندگان آنها را جمع کرده بود)...»((۵))

۱– الکامل فی التاریخ؛ ابن الاثیر؛ ج۶، ص۲۰۶.

۲– همان؛ نیز نک: تاریخ الطبری، ج۹، ص ۴۱۰.

۳– علی بن محمد بن احمد، درست است.

۴– عبارات داخل پرانتر از مترجم است.

۵– کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران؛ عباس خلیلی؛ ج۴، ص۶۸.

در هر صورت او به اعتبـار اینکه علوی است، داعیه ی امامت داشت. او در جوانی مـدتی آموزگار بود؛ و چنـدی پس از آن به منتصـر عباسـی پیوست و از نزدیکـان او گشت. سـپس به «احسـاء» و «بحرین» رفت و مـدعی امـامت شـد و گروهی از فقیران و بینوایان را که خارجی مشرب بودند، گرد خود جمع کرد و سپس به دعوت زنگیان مرداب های میان واسط و بصره پرداخت و سوگند خورد تا حقوق آنان را از عباسیان ظالم و ستمگر بازستاند. او با استفاده از اوضاع آشفته دوره ی مهتدی، سپاه خلیفه را شکست داد؛ چرا که مهتـدی گرفتـار کـار ترکـان بود و نتوانست به او بپردازد. پس از مرگ مهتـدی، کـار صـاحب الزنـج بالا گرفت و چون یارانش زیاد شدند، در روز عید فطر با آنان نماز گزارد و از ستم و بدبختی ای که می کشیدند سخن گفت و به آنان نوید پیروزی و آزادی داد. او به یاران خود دستور داد تا بر صاحبان خویش بشورند و اموال ایشان را غارت کرده، زنان و دختران آنها را به اسارت گیرنـد و در بازارها بفروشـند. سـپاه زنگ به سـرعت در عراق و خوزسـتان پراکنـده شـد و قادسـیه و آبادان و اهواز را به خطر انـداخت. سالار زنگیان شـهری به نام «مُختاره» ساخت و آنرا پایتخت حکومت خود خوانـد و با آنکه خود را از دودمان علی× می دانست، با گستاخی، آن امام و نیز معاویه، عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را

بر منبر لعن می کرد((۱)).

سیوطی می گوید:

«... و کان له منبر فی مدینه یصعد علیه ویسب عثمان

ص: ۴۴۳

۱- تاریخ خلافت عباسی؛ خضری؛ ص۱۰۶.

وعليا ومعاويه وطلحه والزبير وعائشه، رضی الله عنهم»((۱))

در هر صورت، کار زنگیان در سال ۲۷۰ ه- پس از نزدیک به پانزده سال((۲))،

با کشته شدن رهبرشان به پایان رسید. گویا او بر اساس شواهد تاریخی، انسانهای زیادی را کشت و شهرها و بناهای زیادی را سوزاند و ویران کرد.

مسعودی می گوید:

«... و تنوزع((۳)) فی عده من قتل من أصحاب السلطان وغیرهم من الرجال والنساء والصبیان بالسیف و الحرق والغرق والجوع، فمنهم من یقول أن ذلک ألف ألف وأکثرهم یری أن ذلک لایحیط به الإحساء...»((۴))

باید گفت، هرچند در نسب او اختلاف است؛ ولی در هر صورت کارهای او سبب شد تا علویان و طالبیان در فشار و تنگنایی بیش از پیش قرار بگیرند و دستگاه خلافت، او و کارهایش را بهانه قرار دهد و به سرکوبی آل علی× بپردازد. از این رو و بنابر نقل ابوالفرج اصفهانی، بسیاری از علویان و طالبیان در زمان معتمد، کشته، آواره و زندانی شدند. کسانی مانند: «احمد بن محمد بن عبدالله» که از فرزندان امام حسن× بود.

۱- تاریخ الخلفاء؛ ص۳۶۴.

۲- ۱۴ سال و ۴ ماه (التنبیه و الإشراف؛ المسعودی، ص۳۳۵).

۳-) یعنی اختلاف شده است فعل مجهول است.

۴- همان.

ابوالفرج می گوید:

«قتله أحمد بن طولون علی باب أسوان، و حمل رأسه إلی

المعتمد»((۱))

یا «محمد بن احمد بن محمد» که از فرزندان علی× بود و درباره وی گفت:

«ضرب عبدالعزیز بن «أبی» دلف عنقه صبرا...»((۲))

نیز «حمزة بن الحسن» که از فرزندان جعفربن ابی طالب ؑ بود و درباره وی می خوانیم:

«قتله صلاب الترکی صبرا و مثل به((۳))...»((۴))

رویدادهای دیگر:

در دوران طولانی خلافت معتمد عباسی رویدادهای مهم دیگری نیز به وقوع پیوست که در صورت لزوم در آینده از آنها استفاده می شود. رویدادهایی مانند:

شهادت امام حسن عسکری× در سال ۲۶۰ه-؛

تأسیس دولت طولونی در مصر «۲۵۴- ۲۹۲ه-)؛

تأسیس دولت صفاری (۲۵۲- ۲۹۸ه-)؛

۱- مقاتل الطالبیین؛ ص۵۳۶.

۲- همان؛ ص۵۳۷.

۳- یعنی او را مثله کرد.

۴- همان.

آغاز کار قرمطیان و تأسیس دولت سامانی (۲۶۱- ۳۹۵ه-)((۱))

در پایان یادآور می شود که پنج تن از صاحبان صحاح در زمان معتمد از دنیا رفته اند. سیوطی در این باره می گوید:

«وممن مات فی أیامه من الأعلام: البخاری ومسلم وأبو داود والترمذی وابن ماجه...»((۲))

جمع بندی و نتیجه گیری:

در اینجا به نگاهی گذرا به تاریخ خلافت پایان می دهیم و از سال ۲۷۹ ه، یعنی سال مرگ معتمد که مصادف با وفات ترمذی نیز

هست؛ فراتر نمی رویم؛ چرا که صاحبان صحاح همگی((۳))

در فضای خلافت عباسی می زیستند و کتاب های حدیثی خود را نیز در همان فضا نگاشته اند و از طرفی همه آنان میراث دار محدثانی بودند که در فضای خلافت اموی - مروانی و سالهای آغازین خلافت عباسی زندگی می کردند.

پیش از این گفته شد که، سیاست قدرت حاکم را می توان علت و انگیزه ی کلی کمی روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام دانست. با توجه به شواهد تاریخی که بیان شد، جای هیچ گونه سخنی نمی ماند که فشارهای سیاسی معاویه و حزب اموی -

---

۱- نک: تاریخ خلافت عباسی؛ خضری؛ صص ۱۰۷- ۱۱۶.

۲- تاریخ الخلفاء؛ ص۳۶۷.

۳- البته می دانیم که نسائی، سالها بعد، یعنی در ۳۰۳ ه از دنیا رفت.

مروانی، که با بنی هاشم و اهل بیت علیهم السلام دشمنی داشتند، باعث شد تا بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل نشود یا به دست فراموشی سپرده شود. پس از بنی امیه نیز، با روی کار آمدن عباسیان و پس از استوار شدن قدرت و حکومت

آنان بار دیگر فشارهای سیاسی بر اهل بیت علیهم السلام از سر گرفته شد؛ و باز این سیاست سبب شد تا فضائل ایشان گسترش نیابد یا حداقل، محدثان، فضائل ایشان را نقل نکنند و در کتاب های حدیثشان ثبت ننمایند.

از طرفی، پس از روی کار آمدن مأمون عباسی و پس از او معتصم و واثق، و قدرت گرفتن معتزله، اهل حدیث دچار سستی و ضعف شدند و در جامعه ی آن روز و به ویژه در بغداد، نتوانستند به تبلیغ عقاید و افکار خود که منشاء آن، حدیث بود، بپردازند. ولی این پایان کار نبود؛ چرا که با روی کار آمدن متوکل، که خلیفه ای ناصبی بود، ورق به سود افرادی که به اصطلاح اهل حدیث خوانده می شدند، برگشت و آنان بر آن شدند تا انتقام خود را از معتزله بگیرند؛ از اینرو و با حمایت متوکل، به ترویج و نشر و نقل احادیث پرداختند و در این راه به گونه ای می گفتند و می نوشتند که عقاید معتزله را ردو دچار ضعف و سستی کنند.

در این میان، یکی از عقاید معتزله، عقیده ی تفضیل علی× بود که اهل حدیث به هیچ وجه نمی خواستند زیر بار آن بروند. آنان، افضلیت را شایسته ابوبکر و پس از او عمر و پس از او عثمان می دانستند و معتقد بودند که افضلیت بر اساس خلافت است و نه خلافت بر اساس و پایه ی افضلیت؛ یعنی اینکه، چون عثمان زودتر از علی× به خلافت رسید پس افضل از علی× است. به

عبارت دیگر اگر در روز شورا کار به گونه ای پیش می رفت که مثلاً علی× خلیفه می شد، او افضل از عثمان بود؛ ولی چون عثمان خلیفه شد پس او افضل است.(؟!!!)

این عقیده کاملاً ـ و به روشنی در کلام احمد بن حنبل دیده می شود. او که پس از دوران محنت، امام اهل حدیث و مورد توجه متوکل و سیاست عباسی قرار گرفت، در کتاب خود با نام «اصول السنّة» می گوید:

«... و خیر هذه الأمّه بعد نبیها أبوبکر الصدیق، ثم عمر بن الخطاب ثم عثمان بن عفان، یقدّم هؤلاء الثلاثه کما قدمهم أصحاب رسول الله صلی الله علیه و سلم، لم یختلفوا فی ذلک.

ثم بعد هؤلاء الثلاثه، أصحاب الشوری الخمسه: علی بن أبی طالب، والزبیر، و عبدالرحمن بن عوف، و سعد، کلهم للخلافه و کلهم إمام.

و یذهب فی ذلک إلی حدیث ابن عمر: کنا نعد و رسول الله حی و أصحابه متوافرون: أبوبکر، ثم عمر، ثم عثمان، ثم نسکت!!»((۱))

از این روست که در همه ی کتاب های اهل حدیث، اگر به مناقب و فضائل

۱- ص۷۷؛ (بخاری در صحیح روایت می کند: ... کنّا فی زمن النبی صلی الله علیه و سلم لانعدل بأبی بکر أحدا، ثم عمر، ثم عثمان، ثم نترک أصحاب النبی صلی الله علیه و سلم لانفاضل بینهم!!!؛ ص۶۲۲؛ دارالاسلام و دار الفیحاء).

صحابه پرداخته شده باشد، ابتدا به ابوبکر پرداخته شده و پس از آن به عمر و عثمان، و در چهارمین مرحله فضائل امیر المؤمنین×، ذکر شده است. از طرفی دیگر محدثان که عقیده به افضلیت بر اساس خلافت داشتند، نمی توانستند روایات را به گونه ای بیاورند که از آنها مثلاً بوی افضلیت عثمان بر عمر یا علی× بر ابوبکر و عمر و عثمان به مشام برسد؛ از این رو بسیاری از فضائل علی× یا اهل بیت علیهم السلام را که علی× نیز در آنها شریک است یا اساسا ذکر نکرده اند یا ناقص ذکر کرده اند. ((۱))

اینها همه، بیانگر دشمنی خلفای عباسی با اهل بیت علیهم السلام بود. همان گونه که گذشت، متوکل سخت ناصبی بود و نصر بن علی جهضمی را به دلیل نقل حدیثی در فضیلت حضرت علی، حضرت فاطمه، امام حسن و امام حسین علیهم السلام ۱۰۰۰ تازیانه

زد. روشن است که در چنین فضایی تکلیف احمد حنبل، ابو داود، ابن ماجه، ترمذی، مسلم، بخاری و نسائی چیست؟

از طرفی دیگر - همانگونه که گفته شد - صاحبان صحاح میراث دار محدثان پیش از خود بودند و همگی بر سر سفره ی آنان نشسته بودند. کسانی مانند «ابن شهاب زهری»، «شعبی» و مانند اینان، که در آینده به آنها پرداخته خواهد شد. اگر به روایات صحاح روی آورده شود، دیده خواهد که در سند بسیاری از آنها زهری و شعبی و... وجود دارند. کسانی که سر در آخور خلافت اموی - مروانی داشتند و آنچنان می گفتند و می نوشتند که دستگاه خلاف خشنود شود نه خدا.

۱- در آینده به این روایات اشاره خواهد شد.

دیگر اینکه بسیاری از محدثان و راویان که در سلسله سند روایات صحاح آمده اند، یا خارجی بودند یا مشربی خارجی داشتند یا تحت تأثیر خوارج بودند که در آینده به آنان نیز خواهیم پرداخت. روشن است که خارجیان

دشمن علی× بودند و زبان گفتن فضائل علی و اهل بیت علیهم السلام را نداشتند؛ مانند عکرمه که در بخش دوّم درباره ی او سخن به میان آمد.

سیاست منع تدوین حدیث:

در فرضیه ی دوّم این رساله، که در پیشگفتار گذشت؛ به اثر منع تدوین حدیث در اندک بودن روایات فضائل در صحاح اشاره شد. نگارنده بر آن بود که برای بررسی این بخش از فرضیه ی دوّم، صفحاتی را اختصاص دهد؛ ولی پس از برخورد با کتاب ارزشمند «تدوین السنّهْ الشریفهْ»، نوشته ی سید بزرگوار و دانشمند ارجمند، جناب آقای سید محمدرضا حسینی جلالی، که به حق یکی از بهترین نوشته هایی است که در زمینه ی تدوین حدیث و منع آن نگاشته شده؛ از این کار منصرف شد. از این رو، خواننده ی گرامی را به آن کتاب ارجاع می دهیم تا اثر منع تدوین حدیث بر قلّت روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام نه تنها در

صحاح، بلکه در بیشتر کتاب های حدیثی اهل سنت روشن شود.

در اینجا تنها به گوشه ای از آنچه در این کتاب آمده اشاره می شود. ایشان در فصل ششم کتاب خود آورده اند:

«الفصل السادس، القول الفصل فی سبب المنع:

و بعد هذا التجوال الطويل – فی هذه الفصول الخمسه – اتضحت لنا – بالقطع و الیقین – الحقیقه التالیه: أنّ تلک التبریرات((۱)) – کلّها – لا تصحّ أن تکون سببا واقعیا لمنع تدوین الحدیث و إن تذرّع بها المانعون، و لیس فی واحد منها تقنعٌ، للاجابه علی السؤال الذی طرحناه: لماذا منعوا عن تدوین

الحدیث؟((۲))

... و إنّما خصَّ أهل البیت علیهم السلام بذلک((۳))... ولا شکّ فی أن کثیرا من أحادیث النبی صلی الله علیه و آله و سلم کانت تُشیر بعلی× – زعیم أهل بیت النبی – علیه و آله الصلاه و السلام – و تنص علیه بالولایه والامامه، وکانت النصوص غضّه و نضره، تنبض مشاهدُها بالحیاه ویَرنّ صداها فی الأسماع.

... فالمصلحه المنشوده من هذا التدبیر، هی إخفاء الأحادیث النبویّه التی تدلّ علی خلافه علیّ× و إمامه أهل البیت علیهم السلام بعد النبی صلی الله علیه و آله و سلم.((۴))

... صحَّ القول بأنّ الهدف هو التدبیر السیاسیّ المذکور ضدّ علی و أبنائه علیهم السلام ... و إنّ ممّا یؤکّد رأینا بأن المصلحه

۱– مراد، توجیهاتی است که اهل سنت برای منع تدوین حدیث آورده اند.

۲– تدوین السنه الشریفه، سید محمدرضا حسینی، ص۴۰۹.

۳– همان، ص۴۱۴.

۴– همان، ص۴۱۵.

لمنع تـدوين الحـديث هو إخفـاء الأحـاديث النبويّه، الـدّالّه على إمامه عليّ وأهل البيت عليهم السـلام ، هو أنّ الحكّام لم يكتفوا بمنع التدوين فقط، وإنّما منعوا روايه الحديث و نقله بشدّه...((۱))

... و أما نحن: فنعتقد أنّ الهدف الأساس من منع روايه الحديث و نقله، هو الهدف من منع تدوينه و تقييده و ضبطه، و هو إخفاء الأحاديث الدّالّه على إمامه أمير المؤمنين على× وعلى أساس سياسه مدبّره...((۲))

... انّ المصلحه التى كـان يطلبها عمر و من اتّبعه فى سنّه منع الحـديث هى السـياسه التى كان يـدبّرها من أجل إبعاد أهل البيت عليهم السـلام عن الحكم و هى التى اتبعهـا بعـده عثمـان و معـاويه... القول الفصل فى سبب منع الحـديث تـدوينا و روايه... هو إخفاء الأحاديث النبويّه الدّاله على خلافه على× و أهل بيته عليهم السلام ((۳))

... فضـاعت أكـثر فضائـل الامـام× بيـن سـندان المنـع مـن التـدوين و الروايـه و مِطرقـه التهديـد و السـجن و التعـذيب و القتـل و المطارده»((۴))

ص: ۴۵۲

۱- همان، ص ۴۲۱.

۲- همان، ص ۴۷۰

۳- همان، ص۴۷۸.

۴- همان، ص۴۹۷.

یادآوری می شود که ایشان بر پایه ی شواهد و وثائق فراوان روایی و تاریخی، به این نتیجه رسیده اند که علاقه مندان با مطالعه ی کتاب ایشان بر آنها واقف خواهند شد.

در اینجا لازم به یاد آوری است که دانشمند محقق، جناب آقای «محمدعلی مهدوی راد»، طی مقالاتی در فصلنامه ی علمی - تخصصی «علوم حدیث»((۱))،

تحت عنوان «تدوین حدیث»، به این موضوع پرداخته اند و به خوبی از عهده ی آن برآمده اند. ایشان در مقاله ی ششم خود، با عنوان «منع تدوین حدیث، رازها و رمزها»، به جلوگیری از نشر فضائل علی و اهل بیت علیهم السلام اشاره کرده اند. در مقاله ی ایشان می خوانیم:

«... گفتیم پیامبر بر جایگاه والای رهبری تأکید کرده بود و چهره ی شایسته ی رهبری پس از خود را بارها و بارها در پیش دید مردمان و در مناسبتهای مختلف فراوان آورده بود؛ فراوان در فضائل و مناقب مولا سخن گفته بود...((۲))

... از این روی چون زمام امور را به دست گرفتند((۳))...

و چون کسی به نشر آموزه های نبوی درباره ی علی و اهل بیت علیهم السلام همت می گماشت و مآلاً در جامعه سؤال می آفرید، باید جواب می دادند؛ سیاستمداری(!)، جامعه داری(!)، حراست از حکومت(!) و مصلحت اندیشی(!) اقتضا می کرد که آنچه را که بوده است یکسره

۱- شماره های: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸ و ۹.

۲- شماره ی ۸، ص۹.

۳- منظور، خلفای پس از پیامبر اکرم ' هستند.

از صفحه ی ذهن ها و صحنه ی زندگی ها بزدایند و خود را آسوده دارند...((۱))

... تأمل در تاریخ اسلام و چگونگی مواضع حاکمان، همه و همه نشانگر آن است که برای حکومت، علی× و چگونگی حضور خانواده ی او در صحنه ی اجتماع و سیاست، مشکلی بس جدّی بوده است؛ و منع تدوین حدیث، از جمله برای جلوگیری از نشر مناقب و فضائل علی و اهل بیت علیهم السلام ، تدبیری بود سیاستمدارانه و دقیقاً

در جهت حفظ پایه های حکومت و بیرون راندن رقیب از صحنه...»((۲)).

ایشان همچنین در مقاله ی هفتم خود، با عنوان «منع تدوین حدیث؛ پی آمدها و بازتاب ها»؛ به تباه شدن بسیاری از احادیث و نیز گسترش وضع و جعل در احادیث اشاره می کنند.((۳))

در پایان باید گفت که دانشمند محقق و سید بزرگوار، جناب آقای «سید مرتضی عسکری» نیز به شکلی شایسته به بحث منع کتابت سنت رسول الله| ، پرداخته اند.((۴))

ایشان در پایان مطالب خود در این موضوع می گویند:

«... ولا یفوتنا أخیرا أن نقول: إن المنع کان بقصد منع نشر فضائل الامام علی× علی المسلمین، خاصّه علی عهد

معاویه الذی کان یأمر بلعن الامام فی خطب الجمعه

ص: ۴۵۴

۱- ص ۱۰.

۲- ص ۲۲.

۳- شماره ی ۹، صص ۹- ۲۸.

۴- نک: معالم المدرستین؛ ج۲، صص ۴۶- ۶۵.

علی منابر المسلمین، کما مرّ بنا فی الجزء الاول((۱))، فصل: کتمان فضائل الامام علی، و نشر سبّه و لعنه»((۲))

علل و انگیزه های فرعی و اقوال اهل حدیث:

در آغاز سخن - در این بخش - گفته شد که علل و انگیزه های نقل اندک روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح را می توان به دو بخش کلی و جزئی یا فرعی، تقسیم کرد. علت و انگیزه ی کلی، همان سیاست قدرت حاکم بود که گذشت؛ و البته باید منع تدوین حدیث را نیز داخل آن دانست؛ چرا که یکی از مظاهر سیاست قدرت حاکم، همین منع از تحدیث و تدوین روایات است.

اما در اینجا باید به علل و انگیزه های

جزئی یا فرعی نیز پرداخته شود. مراد ما از انگیزه های فرعی یا جزئی، چیزهایی است که میان خود محدثان و اهل سنت گذشته است؛ البته باید گفت که این انگیزه ها در واقع جزئی و فرعی نیستند و خود، علل بسیار مهمی در کمی روایات فضائل اند؛ ولی به جهت تقابل این علل با علت و انگیزه ی کلی و نیز اهمیت و بزرگی سیاست قدرت حاکم، از آن به جزئی یا فرعی یاد می شود.

نکته ای را که نباید در اینجا فراموش کرد آن است که اگر بخواهیم به همه ی این انگیزه های فرعی اشاره کنیم کار به درازا خواهد کشید؛ از اینرو به نمونه های

ص: ۴۵۵

۱- همان؛ ج ۱، ص ۳۴۵.

۲- همان؛ ج ۲، ص ۶۴.

قابل توجهی از آنها اشاره می شود تا حداقل روشن شود که علاوه بر حکام، اهل حدیث نیز، در اندک ثبت و ذکر شدن روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام مقصرند.

شعبی (م ۳۰۳– ۳۱۰ه–):

او، عامر بن شراحبل، ابو عمرو کوفی است که شش سال پس از خلافت عمر به دنیا آمد.((۱))

او یکی از بزرگ ترین راویان حدیث اهل سنت است که روایات او در سرتاسر کتاب ها حدیثی و به ویژه صحاح پراکنده است.

ابن حجر در تقریب، درباره وی می گوید:

«... ثقه مشهور، فقیه فاضل...»((۲))

او خود می گوید: پانصد تن از اصحاب پیامبر' را درک کردم که می گفتند:

«علیّ و طلحه و الزبیر فی الجنّه»((۳))

همین روایت در دروغگو بودن او کفایت می کند. با وجود این او را آنقدر بزرگ و ثقه می دانند که درباره اش گفته اند:

«مرسل الشعبی صحیح ولا یکاد یرسل إلا صحیحا»((۴))

او از محدثانی بود که سر در دربار خلفای اموی – مروانی می جنبانده و مورد

۱– تهذیب الکمال؛ المزّی؛ ج۱۴، ص۲۸ مؤسسهْ الرسالهْ.

۲– ج۱، ص۳۶۹.

۳– تهذیب الکمال؛ ص۳۴.

۴– تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۱، ص۷۹.

عنایت و توجه آنان بوده است. او سالیان درازی از عمر خود را در دمشق، شام و در دوران عبدالملک مروان گذارند، و در آنجا حدیث گفته؛ و روشن است که با توجه به آنچه درباره ی سیاست امویان درباره ی اهل بیت علیهم السلام گفته شد؛ او چه احادیثی را می گفته و چه احادیثی را نمی گفته است. او آن قدر تحت حمایت دستگاه خلافت بود که بی هیچ واهمه ای برخی از صحابه را دروغگو می خواند.

ذهبی می گوید:

«... ربیعه بن یزید، قال: قعدت إلی الشعبی بدمشق فی خلافه عبدالملک فحدّث رجل من الصحابه عن رسول الله صلی الله علیه

وآله وسلم أنه قال: اعبدوا ربکم ولا تشرکوا به شیئا وأقیموا الصلاه وآتوا الزکاه وأطیعوا الامراء، فان کان خیرا فلکم وإن کان شرا فعلیهم وانتم منه برآء. فقال له الشعبی: کذبت»((۱))

او در زمان عبدالملک، جلیس و انیس خلیفه و مستشار ویژه او بوده؛ تا جایی که عبدالملک، او را به عنوان سفیر خود به دربار پادشاهان، از جمله پادشاه روم((۲))،

می فرستاده است:

«... لما صارت الخلافه إلی عبدالملک بن مروان، کتب رساله إلی الحجاج والیه علی العراق یطلب منه أن یبعث

۱- همان؛ ص۸۳.

۲- همان؛ ص۸۵.

إليه رجلًا يصلح للدين وللدنيا ويتخذه جليسا وأنيسا، فبعث إليه الحجاج

بعامر الشعبى، فجعله عبدالملك من المقرّبين إليه، وأخذ يلجأ إليه فى معضلات الأمور ويعتمد على رأيه فى الأمور ذات الأهميّه، حتى أصبح فى حكم مستشار خاص له، وكان من المهام الّتى يكلف بها أن يبعث سفيرا بين عبدالملك والملوك...»((۱))

آرى! كسانى مانند شعبى، از بزرگترين محدثان سنت پيامبر| مى شوند و رواياتى كه او و مانند او نقل كرده اند به نسل هاى پس از خود يعنى كسانى مانند بخارى و مسلم و ابوداود مى رسد و آنها نيز، آن روايات و احاديث را در كتابهاى خود مى آورند. مانند اين روايت:

«... حدّثنا أبوداود، عن شعبه، عن منصور الغُدانى، عن الشعبى، قال: أدركت خمس مئه صحابّى أو أكثر يقولون:

أبوبكر وعمر وعثمان وعلىّ»((۲))

زُهرى (م ۱۲۴هـ)، امام اهل حديث و مأموم بنى اميه:

يكى ديگر از بزرگترين و بلكه بزرگ ترين و مشهورترين راوى حديث اهل حديث، زهرى است. او «محمد بن مسلم بن عُبيدالله بن عبدالله بن شهاب... القُرشىّ الزّهرى، أبوبكر المدنى...»((۳)) است. او ساكن بلاد شام، يعنى مركز سلطنت خلفاى

۱- مشاهير القضاه؛ الهاشمى؛ ص۱۲۶.

۲- سير أعلام النبلاء؛ الذهبى؛ ج۴، ص۳۰۱.

۳- تهذيب الكمال؛ المزى؛ ج۲۶، ص۴۱۹ مؤسسهْ الرّسالهْ.

اموی – مروانی بوده است([(۱)]).

او را به زهری و نیز «ابن شهاب» می شناسند. ابوبکربن منجویه درباره وی گفت:

«رأی عشره من أصحاب النبی صلی الله علیه وسلم، وکان من أحفظ أهل زمانه وأحسنهم سیاقا لمتون الأخبار وکان

فقیها فاضلًا»([(۲)])

او بسیار مورد احترام اهل حدیث (پیروان خلفا) است و سند او را یکی از بهترین سندهای حدیث رسول خدا| می دانند؛ تا جایی که از نسائی نقل است: بهترین اسانید روایات چهار سند است که در دو سند ابن شهاب دیده می شود([(۳)]).

عمرو بن دینار می گوید:

«ما رأیت أنصّ للحدیث من الزّهری وما رأیت أحدا الدینار والدرهم أهون علیه منه. ما کانت الدنانیر والدراهم عنده إلا بمنزله البَعْر»([(۴)])

از مکحول نقل است که گفت:

«... مابقی علی ظهرها أحدٌأعلم بسنّه ماضیه من الزّهری»([(۵)])

۱- همان؛ ص ۴۲۰.

۲- همان؛ ص ۴۳۲.

۳- همان؛ ص ۴۳۵.

۴- همان.

۵- همان؛ ص ۴۳۶.

ابوبکر هُذَلی مقام او را حتی از حسن بصری و ابن سیرین بالاتر می داند، آنجا که می گوید:

«... قد جالستُ الحسن و ابن سیرین، فما رأیت أحدا أعلم منه، یعنی الزهری»((۱))

مزی درباره اش می گوید:

«ومناقبه وفضائله کثیره جدّا»((۲))

او بنابر مشهور در سال ۵۰ ه-.ق چشم به جهان گشود و در سال ۱۲۴ ه-.ق سر بر زمین نهاد.((۳))

همان گونه که مشاهده می شود، زهری در اوج قدرت امویان آمد و رفت؛ و همان گونه که

گذشت در شام ساکن بوده و حدیث می گفته است. بنابر گفته ی خودش، مدت ۴۵ سال به شام رفت و آمد داشته است.((۴))

درباره ی ابن شهاب زهری و شخصیت و نیز مکانت علمی او کتابها و مقاله های زیادی نوشته شده است. برخی، در این نوشته ها از او دفاع کردند و برخی نیز او را محدثی درباری دانسته اند که در خدمت سیاست امویان و مروانیان بوده است. شواهد و وثائق تاریخی نشان می دهد که او نیز مانند شعبی، درباری

۱-) همان؛ ص۴۳۷.

۲- همان؛ ص ۴۴۰.

۳- همان؛ صص ۴۴۰- ۴۴۱.

۴- الإمام الزهری وأثره فی السنّه؛ الضّاری؛ ص۵۸.

بوده و حدیث را آنگونه می گفته و می نوشته که به مذاق خلفا خوش آید؛ البته او نمی توانسته غیر از این عمل کند و اگر این طور نبود نمی توانست به تقریب خلیفه اموی برسد. او در فضایی قرار گرفته بود که سب و لعن علی بن ابی طالب× یکی از ارکان منبرها و خطابه ها بود و به حدی این امر رسمی بوده که وقتی عمر بن عبدالعزیز این

لعن را لغو کرد این کار او را یکی از مهمترین اصلاحات او به شمار آوردند و زمانی بود که به جهت دشمنی حکام، قبر مقدس آن حضرت مخفی بود. پس چطور می توانسته با آن موقعیتی که در دربار داشته روایات فضائل حضرت علی× و خاندان پیامبر اکرم| را بیان کند در حالی که حکام زمانه نه تنها این را نمی خواستند بلکه می خواستند برخلاف آن عمل کند و اینجاست که علمای وابسته آنگونه عمل می کردند که خواست قدرتمندان زمانه باشد تا با این کار به شهرت یا ثروتی دست پیدا کنند. برای نمونه در «تهذیب التهذیب» و در شرح حال «اعمش»((۱))می خوانیم:

«... وحکی الحاکم، عن ابن مَعین أنه قال: أجود الأسانید: الأعمش، عن إبراهیم، عن علقمه عن عبدالله. فقال له انسان: الأعمش مثل الزهری؟ فقال برئت من الأعمش أن یکون مثل... الزهری، یری العرض والاجازه و یعمل لبنی امیّه، والأعمش فقیر صبور، ومجانب للسلطان، ورع، عالم بالقرآن»((۲))

۱- سلیمان بن مِهران.

۲- ج۴، ص۲۰۴.

ذهبی در شرح حال «خارجهْ بن مُصعب»، از او روایت کرده و می گوید:

«... قـدمت علی الزهری و هو صاحب شـرط بنی أمیّه، فرأیته رکب وفی یـدیه حربه وبین یـدیه الناس فی أیـدیهم الکافرکوبات، فقلت: قبّح الله ذا من عالم، فلم أسمع منه...»((۱)).

زهری آنقدر با خلفا و امرای اموی سر و کار داشت که برخی او را دستمال امیران و خلفای اموی می دانسته اند:

«قال عمر بن رُدَیح: کنت أمشی مع ابن شهاب الزّهری، فرأنی عمرو بن عُبید، فلقینی بعدُ فقال: مالک ولمندیل الأمراء؛ یعنی ابن شهاب؟!»((۲)).

در تاریخ می خوانیم که هشام بن عبدالملک ۷۰/۰۰۰ دینار را که زهری مقروض بود ادا کرد((۳)).

ابن شهاب چه کار کرده بود که کسی مانند هشام دینی بدین سنگینی را از جانب او ادا می کند؟ هشام کسی است که روایات را علیه حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام جعل می کرد، که درباره ی او می خوانیم:

«دخل سلیمان بن یسار علی هشام، فقال له: یا سلیمان [من] الذی تولّی کِبرهُ منهم؟ فقال له: عبدالله بن أبّی بن

۱- میزان الاعتدال؛ ج۱، ص۶۲۵.

۲-) مختصر تاریخ دمشق ابن منظور؛ ج۲۳، ص ۲۴۰.

۳- همان؛ ص ۲۴۱.

سَلول؛ فقال له: کذبتَ، هوعلی بن أبیطالب...»((۱))

بنابر گزارش ابن عساکر، زهری کسی بوده که فضائل اهل بیت علیهم السلام را کتمان می کرده است:

«... أنبأنا جعفر بن إبراهیم الجعفری قال: کنت عند الزهری أسمع منه، فإذا عجوز قد وقفت علیه... فقالت: یا جعفری لاتکتب عنه فإنّه مال إلی بنیأمیّه وأخذ جوائزهم!! فقلت: من هذه؟ قال: أختی رقیه خرفت؟! قالت: [بل] خرفت أنت، کتمتَ فضائل آل محمد...»((۲)) سخن درباره ی زهری و خدمات او به سیاست بنی امیه فراوان است. او متهم به وضع روایاتی است که در آنها پایین آوردن شأن و منزلت اهل بیت علیهم السلام و به ویژه علی×، است. برای آگاهی از این روایات باید به کتاب «الزهری، أحادیثه و سیرته»، نوشته ی «بدرالدین الحوثی» مراجعه کرد. ایشان در فصل نخست کتاب خود با عنوان: «فی عود من روایات الزهری التی یتهم فیها وأحادیثه التی یعرف الناظر المنصف أنها دلیل علی أنه لایوثق به»، به این روایات اشاره کرده است.((۳))

لازم به یادآوری است که گسترده ترین پژوهشی که تاکنون درباره زهری و در میان اهل سنت به انجام رسیده کتاب «الإمام الزهری و أثره فی السنّهْ»، نوشته ی

۱- همان؛ ص ۲۴۰.

۲- ترجمه الامام علی بن أبی طالب× من تاریخ مدینه دمشق؛ محمدباقر المحمودی؛ ج۲، ص۷۳.

۳- نک: صص ۱۹- ۹۲.

«حارث سلیمان الضّاری» است که به عنوان رساله ی دکتری ایشان به چاپ رسیده است. ایشان در فصل نخست از باب سوّم کتابشان سعی کرده اند به شبهاتی که درباره ی اموی بودن زهری در کتاب های گوناگون آمده پاسخ دهند که به

هیچ وجه در این کار موفق نبوده اند. اگر کسی پاسخ ایشان به این شبهات را بخواند به درستی ادعای نگارنده واقف خواهد شد.((۱))

آری! کسانی مانند ابن شهاب، پس از یک سده که از تدوین و نگارش حدیث منع شده بود، به امر خلفای اموی - مروانی، با آن سیاست ضدعلوی، مأمور، تدوین حدیث و سنت پیامبر| می شوند؛ و روشن است که نتیجه چه می شود؛ مدونات حدیثی، تهی از بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام . و این احادیث و مدونات، بعدها، ارثیه ی کسانی همچون بخاری و مسلم و ابوداود شد. «محمد عجاج الخطیب» می نویسد:

«کان الزهری أوّل من استجاب لطلب الخلیفه عمر بن عبدالعزیز، فدوّن له السنن فی دفاتر، ثم وزع الخلیفه علی کل أرض له علیها سلطان دفترا، و أجمع العلماء علی

أنه کان أول من دوّن السنّه، وقد بینت أنه أوّل من دوّنها رسمیّا بأمر الخلیفه...((۲)) وأحادیثه فی الکتب الستّه وفی سنن البیهقی وموطأ الامام مالک، ومسند الامام أحمد، وفی

ص: ۴۶۴

۱- نک: صص ۴۳۹- ۴۵۳.

۲- السنّه قبل التدوین؛ ص۴۹۴.

سائر كتب السنن والمسانيد...»((۱))

آری! زهری اموی بود و کسی که اموی است، مناقب و فضائل اهل بیت علیهم السلام و به ویژه علی× را نقل نمی کند؛ از اینروست که «ابن حبان» می گوید:

«... ولست أحفظ لمالك ولا للزهری فیما رویا من الحدیث شیئا من مناقب علی×أصلاً...»((۲))

آری! مالك بن انس نیز سر در آخور خلفای عباسی و به ویژه منصور دوانیقی - دشمن

اهل بیت علیهم السلام - داشت؛ پس او نیز روایتی در فضائل و مناقب علی× نقل نکرده است.

رجاء بن حَیْوَهْ، شیخ زهری (م ۱۱۲هـ):

او نیز از محدثانی است که در دربار شام، منزلتی داشته و از کسانی همچون معاویه و عبدالملك مروان، روایت کرده است!! ((۳)) شیخ الاسلام او را چنین معرفی می کند:

«... ثقه، فقیه...»((۴))

ذهبی درباره اش، این چنین می نویسد:

«... الشامی، شیخ أهل الشام وكبیر الدوله الامویه، روی

۱- همان؛ ص۴۹۹.

۲- كتاب المجروحین؛ ج۱، ص۲۵۸.

۳-) تهذیب الکمال؛ المزی؛ ج۹، ص۱۵۲ مؤسسة الرسالهْ.

۴- تقریب التهذیب؛ ج۱، ص۲۴۴.

عن معاویه، و عبدالله بن عمر...((۱))

قال مکحول: رجاء سید أهل الشام... وقال مسلمه الأمیر: برجاء وبامثاله ننصر...

قلت: هو الذی أشار علی سلیمان باستخلاف عمر بن عبدالعزیز...»((۲))

گویا او ارادت ویژه ای به عبدالملک مروان داشته است؛ «مطر ورّاق» می گوید:

«... ما لقیت شامیا أفضل - وفی روایه أفقه - من رجاء بن حیوه، إلاّ أنّه إذا حرّکته وجدته شامیّا، و ربّما جری الشیء فیقول: فعل عبدالملک بن مروان رحمه الله علیه...»((۳))

اوزاعی (م ۱۵۷ه-):

یکی دیگر از محدثان درباری که اهل سنت و حدیث، بسیار به بزرگی از وی یاد می کنند «بوعمرو، عبدالرحمان بن عمرو»((۴))،

مشهور به اوزاع است. مزی از او به: «... إمام أهل

الشام فی زمانه فی الحدیث والفقه...» یاد کرده است.((۵)) از شیوخ او، می توان به زهری اشاره کرد.((۶))

۱- روشن است که چه روایت کرده؟!!

۲- تذکره الحفاظ؛ ج۱، ص۱۱۸.

۳- تهذیب الکمال؛ ص۱۵۴.

۴- همان؛ ج۱۷، ص۳۰۷.

۵- همان؛ ص۳۰۸.

۶- همان؛ ص۳۰۹.

درباره ی او گفته شده است:

«... ما کان بالشام أحدا أعلم بالسنّه من الأوزاعی»((۱))

او در سال ۸۸ه-، دیده به جهان گشود و تا ماه های پایانی خلافت منصور عباسی - دشمن اهل بیت علیهم السلام - زنده بود. ذهبی در تذکره، داستانی را میان اوزاعی و سفاح نقل کرده که از آن علاقه ی اوزاعی به خلفای اموی - مروانی و اعتقاد او به مشروعیت حکومتشان روشن می شود.((۲))

نیز بنابر گفته ذهبی، شامیان و اهل اندلس مدتی بر مذهب اوزاعی

بوده اند.((۳))

در هر صورت او در زمان منصور، از مقربان درگاه و بارگاه بود. ذهبی می گوید:

«قلت: قد کان المنصور یعظّم الاوزاعی و یصغی إلی وعظه و یجلّله»((۴))

در تمام صحاح، روایات اوزاعی به چشم می خورد.

عسقلانی درباره ی او می گوید: «... ثقه جلیل...»((۵))

از او روایات زیادی، نقل شده، ولی در روایات او خبری از فضائل

۱- همان؛ ص۳۱۳.

۲- نک: ج۱، صص ۱۸۰- ۱۸۱.

۳- همان؛ ص۱۸۲.

۴- همان، ص۱۸۳.

۵- تقریب التهذیب؛ ج۱، ص۴۵۸.

اهل بیت علیهم السلام نیست؛ مگر روایت آیه ی تطهیر. علی بن محمد جزری در شرح حال امام حسین بن علی ‌ می نویسد:

«وروی الاوزاعی عن شداد بن عبدالله، قال: سمعت واثله بن

الأسقع، وقد جیء برأس الحسین، فلعنه رجل من أهل الشام و لعن أباه، فقال واثله: والله لا أزال أحب علیا والحسن والحسین وفاطمه بعد أن سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول فیهم ما قال... ثم قال: «إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا»؛ قلت لواثله: ما الرجس؟ قال: الشک فی الله عزوجل.

قال أبو أحمد العسکری: یقال إن الأوزاعی لم یرو فی الفضائل حدیثا غیر هذا، والله أعلم. قال: وکذلک الزهری لم یرو فیها إلّا حدیثا واحدا، کانا یخافان بنیامیه»((۱))

شعبی، زهری، رجاء و اوزاعی تنها و تنها مشتی از خروار محدثان درباری زمان بی امیه

و بنی عباس بودند که جامعه ی آن روز، آنها را به عنوان عالمان و راویان حدیث پذیرفته بود. آنها بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام را یا از روی ترس یا از روی تعصب نقل نکردند؛ و از قدیم گفته اند: «مشت نمونه ی خروار است!».

۱- أسد الغابه فی معرفه الصحابه؛ ابن الأثیر؛ ج۲، ص۲۷.

دوستی و نقل روایات اهل بیت^ و تهمت رفض و تشیع:

تهمت رفض از دیگر عواملی بود که موجب نقل انـدک روایـات فضائـل اهـل بیت علیهم السـلام در صـحاح و دیگر کتابهای حـدیثی و محـدثان شـد؛ به این معنـا که اگر محـدثی نسـبت به اهـل بیت علیهم السـلام ، از خود دوستی نشان می داد یا اینکه روایات فضائل ایشان را بیش از خط قرمزی که محـدثان برای خود داشـتند نقل می کرد؛ متهم به رفض و تشیّع می شد؛ و این اتهام حتی دامان بزرگترین شخصیت های علمی را نیز می گرفت. تاریخ حدیث و محدثان نمونه های زیادی را به

ما معرفی می کند که ما به چند نمونه اشاره می کنیم:

شافعی و تهمت رفض به او:

در اینکه شافعی تمایلاتی شـیعی داشـته و نسـبت به اهل بیت علیهم السـلام ارادت ویژه ای داشته سخنی نیست. او تنها ایشان را دوست می داشـته و روایات صحیحه ای را که در فضائلشان به او رسیده نقل می کرده ولی این کار برای او بسیار گران بود؛ از اینرو او را متهم به رفض و تشیع می کردند؛ و او در جواب آنها این اشعار را می خواند:

یا راکبا قف بالمحصّب من منیً

سَحَرا إذا فاض الحجیج إلی منیً

إن کان رفضا حبُّ آل محمّد

واهتف بقاعد خیفها و الناهض

فیضا کملتطم الفرات الفائض

فلیشهد الثقلان أنی رافضی((۱))

۱- مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج۲۱، ص۳۷۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۵۱، ص۳۱۷.

این در حالی بود که او به هیچ وجه بر این

باور نبود که علی× خلیفه ی نخست یا افضل است؛ بلکه او و اهل بیتش را دوست داشت و در جواب کسانی که دوستی با آل محمد| را رفض می دانستند این شعر را می خواند و می گفت اگر دوستی ایشان رفض است پس جن و انس شهادت دهند که من رافضی ام، یعنی دوستدار آل پیامبرم.

از شافعی می گوید:

«أفضل الناس بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم أبوبكر، ثم عمر، ثم عثمان، ثم عليّ... الخلفاء، خمسه، أبوبكر و عمر و عثمان و على و عمر بن عبدالعزيز»((۱))

این اشعار نیز منسوب به اوست:

شهدت بأنّ الله لاشیء غیرُه

و أنّ عُرى الايمان قولٌ مبيّن

و أنّ أبابكرٍ خليفه ربّه

و أشهدُ ربّی أنّ عثمان فاضلٌ

أئمه قومٍ يُقتدى بهدا هُمُ

و أشهد أنّ البعث حقّ و أخلصُ

و فعلٌ زكيّ، قد يزيد و ينقصُ

وكان أبو حفص على الخير يحرُصُ

و أنّ عليّا فضلُهُ تخصّصٌ

لحا الله((۲)) من إياهم يَتنقَّصُ((۳))

آری! شافعی - اگر این سخنان و اشعار را به او نسبت داده باشند - این چنین

۱- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۵۱، ص۳۱۶ (محقق).

۲- یعنی خداوند هلاک و لعنت کند.

۳- مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج۲۱، ص۳۷۳؛ تاریخ مدینه دمشق، ج۵۱، ص۳۱۲.

بوده، ولی با وجود این برخی او را به تشیع متهم کرده اند؛ برای نمونه ابن ندیم گوید:

«... وکان الشافعی شدیداً فی التشیّع... و حضر ذات یوم مجلسا فیه بعض الطالبیین، فقال: لا أتکلّم فی مجلس یحضره أحدهم، هم أحقّ بالکلام، ولهم الریاسه والفضل...»((۱))

در فضایی که اظهار محبت به خاندان پیامبر| جرم به شمار می آید، چگونه می توان

فضائل ایشان را ذکر کرد. گناه شافعی این بود که دوستدار خاندان پیامبر| بود. «فاروق عبدالمعطی» می نویسد:

«... وکما اُتّهم بخروجه بسبب محبته لعتره النبی صلی الله علیه وسلم... وقد أتّهم أیضا بأنّه رافضی بسبب إعجابه بعلیّ رضی الله عنه...»((۲))

تشیع عبدالرزاق بن همام صنعانی (م ۲۱۱ه-):

او یکی از بزرگان اهل حدیث است. ذهبی از او اینچنین یاد کرده است:

«الحافظ الکبیر... صاحب التصانیف»((۳))

ذهبی از او به «امام» یاد نکرده! شاید اگر او متهم به تشیع نبود، ذهبی او را نیز با واژه ی امام یاد می کرد.

ص: ۴۷۱

۱- الفهرست؛ صص ۳۵۲ و ۳۵۳.

۲- الامام الشافعی؛ ص۹۱.

۳- تذکره الحفاظ؛ ج۱، ص۳۶۴.

در ادامه ی شرح حال او می خوانیم:

«... ونقموا علیه التشیع، وما کان یغلو فیه بل کان یحبّ علیا رضی الله عنه و یبغض من قاتله»((1))

ابن حجر در تقریب درباره او چنین می گوید:

«... حافظ، مصنف، شهیر... و کان یتشیّع...»((2))

ابن عدی درباره اش گفته است:

«حدّث بأحادیث فی الفضائل لم یوافقْه علیها أحد، ومثالب لغیرهم مناکیر، و نسبوه إلی التشیّع»((3))

آری! صنعانی روایات صحیحه ای را نقل می کرده که با مزاج برخی سازگار نبوده؛ از

جمله:

«قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: أن وَلّوا علیّا فهادیا مهدیا»((4))

یا این خبر:

«... انّ رسول الله صلی الله علیه وسلم نظر إلی علیّ فقلا: أنت سیدٌ فی الدنیا و سیّدٌ فی الآخره، من أحبّک فقد

۱- همان.

۲- ج ۱، ص ۴۶۸.

۳- میزان الاعتدال؛ ج ۲، ص ۶۱۰.

۴- همان؛ ص ۶۱۲.

أحبّنی، و من أبغضک فقد أبغضنی»

ذهبی درباره ی این حدیث صنعانی می گوید:

«أوهی ما أتی به... ففی النفس منها شیء»((1))

باید پرسید: «أیّ شیء ؟!»

و نیز این خبر:

«... أما ترضین أنّ الله اطّلع إلی أهل الأرض مرّتین، فاختار

منها رجلین، فجعل أحدهما أباک و الآخر بعلک»((2))

و این خبر که: «إذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه»((3))

روایتی را نیز در «المصنف» او می بینیم که موجب خشم برخی از افراد شده روایت چنین است:

«عن عبدالله بن مسعود قال: کنت مع النبیّ صلی الله علیه وسلم لیله وفد الجن، قال: فتنفّس، فقلت: ماشأنک یا رسول الله؟ قال: «نُعیت إلیّ نفسی یا ابن مسعود». قال: قلت: فاستخلف. قال: «من؟». قلت: ابوبکر. قال: فسکت، ثم مضی ساعه ثم تنفّس. قال: فقلت: ماشأنک؟ قال: «نعیت إلیّ نفسی یا ابن مسعود». قال: قلت: فاستخلف.

قال: «من؟». قلت: عمر. قال: فسکت، ثم مضی ساعه ثم تنفّس. قال: فقلت: ماشأنک؟ قال: «نعیت إلی نفسی یا ابن مسعود». قال: قلت: فاستخلف.

۱- همان؛ ص۶۱۳.

۲- همان.

۳- همان.

قال: «من؟» قال: قلت: علی بن أبی طالب. قال: «أما والذی نفسی بیده لئن أطاعوه لیدخلن الجنه أجمعین أکتعین»((۱))

ابن عدی نیز این حدیث او را در «الکامل» آورده و درباره اش می گوید:

«و لعبد الرزاق بن همام أصناف و حدیث کثیر، وقد رحل إلیه ثقات المسلمین و أئمتهم و کتبوا عنه ولم یروا بحدیثه بأسا إلا أنهم نسبوه إلی التشیع، وقد روی أحادیث فی الفضائل مما لا یوافقه علیها أحد من الثقات

فهذا أعظم ما رموه به من روایته لهذه الأحادیث... وأما فی باب الصدق فأرجو أنه لابأس به إلا أنه قد بق منه أحادیث فی فضائل أهل البیت و مثالب آخرین مناکیر»((۲))

یاقوت در معجم، زیر ماده ی «صنعاء» می نویسد:

«... کنا عند عبدالرزاق، فذکر رجل معاویه، فقال: لا تقذّروا مجلسنا بذکر ولد أبی سفیان»((۳))

۱- ج ۱۱، ص۳۱۷.

۲- الکامل فی ضعفاء الرجال؛ ج۶، ص۵۴۵.

۳- معجم البلدان؛ ج۳، ص۴۲۹.

نسائی و اتهام تشیّع:

از جمله کسانی که به سبب نقل فراتر از خط قرمز فضائل اهل بیت علیهم السلام به تشیّع متهم شد، نسائی، صاحب یکی از صحاح است. از اینکه

حتی کسی مانند نسائی هم بسبب نقل فضائل، متهم می شود؛ باید همه چیز را فهمید. در همه ی مقدمه های تحقیقی که بر تصانیف نسائی به ویژه مجتبی، از سوی پژوهشگران نوشته است؛ به اتهام تشیع و دفع این شبهه از او پرداخته شده است. گناه نسائی این بود که فضائل اهل بیت و علی× را در کتابی جداگانه نوشت و در اختیار دیگران قرار داد. در مقدمه ی صغری می خوانیم:

«کان الامام النسائی کنظرائه و أهل طبقته من الأئمه السته و غیرهم علی طریقه أهل الحدیث، مجانبا عن أهل البدعه و أهوائهم... و ذکر بعضهم أنه کان یتشیع لکنه علی ظاهره و إطلاقه لیس بصحیح، فإن التشیع المصطلح فی المتأخرین علی غیر ما استعمله المقدمون. قال الحافظ ابن حجر: إن التشیع فی عرف المتأخرین فهو الرفض المحض؛ و حاشا الامام[(۱)] عن الرفض فی أی معنی کان، فإنّه لم یثبت عنه تفضیله علیا رضی الله عنه علی عثمان رضی الله عنه، و لعل منشأ هذا التوهم أنه لما خرج من مصر سنه ۳۰۲ه- و ورد دمشق... و یؤید ما قررنا من

۱- مراد، نسائی است.

براءته عن تهمه التشيع أنّه صنف بعد ذلك(۱) کتابا فی فضائل الشیخین أیضا، فانکشف الغطاء و حصحص الحق و الحمدلله»(۲)

البته در اینکه نسائی، خصائص را چه زمانی نوشته و آیا آنرا پس از فضائل صحابه یا پیش از آن نوشته اختلاف است؛ ولی در هر حال، همین کار او باعث شد تا او متهم شود؛ چرا که این کار او موجب خشم برخی از اهل

حدیث شد و تا سده های بعد نیز این خشم همچنان ادامه داشته و دارد؛ از اینروست که ابن تیمیه در «منهاج السنهْ» می گوید:

«وقد صنّف جماعه من علماء الحدیث فی فضائل علی، کما صنف الامام أحمد فضائله، و صنّف أبو نُعیم فی فضائله، و ذکر فیها أحادیث کثیره ضعیفه، ولم یذکر هذا(۳)، لأن الکذب ظاهر علیه، بخلاف غیره. و کذلک لم یذکره الترمذی، مع أنّه جمع فی فضائل علیّ أحادیث، کثیرٌ منها ضعیف. وکذلک النسائی... و جمع النسائی مصنّفا فی خصائص علیّ»(۴)

از این سخن ابن تیمیه برمی آید که او خصائص نسائی را در اختیار داشته و

ص: ۴۷۶

۱- یعنی پس از نوشتن کتاب خصائص امیرالمؤمنین×.

۲- سنن النسائی الصغری؛ صی دار الفیحاء و دار السلام.

۳- یعنی حدیث «ردّ شمس» را.

۴- منهاج السنه النبویه؛ ج۸، ص۱۹۵.

آن راکاملاً۔ مطالعه کرده و با روایات آن آشنا بوده؛ ولی او درباره ی روایت مستندی که در آن ده فضیلت از فضائل علی× دیده می شود می گوید:

«والجواب أن هذا لیس مسندا بل هو مرسل... وفیه ألفاظ هی کذب علی رسول الله صلی الله علیه وسلم...»((۱))

حال آنکه این روایت را نسائی مسنداً در خصائص ذکر کرده و اسناد آن حسن بلکه صحیح است؛ و نه تنها نسائی، بلکه احمد، طبرانی و حاکم نیز آن را ذکر کرده اند؛((۲))

و ابن تیمیه چشم خود را بر همه ی این مصادر بسته و به خواننده ی منهاج سنتش القا کرده که این روایت مرسل است.

جالب این است که ابن تیمیه به جرح و تعدیل راویان سند این حدیث نپرداخته واساساً آن را مرسل دانسته و به این اعتبار، آن را از اعتبار انداخته است.

تهمت تشیع به دارقطنی:

ابوالحسن علی بن عمر دار قطنی (م ۳۸۵ه-) نیز متهم به تشیّع است! چرا؟ زیرا او دیوان «سید حمیری»((۳)) را از حفظ داشت. ذهبی در تذکره می گوید:

«قال الخطیب... و حدثنی حمزه بن محمد بن طاهر، أنه کان

۱- همان؛ ج۵، ص۳۴.

۲- نک: خصائص نسائی دارالکتاب العربی؛ پاورقی ص۴۴.

۳- اسماعیل بن محمد بن یزید م ۱۷۳ ه-.

يحفظ ديوان السيد الحميرى، ولهذا نسب إلى التشيع...»((۱))

اکنون باید پرسید، مگر در دیوان سید حمیری چه بوده که اگر کسی آنرا از بَر می کرد متهم به تشیّع می شد؟ دارقطنی خود پاسخ این پرسش را داده؛ آنجا که می گوید:

«السيد الحميرى، الشاعر... كان غاليا يسبّ فى شعره و يَمدَحُ علىّ بن أبى طالب [×]...»((۲))

ذهبی درباره ی سید اسماعیل می گوید:

«من فحول الشعراء، لكنه رافضى جلد... له مدائح بديعةٌ فى أهل البيت... قيل: إن بشارا قال له: لولا أن الله شغلك بمدح أهل البيت، لافتقرنا. و قيل: كان أبواه ناصبيّين، ولذلك يقول:

لعنَ الله ُوالدىّ جميعا ثم أصلاهما عذاب الجحيم

...فقيل: إنه اجتمع بجعفر الصادق، فبين له ضلالته، فتاب... ونظمه فى الذروه، ولذلك حفظ ديوانه أبو الحسن الدارقطنى»((۳))

ص: ۴۷۸

۱- ج۳، ص۹۹۲.

۲- المؤتلف والمختلف؛ ج۳، ص۱۳۰۸.

۳- سير أعلام النبلاء؛ ج۸، ص۴۴.

جرح ابن عقده (۲۴۹- ۳۳۲ه-):

او ابو العباس، احمـد بن محمـد عسـید کوفی، یکی از بزرگترین و حافظ ترین محدثان زمان خود بوده است. ذهبی درباره وی می گوید:

«حافظ العصـر و المحـدث البحر... وکان إلیه المنتهی فی قوه الحفظ و کثره الحدیث... حدث عنه... الطبرانی و ابن عدی و الدار قطنی... و خلق کثیر... سـمعت الـدار قطنی یقول: أجمع أهـل الکوفه أنه لم یر بـالکوفه من زمن ابن مسـعود إلی زمن ابن عقـده احفـظ منه... و عن ابن عقـده قـال: أحفظ مائه ألف حـدیث بأسانیـدها... سـمعت الـدار قطنی یقول: کان ابن عقـده یعلم ما عند الناس و لایعلم الناس ما عنده... قال ابن عدی: کان ابن عقده صاحب معرفه و حفظ متقدما فی هذه الصناعه...»((۱))

با این توصـیفات، بایـد پنـداشت که او محـدثی مورد احترام بوده که به حـدیث او اعتنا می شـده و بی هیـچ سـخنی ثقه و ثبت است؛ ولی بایـد گفت که هرگز اینچنین نیست؛ و او نزد اهـل حـدیث مجروح است! شـرح حال او در «کتاب الثقات» ابن حبان نیامده؛ ولی در «میزان الاعتدال» آمده است. در میزان می خوانیم:

«... محدّث الکوفه، شیعی متوسط. ضعّفه غیر واحد وقوّاه آخرون...»((۲))

۱- تذکره الحفاظ؛ ج۳، صص ۸۳۹- ۸۴۱.

۲- ج۱، ص۱۳۶.

علت جرح ابن عقده با آن تبحر و عظمتش در حدیث چیست؟ ذهبی پاسخ می دهد:

«... قال أحمد بن الحسن بن هرثمه: کنت بحضره ابن عقده أکتب عنه و فی المجلس

هاشمی، فجری حدیث الحفظ، فقال أبو العباس: أنا أجیب فی ثلاثمائه ألف حدیث من حدیث أهل البیت، هذا سوی غیرهم، و ضرب بیده علی الهاشمی... و قال أبو عمر بن حیویه: کان ابن عقده یُملی مثالب الصحابه - أو قال: مثالب الشیخین. فترکت حدیثه...»((1))

آری! گناه ابن عقده این بود که حقایق را می گفت و حقیقت گویی نزد اهل حدیث زیاد خوشایند نبود. بسیاری از فضائل اهل بیت علیهم السلام را کسانی مانند ابن

عقده می گفتند؛ از این رو منفور و مطرود اهل حدیث قرار می گرفتند و به حدیثشان، حتی اگر صحیح بود، توجهی نمی شد.

ابن جوزی در موضوعات، پس از آوردن حدیث «رد الشمس» از سه طریق، و موضوع خواندن آن

می گوید:

«... و [أما] أنا فلا أتهم بهذا إلا ابن عقده، فانّه کان رافضیا یحدث بمثالب الصحابه»((2))

۱- همان؛ صص ۱۳۷ و ۱۳۸.

۲- ج ۱، ص ۳۵۶.

باید از ابن جوزی پرسید حدیث رد شمس چه ربطی به مثالب صحابه دارد؟! ذهبی سخن جالبی درباره ی ابن عقده دارد؛ او می گوید:

«... ولو صان نفسه وجوّد لضربت إليه أكباد الابل و لضرب بإمامته المثل لكنه جمع فأوعى و خلط الغث بالسمين و الخرز بالدر الثمين و مقت لتشيّعه»((۱))

مراد ذهبی از صیانت نفس، نقل نکردن فضائل اهل بیت علیهم السلام و مطالب صحابه است.

حاکم و تهمت رفض و تشیع به او:

«امام المحدثین»((۲))

نیز از تهمت رفض و تشیع در امان نماند! چرا؟ زیرا او کتاب «مستدرک الصحیحین» را نوشت. او روایاتی که بر شرط بخاری و مسلم بوده اند و شیخین در صحیحین نیاوردند را استدارک کرد. در میان احادیثی که او استدارک کرده فضائل شیخین و عثمان و سایر صحابه نیز به چشم می خورد؛ ولی چون در این میان به فضائل علی و اهل بیت علیهم السلام نیز پرداخته، او را با سخت ترین الفاظ، متهم به رفض و تشیع کرده اند. اهل حدیث حاضر بودند ده ها روایت در فضیلت صحابه توسط حاکم استدراک نشود و در کنار آن تنها و تنها یک روایت مانند حدیث طیر نیز مخفی بماند؛ چرا که می دانستند حدیث طیر می تواند تمام

ص: ۴۸۱

۱- تذکره الحفاظ؛ ج۳، ص۸۳۹.

۲- همان؛ ص۱۰۳۹.

فضائل شیخین و عثمان را هم از رونق بیندازد و هم اساساً از حجیّت.

ولی حاکم این حدیث شریف را در مستدرک، آورده است.

ذهبی می گوید:

«قال الخطیب ابوبکر: ابو عبدالله الحاکم کان ثقه، [کان] یمیل إلی التشیع، فحدثنی إبراهیم بن محمد الأرموی وکان صالحا عالما قال: جمع الحاکم أحادیث و زعم أنها صحاح علی شرط البخاری و مسلم منها حدیث الطیر، و من کنت مولاه فعلی مولاه، فأنکرها علیه أصحاب الحدیث فلم یلتفتوا إلی قوله.

... قال ابن طاهر: سألت أبا اسماعیل الأنصاری عن الحاکم فقال: ثقه فی الحدیث رافضی خبیث؛ ثم قال ابن طاهر: کان شدید التعصب للشیعه فی الباطن و کان یظهر التسنن فی التقدیم و الخفافه، وکان

منحرفا عن معاویه وآله متظاهرا بذلک ولا یعتذر منه.

قلت: أما إنحرافه عن خصوم علی فظاهر، و أما أمر الشیخین فمعظم لهما بکل حال فهو شیعی لا ـ رافضی، ولیته لم یصنف المستدرک فإنه غض من فضائله بسوء تصرفه»((۱))

۱- نک: همان؛ صص ۱۰۳۹- ۱۰۴۵.

تشیع حاکم حسکانی:

حاکم حسکانی نیز، که شاگرد حاکم نیشابوری است؛ متهم به تشیع است! چرا؟ ذهبی در پاسخ این پرسش می گوید:

«... ووجدت له مجلسا یدلّ علی تشیعه وخبرته بالحدیث و هو تصحیح خبر ردّ الشمس لعلی رضی الله عنه...»((۱))

آری! محدثی، بر اساس قواعد علم حدیث روایتی را تصحیح می کند؛ ولی چون آن روایت در فضیلت علی× و رئیس اهل بیت علیهم السلام است؛ مصحح متهم به تشیّع می شود؟!! از این روست که ذهبی از او با لفظ «امام» یاد نکرده است.

ثعلبی پس از هزار سال:

احمد بن ابراهیم ثعلبی، صاحب «الکشف و البیان عن تفسیر القرآن»، پس از هزار سال مورد طعن طاعنان قرار می گیرد! چرا؟ زیرا در تفسیر خود به فضائل اهل بیت علیهم السلام پرداخته و در همه جای آن و به مناسبتهای گوناگون روایات فضائل را آورده است. از این روست که محمدحسین ذهبی پس از هزار سال درباره ی او می گوید:

«والحق أن الثعلبی رجل قلیل البضاعه فی الحدیث، بل ولا أکون قاسیا علیه إذا قلت إنّه لایستطیع أن یمیّز الحدیث الموضوع من غیر الموضوع؛وإلا لما روی فی تفسیره

۱- تذکره الحفاظ؛ ج۳، ص ۱۲۰۰.

أحاديث الشيعه الموضوعه على على و أهل البيت، وغيرها من الأحاديث التى اشتهر وضعها و حذر العلماء من روايتها»((۱))

و این در حالی است که محمد ذهبی درباره ی او می گوید:

«الامام الحافظ، شیخ التفسیر... کان أحد أوعیه العلم... حدث عن... وکان صادقا موثقا، بصیرا بالعربیّه... حدث عنه»((۲))

از این گونه نمونه ها فراوان است؛ و اگر همه ی آنها ذکر شود خود کتابی قطور خواهد شد؛ این رو به این نمونه ها بسنده می شود.

توثیق و تعدیل راویان ناصبی و خارجی:

اشاره

از دیگر عواملی که موجب کاهش روایات

فضائل اهل بیت علیهم السلام در کتاب ها حدیثی اهل سنت و به ویژه صحاح است، توثیق و تعدیل راویانی است که دشمنی آنان با حضرت علی و اهل بیت علیهم السلام روشن است. اینان در اسناد احادیث جای می گرفتند و روشن است که دشمن اهل بیت علیهم السلام ، فضیلت ایشان را یا اساسا نقل نمی کند و یا کم نقل کرده یا در آن دست برده، تحریف لفظی و معنوی در روایت صورت می گیرد.

۱- التفسیر و المفسرون؛ ج۱، ص۲۳۴.

۲- سیر أعلام النباء؛ ج۱۷، ص۴۳۵.

در اینجا به ذکر تعدادی از این راویان پرداخته می شود تا مراد بهتر روشن شود:

حریز بن عثمان:

او یکی از راویانی است که روایاتش در صحاح دیده می شود و تنها مسلم از او نقل نکرده است. ابن حجر درباره وی می نویسد:

«حریز... ابن عثمان الرحبی... ثقه ثبت، دُمی بالنصب...»((۱))

در پاورقی شرح حال او می خوانیم:

«قال العجلی، شامی ثقه، قال أبوحاتم: حسن الحدیث...»

اکنون بنگرید که ابن حبان درباره ی او چه می گوید:

«حریز بن عثمان... وکان یلعن علی بن طالب((۲)) رضوان الله علیه بالغداه سبعین مره و بالعشی سبعین مرّه، فقیل له فی ذلک، فقال: هو القاطع رءوس آبائی و أجدادی بالقوس... ثنا إسماعیل بن عیاش قال: خرجت مع حریز بن عثمان و کنت زمیله فسمعته یقع فی علی فقلت: مهلاً یا أبا عثمان ابن عمّ رسول الله صلی الله علیه وسلم وزوج ابنته. فقال: أسکت یا رأس الحمار

لأضرب صدرک...»((۳))

۱- تقریب التهذیب؛ ج ۱، ص۱۶۲.

۲- ابی طالب، صحیح است.

۳- کتاب المجروحین؛ ج ۱، ص۲۶۸.

ابن ابی الحدید درباره ی حریز چنین می گوید:

«وقد کان فی المحدثین من یُبغضه و یروی فیه الأحادیث المنکره؛ منهم حریز بن عثمان، کان یُبغضه و ینتقصه، ویروی فیه أخبارا مکذوبه... وکان مولیً لبنی أمیّه، وکان مؤذنا عشرین سنه... قال: حضرت حریز بن عثمان، و ذکر علی بن أبی طالب، فقال: ذاک الذی أحلّ حرم رسول الله | حتی کاد أن یقع...»((۱))

وقتی که صاحبان صحاح، به شخص سست فطرتی مانند حریز و به روایتش احتجاج می کنند و او را ثقه و ثبت می دانند؛ چه توقعی می توان از آنها داشت؟

اسحاق بن سوید:

شیخ الاسلام در تقریب علامت خ د س م را برای او آورده و درباره اش می گوید: «صدق تکلم فیه للنصب»((۲))

در پاورقی شرح حال او آمده است:

«قال ابن حنبل: شیخ ثقه، قال ابن معین: ثقه، قال النسائی: ثقه، قال ابن سعد: کان ثقه إن شاء الله، قال ابو حاتم: صالح الحدیث، قال العجلی: ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات»

۱- شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۴۸۰.

۲- ج ۱، ص ۷۰.

سیوطی درباره ی او و امثال او می گوید:

«هؤلاء رُموا بالنّصب، و هو بغض علیّ رضی الله عنه...»((۱))

بَهز بن اُسد:

در تقریب علامت ع دارد؛ و ثقهْ و ثبت معرفی شده است. در پاورقی شرح حال او آمده است:

«قال أبوحاتم: صدق ثقه، قال ابن سعد کان ثقه کثیر الحدیث، قال العجلی: بصری ثقه ثبت فی الحدیث، ذکره ابن حبان فی الثقات»((۲))

سیوطی او را نیز از ناصبیان دانسته که کینه ی علی× را در دل داشته است.((۳))

جالب اینکه احمد درباره وی می گوید:

«إلیه المنتهی فی الثبت»((۴))

خالد بن سلمهْ:

نشان او در تقریب بخ م ۴ است. ابن حجر می گوید:

«... المعروف بالفأفأ... صدوق، رمی بالارجاء

والنصب...

۱- تدریب الراوی؛ ج ۱، ص۳۲۸.

۲- تقریب التهذیب، ج ۱، ص۱۱۷.

۳- تدریب الراوی؛ ج ۱، ص۳۲۸.

۴- میزان الاعتدال؛ الذهبی؛ ج ۱، ص۳۵۳.

قُتل... بواسط لما زالت دوله بنی أمیّه»((۱))

در پاوری شرح حال وی آمده است:

«قال ابن حنبل: ثقه، قال ابن معین: ثقه، قال ابن المدینی: ثقه، قال النسائی: ثقه، قال ابو حاتم: شیخ یکتب حدیثه، قال ابن عدی: لاأری بروایته بأسا، ذکره ابن حبان فی الثقات»

ذهبی در میزان می گوید:

«... فعن جریر قال: کان مرجئا یُبغض علیّا...»((۲))

عبدالله بن سالم اشعری:

در تقریب آمده است:

«... ثقه، رُمی بالنصب...»((۳))

در زیرنویس شرح حال او می خوانیم:

«قال النسائی: لیس به بأس، ذکره ابن حبان فی الثقات»

مزی درباره وی می گوید:

«... کان یقول علیّ أعان علی قتل أبی بکر و عمر،

ص: ۴۸۸

۱- ج ۱، ص ۲۱۲.

۲- ج ۱، ص ۶۳۱، نیز نک: تهذیب الکمال؛ المزی، ج ۸، ص ۸۶ مؤسسهْ الرسالهْ.

۳- ج ۱، ص ۳۹۵.

وجعل یذمه أبوداود»((۱))

ذهبی نیز می گوید:

«قال أبوداود: کان یقول: علیّ أعان علی قتل أبی بکر و عمر، و جعل یذمّه أبوداود - یعنی أنه ناصبی»((۲))

قیس بن ابی حازم:

در تقریب می گوید:

«... ثقه... مخضرم و یقال:

له رؤیه...»

در پاورقی شرح حال آمده است:

«... قال ابن معین: هو أوثق من الزهری...»((۳))

در میزان الاعتدال می خوانیم:

«... ثقه حجّه، کاد أن یکون صحابیّا... وقیل: کان یحمل علی علیّ رضی الله عنه»((۴))

احمد بن عبدهْ:

او نیز ناصبی و دشمن علی و اهل بیت علیهم السلام بوده و مسلم و صاحبان سنن اربعه

ص: ۴۸۹

۱- تهذیب الکمال؛ ج۱۴، ص ۵۵۰.

۲- میزان الاعتدال؛ ج۲، ص۴۲۶.

۳- تقریب التهذیب، ج۲، ص۱۳۴.

۴- ج۳، ص۳۹۲، نیزنک: تهذیب الکمال؛ ج۲، ص۱۴.

از او نقل کرده اند. در تقریب گوید:

«... رُمی بالنصب...»((۱))

در پاورقی شرح حال آمده است:

«قال أبوحاتم: ثقه، قال

النسائی: ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات»

بنابر گزارش ابن حجر در «تهذیب التهذیب»، بخاری در جاهای دیگر از او نقل کرده است.((۲))

عکرمه:

پیش از این گفته شد که خوارج نیز در اندک بودن فضائل اهل بیت علیهم السلام مؤثرند؛ چرا که آنان از حضرت علی× و به تبع آن از اهل بیت علیهم السلام بیزاری می جستند؛ ولی با وجود این بسیاری از آنان از دیدگاه بزرگان اهل حدیث ثقهْ و ثبت اند و روایات شان حجت است. از جمله ی ایشان عکرمه، غلام ابن عباس رضی الله عنه است که در بخش دوّم درباره ی او سخن به میان آمد. در «تقریب التهذیب» درباره ی او می خوانیم:

«عکرمه ابو عبدالله، مولی ابن عباس... ثقه ثبت...»((۳))

ص: ۴۹۰

۱- تقریب التهذیب، ج۱، ص۳۹.
۲- تقریب التهذیب، ج۱، ص۵۴.
۳- تقریب التهذیب، ج۲، ص۳۵.

همان گونه که مشاهده می شود همه ی صاحبان صحاح از او نقل کرده اند. در زیرنویس شرح حال او آمده است:

«قال العجلی: مکی تابعی ثقه، قال النسائی: ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات»

ولید بن کثیر مخزومی:

او نیز از خوارج است؛ ولی صاحبان صحاح، همگی از او روایت کرده اند:

«... صدوق... رمی برأی الخوارج... / ... قال ابن معین: ثقه، قال أبو داود ثقه،... ذکره ابن حبان فی الثقات»((1))

ذهبی درباره ی او می گوید:

«... ثقه صدوق. حدیثه فی الصحاح... قال ابوداود: ثقه

إلّا أنه أباضی...»((2))

عمران بن حِطّان:

او نیز از خارجیان است و از علی× بیزاری می جسته و بلکه دشمن او بوده است؛ درباره ی او می خوانیم:

«... صدوق، إلا أنّه کان علی مذهبی الخوارج.... /... قال العجلی: بصری تابعی ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات، قال

۱- تقریب التهذیب؛ ج۲، ص۳۴۲.

۲- میزان الاعتدال؛ ج۴، ص۳۴۵.

العقیلی: لا یتابع، قال الدار قطنی:متروک لسوء إعتقاده»((۱))

همان گونه که مشاهده می کنیم، بخاری به حدیث او احتجاج کرده است!؟ عمران بن حطان کسی است که ابن ملجم مرادی را با اشعاری ستوده و می گوید:

یا ضربه من تقی ما أراد بها إلاّ لیبلغ من

ذی العرش رضوانا

إنّی لأذکره حینا و أحسبه أو فی البریه عندالله میزانا

عمر بن سعد، قاتل امام حسین(ع)

«عجلی»((۲)) او را در کتاب «تاریخ الثقات» آورده و درباره اش می گوید:

«کان یروی عن أبیه أحادیث، و روی الناس عنه، وهو الذی قتل الحسین...»((۳))

مروان بن حکم:

جز مسلم، دیگر صاحبان صحاح از او روایت کرده اند. ابن حجر می نویسد:

«... و عاب الاسماعیلی علی البخاری تخریج حدیثه...»((۴))

ص: ۴۹۲

۱- تقریب التهذب؛ ج۲، ص۸۸.
۲- أبو الحسن أحمد بن عبدالله بن صالح العجلی الکوفی ۱۸۲ - ۲۶۱ ه-؛ تذکره الحفاظ؛ الذهبی؛ ج۲، ص ۵۶۰.
۳- تاریخ الثقات، ص۳۵۷.
۴- تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص۸۳.

زهیر بن معاویه:

همه صاحبان صحاح حدیث او را تخریج کرده اند. در «تقریب التهذیب» آمده:

«... ثقه ثبت .../ ... قال ابن معین: ثقه، قال أبو زرعه: قال العجلی: ثقه مأمون، قال النسائی: ثقه ثبت، قال ابن سعد: کان ثقه، قال ابزار: ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات»((1))

بد نیست بدانیم که او نگهبان آن تخته چوبی بوده که زید بن علی ' را از آن آویزان کرده بودند!

عسقلانی می گوید:

«... قال شعیب بن حرب: کان زهیر أحفظ من عشرین مثل شعبه... عن أحمد: کان من معادن الصدق. و قال صالح بن

أحمد، عن أبیه: زهیر فیما روی عن المشایخ ثبت بَخٍ بَخٍ... و کان حافظا متقنا، و کان أهل العراق یُقدّمونه فی الاتقان علی أقرانه... و کان أهل العراق یقولون فی أیام الثوری: إذا مات الثوری ففی زهیر خلف و کانوا یقدمونه فی الاتقان علی غیره... کان ممن یحرس خشبه زید بن علی لمّا صلب»((2))

۱- ج۱، ص۲۵۹.

۲- تهذیب التهذیب؛ ج۳، ص۳۱۱.

خالد بن عبدالله قسری:

بخاری در «خلق أفعال العباد» و أبو داود در سنن به او احتجاج کرده اند.((۱))

ابن حبان او را در کتاب «الثقات» ذکر کرده است.((۲))

ابن حجر در شرح حال او آورده است:

«... قیل لسیار: تروی عن خالد؟ قال: إنّه کان أشرف من أن یکذب... ولاّه هشام بن عبدالملک... یحیی بن معین قال: خالد بن عبدالله القسری کان والیا لبنی أمیه و کان رجل سوء و کان یقع فی علی بن أبی طالب رضی الله عنه... وله أخبار شهیره و أقوال فظیعه»((۳))

ابو الفرج در «اغانی» داستانهایی در دشمنی او با علی× آورده؛ از جمله اینکه به فراس بن جعده گفت: علی را لعن کن که به هر لعنتی تو را دیناری دهم. پس فراس بکرد و خالد بداد.((۴))

او کارگر یا کارگزاری به نام خالد بن اُمی داشت که به او می گفت:

«و الله لخالد بن اُمّی أفضل أمانه من علی بن

أبی طالب...»((۵))

ص: ۴۹۴

۱- تقریب التهذیب؛ ابن حجر؛ ج ۱، ص۲۱۳.

۲- ج۶، ص۲۵۶.

۳- تهذیب التهذیب؛ ج۳، ص۹۵.

۴- الاغانی، ج۲۲، ص۲۲.

۵- همان.

وی زمـانی که می خواست علی× را لعن کنـد می گفت: لعنت بر علی، پسـر عم نـبی و همسـر دخـترش فـاطمه و پـدر حسن و حسین.((۱))

آری! ابن حبان او را ثقه دانسته؟!! خدا او را با خالد محشور کند!

همـان گونه که می بینیم در میـان محـدثان و ارباب جرح و تعـدیل نیز مسائلی می گـذشت که همگی در کاهش آمار روایات فضائـل اهـل بیـت علیهـم السـلام در کتابهـای حـدیثی و از جملـه صـحاح مـؤثر بودنـد. تهمت رفض و تشیع به هر آنکس که کوچکترین تمـایلی نسـبت به اهـل بیت از خود نشان می داد؛ توثیق و تعـدیل راویانی که کینه و بغض خود نسـبت به ایشان را آشکارا بیان می کردند و روایت از راویانی که از خوارج بودند.

اینها همه افزون بر جرح رواتی بود که به

دلیل نقل کردن فضائل حضـرت علی و اهل بیت علیهم السـلام ، از گردونه ی توثیق و تعدیل و وثاقت و عدالت بیرون انداخته می شدند.((۲))

فرآیندی شگفت؟!

چیز بسـیار عجیب و غریبی که در عـالم حـدیث اهـل سـنت به روشـنی به چشم می خورد و در کاهش روایت فضائل اهل بیت علیهم السلام در صحاح و به ویژه بخاری و مسلم، مؤثر است؛ دور باطلی است که اهل حدیث خود را به آن مبتلا کرده اند.

ص: ۴۹۵

۱- همان؛ ص۲۵.

۲- در سرتاسر کتاب میزان الاعتدال و نیز لسان المیزان، می توان آنها را یافت.

توضیح مطلب اینکه، ما اگر بخواهیم روایتی را بررسی کنیم و حکم به صحت، حسن یا ضعف آن دهیم؛ سراغ رجال سند آن روایت را می گیریم و ایشان را بررسی می کنیم و در صورت قابل اعتماد بودن راویان، حکم به صحت روایت می دهیم؛ ولی با کمال تعجب می بینیم که اهل سنت، راوی را با حدیث جرح و تعدیل

می کنند و نه اینکه صحت و ضعف حدیث را با راوی!؟ برای نمونه، به این حدیث توجه کنید:

«حدثنا عبدالله قال حدثنی أبی حدثنا ابن نمیر و أبو أحمد هو الزبیری قالا: ناالعلاء بن صالح عن المنهال بن عمرو عن عباد بن عبدالله قال: سمعت عليًا يقول: «أنا عبدالله وأخو رسوله»، قال ابن نمیر فی حدیثه: «و أنا الصدیق الأکبر لایقولها بعد» قال أبو أحمد: «و لقد أسلمت قبل الناس بسبع سنین»

این روایت را احمد در فضائل آورده است.((۱))

در زیرنویس این حدیث و در تخریج آن می خوانیم:

«هذا إسناد منکر لأجل عباد بن عبدالله الأسدی الکوفی، قال البخاری: فیه نظر و قال ابن المدینی: ضعیف الحدیث...»

اکنون این پرسش مطرح می شود که چرا عباد ضعیف است؟ آیا او دروغگو

۱- فضائل الصحابه؛ ج۲، ص۵۸۶.

بوده است؟ آیا او مدلس بوده؟ آیا او رافضی بوده؟

پاسخ همه ی این پرسش ها منفی است. علت ضعف عباد خود این حدیث است! یعنی عباد چون این حدیث را نقل کرده تضعیف شده!

ابن جوزی می گوید:

«ضرب أحمد علی حدیثه عن علی أنا الصدیق الأکبر و قال هو منکر»((1))

حال پرسش دیگر مطرح می شود؛ و آن اینکه چرا عباد به خاطر این حدیث تضعیف شده است؟ پاسخ روشن است؛ زیرا حدیث در فضیلت علی× است؟!!

اکنون که او ضعیف است و بخاری درباره اش می گوید: «فیه نظر»، دیگر این روایت را در صحیح بخاری نمی بینیم؛ و این یعنی کاهش آمار روایات فضائل.

همان گونه که دیدیم گناه عباد نقل این روایت است؛ و ضعف این روایت در واقع به خاطر عباد نیست؛ بلکه به خاطر متن آن است که فضیلتی درباره ی علی×است! روایت منکر است چون سخن از علی× است؛ و اگر عباد این روایت را نقل نمی کرد ثقه بود؛ و روایاتش حجت.

ذهبی در شرح حال عباد و پس از آوردن روایت او می گوید:

«قلت: هذا کذب علی علیّ»((2))

۱- همان؛ زیرنویس؛ نیز نک: تهذیب التهذیب؛ ج۵، ص۸۸.

۲- میزان الاعتدال؛ ج۲، ص۳۶۸.

باید پرسید ذهبی چگونه فهمیده این روایت دروغ است؟ و اساسا چرا دروغ است؟ و آنکه این دروغ را بسته کیست؟ و اساساً چرا باید

کسی این دروغ را به علی× ببندد؟ شاید ذهبی اگر کمی جرأت داشت، به جای اینکه بگوید: هذا کذب علی علیّ، می گفت: هذا کذب من علیّ! ولی او و امثال او، یعنی بخاری و احمد و... این جرأت را نداشتند که بگویند علی دروغ گفته است؛ از این رو عباد را دروغگو معرّفی کرده اند! یا شاید آنها می دانند این سخن را به واقع علی× گفته و عباد نیز دروغگو نیست؛ ولی در ذهن خود گفته اند: چه دیواری از دیوار عباد کوتاهتر؟ به ویژه که او از بنی اسد و کوفی است.

نمونه ای دیگر (عمرو بن طلحه):

«حدثنا عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز حدثنا احمد بن منصور و علی بن مسلم و غیرها قالوا نا عمرو بن طلحه القناد حدثنا اسباط عن سمائک عن عکرمه عن ابن عباس ان علیا کان یقول فی حیاه رسول الله

صلی الله علیه وسلم انّ الله عزوجل یقول «أفإن مات أو قتل انقلبتم علی اعقابکم»((۱)) والله لا ننقلب علی أعقابنا بعد إذ هدانا الله و لئن مات او قتل لا قاتلن علی ما قاتل علیه حتی اموت والله انی لأخوه و ولیه و ابن عمه و وارثه و من احق به منی؟»((۲))

ص: ۴۹۸

۱- آل عمران / ۱۴۴.

۲- فضائل الصحابه؛ احمد بن حنبل؛ ج۲، ص۶۵۲.

این حـدیث هم، چون با مـذاق برخی سازگار نبوده است، منکر شـده است. جالب این است که از نظر اهل حـدیث نکات متن این حدیث به عهده ی یکی از راویان آن یعنی عمرو بن طلحه است. درباره ی این حدیث می خوانیم:

«هذا حدیث منکر و العهده فیه علی عمرو بن طلحه القناد فانه صدوق لکن رمی

بالرفض...»((۱))

در هر صورت این حدیث صحیح است.((۲))

نمونه ای دیگر (زکریا بن یحیی):

یکی از روات احـادیث که نـام او در «میزان الاعتـدال» دیـده می شود «زکریـا بن یحیی کسائی» است که - اتفاقاً؟! - کوفی نیز هست. ابن معین درباره ی او می گوید:

«رجل سوء، یحدّث بأحادیث سوء»((۳)).

روشن است که مراد یحیی از احادیث سوء چیست؟ و چرا زکریا رجل سوء است. زیرا ابویعلای موصلی می گوید:

«حدثنا زکریا الکسائی، حدثنا علی بن القاسم، عن معلی بن عرفان، عن شقیق، عن عبدالله، قال: رأیت النبی

۱- همان؛ زیرنویس.

۲- نک: تقریب التهذیب؛ ج۲، ص۷۴.

۳- میزان الاعتدال، ج۲، ص۷۵.

صلی الله علیه وسلم أخذ بید علی رضی الله عنه و هو یقول: الله ولیی، و أنا ولیّک و معادٍ من عاداک و مسالم من سالمت»((۱))

جالب اینجاست که هرگاه سخن از حدیث سوء و رجل سوء در میان می آید، بلافاصله روایتی در فضیلت علی× یا اهل بیت علیهم السلام نیز می آید؟! آیا این عجیب نیست؟! چه رابطه ای میان بد شدن راوی با فضیلت اهل بیت علیهم السلام وجود دارد؟

برای نمونه در خلال شرح حال زکریای کسائی در «میزان الاعتدال» این روایات نیز به چشم می خورد:

«... مکتوب علی باب الجنّه محمد رسول الله أیدته بعلی... علی باب الجنّه: لا إله إلا الله محمد رسول الله، علی أخو رسول الله قبل أن یخلق الله السموات

بألفی عام»((۲))

باز جالب است که همین رجل سوء، در حدیثی که احمد آن را روایت کرده می گوید:

«... عن عکرمه، عن ابن عباس قال سمعته یقول: لیس من آیه فی القرآن یا أیها الذین آمنوا إلا و علی رأسها و أمیرها و شریفها، ولقد عاتب الله أصحاب محمد فی القرآن و ما ذکر علیا إلا بخیر»

۱- همان.

۲- همان، ص۷۶.

در بررسی سندی این روایت آمده است:

«إسناده ضعیف جدّا لأجل زکریا بن یحیی الکسائی»((۱))

صاحبان صحاح، به خاطر همین روایات، به زکریا، احتجاج نکرده اند و از اینرو بسیاری از روایات فضائل را که از طریق او به دست ایشان رسید، در کتابهای خود به ثبت

نرساندند.

نمونه ای دیگر (عطیهْ بن سعد):

او عطیه بن سعد بن جُناده ی عوفی جدلی – و باز اتفاقا!؟ – کوفی است. ابو داود، ترمذی و ابن ماجه به او احتجاج کرده اند و بخاری در صحیح از او نقل نکرده است.

ابن حجر درباره ی او می گوید:

«... أبو الحسن، صدوق یخطی ء کثیرا، کان شیعیا مدلّسا...»((۲))

احمد در فضائل الصحابهْ روایتی را این چنین نقل می کند:

«...نـا وکیع نـا الأـعمش عن عطیه بن سـعدالعوفی قال: دخلنا علی جابربن عبـدالله وقـد سـقط حاجباه علی عینیه فسألناه عن علی فقلت:

اخبرنا عنه، قال: فرفع حاجبیه

۱– فضائل الصحابه؛ ج۲، ص۶۵۴.

۲– تقریب التهذیب؛ ج۲، ص۲۸.

بیدیه فقال: ذاک من خیر البشر»((۱))

این روایت هیچ مشکلی ندارد؛ و تنها مشکلش عطیه است؛ و مشکل عطیه هم این است که این روایت و مانند آن را در فضائل اهل بیت علیهم السلام نقل می کرد؛ از این رو در بررسی سندی این حدیث گفته اند:

«إسناده ضعیف لضعف عطیه... و الباقون ثقات»((۲))

از این رو، مسلم و بخاری به حدیث عطیه احتجاج نکردند و لذا صحیحین از این روایت که فضیلتی برای علی× باشد تهی است و این یعنی کاهش آمار فضایل اهل بیت علیهم السلام !

جالب اینکه بزرگان جرح و تعدیل به راستگو بودن او اعتراف کرده اند؛ ولی چون روایات او بیانگر فضائل اهل بیت علیهم السلام بود در

«میزان الاعتدال» درباره ی او می خوانیم:

«... تابعی شهیر ضعیف. عن ابن عباس، و أبی سعید، و ابن عُمر... قال أبو حاتم، یکتب حدیثه، ضعیف. و قال سالم المرادی: کان عطیّه یتشیّع. وقال ابن معین: صالح. و قال أحمد: ضعیف الحدیث... وقال النسائی و جماعه: ضعیف»((۳))

ص: ۵۰۲

۱- ذلک خیر البشر نیز آمده.

۲- فضائل الصحابه؛ ج۲، ص۵۶۴.

۳- ج۳، ص۷۹.

از دیدگاه نگارنده شاید یکی از مهمترین علل ضعف عطیه، نزد سنیان، نقل حدیث ثقلین از ابوسعید خدری به وسیله ی اوست که ترمذی آنرا در جامع نقل کرده ولی بخاری آن را نیاورده است.

احمد بن حنبل می گوید:

«... ثنا ابن نمیر حدثنا عبدالملک بن ابی سلیمان عن

عطیه العوفی عن ابی سعید الخدری قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: إنی قد ترکت فیکم ما إن أخذتم به لن تضلوا بعدی: الثقلین واحد منهما أکبر من الآخر کتاب الله حبل ممدود من السماء إلی الارض و عترتی اهل بیتی ألا و انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض. قال ابن نمیر: قال بعض أصحابنا عن الأعمش قال انظروا کیف تخلفونی فیهما»((۱))

آری بخاری این حدیث را در صحیح نیاورده است؛ و ناگزیر اگر از او پرسیده شود چرا؟ خواهد گفت: علتش عطیه است و اگر از او پرسیده شود علت عطیه چیست؟ خواهد گفت: خود این حدیث؟!

نمونه ای دیگر (شهر بن حوشب):

بخاری روایت او را در صحیح نیاورده است. درباره ی او می خوانیم:

«... الأشعری الشامی... صدوق کثیر الارسال

ص: ۵۰۳

۱- فضائل الصحابه؛ ج۲، ص۵۸۵.

والأوهام... قال ابن معين: ثبت، قال العجلی: شامی تابعی ثقه، قال أبو زرعه: لابأس به، قال ابن حبان: کان ممن یروی عن الثقات المعضلات، قال ابن عدی: ضعیف جدّا»((۱))

همان گونه که مشاهده می شود در وثاقت او اختلاف است. او راوی حدیث کساء است که احمد حنبل آنرا در فضائل الصحابه نقل کرده است!((۲))

بخاری حدیث کساء را که از احادیث متواتر است در صحیح نیاورده است!؟

نمونه ای دیگر (علی بن زید بن جدعان):

جز بخاری دیگر صاحبان صحاح از او نقل کرده اند. علامت او در تقریب، بخ م۴ است؛ و ابن حجر از او به «ضعیف» یاد کرده است.((۳))

او یکی از بزرگترین فقهای تابعی بصره بوده است و زمانی که حسن درگذشت به او پیشنهاد شد تا جای او بنشیند((۴)). با وجود این، او مورد بی مهری ارباب جرح و تعدیل و اهل سنت قرار گرفته است! چرا؟ زیرا او راوی این حدیث است:

«... کنا مع رسول الله | فی سفر منزلنا بغدیر خم، فنودی فینا الصلاه جامعه و کسح لرسول الله | تحت

۱- تقریب التهذیب؛ ج۱، ص۳۴۱.
۲- ج۲، ص۵۸۸.
۳- تقریب التهذیب، ج۲، ص۴۳.
۴- میزان الاعتدال، ج۳، ص۱۲۷.

شجرتین فصلی الظهر و أخذ بید علی فقال: ألستم تعلمون انی أولی بالمؤمنین من أنفسهم؟ قال((۱)):

بلی؛ قال: ألستم تعلمون انی أولی بکل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلی؛ قال: فأخذ بید علی فقال: اللهم من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه. قال: فلقیه عمر بعد ذلک فقال: هنیئا لک یا ابن أبی طالب أصبحت وأمسیت مولی کل مؤمن ومؤمنه»((۲))

نمونه ای دیگر (عمر بن عبدالله):

او نزد اهل حدیث ضعیف است؛ و جالب است که بدانیم او نیز - اتفاقا؟! - کوفی است. اهل جرح و تعدیل او را «منکر الحدیث» خوانده اند:

«قال أحمد: منکر الحدیث، قال ابن معین: منکر الحدیث، قال أبوحاتم: منکر الحدیث، قال النسائی: منکر الحدیث،

قال أبو زرعه: لیس بالقوی، قال الدار قطنی: متروک»((۳))

بخاری درباره ی او می گوید: «یتکلمون فیه»((۴)). چرا؟ زیرا او این حدیث را نقل کرده است:

«إنّ النّبی | اخی بین الناس و ترک علیّا، حتی بقی

ص: ۵۰۵

۱- قالوا: درست است.
۲- فضائل الصحابه؛ ج۲، ص۵۹۶.
۳- تقریب التهذیب؛ ج۲، ص۶۵.
۴- میزان الاعتدال؛ ج۳، ص۲۱۱.

آخرهم لایری له أخا، فقال: یا رسول الله آخیت بین الناس و ترکتنی؟ قال: ولم ترانی ترکتک، إنّما ترکتک لنفسی، أمنت أخی و أنا أخوک، فإن ذاکرک أحدٌ فقل أنا عبدالله و أخو رسوله لایدعیها بعد إلا کذاب»((۱))

علی× سخن پیامبر را اطاعت کرد؛ و زمانی که می خواستند به زور شمشیر و تهدید از او

بیعت بگیرند گفت: من بنده ی خدا و برادر رسول خدا هستم؛ ولی به او گفتند تو دروغ می گویی!

نمونه ای دیگر (محمد بن عمر بن عبدالله):

او را به «ابن الرومی» می شناسند. تنها ترمذی از او نقل کرده و ابن حجر او را «لین الحدیث» خوانده است.((۲))

ترمذی روایت «أنا دارالحکمهْ و علی بابها» را با سند او آورده و همین روایت کار دست رومی داده و او را از وثاقت انداخته است.

این روایت را احمد نیز نقل کرده است:

«حدثنا ابراهیم قال نا محمد بن عبدالله الرومی قال ناشریک عن سلمه بن کهیل عن الصُنابحی عن علی بن أبی طالب قال: قال رسول الله|: أنا دار الحکمه وعلی

بابها»((۳))

ص: ۵۰۶

۱- فضائل الصحابه؛ احمد بن حنبل؛ ج۲، ص۶۱۷.

۲- تقریب التهذیب؛ ج۲، ص۲۰۲.

۳- ج۲، ص۶۳۵.

ذهبی درباره ی این حدیث می گوید: «فما أدری من وضعه؟»((۱))

ابوحاتم نیز درباره ی رومی می گوید: «صدوق قدیم، روی عن شریک حدیثا منکرا»((۲))

مراد ابوحاتم از حدیث منکر، همین حدیث است! باید پرسید چرا این حدیث منکر است؟ مگر پیامبر| در این روایت چه چیزی گفته که منکر است؟

همان گونه که می بینیم همه ی این راویان که ذکر آنان گذشت و مورد جرح قرار گرفته اند از ناقلان فضائل اهل بیت علیهم السلام هستند.

نمونه ای دیگر (ابان بن تغلب):

شاید ابان یک نمونه آرمانی برای بحث ما باشد. او در تقریب، مدال افتخار «ع» را

یدک می کشد و درباره ی او آمده است:

«قال ابن حنبل: ثقه، قال أبوحاتم: ثقه، قال النسائی: ثقه... قال ابن سعد: کان ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات»

ابن حجر با آنکه از او به «ثقهْ» یاد کرده و تاب نیاورده و در ادامه می گوید: «تکلّم فیه للتشیع»((۳)). اکنون خواننده ی گرامی باید حدس زده باشد که بنابراین او را در «میزان الاعتدال» می توان یافت. حدس خواننده درست است؛ زیرا ذهبی در

ص: ۵۰۷

۱- میزان الاعتدال؛ ج۳، ص۶۶۸.

۲- فضائل الصحابه؛ ج۲، ص۶۳۴.

۳- همان.

پیشگفتار میزان می گوید:

«وفیه من تکلّم فیه مع ثقته و جلالته بأدنی لینٍ أو بأقلّ تجریح...»((1))

عقیل درباره ی ابان می گوید:

«... أدب و عقل و صحه حدیث، إلا أنّه کان فیه غُلُوّ فی التشیّع»((2))

بنگرید که چگونه با لفظ «إلّا» خواننده را نسبت به ابان حساس کرده اند.

نمونه ای دیگر (جابر جعفی):

ابن حجر در تهذیب می گوید:

«... عن الثوری: إذا قال جابر «حدثنا» و «أخبرنا» فذاک((3)) و قال ابن مهدی، عن سفیان: ما رأیت أورع فی الحدیث منه. و قال ابن علیه، عن شعبه: جابر صدوق فی الحدیث. و قال یحیی بن أبی بکیر عن زهیر بن معاویه: کان إذا قال «سمعت أو «سألت» فهو من أصدق

الناس، و قال وکیع: مهما شککتم فی شیء فلا تشکوا فی أن

۱- ج ۱، ص ۲.

۲- الضعفاء الکبیر؛ ج ۱، ص ۳۷.

۳- یعنی حدیثش صحیح است.

جابر ثقه... عن شعبه: کان جابر إذا قال «حدثنا» أو «سمعت» فهو من أصدق الناس»((۱))

با همه ی این توصیفات جابر بن یزید ضعیف است و او را رافضی دانسته اند.((۲))

شاید علت ضعف او از سخنی که ابن حجر در تهذیب آورده روشن شود. او می گوید:

«... قال الحمیدی...: سمعت رجلًا یسأل سفیان: أرأیت یا أبا محمد الذین عابوا علی جابر الجعفی قوله: «حدثنی وصی الأوصیاء» فقال سفیان: هذا أهونه»((۳))

نمونه ای دیگر (حسن بن صالح):

شأن او به گونه ای است که بخاری در صحیح از او نقل نکرده. همه اهل جرح و تعدیل او را ثقه می دانند((۴))؛

ولی با وجود این نتوانسته اند از نسبت دادن تشیع به او خودداری کنند و شیعی بودن او را گوشزد کرده اند تا کسانی که می خواهند حدیث او را نقل کنند آن را بدانند و اگر احیاناً حدیثی در فضائل اهل بیت علیهم السلام از او رسیده باشد، کمی در آن تأمل کنند. از اینرو عجلی درباره وی می گوید:

«... کان حسن الفقه من أسنان الثوری، ثقه ثبتا متعبدا،

۱- تهذیب التهذیب؛ ج ۲، ص۴۳.

۲- تقریب التهذیب؛ ج ۱، ص۱۲۸.

۳- ج ۲، ص۴۵.

۴- نک: تقریب التهذیب؛ ج ۱، ص۱۶۸.

وكان يتشيّع، إلا أن ابن المبارك كان يحمل عليه بعض الحمل لمحال التشيّع»((۱))

نمونه ای دیگر (داود بن ابی عوف):

ابن حنبل، ابن معین، ابو حاتم و ابن حبان او را ثقه می دانند؛ ولی چون او نیز تمایلاتی شیعی داشته ابن حجر از او به «صدوق» یاد کرده و لفظ «ثقه» را برای او به کار نبرده است. مسلم، بخاری و ابوداود نیز حدیث او را نیاورده اند((۲)).

عقیلی، تنها و تنها او را به سبب شیعی بودن در کتاب «الضعفا» آورده است و همه ی آنچه درباره ی او گفته این است:

«داود بن أبی عوف أبو الجحاف: حدثنا بشر بن موسی، قال: حدثنا الحمیدی، قال: حدثنا سفیان، قال حدثنا أبو الجحاف، و کان من الشیعه»((۳))

همان گونه که مشاهده می شود تنها سبب جرح او تشیع اوست. حتی بخاری در جرح او نیز

چیزی نگفته است!((۴))

ابن عدی درباره وی می گوید:

«... له أحادیث و هو من غالیه التشیّع و عامّه حدیثه فی أهل البیت، و هو عندی لیس بالقوی ولا یحتج به»((۵))

ص: ۵۱۰

۱- تهذیب التهذیب؛ ج۲، ص۲۶۳.

۲- تقریب التهذیب؛ ج۱، ص ۲۳۰.

۳- الضعفاء الکبیر، ج۲، ص۳۷.

۴- التاریخ الکبیر؛ ج۳، ص۲۳۵.

۵- تهذیب التهذیب؛ ج۳، ص۱۷۷.

نمونه ای دیگر (عباد بن عبدالصمد):

او را نیز به سبب نقل فضائل اهل بیت علیهم السلام و تشیعش جرح کرده و ضعیف خوانده اند. عقیلی درباره اش می گوید:

«أحادیثه مناکیر، لا یُعرف أکثرها إلّا به»((۱))

ابن عدی درباره اش می گوید:

«... عامّه ما یرویه فی فضائل علی؛ و هو ضعیف غال

فی التشیّع»((۲))

ذهبی برای اینکه ضعف عباد را نشان دهد روایتی را از او نقل می کند:

«... عباد بن عبدالصـمد، عن أنس، قال رسول الله صـلی الله علیه وسلم: صلّت علیّ الملائکه وعلی علیّ بن أبی طالب سبع سنین، ولم یرتفع شهاده أن لا إله إلّا الله من الارض إلی السماء إلّا منّی و من علی. و هذا إفکٌ بیّن»((۳))

ذهبی بر پایه تعصب خود که ابوبکر نخستین مسلمان بوده، به این نتیجه رسیده که عباد این روایت را ساخته است، پس ضعیف است.

۱- ضعفاء الکبیر؛ ج۳، ص۱۳۸.
۲- میزان الاعتدال؛ ج۲، ص۳۶۹.
۳- همان.

نمونه ای دیگر (عمار بن محمد ثوری):

او ثقه است و مسلم، ترمذی و قزوینی از او نقل کرده اند. ذهبی درباره ی او نوشته

است:

«... إبن أخت سفیان الثوری، أحد الأولیاء... ثقه... و عنه أحمد... قال الحسن بن عرفه: کان لایضحک، و کنا لا نشک أندرس الأبدال...»((۱))

با وجود این در تقریب می گوید: «صدوق یخطیء ...»((۲))

علت چیست؟ سیوطی پاسخ می دهد:

«... عمار بن أخت سفیان عن طریف الحنظلی عن أبی جعفر محمد بن علی قال: نادی مناد من السماء یوم بدر یقال له رضوان. لاسیف إلا ذوالفقار و لافتی إلا علی. عمار متروک (قلت): کلا بل ثقه ثبت حجّه من رجال مسلم و أحد الأولیاء

الأبدال...»((۳))

بار دیگر پای فضیلتی از فضائل علی× به میان می آید! از این روست که ابن حبان درباره ی عمار می گوید: «کان ممن فَحُش خطؤه و کثر وهمه حتی استحق الترک من أجله»!((۴))

ص: ۵۱۲

۱- همان؛ ج۳، ص۱۶۸.

۲- ج۳، ص۵۴.

۳- اللآلی المصنوعه؛ ج۱، ص۳۶۵.

۴- المجروحین، ج۲، ص۱۹۵.

بخاری نیز درباره اش می گوید: «مجهول، حدیثه منکر»((۱))

چه کسی می تواند باور کند که بخاری، عمار را نمی شناخته و برای او مجهول بوده؟! آری! چون حدیث او از دیدگاه بخاری منکر بوده، و بخاری راهی برای جرح عمار نداشته، متوسل به تجاهل نسبت به او شده است!

نمونه ای دیگر (عباد بن یعقوب):

بخاری، ترمذی و ابن ماجه از او نقل کرده اند. ابن حجر او را با عنوان «صدوق»

معرفی کرده ولی نتوانسته از لفظ «رافضی» درباره ی او چشم پوشی کند! او چون رافضی بوده از وثاقت افتاده و تنها به راستگویی مدح شده؛ حال آنکه ابوحاتم او را توثیق کرده است.((۲))

ذهبی در میزان می گوید:

«... من غلاه الشیعه و رؤوس البدع، لکنه صادق فی الحدیث... قال ابن خزیمه: حدثنا الثقه فی روایته، المتهم فی دینه عبّاد... قال ابن عدی: روی أحادیث فی الفضائل أنکرت علیه... کان عبّاد بن یعقوب یشتم عثمان و سمعته یقول: الله أعدل من أن یدخل طلحه و الزبیر الجنّه قاتلا علیا بعد أن بایعاه... محمد بن جریر، سمعت عبادا یقول: من لم یتبرأ فی صلاته کل یوم من أعدا آل محمد حشر

۱- میزان الاعتدال؛ ج۳، ص۱۶۸.

۲- نک: تقریب التهذیب؛ ج۱، ص۳۷۶ با زیرنویس.

معهم... و هو الذی روی عن شریک، عن عاصم عن زِرّ، عن عبدالله، قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: إذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه... وقال الدار قطنی: عباد بن یعقوب شیعی صدوق»([(۱)])

از آنچه ذهبی گفته، روشن می شود چرا عباد از وثاقت افتاده و در نتیجه احادیثش در بسیاری از کتاب های حدیثی نیامده. او راوی این روایت است:

«... عن النبی صلی الله علیه وسلم أنه قال لعلی بن أبی طالب: أنت أول من آمن بی وأنت أول من یصافحنی یوم القیامه وأنت الصدیق الأکبر وأنت الفاروق تفرق بین الحق والباطل وأنت یعسوب المؤمنین

والمال یعسوب الکفار»([(۲)])

نمونه ای دیگر (عبادهْ بن زیاد اسدی):

او نیز از کسانی است که به گناه دوستی اهل بیت علیهم السلام حدیثش در هیچ یک از صحاح نیامده است. علامت او در تقریب «کد» است؛ و شیخ الاسلام او را با «صدوق، رمی بالقدر و التشیع» معرفی کرده است.([(۳)])

ذهبی آشکارا او را تنها و تنها به سبب تشیعش متهم ساخته و می گوید:

«... قال محمد بن محمد بن عمرو النیسابوری الحافظ:

۱- میزان الاعتدال، ج۳، ص۳۷۹.

۲- اللآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه؛ السیوطی؛ ج۱، ص۳۲۴.

۳- تقریب، ج۱، ص۳۷۳ در تقریب نام او عباد، ذکر شده.

عباده بن زیاد مُجْمَعٌ علی کذبه. قلت: هذا قول مردود، وعباده لابأس به غیر التشیّع»!((۱))

نمونه ای دیگر (عبادهْ، ابو یحیی):

عقیلی او را در زمره ضعفا آورده و در توجیه جرح او متوسل به این حدیث شده است:

«... عن عباده أبو یحیی، قال: سمعت أبا داود یحدث، عن أبی الحمراء، فقال حفظت من رسول الله صلی الله علیه وسلم سبعه أشهر، أو ثمانیه أشهر یأتی ألی باب علیّ وفاطمه والحسن فیقول: الصلاه یرحمْکم الله، إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیرا»((۲))

ذهبی نیز می گوید: «کان عباده یرمیه بالکذب»؛ و سپس بلافاصله این حدیث شریف را آورده تا به خواننده بفهماند که یکی از اکاذیب عباده همین روایت است.((۳))

مسلم و بخاری در صحیح به او احتجاج

نکرده اند؛ از این رو این روایت در صحیحین دیده نمی شود.

جالب اینکه ابن حبان در ثقات او را توثیق کرده ولی گویا پشیمان شده و در

ص: ۵۱۵

۱- میزان الاعتدال؛ ج ۱، ص ۳۸۱.

۲- الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۱۳۱.

۳- میزان الاعتدال؛ ج ۳، ص ۳۸۱.

مجروحین درباره اش می گوید: «منکر الحدیث، ساقط الاحتجاج لما یرویه»((۱)).

عبادهْ چه روایاتی را می گفته که به سبب آن ساقط الاحتجاج و منکر الحدیث شده؟! در هر صورت او ثقه است((۲)).

نمونه ای دیگر (عمار بن معاویه):

لقب او «دُهنی» است. مسلم و صاحبان سنن اربعه از او روایت کرده اند ولی بخاری نه! ابن حجر او را: «صدوق یتشیّع» معرفی کرده و دیگران درباره ی او چنین گفته اند:

«... أحمد: ثقه... ابن معین: ثقه... أبو حاتم:

ثقه... النسائی: ثقه، ذکره ابن حبان فی الثقات»((۳))

عقیلی او را تنها و تنها به سبب تشیّعش در کتاب «الضعفاء» آورده است.((۴))

ذهبی در میزان می گوید:

«... وقال ابن عُیینه: قطع بِشر بن مروان عرقوبیه فی التشیّع»((۵))

«عرقوبیه»، یعنی تعصب و تمایلش.

۱- تهذیب التهذیب؛ ج۵، ص ۱۰۰.
۲- نک: تقریب التهذب؛ ج ۱، ص ۳۷۶.
۳- نک: همان؛ ج ۲، ص ۵۴.
۴- الضعفاء الکبیر، ج ۳، ص ۳۲۳.
۵- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۱۷۰.

آری! شیخ الاسلام به سبب تشیع عمار در تقریب او را ثقه نخوانده و به «صدوق» بسنده کرده است!

نمونه ای دیگر (حبهْ بن جوین عرنی):

او را نیز به سبب تشیعش از وثاقت انداخته اند؛ هرچند عجلی او را ثقه دانسته است.

ابن حجر او را این گونه معرفی می کند:

«صدوق، له أعظاط و کان غالیا فی التشیّع»((۱))

بنگرید که عقیلی چه سخنی را از یحیی درباره ی او نقل کرده است:

«... حدثنا... سمعت یحیی یقول: قد رأی الشعبی رشیدا الهجری و حبه العرنی والأصبغ بن نباته و لیس یسوی هؤلاء کلهم شیئا»((۲))

ابن عدی نیز سخن جالبی درباره ی حبّه دارد؛ او می گوید:

«ما رأیت له منکرا، قد جاوز الحد»؛ یعنی اینکه روایتی که از خط قرمزهای ما بگذرد از حبّه ندیده ام. مراد او از خط قرمز، بیان از فضائل اهل بیت علیهم السلام است.

حبّه، روای این حدیث است:

«... عن علی قال: عبدت الله مع رسوله قبل أن یعبده

۱- نک: تقریب التهذب؛ ج۱، ص ۱۵۰.

۲- الضعفاء الکبیر؛ ج۱، ص۲۹۵.

رجل من هذه الأمّه خمس سنین أو سبع سنین»((۱))

نمونه ای دیگر (ابوصلت، عبدالسلام بن صالح هروی):

اگر بخواهیم همه ای آنـانی را که به سـبب تشـیع و دوستی اهـل بیت پیـامبر اسـلام علیهم السـلام و نقل روایت فضائل آنان، از طرف اهل حدیث از وثاقت افتاده اند، نام بریم به «الغدیر»ی دیگر نیاز است؛ از اینرو به همین مقدار بسنده می کنیم و در پایان به ابوصـلت هروی می پردازیم که در جرح او از سوی اهل حدیث، مراد ما به خوبی روشن است. از میان صاحبان صحاح، تنها ابن ماجه از او نقل کرده! و

شاید از اینروست که سنن ابن ماجه را در میان سنن در جایگاه چهارم جای داده اند!

ابو صلت هروی ساکن نیشابور و خادم امام علی بن موسی الرضا× بوده است.

مشکل ابوصلت تشیع و نقل روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام بوده است.

حسن بن علی بن مالک می گوید:

«... سألت ابن معین عن أبی صلت، فقال: ثقه صدوق إلا أنه یتشیّع»((۲))

ابن عدی درباره ی او می گوید:

«له أحادیث مناکیر فی فضل أهل البیت وهو متهم فیها»((۳))

۱- اللآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه؛ السیوطی؛ ج۱، ص۳۲۲.

۲- تهذیب التهذیب؛ ابن حجر؛ ج۶، ص۲۸۲.

۳- همان، ص۲۸۳.

آری! او فضائل اهل بیت علیهم السلام را نقل می کرد؛ از این رو عقیلی درباره ی او می گوید:

«کان رافضیا خبیثا!!»((۱))

ابن حبان او را در بخش مجروحین ذکر کرده و در همان آغاز جرح او می گوید:

«یروی عن حماد بن زید و أهل العراق العجائب فی فضائل علی و أهل بیته... و هو الذی روی... أنا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد المدینه فلیأت من قبل الباب...»((۲))

سیوطی نیز سخن شگفتی آورده که خواندنی است؛ او می گوید:

«... العباس بن محمد الدوری یقول: سألت ابن معین عن أبا الصلت، فقال: ثقه. فقلت: ألیس قد حدّث عن أبی معاویه، أنا مدینه العلم؟...»((۳))

بنگرید که چگونه «دوری» انگشت بر فضیلتی از فضائل امام× می گذارد. از این روایت دوری روشن می شود که یکی از ملاکهای جرح روات از همان آغاز، نقل روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام بوده است؛ و تنها خدا می داند که چه روایاتی بر پایه ی همین ملاکها از قلم محدثان سنی افتاده و در تصانیفشان نیامده است؛ احادیثی که کسانی مانند ابوالفرج و ابن جوزی آنها را موضوعه دانسته اند و بیشتر

۱- الضعفاء الکبیر؛ ج۳، ص ۷۰.

۲- المجروحین، ابن حبان، ج۲، ص ۱۵۱.

۳- اللآلی المصنوعه؛ ج ۱، ص ۳۳۱.

آنها در صحاح سته نیامده است. احادیثی مانند:

۱- إذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه.((۱))

۲- اللهم اردد الشمس علی علیّ حتی یصلی فرجعت الشمس لموضعها.((۲))

۳- اللهم أعط علیّا فضیله لم تعطها أحدا

قبله.((۳))

۴- اللهم أنزل علی آل محمد کما أنزلت علی مریم.((۴))

۵- أما بعد فإنی أمرت بسد هذه الأبواب غیر باب علی.((۵))

۶- أما أمنت فإنّه یحلّ لک فی مسجدی ما یحل لی و یحرم علیک ما یحرم علیّ.((۶))

۷- أمر رسول الله صلی الله علیه وسلم بسد الأبواب إلاباب علیّ.((۷))

۸- إنّ الله تعالی أمرنی أن أزوج فاطمه فمن علی.((۸))

۹- إن الله عزوجل عهد إلیّ فی علیّ عهدا...((۹))

۱۰- أنا دارالحکمه و علی بابها.((۱۰))

۱- فهارس اللآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه، ص ۱۰.

۲- همان، ص ۲۴.

۳- همان.

۴- همان.

۵- همان؛ ص ۲۵.

۶- همان.

۷- همان، ص ۲۶.

۸- همان؛ ص ۲۹.

۹- همان؛ ص ۳۰.

۱۰- همان؛ ص ۳۲.

۱۱- إن آل محمد شجره النبوه و آل الرحمه و موضع الرساله.((۱))

۱۲- أنا الشجره وفاطمه فرعها و على لقاحها و الحسن والحسين ثمرتها.((۲))

۱۳- أنا منه و هو منى، ثم سمعنا صائحا فى السماء يقول: لاسيف إلا ذوالفقار ولافتى إلا على.((۳))

۱۴- أنا وعلى وفاطمه والحسن والحسين يوم القيامه فى قبه تحت العرش.((۴))

۱۵- أنت وليّى فى الدنيا و الآخره.((۵))

۱۶- أنت و شيعتك فى الجنه.((۶))

۱۷- إن فاطمه أحصنت فرجها فحرمها الله و

ذريتها على النّار.((۷))

۱۸- إنما سميت فاطمه لأن الله تعالى فطم محبيها عن النار.((۸))

۱۹- إن المدينه لاتصلح إلاّ بى أو بك و أنت منى بمنزله هارون من موسى.((۹))

۲۰- إن النبى صلى الله عليه وسلم قال لعلى: أنت وارثى.((۱۰))

۱- همان.

۲- همان.

۳- همان؛ ص۳۳.

۴- همان.

۵- همان؛ ص۳۴.

۶- همان.

۷- همان؛ ص۳۷.

۸- همان؛ ص۴۱.

۹- همان.

۱۰-) همان؛ ص۴۴.

۲۱- إن النبی صلی الله علیه وسلم کان یوحی إلیه و رأسه فی حجر علی.((۱))

۲۲- إن النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی: لایحل لأحد أن یجنب فی هذا المسجد غیری و غیرک.((۲))

۲۳- أوّلکم ورودا علی الحوض، أوّلکم إسلاما

علی بن أبی طالب.((۳))

۲۴- خلقت أنا و علی من نور و کنا علی یمین العرش.((۴))

۲۵- قالوا یا رسول الله: من یحمل رایتک یوم القیامه؟ قال: الذی حملها فی الدنیا علی بن أبی طالب.((۵))

۲۶- ستکون من بعدی فتنه فإذا کان ذلک فالزموا علی بن أبی طالب فانّه أول من یرانی و أول من یصافحنی یوم القیامه و هو الصدیق الأکبر و هو فاروق هذه الأمه یفرق بین الحق و الباطل و هو یعسوب المؤمنین و المال یعسوب المنافقین.((۶))

۲۷- فإنّ وصیی و وارثی یقضی دینی و ینجز موعدی و خیر من أخلف بعدی علی.((۷))

۲۸- لکل نبی وصی و إن علیا وصیی ووارثی.((۸))

۱- همان.

۲- همان.

۳-) همان؛ ص۴۵.

۴- همان؛ ص۵۸.

۵- همان؛ ص ۶۰.

۶- همان؛ ص۶۳.

۷- همان؛ ص۷۳.

۸- همان؛ ص۸۶.

۲۹- من أبغضنا أهل البيت حشره الله يوم القيامه يهوديا.((۱))

۳۰- من أحبنی فلیحب علیا ومن أحب علیا فلیحب فاطمه و من أحب فاطمه فلیحب الحسن و الحسین و إن أهل الجنّه لیتباشرون و یسارعون إلی رؤیتهم ینظرون إلیهم، محبتهم إیمان و بغضهم نفاق و من أبغض أحدا من أهل بیتی فقد حرم شفاعتی فإننی نبی کریم بعثنی الله بالصدق فأحبوا أهلی و أحبوا علیّا.((۲))

۳۱- من مات و من قلبه بغض لعلی بن أبی طالب، فلیمت یهودیا أو نصرانیا.((۳))

۳۲- النظر إلی علی بن أبی طالب عباده.((۴))

۳۳- سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم الحدیبیه و هو آخذ بید علی یقول: هذا أمیر

البرره و قاتل الفجره، منصور من نصره، مخذول من خذله - یمد بها صوته - أنا مدینه العلم و علی بابها فمن أراد العلم فلیأت الباب.((۵))

۳۴- هذه (یعنی فاطمه سلام الله علیها) منی، فمن أکرمها فقد أکرمنی و من أهانها فقد أهاننی...((۶))

۳۵- وصیی و موضع سری و خلیفتی فی أهلی و خیر من أخلف بعدی علی.((۷))

۱- همان؛ ص ۱۰۲.

۲- همان؛ ص ۱۰۴.

۳- همان؛ ص ۱۲۴.

۴- همان؛ ص ۱۲۹.

۵- همان؛ ص ۱۳۲.

۶- همان؛ ص ۱۳۳.

۷- همان؛ ص ۱۳۶.

۳۶- یا أنس! أول من یدخل علیک من هذه الباب أمیر المؤمنین و سید المسلمین وقائد الغرّ المحجلین و خاتم الوصیین. فقلت: اللهم اجعله رجلًا من الأنصار و کتمته؛ إذا جاء علی، فقال: من هذا یا أنس؟ فقلت: علی. فقام متبشرا فاعتنقه...((۱))

۳۷- ینادی منادٍ یوم القیامه غضوا أبصارکم حتی تمرّ فاطمه.((۲))

۳۸- یولد لابنی هذا (یعنی حسین×) ولد یقال له علی، إذا کان یوم القیامه نادی منادٍ من بطنان العرش: ألا لیقم سید العابدین فیقوم هو. و یولد له ولد یقال له محمد، إذا رأیته یا جابر فاقرأ علیه منی السلام...((۳))

۳۹- قال علی یوم الشوری: أنشدکم بالله هل فیکم من ردت له الشمس غیری؟((۴))

۴۰- کنا حول النبی صلی الله علیه وسلم فأقبل علی بن أبی طالب فأدام رسول الله صلی الله علیه وسلم النظر إلیه، ثم قال: من أراد أن ینظر إلی آدم فی علمه و إلی نوح فی حکمه و إلی إبراهیم فی حلمه فلینظر إلی هذا.((۵))

۱- همان؛ ص ۱۴۰.

۲- همان؛ ص ۱۵۱.

۳- همان.

۴- همان؛ ص ۱۸۵.

۵- همان؛ ص ۱۹۱.

جمع بندی و نتیجه گیری

در این کتاب تلاش ما آوردن روایاتی بود که در کتاب ها صحاح سته ذکر شده است، اگر چه روایات فراوان دیگری نیز در کتاب ها معتبر آنان در فضیلت اهل بیت علیهم السلام وجود دارد که از نظر مؤلفان صحاح نیز موثق بوده و مورد توجه پیروان مکتب خلفا است که انشاء الله در فرصتی دیگر به آنان پرداخته خواهد شد.

با توجه به این حقیقت می توان اینطور نتیجه گیری کرد که نویسندگان کتاب ها صحاح حتی الامکان سعی داشتند احادیثی را که به نوعی مربوط به خلافت بلافصل حضرت علی× است ذکر نکنند.

در این راستا آنان مبنای خود را در پذیرش روایات، شیعه نبودن راوی قرار داده

بودند و به این وسیله بسیاری از روایات فضائل کنار گذاشته شده مگر آنکه آن روایات به قدری شهرت داشته که آنان مجبور به ذکر آن می شدند.

آنان در پذیرش روایات شروط دیگری را نیز وضع کردند که در بسیاری از موارد به آن شروط هم وفا نکردند که بعد از آنان بعضی از علما مانند حاکم نیشابوری در کتابی (المستدرك) آن روایات را جمع آوری کرد که در آن روایات زیادی از فضائل ذکر شده است.

البته ریشه این کار همان طور که در قبل بیان شد، به زمان خلیفه اول بر

ص: ۵۲۵

می گردد که بعد از رحلت پیامبر

اکرم| که با نقل احادیث مخالفت کرد و جز در زمان کوتاه خلافت حضرت علی× این سیاست ادامه داشت تا اینکه در زمان عمر بن عبد العزیر این سنت شکسته شد.

این در حالی بود که از همان آغاز علیه اهل بیت علیهم السلام به طور عام و حضرت علی× به طور خاص حساسیت های زیادی به وجود آوردند تا جایی که در زمان خلافت امویان سب و لعن علی

بن ابی طالب× در منابر به یک امر رسمی تبدیل شد و خفقان به حدی بود که حتی قبر آن حضرت مخفی بود و همزمان در این مدت با نقل روایت فضائل به شدت مخالفت می شد و فقط راویانی که دنبال جلب رضایت خلفا بودند مجال کار داشتند و به این صورت بسیاری از روایات را دستخوش تحریف نمودند یا روایات جعلی در فضیلت خلفا به وجود آمد و در مقابل روایات فضائل اهل بیت علیهم السلام را کنار گذاشتند.

علاوه بر آن بعضی از صاحبان صحاح چون در مقابل معتزله قرار داشتند و معتزله قائل به فضیلت علی بن ابی طالب× بر سایر خلفا بودند، این هم انگیزه ای شد که آنان در نیاوردن روایات فضائل مصمم تر باشند، و به این وسیله ظلم مضاعفی را در حق اهل بیت پیامبر| روا داشتند.

امیدواریم که در این کتاب توانسته باشیم به قدر قطره ای، از دریای فضل خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را در پس سالهای سال مهجوریت و مظلومیت بیان کرده باشیم و این قلیل مورد

توجه حضرت بقیۀ الله الاعظم ارواحناه فداه واقع گردد.

{إنّما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهركم تطهيراً}

ص: ۵۲۶

ذكرتُ مَحَلّ الربع مِن عرفاتِ

لآل رسول الله بالخيف من مِنى

ديار عليّ والحسين وجعفر

مدارس آيات خلت من تلاوةٍ

منازل جبريل الامين يَحِلُّها

منازل كانت للصلاه ولِلتُقى

وأين الأُلى شطت بهم غُربه النوى

قبور بكوفان واُخرى بطيبهٍ

وقبر ببغداد لنفسٍ زكيهٍ

وقبر بطوس يا لها من مصيبهٍ

قبور بجنب النهر من أرض كربلا

أفاطم لوخلتِ الحسينَ مُجدّلاً

إذن للطمتِ الخدَّ فاطمُ عندَهُ

أفاطم قومى يا ابنه الخير واندبى

فاذريتُ دمعَ العين فى الوجناتِ

وبالركن والتعريف والجمراتِ

وحمزةَ والسجاد ذى الثفناتِ

ومنزل وحى مقفر العرصاتِ

من الله بالتسليم والبركات

وللصوم والتطهير والحسناتِ

أفانين فى الآفاق مفترقاتِ

وأُخرى بفخ نالها صلواتى

تضمنها الرحمن فى الغرفاتِ

الحت على الاحشاء بالزفراتِ

معرسهم فيها بشط فراتِ

وقد مات عطشاناً بشط فراتِ

وأجريتِ دمع العين فى الوجناتِ

نجوم سماوات بأرض فلاتِ

ذكرتُ مَحَلّ الربع مِن عرفاتِ

لآل رسول الله بالخيف من مِنى

ديار عليّ والحسين وجعفر

مدارس آيات خلت من تلاوةٍ

منازل جبريل الامين يَحِلُّها

منازل كانت للصلاه ولِلتُقى

وأين الأُلى شطت بهم غُربه النوى

قبور بكوفان وأُخرى بطيبةٍ

وقبر ببغداد لنفسٍ زكيةٍ

وقبر بطوس يا لها من مصيبةٍ

قبور بجنب النهر من أرض كربلا

أفاطم لوخلتِ الحسينَ مُجدّلاً

إذن للطمتِ الخدَّ فاطمُ عندَهُ

أفاطم قومی یا ابنه الخیر واندبی

فاذریتُ دمعَ العین فی الوجناتِ

وبالرکنِ والتعریف والجمراتِ

وحمزةَ والسجاد ذی الثفناتِ

ومنزل وحی مقفر العرصاتِ

من الله بالتسلیم والبرکات

وللصوم والتطهیر والحسناتِ

أفانین فی الآفاق مفترقاتِ

واُخری بفخ نالها صلواتی

تضمنها الرحمن فی الغرفاتِ

الحت علی الاحشاء بالزفراتِ

معرسهم فیها بشط فراتِ

وقد مات عطشاناً بشط فراتِ

وأجریتِ دمع العین فی الوجناتِ

نجوم سماوات بأرض فلاتِ

رحمهْ الله و برکاته علیکم اهل البیت علیهم السلام

إنّه حمید مجید

مهابط وحی الله خزان علمه

هم النور نورالله جل جلاله

فلولاهم لم يخلق الله آدماً

ولا سطحت أرض ولا رفعت سما

وأسمائهم مكتوبه فوق عرشه

ميامين فی أبياتهم نزل الذكرُ

هم التين والزيتون والشفع والوترُ

ولا كان زيدٌ فی الوجود ولا عمرُو

ولا ضوئت شمس ولا اشرق البدرُ

ومكنونه من قبل أن يخلق الذرُّ

ص: ۵۲۷

... بنفسی أنتَ مِن مَغَیَّبٍ لم یَخلُ منا، بنفسی أنت من نازح ما نزح عنّا، بنفسی أنت أُمنیهُ شائقٍ یتمنیّ من مؤمنٍ ومؤمنهٍ ذکرا فحَنّا، بنفسی أنت من عقید عزّ لایُسامی،

بنفسی أنت من أثیل مجدٍ لایُجاری، بنفسی أنتَ مِن تِلادِ نِعَمٍ لا تُضاهی، بنفسی أنتَ من نصیف شرفٍ لا یُساوی...

خسروا

گوی فلک در خم چوگان تو باد

ساحت

کون و مکان عرصه میدان تو باد

زلف

خاتون ظفر شیفته پرچم توست

دیده

فتح ابد عاشق جولان تو باد

ایکه

انشاء عطارد صفت شوکت توست

عقل

کل چاکر طغراکش دیوان تو باد

طیره

جلوه طوبی قد چون سرو تو شد

غیرت

خلد برین ساحت بستان تو باد

نه

به تنها حیوانات و نباتات و جماد

هرچه

در عالم امر است به فرمان تو باد

ص: ۵۲۸

... اللهم صلّ علی محمّدٍ وآل محمد وصَلِّ علی محمدٍ جَدّه و رسولك السید الاکبر وعلی أبیه السیدِ الاصغر وجدته الصدیقه الکبری فاطمهَ بنت محمد وعلی من اصطفیتَ مِن آبائه البررهِ... وصَلِّ علیه صلوهً لا غایه لِعدَدِها ولا نهایه لمدَدِها ولا نَفادَ لِامَدِها... وَامنُن علینا بِرضاه، وهب لنا رأفتَهُ ورحمتَهُ ودعائهُ وخیرَه... واجعل صلواتنا به مَقبولَه، وذُنوبَنا به مَغفوره وَدُعائَنا بِهِ مستجاباً، وَاجعل أرزاقنا بِهِ مَبسُوطه، وهمومنا بِهِ مَکفیّه، وحوائجَنا بِهِ مَقضیَّه...

تنت به ناز طبیبان نیازمند مباد

سلامت همه آفاق در سلامت توست

جمال صورت ومعنی ز امن صحت توست

درین چمن چو درآید خزان به یغمایی

در آن بساط که حسن تو جلوه آغازد

هرآنکه روی چو ماهت بچشم بد بیند

حافظ شفا ز گفته شکر فشانش جوی

وجود نازنینت آزرده گزند مباد

به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد

که ظاهرت دژم و باطنت نژند مباد

رهش به سرو سهی قامت بلند مباد

مجال طعنه بدبین و بدپسند مباد

بر آتش تو بجز جان او سپند مباد

که حاجتت به علاج گلاب و قند مباد

فهرست منابع

۱. اثبات الوصیه؛ للامام علی بن ابی طالب×، علی بن الحسین الشافعی.

۲. الأجوبه المرضیه؛ محمد بن عبد الرحمن السخاوی.

۳. الارشاد فی معرفه علماء الحدیث؛ الخلیل بن عبد الله بن احمد بن الخلیل الخلیلی القزوینی.

۴. أسد الغابه فی معرفه الصحابه، ابن الأثیر.

۵. اصول الحدیث، محمد عجاج الخطیب.

۶. الأغانی، لأبی الفرج الاصفهانی.

۷. ألفیه الحدیث، للحافظ العراقی

۸. الإمام الترمذی والموازنه بین جامعه وبین الصحیحین، نورالدین عتر.

۹. امام علی× وسقیفه؛ معصومه قره داغی.

۱۰. الامامه و السیاسه، ابن قتیبه الدینوری، مؤسسه الحلبی و شرکاه للنشر و التوزیع.

۱۱. الانتصار و الرّد علی ابن الراوندی الملحد، محمد بن عثمان الخیّاط.

۱۲. انوار التنزیل وأسرار التأویل فی التفسیر، لناصرالدین أبی سعید عبد الله بن عمر البیضاوی شافعی، المتوفی بتبریز سنه ۶۹۲ ه-ق.

۱۳. الباعث الحثیث، شرح إختصار علوم الحدیث، للحافظ إبن کثیر.

۱۴. بحارالانوار، علامه مجلسی.

۱۵. بخاری، دارالاسلام و دار الفیحاء.

۱۶. البدایه و النهایه، ابن کثیر، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

۱۷. البدایه والنهایه، ابن کثیر، دارالحدیث.

۱۸. البدایه والنهایه، دارالمعرفه.

۱۹. التاج الجامع للأصول، ناصف.

۲۰. تاریخ اسلام، مرحوم دکتر علی اکبر فیاض.

۲۱. تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، الذهبی، دار الکتب العربی.

۲۲. تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، الذهبی، دارالغرب الإسلامی.

۲۳. تاریخ الأمم و الملوک، الطبری.

۲۴. التاریخ الاوسط، البخاری.

۲۵. تاریخ التراث العربی، سزگین.

۲۶. تاریخ الثقات؛ احمد بن عبد الله العجلی.

۲۷. تاریخ الخلفاء، السیوطی.

۲۸. تاریخ الطبری، محمد بن جریر الطبری.

۲۹. التاریخ الکبیر، البخاری.

۳۰. تاریخ بغداد خطیب بغدادی.

۳۱. تاریخ تشیّع از آغاز تا پایان غیبت صغری، غلامحسن محرمی

۳۲. تاریخ حدیث، استاد مرحوم شانه چی.

۳۳. تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، احمدرضا خضری.

۳۴. تاریخ فرق اسلامی، صابری.

۳۵. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، دارالفکر، بیروت.

۳۶. تاریخ نیشابور، حاکم نیشابوری.

۳۷. تاریخ ولاه مصر، الکندی.

ص: ۵۳۲

۳۸. تاریخ یعقوبی؛ احمد بن اسحاق یعقوبی.

۳۹. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر.

۴۰. تحفه الأحوذی بشرح جامع الترمذی، المبارکفوری م ۱۳۵۳ ه‍.ق

۴۱. تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، السیوطی.

۴۲. تدریب الراوی فی شرح تقریب النواوی، جلال الدین السیوطی.

۴۳. تدوین السنه الشریفه، سید محمدرضا حسینی.

۴۴. التدوین فی أخبار قزوین، الرافعی القزوینی.

۴۵. تذکره الحفاظ، الذهبی.

۴۶. تذکره الخواص، سبط ابن الجوزی.

۴۷. تراث الترمذی، العلمی، العُمری.

۴۸. ترجمه الامام علی بن أبیطالب علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق، محمدباقر المحمودی.

۴۹. ترجمه با برخی اضافات از کتاب آل بویه، علی اصغر فقیهی.

۵۰. تغلیق التعلیق، علی بن ابراهیم بن مسهود عجین.

۵۱. تفسیر البحر المحیط؛ ابو حیان الاندلسی.

۵۲. تفسیر القرآن العظیم؛ ابن کثیر.

۵۳. تفسیر القرآن العظیم مُسنداً عن رسول الله والصحابه التابعین؛ ابن ابی حاتم الرازی.

۵۴. تفسیر الکبیر، فخر الرازی، سوره الاسراء.

۵۵. تفسیر قرطبی الجامع لأحکام القرآن؛ ابو عبد الله محمد بن احمد انصاری قرطبی.

۵۶. تفسیر ماوردی، أبوالحسن علی بن محمد بن الحبیب الماوردی البصری ۳۶۴- ۴۵۰ ه‍.ق.

۵۷. التفسیر و المفسرون؛ محمد حسن الذهبی.

۵۸. تقریب التهذیب، ابن حجر، دارالمعرفه.

ص: ۵۳۳

۵۹. التقیید لمعرفه رواه السنن، ابن النقطه.

۶۰. التقیید والایضاح شرح مقدمه ابن الصلاح، العراقی.

۶۱. التنبیه و الإشراف، المسعودی.

۶۲. التنبیه والرّد علی اهل الاهواء و البدع، ابوالحسین الملطی.

۶۳. التوشیح، شرح الجامع الصحیح، السیوطی.

۶۴. تهذیب التهذیب، ابن حجر، دار صادر.

۶۵. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، المزّی، مؤسسه الرساله.

۶۶. الثقات، إبن حبان.

۶۷. جامع الاصول فی أحادیث الرسول، ابن الأثیر.

۶۸. جامع البیان، طبری، دار هجر.

۶۹. جامع البیان، طبری، دارالمعرفه.

۷۰. جامع الترمذی، تک جلدی، بیت الأفکار الدولیه.

۷۱. جامع الترمذی، دارالفیحاء، دمشق / دارالسلام، الریاض.

۷۲. الحجج البالغه فی حقانیه التشیع؛ محمد علی عطایی اصفهانی.

۷۳. حجج الله البالغه، الدهلوی.

۷۴. الحطه فی ذکر الصحاح السته، القنوجی.

۷۵. خصائص أمیر المؤمنین علی بن ابیطالب رضی الله عنه، النسائی، تحقیق أحمد میرین البلوشی.

۷۶. خصائص نسائی دارالکتاب العربی.

۷۷. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد.

۷۸. دائره المعارف الاسلامیه الشیعیه، حسن الأمین.

۷۹. دائره المعارف بزرگ اسلامی؛ مرکز دائره المعارف بزرگ اسلامی.

۸۰. دانشنامه جهان اسلام؛ بنیاد دائره المعارف اسلامی.

ص: ۵۳۴

۸۱. دایره المعارف تشیّع؛ احمد حاج سید جوادی.

۸۲. دی الساری؛ ابن حجر عسقلانی.

۸۳. رسائل أبی بکر الخوارزمی؛ خوارزمی.

۸۴. رسائل الجاحظ؛ جاحظ.

۸۵. الرسائل المستطرفه، الکتانی م ۱۳۴۵ ه‍.ق.

۸۶. الروض الدانی إلی المعجم الصغیر للطبرانی؛ الطبرانی.

۸۷. سبل السلام، الصنعانی.

۸۸. السنّه قبل التدوین؛ محمد عجاج الخطیب.

۸۹. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید القزوینی، دارالفکر.

۹۰. سنن ابن ماجه، دار السلام.

۹۱. سنن أبی داود، تحقیق: محمد محیی الدین عبدالحمید.

۹۲. سنن أبی داود، دارالحدیث - القاهره.

۹۳. سنن الترمذی، الترمذی، نسخه چاپ بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ هق.

۹۴. سنن الترمذی، دارالحدیث - قاهره.

۹۵. السنن الکبری، دارالکتب العلمیّه.

۹۶. السنن الکبری، مؤسسه الرساله.

۹۷. سنن النسائی الصغری دارالسلام.

۹۸. سنن النسائی الصغری، دار الفیحاء.

۹۹. سنن النسائی بشرح السیوطی وحاشیه الإمام السندی زَهْرالربی.

۱۰۰. سنن النسائی، المجتبی، بیت الأفکار الدّولیّه.

١٠١. السنن، الامام ابن ماجه.

١٠٢. سير أعلام النبلاء، الذهبی.

١٠٣. السير، تک جلدی؛ ابن اسحاق.

۱۰۴. سیره آل بیت النّبی |، عبدالحفیظ فرغلی و حمزه النشرتی و عبدالحمید مصطفی.

۱۰۵. سیره الأئمه، مهدی البیشوایی.

۱۰۶. سیره الإمام أحمد بن حنبل، صالح بن أحمد بن حنبل.

۱۰۷. السیره والمذهب، أحمد بن حنبل.

۱۰۸. سیره ی پیشوایان، مهدی پیشوایی.

۱۰۹. شرح ألفیه السیوطی فی الحدیث؛ دو مؤلف؛ محمد بن علی بن آدم بن موسی الایثربی الولوی.

۱۱۰. شرح صحیح مسلم، النووی.

۱۱۱. شرح مشکل الآثار، الطحاوی.

۱۱۲. شرح نووی بر صحیح مسلم؛ نووی.

۱۱۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، داراحیاء الکتب العربیه.

۱۱۴. شروط الأئمه الخمسه، الحازمی.

۱۱۵. شروط الأئمه السته، الحازمی.

۱۱۶. شروط الأئمه السّته، المقدسی.

۱۱۷. شروط الأئمه السته، دارالهجره.

۱۱۸. صحیح ابن حبان، دارالفکر.

۱۱۹. صحیح إبن حبّان، مؤسسه الرساله.

۱۲۰. صحیح البخاری، البخاری، نسخه چاپ بیروت، دارالفکر،۱۴۰۱، ه-.ق.

۱۲۱. صحیح ترمذی، ح ۳۸۷۰.

۱۲۲. صحیح مسلم بشرح النّووی، مکتبه نزار مصطفی الباز - الریاض.

۱۲۳. صحیح مسلم، تک جلدی، مکتبه الرشد.

۱۲۴. صحیح مسلم، دارالفکر، بیروت.

ص: ۵۳۶

۱۲۵. صحیح مسلم، محمدفؤاد عبدالباقی، دارالحدیث – القاهره.

۱۲۶. صیانه صحیح مسلم، ابن الصلاح.

۱۲۷. الضعفاء الصغیر، البخاری.

۱۲۸. الضعفاء الکبیر، العقیلی.

۱۲۹. الطبقات الکبیر؛ محمد بن سعد بن منیع الزهری.

۱۳۰. طبقات المحدثین باصبهان والواردین علیها؛ عبد الله بن محمد بن جعفر بن حیان انصاری.

۱۳۱. طبقات المعتزله، أحمد بن یحیی بن المرتضی (۷۶۴- ۸۴۰).

۱۳۲. طبقات المفسرین، أحمد بن محمد الأدنَه وی (ق ۱۱ ه-.ق).

۱۳۳. طبقات المفسّرین، الحافظ شمس الدین محمد بن علی بن أحمد الداوودی (م ۹۴۵ ه-.ق).

۱۳۴. عارضه الأحوذی؛ ابوبکر بن العربی المالکی.

۱۳۵. علوم الحدیث ومصطلحه؛ صنجی صالح.

۱۳۶. عمل الیوم واللیله، النسائی.

۱۳۷. عمل الیوم والیله، فاروق حماده.

۱۳۸. السیاسه الاسلامیه فی عهد الخلفاء الراشدین.

۱۳۹. الغدیر، دارالکتب العربی، بیروت ۱۳۹۷ ه-.ق.

۱۴۰. الغدیر، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیه.

۱۴۱. الفخری فی الأداب السلطانیه و الدول الإسلامیه، محمدبن علی بن طباطبا ابن الطقطقی/م۷۰۹ه-.

۱۴۲. فرائد السمطین، الجوینی.

۱۴۳. فروع کافی، الکلینی.

۱۴۴. فسیر سمعانی، سوره الاحقاف.

۱۴۵. الفصول المهمّه فی تألیف الامه؛ سید عبد الحسین شرف الدین.

۱۴۶. فصول المهمه فی معرفه احوال الائمه علیهم السلام ، ابن الصباغ.

۱۴۷. فضائل الخمسه من الصّحاح السته»، مرحوم، علاّمه، سید مرتضی حسینی فیروزآبادی.

۱۴۸. فضائل الصحابه من فتح الباری بشرح البخاری، خالد عبدالفتاح شبل.

۱۴۹. فضائل الصحابه، النسائی.

۱۵۰. فضائل الصحابه، احمد بن حنبل.

۱۵۱. الفضل المبین علی عقد الجوهر الثمین جمال الدین القاسمی، شرح «الاربعین العجلونیه» است.

۱۵۲. الفوائد، الشهیر ب الغیلانیات.

۱۵۳. فهارس اللآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه؛ جلال الدین عبد الرحمن السیوطی.

۱۵۴. الفهرست، ابن الندیم، دار الکتب العلمیه.

۱۵۵. فیض القدیر، حرف السین.

۱۵۶. الکامل فی التاریخ، ابن الأثیر.

۱۵۷. الکامل فی ضعفاء الرجال؛ عبد الله بن عدی الجرجانی.

۱۵۸. کامل، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، عباس خلیلی.

۱۵۹. کشف الظنون، الجلبی.

۱۶۰. کشف الظنون، حاجی خلیفه، دارالفکر.

۱۶۱. کنزالعمال؛ علاء الدین علی بن حسام هندی.

۱۶۲. اللآلی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه، السیوطی.

۱۶۳. الارشاد فی معرفه علماء الحدیث؛ اخلیل بن عبد الله بن احمد بن الخلیل الخلیلی القزوینی، «۳۶۷- ۴۴۶- ق».

ص: ۵۳۸

۱۶۴. لسان العرب، ابن منظور.

۱۶۵. لسان الميزان، ابن حجر.

۱۶۶. لغت نامه، على اكبر دهخدا.

۱۶۷. المؤتلف والمختلف؛ ابن لشر الآمدى البصرى.

۱۶۸. مآثر الإنافه فى معالم الخلافه، القلقشندى.

۱۶۹. المجروحين، ابن حبان.

۱۷۰. مجمع الزوائد؛ هيثمى.

۱۷۱. مجموعه الفتاوى ابن تيميه الحرّانى م ۷۲۸ ه‍-.ق.

۱۷۲. مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر، ابن منظور.

۱۷۳. المراجعات، عبدالحسين شرف الدين .

۱۷۴. مراصد الاطلاع، البغدادى م ۷۳۹.

۱۷۵. مروج الذهب ومعادن الجوهر، المسعودى، دارالهجره.

۱۷۶. مسائل الإمامه، عبدالله بن محمد الناشى ء معروف به «الناشىء الاكبر م ۲۹۳».

۱۷۷. المستدرك على الصحيحين، النيسابورى، دارالمعرفه.

۱۷۸. المستفاد من ذيل تاريخ بغداد، إبن الدّمياطى.

۱۷۹. مسند أبى يعلى الموصلى، دارالقبله، جده.

۱۸۰. مسند أبى يعلى الموصلى، دارالمأمون للتراث، دمشق.

۱۸۱. مسند ابى داود طيالسى سليمان بن داود بن جارود.

۱۸۲. مسند اسحاق بن راهويه.

۱۸۳. مسند أحمد بن حنبل، مؤسسه الرساله.

۱۸۴. مشاهیر القضاه، الهاشمی.

۱۸۵. المصنف فی الاحادیث والآثار.

۱۸۶. معالم السنن، البستی.

ص: ۵۳۹

۱۸۷. معالم المدرستين؛ سيد مرتضى عسكرى.

۱۸۸. المعجم الأوسط، مكتبه المعارف.

۱۸۹. معجم البلدان، ياقوت الحموى.

۱۹۰. المعجم الكبير؛ طبرانى.

۱۹۱. معجم البلدان، الحموى.

۱۹۲. معرفه أنواع علم الحديث، ابن الصلاح.

۱۹۳. المعيار والموازنه، ترجمه ى دكتر دامغانى.

۱۹۴. المغازى، باب: غزوهِ خيبرَ، تك جلدى.

۱۹۵. مقاتل الطالبيين، ابو الفرج الاصفهانى.

۱۹۶. المنتظم فى تاريخ الامم والملوك، أبوالفرج إبن الجوزى.

۱۹۷. منهاج السنه النبويه؛ ابن تيميه حرانى.

۱۹۸. موسوعه الحديث الشريف، صحيح البخارى دار السلام للنشر والتوزيع، الرياض، ۲۰ ه‍-.ق.

۱۹۹. ميزان الاعتدال، الذهبى.

۲۰۰. النزاع والتخاصم فيما بين بنى أميّه و بنى هاشم.

۲۰۱. النكت عَلى كتاب ابن الصلاح، ابن حجر العسقلانى.

۲۰۲. نور الأبصار، الشبلنجى.

۲۰۳. الوافى بالوفيات، الصفدى.

۲۰۴. وفيات الاعيان، ابن خلكان.

۲۰۵. وفيات الاعيان، ابن اثير.

۲۰۶.هدى السارى، إبن حجر العسقلانى.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹